مفتاح الفلاح

علامه شیخ بهاء الدین محمد العاملی «شیخ بهائی»

ترجمهٔ علی بن طیفور بسطامی

در ادعیه و اعمال شب و روز

مفتاح الفلاح
از ارزنده ترین کتب
ادعیه در فرهنگ شیعی است.
اهمیت این اثر، از یک سو، به لحاظ
جلالت قدر و مقام رفیع علمی و معنوی
گردآورندهٔ این اثر است که با شناخت دقیق و فهم
عمیق خود از معارف معصومین علیهم السلام مجموعه ای
از احادیث متقن وارده در این باب را گردآورده است
و، از سوی دیگر، ارائه برنامه ای روحی و روانی
برای تمام اوقات شبانه روز است. کتاب حاضر در
اصل به نام منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح است
که ترجمهٔ مفتاح الفلاح علامهٔ شیخ بهاء الدین عاملی
است. این کتاب در وظایف اهل دیانت به آداب و اعمال
واجب و مستحب روزانه و شبانه است و با نظم و
اسلوبی خاص تدوین شده است. مترجم آن علی بن
طیفور بسطامی، از اعلام و بزرگان قرن یازدهم
هجری، در جودت تعبیر و عذوبت تقریر
صاحب بیانی سحرانگیز است و ترجمهٔ
او لسان صدق فصیحی است که معرف
مقام شامخ بسطامی و فصحت
میدان فضل و کمال
اوست.

ISBN:978-964-5616-43-2
9789645616432

مهدی اشتری

حکمت
مؤسسهٔ انتشارات

مفتاح الفلاح

اثر:

علامه شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة والدین محمد العاملی

(شیخ بهائی)

ترجمه:

علی بن طیفور بسطامی

انتشارات حکمت

انتشارات حکمت

بسم الله الرحمن الرحيم

انتشارات حکمت

علامه شیخ بهاء الدین محمد العاملی
مفتاح الفلاح / مؤلف شیخ بهایی؛ مترجم علی بن طیفور بسطامی
تهران، حکمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۷ش / ۱۴۲۹ق
۴۵۱ص.
شابک: ISBN:964-5616-43-3
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا
کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر: منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح
۱ـ أعمال السنّة. ۲ـ دعاها. ۳ـ نماز. ۴ـ تفاسیر
(سوره فاتحه). الف. بسطامی، علی بن طیفور، قرن یازده ق.

رده بندی کنگره: BP۲٦٦/ ۹ش ۷م ۷۰۴۱ ۱۳٦٦
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷
شمارهٔ کتابخانهٔ ملی ایران: ۷۳/ ٦۹۴ ـ ٦۷ م

مجموعهٔ آشنایی با علوم و معارف اسلامی ۱۲

علامه شیخ بهاءالدین محمد العاملی (شیخ بهایی)

مفتاح الفلاح

علی بن طیفور بسطامی

مؤسسهٔ انتشارات حکمت
مفتاح الفلاح
شیخ بهاء الدین محمد العاملی، علی بن طیفور بسطامی، ۹۵۳-۱۰۳۱ق
چاپ هفتم ۱۳۸۷ش / ۱۴۲۹ق / ۱۰۰۰ نسخه / ۸۵۰۰ تومان
حروفچینی و صفحه آرایی: انتشارات حکمت
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ انتشارات حکمت
تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان، شمارهٔ ۳، کد پستی ۱۳۱۵۶۹۴۱۶۴
تلفن ۶۶۴۱۵۸۷۹ - ۶۶۴۶۱۲۹۲ / فاکس ۶۶۴۰۶۵۰۵

مِفتاح الفلاح

اثر :

علامه شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة والدین محمد العاملی

(شیخ بهائی)

ترجمه :

علی بن طیفور بسطامی

انتشارات حکمت

شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ ق.
مفتاح الفلاح / اثر محمد العاملی (شیخ بهائی) / ترجمه علی بن طیفور بسطامی.

تهران، حکمت، ۱۳۶۶ ۴۶۲ ص : ۱۳۸۴ ش / ۱۴۲۶ ق
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا
عنوان دیگر: منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح
کتابنامه به صورت زیرنویس.
شابک: ۳ - ۴۳ - ۵۶۱۶ - ۹۶۴ ISBN: 964 - 5616 - 43- 3
۱- أعمال السّنة . ۲- دعاها. ۳- نماز. ۴- تفاسیر
(سوره فاتحه). الف. بسطامی، علی بن طیفور، قرن یازده ق.

۷۰۴۱ م ۹ ش / BP ۲۶۶ ۲۹۷/۷۷ ۱۳۶۶
کتابخانه ملی ایران ۶۹۴/۷۳ - ۶۷ م

مفتاح الفلاح

تألیف: علامه شیخ بهاءالدین محمد العاملی /ترجمة: علی بن طیفور بسطامی

چاپ ششم: ۱۳۸۴ ش / ۱۴۲۶ ق
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۵۰۰ تومان

موسسه انتشارات حکمت
تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان
شماره ۳، کدپستی ۱۳۱۵۶۹۴۱۶۴
تلفن: ۶۴۶۱۲۹۲ـ۶۴۱۵۸۷۹، فاکس: ۶۴۰۶۵۰۵
info@hekmat pub.com

چاپخانه انتشارات حکمت
(حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی)
تهران، میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام
شماره ۳۲۰، کدپستی ۱۱۵۷۷۷۴۵۱۱
تلفن: ۳۱۲۴۳۴۰ـ۳۱۲۴۲۱۳، فاکس: ۳۱۲۱۶۳۶

فهرست

«فهرست مفتاح الفلاح»

باب اول

در بیان آنچه از طلوع صبح صادق
تا برآمدن آفتاب به‌عمل باید آورد
(۱۹۴—۱۱)

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

باب دوم

درآنچه از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت (۱۹۷-۲۲۸)

باب سوم

درآنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به آن باید نمود (۲۳۱-۲۸۷)

عنوان	صفحه

مقدمهٔ مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

لِلّهِ الْحَمْدُ قَبْلَ كُلِّ كَلامٍ، بِصِفاتِ الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ.

حمد او تاج تارك سخن است صدر هر نامهٔ نو و کهن است

بهتر کلامی که مُعتکفان صوامع قدس، دیباچهٔ کِتابٌ مَرْقُومٌ، یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ را به آن موشّح سازند، وخوش‌تر مقالی که محرمان مجامع اُنس، درفهرست اِنَّ کِتابَ الْاَبْرارِ لَفی عِلِّیّینَ مثبت گردانند، حمد مُبدعی است که خلق ثَقَلین به واسطهٔ پرستش ذات بی‌همتای اوست، و شکرمُنعمی است که وظیفهٔ خاص وعام، وراتبهٔ[1] وحوش وطیور و اَنعام، منوط به اِنعام واِکرام بی‌انتهای او.

خدائی کآفرینش در سجودش گواه مطلق آمد بروجودش
تعالی الله یکی بی‌مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند
فلك برپای دارد انجم فروز خرد را بی‌میانجی حکمت آموز
جواهر بخشِ فکرتهای باریك به روز آرندهٔ شبهای تاریك
نگه دارندهٔ بالا و پستی گوا برهستی او جمله هستی

۱ـ وظیفه وراتبه: رزق وروزی.

وتُحَف تحیات متوالیات، وصنوف صلوات متتالیات، نثار مرقد منوّر، و تربت مطهّر صاحب خطاب مستطاب وَما أرسَلْناكَ، مَظهر لَولاكَ لَما خَلَقتُ الأفلاكَ، مسافر سفر سُبْحانَ الَّذي أسْرى، محرم حرم فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أوْ أدْنى، بشارت آور لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ الله، رهانندهٔ وحشیان عاصی ازدام گناه.

محمّد که عالم پر از نام اوست	سجود ملایك ز اکرام اوست
رخ او چراغ شبستان قدس	قد او نهال گلستان اُنس
چه گویم در اخلاق والطاف او	که شد عقل حیران اوصاف او
به گامی گذشته ز هفت آسمان	زدهٔ خیمه در عالم لا مکان
ترا در جهان ...[1]	که گفتت خداوند بی‌چون سلام

و بر آل مقدس فعال، واولاد خجسته مآل آن سرور علیه وعلیهم صلوات الله الملك الأكبر، که نفوس کاملهٔ ایشان سبب نظام کونین، وبندگی غلامان ایشان موجب شرف ثَقَلَیْن است.

سَلامٌ مِنَ الرَّحْمنِ نَحْوَ جَنابِهِمْ	فَإنَّ سَلامي لا يَليقُ بِبابِهِمْ

سیّما صدر و بدر اولیا، مشمول عنایت سورهٔ کریمهٔ هَلْ أتى، وارث مرتبهٔ هارونی، خطیب منبر سَلُوني، امامی که منبع حکمتش لب تشنگان بادیهٔ ضلالت را از ماء الحیاة عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُالله به رحیق تحقیق رسانیده، ومقتدائی که مشرع موعظتش متعطّشان بیابان جهالت را از جام مسرّت انجام وَكَأسٍ مِنْ مَعِينٍ جرعهٔ توفیق چشانیده.

شیر خدا شاه ولایت پناه	روشن از او دیدهٔ خورشید وماه
ملّت احمد شد ازو استوار	نخل خلافت شد ازو میوه دار
بود چو او منشأ ایجاد جان	لحمك لحمي‌ش نبی خواند از آن
وصف وی افزونست ز حدّ بشر	ناطقه افکنده در آن ره سپر

امّا بعد به مسامع ارباب دانش وذکا، واصحاب بینش وحجی می‌رساند

۱ــ نسخه آب دیده بود، لذا قرائت میسر نشد.

سبب ترجمهٔ کتاب مفتاح الفلاح

داعیِ دولتِ ابد پیوند سامی، علی بن طیفور البسطامی ـ أصلَحَ اللهُ أحوالَهُما، و تحقَّقَ بجُودِه العَمیم آمالَهُما ـ که چون کتاب «مفتاح الفلاح» که نگاشتهٔ خامهٔ تصنیف خلاصهٔ علمای عالی‌شان، و یگانهٔ فقهای رفیع مکان، مهر سپهر دانش و کمال، محور قطب فلک فضل و افضال، أفضل المتأخّرین، و أکمل المتبحّرین، شیخ الاسلام و المسلمین ، بهاء الملّة والدّین محمّد العاملی ـ عامَلَهُ اللهُ بلُطفِه الخَفیّ ـ به لغت بلند رتبت تازی سمت تنظیم یافته بود، و برخی از نامرادان کم استعداد از فواید کثیر العواید آن به بهره نمی‌توانستند رسید، و میوهٔ مراد از شاخسار آن نمی‌توانستند چید، بناءً علیه اشارهٔ لازم الاطاعهٔ نوّاب قدسی القاب، علاّمهٔ زمان، و نقاوهٔ فضلای دوران، که فکر صواب اندیشش در تقویت احکام شریعت، مقتدای اصحاب فضل و کمال، و رأی عالم آرایش در تمشیت مهامّ سلطنت، پیشوای ارباب جاه وجلال است، آنکه اگر معلّم اوّل به صحبتش می‌رسید ثانیش می‌خواند، و اگر معلّم ثانی به خدمتش مشرف می گردید اوّلش برزبان می‌راند.

طراوت گل فضل آب گوهر دانش — سَمیّ حضرت خاتم خدیو اهل جهان
شکفته گشته ریاض ریاضتش از طبع — شده منیر چراغ معانیش ز بیان
ز روشنی عبارت نکات مختصرش — بدان وضوح که فهمند صد مطوّل از آن
هر آنکه یك دوقدم در رکاب او پوید — شود سر آمد مشّائیان ز طبع روان

به مقتضای اندازهٔ لطف و مرحمت خویش، نه از روی استعداد این درویش، شرف صدور یافت که این بندهٔ خاکسار، و ذرّهٔ بی‌مقدار درمقام ترجمهٔ آن درآمده، به زبان فصاحت نشان عجم که قریب الفهم اکثر اهل عالم است ترجمه نماید، تا شاید مراد، در آغوش خواهش وضیع وشریف هرقبیله ، وصغیر و کبیر هرعشیره درآید، وفهم معضلات آن به سهولت و آسانی گراید. با وجود قلّت بضاعت ، وعدم استطاعت متمثّلاً للاشارة العلیّة به عون ملك معبود شروع درمقصود نموده آن را به «منهاج النّجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح» موسوم ساخت. امیدوار چنان است

که ثواب آن به ایام خجسته فرجام پادشاه جم جاه، ملایك سپاه، دارا رأی ،خورشید مقام ،خسرو کیخسرو رزم ، مرّیخ انتقام، خاقان شکوه ، فریدون فر ، کسری حشمت، سکندر ظفر، مُمهّد قوانین عظمت وبختیاری ، مؤسّس قواعد اُبّهت وکامکاری، تازه گل حدیقهٔ مملکت، قطب دایرهٔ سلطنت ؛

شهنشاه جم قدر خورشید رای ز سر تا به پا محض لطف خدای
ندیده به صد دیده دور سپهر نظیرش در آئینهٔ ماه و مهر

سلطان صاحبقران، ذوالاقتدار ، مظهرِ آثار یَخْلُقُ اللهُ مایَشاءُ وَ یَخْتار ، مطلع انوار اِنّاجَعَلْناكَ خَلیفَةً فِی الْاَرْض، مجمع محافلِ وَ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلٰی بَعْض، مشمول عواطفِ اِنّی عَبْدُالله آتانِیَ الْکِتاب ، مخصوص لطایف خطابِ طُوبٰی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب ، معدلت آیینی که درتمهید بساط نصفت ورعیّت پروری، وتشیید اساس معدلت گستری، کاربه‌جائی رسانیده ؛

که از عدل او خلق را در جهان فراموش شد عدل نوشیروان

کف کریمش رزق برایا را کفیل ، و لطف عمیمش قضای مهامّ عامّه را وکیل ؛

عِقد مروارید باشد قطرهٔ باران اگر از کف‌دریا نوالش بخشش آموزد سحاب

السّلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل الله، محبّ به‌اخلاص اهل بیت رسول الله، شاه گیتی پناه عبدالله،

همیشه تاکه بودسیرماه و گردش چرخ مدام تا که بود اتّصال لیل ونهار
به دهر مدت عمر تو باد چندانی که حصراو نتوان کرد تا به روزشمار

عاید گردد . رجاء واثق ، ووثوق صادق که این صفحات بی‌سامان منظور نظر کیمیااثر آنحضرت گشته، خطایای قلم به رقم اشفاق اصلاح یابد، وپرتو انوارعواطف ازمطلع اعزاز بروجنات احوال مترجم تابد.

مقدمه مترجم کتاب مفتاح الفلاح

مکرمت آثار وعدالت دثار[1] مظهر لطف و کرم کردگار
چشم برین عِقد دُرر افکند جانب این نسخه نظر افکند
لب بگشاید پی تحسین من شاد کند خاطر غمگین من

التماس از ارباب دانش واصحاب بینش چنان است که اگر در وقت ملاحظه وتأمّل، سهوی یا خطائی به نظر شریفشان در آید و موافق طبع لطیفشان ننماید، قلم کرم بر آن کشند، ودامن عفو بر آن پوشند، زیرا که این فقیر نه چندان قابلیّت واستعداد آن داشت که به این قسم امور جرأت یابد، نهایتش به مضمون اَلْمَأْمُورُ مَعْذُور دراین باب جسارت نمود.

خوش آنکه رسید کآن به اسرار قدم چون در نظر آورند این تازه رقم
هر حرف خطا که جسته باشد ز قلم شویند بـه آب عفو و باران کـرم

وَ اللهُ الْمُوَفِّقُ، وَمِنْهُ الْاِسْتِعانَةُ فِی التَّمیم (کذا)[2] وَ نَسْأَلُهُ التَّوْفیقَ لِلتَّتْمیم.

۱ــ دثار: لباس رو. کنایه از آنکه عدالت وی آشکار است.

۲ــ در «الف»: و منه الاستعانة فی التتمیم.

مقدمهٔ مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا و شکر بی‌منتها مر پروردگاری را که دلالت کرد ما را بر شاهراه نجات، و هدایت نمود ما را به‌سوی آن چیزی که موجب علو درجات است. و درود نامحدود بر اشرف مخلوقات، و افضل اهل ارض و سماوات، محمّد و اهل بیت او که محبّت و موالات ایشان سبب قبول صلوات، و استجابت دعوات است.

و بعد، چنین گوید اقلُّ العباد عملاً، و أکثرهم زللاً محمّد المشتهر به‌بهاء الدّین العاملی ـ وَفَقَهُ اللّهُ لِلْعَمَلِ فی یَوْمِهِ لِغَدِهِ قَبْلَ أنْ یَخْرُجَ الاَمْرُ مِنْ یَدِهِ ـ که: جمعی از برادران دینی و دوستان یقینی از من التماس کردند و استدعا نمودند که از برای ایشان کتابی مبنی بر اختصار، مجتنب از اطناب و اکثار تألیف نمایم که مشتمل و محتوی باشد بر آنچه ناچار است جمعی را که به زیور ایمان و دینداری، و به حِلیهٔ صلاح و طاعت گزاری آراسته و پیراسته‌اند از عمل نمودن و بجا آوردن آن در هر شبانه‌روزی از عبادات واجبه و اعمال مستحبّه و آداب محموده و سیَر مرغوبه، بر وجهی که اکتفا نمایم در ذکر اعمال سنّتی بر آنچه مشقّت و تعب در آن کمتر، و در اشتغال به آن منفعت بیشتر باشد. پس مسئول ایشان را قبول نمودم و مأمول ایشان را به‌انجاح مقرون گردانیدم، و آن را به «مفتاح الفلاح» موسوم ساختم. و از حضرت عزت ـ جل شأنه و عز برهانه ـ مسألت می‌نمایم که طالبان را

منتفع گرداند ازعمل نمودن به‌این کتاب، وبگرداند آن‌را نیکو ذخیره‌ای ازجهت من‌درروزجزا وحساب.وترتیب دادم آن‌را برشش‌باب، مُتَوَکِّلاً عَلٰی مُلْهِمِ الصَّوابِ فی کُلِّ باب.

باب اول ـ دربیان آنچه از طلوع صبح صادق تا بر آمدن آفتاب به عمل باید آورد.

باب دوم ـ درآنچه ازوقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت.

باب سیم ـ درآنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به‌آن باید نمود.

باب‌چهارم ـ درآنچه از وقت غروب آفتاب تا وقت خواب مبادرت به آن باید نمود.

باب پنجم ـ درآنچه از وقت خواب تانصف شب مشغول به‌آن باید بود.

باب ششم ـ درآنچه ازنصف شب تاطلوع صبح عمل به‌آن باید کرد.

باب اوّل

در بیان آنچه از طلوع صُبح صادق تا بر آمدن آفتاب به عمل باید آورد .

باب اول

در بیان آنچه از طلوع صبح صادق
تا بر آمدن آفتاب به عمل باید آورد

و آن در ضمن مقدمه‌ای و چند فصل سمت تفصیل می‌یابد.

مقدمه

باید دانست که نَقَلَهٔ آثار، احادیث بسیار از ائمّهٔ اطهار ـ علیهم صلوات‌الله الملك‌الجبّار ـ در بیان فضیلت این‌وقت روایت کرده‌اند، و این‌وقت را ساعت غفلت نامیده‌اند، چنانچه مابین غروب آفتاب و برطرف شدن شفق از جانب مغرب نیز به این نام موسوم است، وان‌شاءالله تعالی در باب چهارم از این کتاب بیان تسمیهٔ ساعتین مذکورتین به ساعت غفلت در ضمن دو حدیث مذکور خواهد شد.

پس سزاوار آن است که مکلّف درین ساعت، بیداری را برخواب غفلت اختیار نماید، وازخواب کردن دراین وقت که متضمّن شآمت ومتکفّل ندامت است احتراز کند. پس خوشا حال آن سعادتمندی که دروقت غفلت بیدار، واز خواب عقوبت هوشیار باشد، تادرسلك اولئكَ هُمُ‌الْمُفْلِحُونَ منخرط گردد، واز

جملهٔ سعادتمندان شود. ونعم ما قیل:

چشم صاحب دولتان بیدار باشد صبحدم
عاشقان‌را ناله های زار باشد صبحدم

وما أحسن من قال:

طرفه زمانی است دم صبحگاه هم وَرَعش خوش بود و هم گناه

ورئیس‌المحدثین‌ابی‌جعفر محمّدبن علی‌بن‌بابویه القمی ـقدس‌الله روحهـ در کتاب «من‌لایحضره‌الفقیه» از امام الباطن‌والظّاهر امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت کرده‌که آن سرور به‌لفظ درربار گوهرنثار فرموده‌اند که :

نَوْمُ الْغَداةِ مَشُومَةٌ، تَطْرُدُ الرِّزْقَ، وَ تُصَفِّرُ اللَّوْنَ، وَ تُغَيِّرُهُ، وَ هُوَ نَوْمُ كُلِّ مَشْؤُومٍ. إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى يُقَسِّمُ الْأَرْزاقَ مابَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إلى طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإيّاكُمْ وَ تِلْكَ النَّوْمَةَ.

خلاصهٔ کلام بلاغت فرجام امام علیه‌السلام آنکه: «خواب کردن دروقت صبح متضمّن شئامت ومتکفّل ندامت است، وبنده‌را از روزی مقسوم ووظیفهٔ معلوم محروم می گرداند، وچهره‌را زرد می گرداند، وتغییر گونهٔ اصلی می‌نماید، واین خواب کارهرشوم بی‌سعادت است. و بدرستی که‌مقسّم ارزاق از وقت‌طلوع فجر تابر آمدن آفتاب عالمتاب ،ارزاق بندگان را قسمت می کند، پس بر شما بادکه از آن‌خواب احتراز نمائیدکه خواب‌دروقت مذکور مورث‌آثارقبیحه، ومؤسّس امارات شنیعه است».

ونیز رئیس‌المحدثین ـقدّس سرّهـ درکتاب مذکور از ثامن‌ائمّهٔ هدی‌ابی‌الحسن‌الرّضا ـعلیه التّحیّة والثّناـ روایت‌نموده درتفسیر آیهٔ کریمهٔ: فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً[1] که آنحضرت تفسیر آیهٔ مذکوره‌را برین وجه نموده‌اند که: «فرشتگان به امر ملك منّان ارزاق بندگان‌را مابین طلوع فجر تابرآمدن آفتاب قسمت می کنند،

۱ـ سورهٔ ذاریات: ۵۱ ـ آیهٔ۴.

پس کسی که درین وقت به‌خواب رود ازروزی خود خواب کرده است» یعنی باعث حرمان شود از روزی مقدّر. پس بهتر آنست که مکلّف دراین وقت به‌خواب نرود تا ازرزق مقسوم آنروز محروم نماند.

ودرروایت آمده است که: نماز صبح راهم درسلك اعمال شب می‌نویسند وهم دراعمال روز، چنانچه ثقة‌الاسلام محمّدبن یعقوب‌بن‌اسحاق‌الکلینی ــ قدّس الله روحه ــ در کتاب «کافی» از امام بحق ناطق جعفربن محمّدالصادق علیه‌السلام روایت نموده که آنحضرت آیهٔ وافی هدایهٔ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً[1] را چنین تفسیر نموده‌اند که: «نمازفجرمشهود ومشاهَد فرشتگان شب وروزاست که‌هر کدام ازاین دوطبقه آنرا جداگانه درصحیفهٔ اعمال بنده ثبت می‌نمایند. پس هر گاه بنده نماز صبح‌را درحین طلوع فجر ثانی که عبارت از صبح صادق است بجای آورد درصحیفهٔ اعمال آن بنده دومرتبه ثبت می‌شود».

مترجم گوید که: «آنچه این حدیث دلالت برآن دارد که‌نماز صبح مشهود ملایك لیلی‌ونهاری می گردد ودردوصحیفه ثبت‌می‌شود درطریق‌مخالف نیزروایت شده است چنانچه مصنّف ــ طاب‌ثراه ــ درحاشیه اشاره به‌آن نموده است و گفته که: فی‌حدیث العامّة أیضاً: إنَّ صَلاةَ الصُّبْحِ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ. قال فی «النّهایة»: أیْ تَحْضُرُها مَلائِكَةُ اللَّيْلِ والنّهار ــ انتهی».

ودربن‌مقام اشکالی‌است، چه جمعی از علماء ما ــ أنارالله برهانهم ــ از امام بحق ناطق جعفربن محمّدالصادق علیه‌السلام روایت نموده‌اند که: شخصی از علمای نصاری ازپدربزرگوار ووالد عالی‌مقدار آنحضرت امام الباطن والظّاهر امام محمّدباقر علیه‌السلام سؤال نمود که کدام ساعت است که نه ازساعات شب است ونه ازساعات روز؟ پس آنحضرت درمقام جواب سائل درآمده فرمودند که: «ساعت مسئول عنه مابین طلوع فجراست تابرآمدن آفتاب».

۱ــ سورهٔ اسراء: ۱۷ــ آیه ۷۸.

و کلام بلاغت انتظام امام علیه السلام منافی آن‌چیزی است که علماء ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ نقل اجماع بر آن کرده‌اند که نماز صبح از جملهٔ نمازهای روز است و گفته‌اند هیچکس خلاف در آن نکرده سوای سلیمان بن‌مهران الأعْمَش که قائل به آن نشده است، و نماز صبح را درسلك نمازهای شب انتظام داده است، وبرین مدّعا استدلال کرده است به قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده‌اند: صَلاةُ النَّهارِ عَجْماءُ، یعنی «نمازهای روز اخفاتی است». وظاهر است که نماز صبح جهری است پس داخل نمازهای شب باشد.

و نیز استدلال کرده‌اند برین مطلب به آنچه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» ازامام جعفرصادق علیه السلام من الملك الخالق که آن سرور فرموده‌اند که: «حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز اصلاً نماز نمی گذارده‌اند تا آفتاب زوال نمی کرده است» پس نماز صبح داخل نمازهای شب باشد نه نمازهای روز، چه اگر داخل نمازهای روزه بوده باشد حصری که از حدیث فهم می‌شود از حلیهٔ استقامت عاری خواهد بود.

و بیرون شدن ازین اشکال براین وجه ممکن است که روایت وارد است باینکه: سائل از قسّیسان یعنی از علما و دانایان نصاری بوده‌است و او بسیاری از مسائل که به غیر از اکابر علمای ایشان را معرفت به آن حاصل نبوده است ازامام علیه السلام سؤال نموده، و این مسأله نیز از آن جمله است، پس می‌تواند بود که امام علیه السلام جواب مسائل سائل را موافق معتقد او فرموده باشند، و این منافات ندارد باینکه ساعت مسئول‌عنه در شرع شریف محمّدی صلی الله علیه و آله وبحسب حقیقت، مندرج در ساعات روز بوده باشد.

و امّا آنچه اعمش استدلال کرده است از قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که صَلاةُ النَّهارِ عَجْماءُ، ونماز صبح را داخل نمازهای شب دانسته جواب گفته‌اند از آن علمای ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ باینکه: این تسمیه درین حدیث ازقبیل تغلیب اکثر

است بر اقلّ، چنانچه مقرر ارباب علم معانی و بیان است، و تغلیب بابی است از بلاغت. چه ممکن است که حضرت رسول ﷺ بنابر تغلیب اکثر بر اقل نماز صبح را عَجْماء گفته باشند، یعنی چون اکثر نمازهای روز اخفاتی است، و اقل جهری پس می تواند بود که آنحضرت ﷺ اقل را که نماز صبح است از باب تغلیب اکثر بر اقلّ، اِخفاتی فرموده باشند، و این منافات ندارد بآنکه نماز صبح که جهری است از نمازهای روز باشد.

و می تواند بود که آن حضرت ﷺ از باب مبالغهٔ در تَغْلیس به آن، نماز صبح را داخل نمازهای شب شمرده باشند تا مردم در اداکردن آن تعجیل نمایند و در تاریکی شب تهیهٔ آن کنند، چه غَلَس ـ به غین معجمه و فتحتین و سین مهمله ـ عبارت از تاریکی آخر شب است. قال فی «القاموس»: الغلس محرکة: ظلمة آخر اللّیل. و تغلیس عبارت از بجا آوردن آن فعل است در وقت تاریکی، چنانچه مصنّف ـ رحمه الله ـ در حاشیه اشاره به آن نموده است که: التَغْلیسُ هُوَ فِعْلُ الشَّیءِ فی وَقْتِ الْغَلَسِ. و در روایت آمده که حضرت پیغمبر ﷺ نماز صبح را در تاریکی شب ادا می کرده اند به حدّی که چون از نماز فارغ می شده اند زنانی که به آن حضرت اقتدا می نموده اند در وقت انصراف، ایشان را احتیاج به پوشیدن روی نمی بود به سبب تاریکی شب.

و مؤیّد این است آنچه رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» روایت کرده که یحیی بن اکثم از حضرت امام بحق عالم امام موسی کاظم ؑ [1] سؤال نمود که: سبب جهر در قرائت نماز صبح چه چیز است و حال آنکه داخل نمازهای

۱ـ در نسخهٔ عربی کتاب «اباالحسن الاول» آمده که همان حضرت امام کاظم (ع) است ولی ظاهراً لفظ «الاول» از جانب کاتبان اضافه شده زیرا یحیی بن اکثم امام کاظم (ع) را درک نکرده بلکه صحیح «اباالحسن الثالث» یعنی امام دهم (ع) است چنانچه در «علل الشرایع» آمده است.

روز است؟ پس امام علیه السلام در مقام جواب [او در] آمده فرمودند که: «چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را در تاریکی آخر شب می گذارده‌اند لهذا در سلک نمازهای شب درآورده، امر به جهر آن فرموده‌اند».

و به این کلام ظاهر می‌شود جواب آنچه اعمش استدلال به آن نموده است از قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که: صَلاةُ النَّهارِ عَجْماءُ، و از قول امام علیه السلام که: کانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لا یُصَلّی بِالنَّهارِ شَیْئاً حَتّی تَزُولَ الشَّمْسُ. با وجودی که ظاهر اینست که مراد امام علیه السلام نفی نماز نافله است درصدر نهار ردّاً علی المخالفین، چه ایشان قائلند به استحباب نماز چاشت ــ والله أعلم بمقاصد انبیائه و اولیائه.

تبصرة : [تحقیق در تشخیص فجر ثانی]

مناسب نمود دریــن مقام به واسطهٔ تحقیق و تشخیص فجر اوّل و دوم که عبارت از صبح کاذب و صبح صادق است ایراد کلامی که علامهٔ زمان و خلاصهٔ فضلاء عالی‌شأن، جامع فنون‌العلم بالاستیعاب الکلّی الشّیخ جمال‌الدّین بن مطهّر الحلّی ـ قدّس الله روحه ـ در کتاب «منتهی المطلب» ذکر کرده‌است، و ترجمهٔ آن این است: «بدان بدرستی که روشنائی روز از روشنائی آفتاب است، و بدرستیکه روشن می‌شود به آفتاب چیزی که به نفس خود تیره باشد و در جوهر، کثیف، مثل زمین و جرم ماه و اجزای زمین، خواه متّصل باشد و خواه منفصل. و هر چیز کثیف که روشنی از آفتاب بگیرد پس سایهٔ آن چیز درخلاف جهت آفتاب حادث خواهد شد. و بدرستی که حضــرت عزت به قدرت کامله و حکمت بالغهٔ خود دوران آفتاب را بر گرد کرهٔ زمین مقرر نموده[1]، پس اگر آفتاب تحت‌الأرض باشد سایهٔ آن به‌شکل مخروط فوق الأرض واقع شود، و چون آفتاب فوق‌الأرض باشد سایهٔ آن به‌شکل

---

۱ ــ مطلب فوق مبتنی برنظریهٔ علمی قدما درخصوص گردش خورشید به دور زمین می‌باشد که امروزه اعتباری ندارد ولی به‌هرحال در نتیجهٔ بحث تغییری حاصل نمی‌شود.

مخروط تحت الأرض واقع شود، و هوائی مستضیء از آفتاب، محیط به جمیع جوانب آن مخروط خواهد بود به نوعی که از جمیع جوانب‌او در‌آمده باشد، پس روشن می‌شود جوانب آن سایه به آن هوای مستضیء به آفتاب، نهایتش چون روشنی هوا از غیر حاصل شده و مستعاراست‌ضعیف است، و آنقدر قدرت و حالت ندارد که درجمیع جوانب مخروط نفوذ کند وآن‌را روشن و مستنیر گرداند، بلکه هرچند که بُعد آفتاب از هوای مستضیء زیاده شود ضعف هوا از استضاءه زیاده شود.

پس هر گاه که هوای مذکور در وسط مخروط بوده باشد نهایت تاریکی خواهد داشت، پس‌هر گاه آفتاب نزدیك شود به افق شرقی مایل خواهد شد ظل مخروط از سمت الرّأس ، و نزدیك خواهد شد اجزائی که در حواشی ظلّ‌است و روشنی گرفته‌اند از روشنی هوای روشن به چشم مردم، ودر آن اندك قوّتی بهم‌خواهد رسید، پس نزد طلوع فجرنمودار خواهد شد. و برین تقدیر هرقدر که آفتاب نزدیك به‌افق خواهد شد زیاده خواهد شد نزدیکی روشنی نهایات ظل‌به قوّهٔ باصره ، تا آنکه‌آفتاب طلوع کند.

و اوّل روشنائی که ظاهر می‌شود نزدیك به وقت صبح روشنی‌یی خواهد بود دراز و باریك به شکل عمودی، و این‌روشنی را «صبح‌کاذب» نامند و آنرا تشبیه به دم‌گرگ کنند به‌سبب باریکی و درازی آن، و همچنین این روشنی را صبح‌اول نامند به سبب‌آنکه مقدم برصبح‌دوم است،و«کاذب» از جهت آن گویند که‌افق‌هنوز برظلمت خود باشد، و اگر چنانچه راستگوی بودی که نور او نور آفتاب‌است می‌بایست که آنچه نزدیکتر به آفتاب است روشن شدی نه آنچه دورتر است،و روی زمین برظلمت خود باقی نماندی.

بعد از آن‌زیاده‌می‌شوداین‌روشنی در طول و عرض تا آنکه منبسط‌می گردد در عرض افق مانند نصف دایره، و این روشنی منبسط در افق طولاً و عرضاًرا

می‌نامند «فجر ثانی» و «صبح صادق»، به‌سبب آنکه‌در خبر دادن به‌تو از طلوع، راستگو برآمده، و آگاه ساخت‌ترا ازصبح‌شدن . تااینجا ترجمهٔ کلام علاّمه‌بوددر«منتهی».

بباید دانست که متعلّق نیست به طلـوع‌فجر اوّل از عبادات مگر اندکی، ماننددخول‌وقت‌فضیلت‌نماز وتر،چه‌افضل‌اوقات‌نماز وترمابین‌فجرین‌است،چنانچه روایت‌کرده است شیخ‌الطّایفه و امام الشّیعةابی‌جعفر محمّدبن الحسن‌الطّوسی ـنوّرَاللهمرقدَهالقُدّوسی ـ در کتاب«تهذیب‌احکام» بسند صحیح از اسماعیل‌بن‌سعد الأشعری که ازثقات روات‌حدیث‌است که گفت: پرسیدم از امام رضا ـعلیه‌التّحیّة و الثّناء ـاز ساعات‌نمازوتر که کدام‌ساعت گزاردن آن بهتراست؟ پس آنحضرت در جواب فرمودند که: أحبّها إلیّ الفجرُ الأوّلُ یعنی «دوستترین وقتها و بهتریـن ساعتهای نماز وتر نزد من فجر اوّل است».

و در روایت آمده که شخصی در اوّل شب از امیرالمؤمنین و امام‌المتّقین ـعلیه صلوات المصلّین ـ پرسید ازنماز وتر، که کدام ساعت گزاردن آن‌خوشتر و بهتر است؟ پس آنحضرت جواب آن شخص را نگفتند، و چـون ما بین دو فجر شدبه‌مسجد در آمده سه‌بار آواز بر کشیدند که: أینَ السّائِلُ عَنِ الوَتْرِ یعنی« کجاست آن شخص که دراوّل شب از وقت نماز وترپرسید » وقت نماز وتر، این ساعت است. پس‌از آن برخاستند ومتوجّه ادای نمازوترشده به‌آن قیام نمودند .

[عبادات متعلق به فجر ثانی]

امّا عباداتی که متعلّق به فجـر ثانی است بسیار است پس چـون متحقّق شود طلوع فجرثانی بگوی:

یا فالِقَهُ مِنْ حَیْثُ لا أری، وَ مُخْرِجَهُ مِـنْ حَیْثُ أری ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِه ، وَاجْعَلْ أوَّلَ یَوْمِنا هٰذا صَلاحاً ، وَ أوْسَطَهُ فَلاحاً ، وَ آخِرَهُ نَجاحاً.

[ای شکافندهٔ صبح ازجائی که من نمی‌بینم، وای بیرون آورندهٔ آن ازجائی

که می‌بینم، برمحمد وآل او درود فرست، وقرار بده آغـاز این‌روز مارا صلاح ودرستی، ونیمهٔ آنرا فلاح ورستگاری، وپایان‌آنرا نجاح وپیروزی].

وهمچنین بگوی آن چـیزی راکه روایت‌کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» بسند صحیح از امـام بحق ناطق جعفربـن محمـّد الصّادق عليه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند که: «نوح ـ علی‌نبیّناوعلیه‌السّلام ـ هر گاه که داخل صباح می‌شد ده بار ، وچون داخل مسا می‌شد ده بار به‌خواندن این دعا مبادرت می‌نمود که:

أللّٰهُمَّ إنِّي أُشْهِدُكَ أنَّهُ ما أصْبَحَ بي مِنْ نِعْمَةٍ وَ عافِيَةٍ ، في دِينٍ أوْ دُنْيا فَمِنْكَ ، وَحْدَكَ لاشَرِيكَ لَكَ ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِها عَلَيَّ حَتّٰى تَرْضىٰ وَ بَعْدَ الرِّضا.

[خداوندا تورا گواه می گیرم که هرنعمت‌وعافیتی، دردین یادنیا به‌من برسد از جانب توست، توتنهائی، شریکی برای تونیست، حمد وسپاس ازآن تو برعهدهٔ من است به‌جهت این نعمتها وعافیتها، (آن اندازه حمد وسپاس) تا خرسندشوی، وپس ازخرسندی (نیز ادامه داشته باشد)].

پس به‌سبب مداومت به این دعاء جلیل‌القدر مسمـّی به‌عَبْداً شَكُوراً گردید.

وهمچنین بگوی آن چیزی را که روایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از حضرت ابی‌عبدالله عليه‌السلام که آنحضرت فـرموده‌اند که: امام المتّقین امیرالمؤمنین عليه‌السلام هر گاه‌که داخل صباح می‌شدند سه‌مرتبه می گفتند:

سُبْحانَ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

[پاك ومنزه می‌دانم خداوندی‌راکه پادشاه وپاك و مقدس ازهرعیب ونقصی است].

وبعد از آن به‌خواندن این دعا مبادرت می‌نمودند:

أللّٰهُمَّ إنّي أعُوذُ بِكَ مِنْ زَوالِ نِعْمَتِكَ ، وَ مِنْ تَحْوِيلِ عافِيَتِكَ، وَمِـنْ فُجاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَ مِنْ دَرَكِ الشَّقاءِ،وَ مِنْ شَرِّ ما سَبَقَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهارِ .

أللّٰهُمَّ إنّي أسْألُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ ، وَ بِشِدَّةِ قُوَّتِكَ ، وَبِعِظَمِ سُلْطانِكَ ،

وَ بِقُدْرَتِکَ عَلیٰ خَلْقِکَ ، اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا.

[خداوندا به‌تو پناه می‌برم از زدوده‌شدن نعمت، و از برگشتن عافیت، و از بناگه واردشدن عقوبت، واز دریافتن شقاوت وبدبختی، واز شر آنچه که درشب وروز (به‌سوی‌ما) پیشی گرفته است. خداوندا ازتو درخواست می‌کنم به‌غلبهٔ پادشاهیت ، وبه شدت نیرویت، وبه‌بزرگـی سلطنتت، و بـه توانائی توبرآفریدگانت،که برایم چنین و چنان‌کنی] .

وایضاًازجمله چیزهائی که درسروقت طلوع فجرثانی باید گفت آن چیزی است که روایت کرده است ثقة الاسلام درکتاب « کافـی » بسند صحیح از امـام الباطن و الظّـاهر امام محمـّد باقر ؑ که آنحضرت فرمـوده‌اند که : « روزی رسول‌خداﷺ برمردی گذشتند که درخت چندی در محوّطه‌ای از مـال خود می‌نشانید ، پس آنحضرت نزد آن مرد توقـّف نموده به لفظ درربار گوهر نثار فرمودند: اَلا اَدُلُّکَ عَلیٰ غَرْسٍ اَثْبَتَ اَصْلاً وَ اَسْرَعَ اِیناعاً وَ اَطْیَبَ ثَمَراً وَ اَبْقیٰ ؟ یعنی «می‌خـواهی که راهنماشوم ترا به درختانی که اصل آنها ثابت‌تر، وروییدن آنها سریعتر، ومیوه‌های آنهاخوشبوتر، وبقای آنها بیشترباشد از درختانی که تو الحال می‌نشانی؟ گفت: بلی ای رسول‌خدای می‌خواهم که دلالت کنی مرا بدان درختان. پس آنحضرت فرمودند : هرگاه که داخـل صباح ومسا شوی بگوی :

سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لااِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ

[پاك ومنزه می‌دانم خدارا، وسپاس ازآن خداست، ومعبودی جز الله نیست، وخداوند بزرگتر است (ازاینکه به‌وصف درآید)].

پس هرگاه که گفته باشی این‌تسبیحات عظیم البرکات‌را، بوده باشد مکافات آن مرترا به هرتسبیحی ازین تسبیحات اربعه ده درخت در بهشت‌عنبر سرشت از انواع میوه‌ها».

واین‌کنایه است ازآنکه گفتن این تسبیحات درآن نشأه ، درخـتان بهشت خواهند شد، واین تسبیحات ازباقیات صالحات است.

پس آن مرد بعد از شنیدن مقالات مذکوره گفت: یارسول‌الله گواه می گیرم ترا به اینکه این باغچهٔ من صدقه است برفقرای مسلمانان که از اهل صدقه باشند. واین آیهٔ کریمه درشأن اونازل شد: فَاَمّا مَنْ اَعْطیٰ وَ اتَّقیٰ * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنیٰ* فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ[1].

خلاصهٔ کلام ملك علاّم ـ والله یعلم ـ آنکه: «هر که مال نفقه کرد وجزای آنــرا تصدیق نمود، پس زود باشد که آسانی دهیم وی‌را ازبرای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی وراحت باشد،یعنی عملی که اورا به‌بهشت رساند».

وروایت کرده است سیّد بــزرگوار و فاضل عــالی‌مقدار جمال العارفین رضی‌الدّین علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن محمّدالطّاووس العلوی الفاطمی ـ قدّس الله‌سرّه ـ از امام‌الباطن والظّاهرامام‌محمّدباقر عليه السلام که آنحضرت فــرمــوده‌اند: «هر کس که داخل صبح شود وبــوده باشد دردست راست او انگشتری که نگین آن ازعقیق باشد، پس صبح‌را دریابد پیشتر ازآنکه نظرش بر کسی افتد وکسی‌را ببیند پس‌بگرداند نگین‌آنرا به‌جانب کف دست خود وبخواند سورهٔ اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ ـ تاآخر، وبعد ازآن بگوید:

آمَنْتُ بِاللّٰهِ ، وَحْــدَهُ لاشَریكَ لَهُ ، وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ ، وَ آمَنْتُ بِسِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلانِیَتِهِمْ ، وَ ظاهِرِهِمْ وَ باطِنِهِمْ ، وَ اَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ .

[ایمان آوردم به‌خدائی که تنهاست وشریکی ندارد، وبه جبت وطــاغوت (نام‌دوبت است)کافر گشتم، وایمان‌آوردم به‌پنهان وآشکار وظاهر وباطن و اول وآخر آل‌محمد (علیهم‌السلام)] .

هر آینه نگاه دارد خدای تعالی اورا درآنروز ازشرّ آن‌چیزی که از آسمان به زیرمی‌آید، وازآن‌چیزی که اززمین به جانب آسمان می‌رود، واز آن‌چیزی که

۱ـ سورهٔ لیل ـ آیه ۵ تا۷.

برزمین می‌رود واززمین برمی‌آید. وبوده باشد درپناه الهی وپناه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله تاوقتی که داخل شام شود».

واز جمله چیزهائی که دروقت صبح باید گفت آنچیزی است که روایت کرده‌اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند که: هر صباح این کلمات کثیر البرکات‌را سه مرتبه باید خواند:

أَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْعَلِيَّ الْأَعْلٰى ، اَلْجَلِيلَ الْعَظِيمَ ، دِينِي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وَلَدِي وَ إِخْوانِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَمِيعَ مَا رَزَقَنِي رَبِّي ، وَ جَمِيعَ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ. أَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْمَخُوفَ الْمَرْهُوبَ الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهِ كُلُّ شَيْءٍ دِينِي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَمَالِي وَ وَلَدِي وَإِخْوانِيَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَجَمِيعَ مَا رَزَقَنِي رَبِّي ، وَ جَمِيعَ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ.

[می‌سپارم بخداوند والای برتر، وجلیل وبزرگ، دینم وخودم وخانواده‌ام ومالم واولادم وبرادران مؤمنم را وهمهٔ آنچه‌را که خدایم به‌من‌روزی‌نموده وتمام‌کسانی راکه‌کارشان برعهدهٔ من‌است. می‌سپارم بخداوندی‌که بایداز وی ترس وبیم داشت وتمام‌چیزها دربرابر عظمتش خاضع‌اند، دینم وخودم وخانواده‌ام ومالم‌واولادم و برادران مؤمنم‌را و همهٔ آنچه راکه خدایم به‌من روزی نموده وتمام‌کسانی‌راکه کارشان برعهدهٔ من‌است.]

فصل[اول]

[درآداب ساختن وضوی کامل و طهارت ظاهر]

پس هـر گاه کـه در وقت طلوع فجر ثانی با وضو نباشی مبادرت نمای به وضو ساختن تا درحـال اذان گفتن صبح باطهارت باشی. و بدرستی که ذکر خواهیم کرد درین مقام صفت وضوی کامل را، پس می گوئیم: هر گاه که اراده کنی وضو ساختن را باید که اول ابتدا به مسواك کردن کنی ومسواك را برعرض دندانها بمالی نه برطول آن، واگر عوض مسواك انگشت را بردندان بمالی مجزی است، چنانچه شیخ الطّایفة و امام الشّیعة در کتاب «تهذیب الاحکام» بسند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است که حضرت پیغمبر ــ علیه صلوات الله الملك الأکبر ــ فرموده اند که: مسواك کردن به انگشت ابهام ومسبّحه دروقت وضو مثل سواك کردن به مسواك است» . یعنی هـردو انگشت را بردندان مالیدن دروقت وضوساختن مجزی از مسواك است وقائم مقام آنست.

مترجم گوید: «وبایددانست که مرادازسواك، راندن چیزی است بر دندانها خواه به چوب باشدو خواه به انگشت وخواه به لثّه[1]، وافضل آن است که به چوب تر باشد، وافضل از آن آنکه به چوب اراك باشد که ازمکّه می آورند. ومسواك کردن دروقت وضو از سنن

۱ــ لثه، بفتح لام وتای مشدد: تکهٔ پارچه.

مؤکّده است چنانچه روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که : لَوْلا اَنْ اَشُقَّ عَلی اُمَّتی لَاَمَرْتُهُمْ بِالسِّواكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ یعنی: «اگر نترسیدمی که دشوار باشد بر امّت من، هر آینه مسواك را واجب گردانیدمی نزد هر وضوء». چه هیچ شك نیست که لَاَمَرْتُهُمْ به‌معنی لَاَوْجَبْتُهُ عَلَیْهِمْ است زیرا که استحباب آن واقع است.

ومصنّف ــ طاب ثراه ــ در رسالهٔ «اثناعشریّهٔ طهارتیّة» گفته است که: ظاهر این است که مسواك کردن را بر شستن سر دستها مقدّم باید داشت بنا بر روایت مُعَلّی بن خُنَیْس که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «مسواك کردن، پیش از وضو ساختن است». ودروقت مضمضه وبعد از وضو نیز تجویز شده است چنانکه شیخ شهید ــ طاب ثراه ــ در کتاب «ذِکْری» ذکر آن کرده . و استحباب آن درضمن هر کدام از آنها که به‌عمل آید مجمعٌ علیه علماست.

وبعضی گفته‌اند که: نزد هر نمازی سنّت است خصوصاً در نماز شب بنا بر روایت ابن بُکَیر که از ابـی عبدالله علیه السلام روایت نموده که: «هر گاه به نماز شب برخیزی اوّل مسواك کن ، بدرستی که ملکی مـی‌آید و دهان خود را در دهان تو می گذارد، وهرحرفی که ازدهان‌تو بیرون [می]آید درحال ربوده به‌آسمان می‌برد. پس باید که در آن وقت دهنت خوشبو باشد تا موجب نفرت آن ملك نشود» .

ودرفضیلت مطلق مسواك واگرچه وقت وضو ووقت ارادهٔ نماز نباشد نیز روایت شده است ، از آنجمله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که : لِكُلِّ شَیْءٍ طَهُورٌ ، وَطَهُورُ الْفَمِ السِّواكُ یعنی: «هرچیزی را پاك کننده‌ای است، وپاك کنندهٔ دهن مسواك [کردن]است».

وهم از آن حضرت روایت شده است که: نَظِّفُوا طَرِیقَ الْقُرْآنِ. قالُوا: یا رَسُولَ اللّهِ وَمـا طَرِیقُ الْقُرْآنِ ؟ قالَ : اَفْواهُکُمْ. قالُوا: بِماذا ؟ قـالَ بِالسِّواكِ . یعنی: «پاکیزه کنید راه قرآن‌را، گفتند : یارسول‌الله کدام است راه قرآن؟ فرمودند: دهنهای شما. گفتند: به چه چیز؟ فرمودند: به مسواك ».

و از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده است كه آنحضرت فرموده‌اند:

فِي السِّوَاكِ اثْنَاعَشَرَ خَصْلَةً : هُوَ مِنَ السُّنَّةِ ، وَ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ ، وَ مَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ ، وَ يُرْضِي الرَّحْمٰنَ ، وَ يُبَيِّضُ الْاَسْنَانَ ، وَ يُذْهِبُ الْحَفَرَ ، وَ يَشُدُّ اللِّثَةَ ، وَيُشَهِّي الطَّعَامَ ، وَ يُذْهِبُ الْبَلْغَمَ ، وَ يَزِيدُ فِي الْحِفْظِ ، وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ ، و تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ .

يعني: «در مسواك دوازده خصلت است، وآن اينست كه: از سنن مؤكّده است، وپاكيزه كنندهٔ دهن، وجلادهندهٔ چشم، وسبب رضا وخشنودی رحمن، وسفيد كنندهٔ دندان، وبرطرف كنندهٔ پوستهائی‌است كه ازدندان برمی‌خيزد، وقايم كنندهٔبن‌دندانها، ومشهّی‌طعام،ودافع‌بلغم، وزياده كنندهٔ درحفظ، وسبب تضاعف حسنات، وموجب فرح فرشتگان است».

وامثال اين احاديث بسيار دراين باب روايت شده است. وبعضی وجوب آنـرا ازخصايص حضرت رسالت صلى الله عليه وآله دانسته‌اند، مثـل نماز شب وچند چيـز ديگر كه درمحلّ خود مذكور است، والله أعلم۔ انتهی».

وسزاوار آنست كه درحالت وضو روی به قبله نشينی اگر چه اكثر علمای ما ـ قدّس‌الله أرواحهم ـ ذكر اين سنّت نكرده‌اند ، وطـريق استحباب اين فعل حسن‌را نپيموده‌اند، نهايتش‌بعضی ازعلماء۔ قدّس‌الله أرواحهم۔ ازمستحبّات وضو شمرده‌اند، ومستند ايشان حديثی است كه روايت شده است از اصحاب عصمت ـ سلام الله عليهم ـ كه : خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ الْقِبْلَةُ يعنی: «بهتـرين وخوشترين نشستن‌ها آنست كه قبله درمقـابل باشد». پس‌اگروضوی تو از ظرف سر گشاده باشد كه ممكن باشد كه به دست از آن آب برداری بايد آن ظـرف‌را برجانب دست راست خود بگذاری.

مترجم گويد : « ببايد دانست كه مترجم « اربعين » ـ أدام الله ظلال إفضاله

الی یوم‌الدّین ـدرحاشیهٔ «جامع عبّاسی» ذکر کرده‌اند که: این طریق که ظرف سر گشاده‌را برجانب دست راست باید گذاشت میان علمامشهور است ودر کتابها مذکور ، نهایتش بعضی احادیث صحیحه دلالت دارد برآنکه ظرف سر گشاده‌را درپیش رو باید گذاشت وبه‌دست راست‌آب ازآن برداشته برعضوریخت، واگر ظرف سر گشاده نباشد ونتوان آب از آن برداشت مثل‌آفتابــه ومانند آن ، سنّت است که برجــانب چپ گذاشته شود تا به دست چپ به آن ظرف آب به دست راست ریخته شود وبه دست راست براعضای‌دیگرـ والله أعلم».

واگر ازنهری یاحوضی مثلاً وضوسازی پس باید که بنشینی به‌حیثیّتی که آن حوض یانهر برجانب راست توباشد، واگرچنانچه رو به قبله نشستن وحوض برجانب راست گذاشتن باهم معارضه کنند ظاهر آنست‌که ترجیح روی به قبله نشستن راست.

وبگوی درحین نظر کردن به آب :

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ الماءَ طَهُوراً ، وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً .

[ستایش خداوندی راست‌که آب‌را پاك وپاك‌کننده ساخت وآن‌را نجس و ناپاك قرار نداد] .

پس از آن بشوی هردو دست خود را تا زندها که عبارت از مفصل کف دستهاست پیش ازدست درآوردن درظرف، یکبار اگر وضو درعقب حدث بول یا حدث خواب باشد نه از حدث باد مثلاً، ودوبار اگر وضو بعد از حدث غایط باشد .

مترجم گوید : « و اگر احداث ثلاثه‌که خواب و بول وغایط است هــرسه جمع شوند دوبارشستن ازهمه کافی است چنانچه ازفقها تصریح به‌آن واقع شده است، ومصنّفــ طاب ثراه ــ دررسالهٔ «اثنا عشریّهٔ طهارتیّة» نیز تصریح به آن کرده استــ والله أعلم».

وشستن سر دستها ازغیر این احداث ثلاثه سنّت نیست. و اگر مثلاً وضو از حوض یا آفتابه ومانند آن بوده باشد استحباب شستن دستها پیش اکثرعلما ساقط است وپیش بعضی به حال خود باقی است، یعنی اگر ظرف سر گشاده نباشد یا آب کثیر باشد مثل حوض ونهروچشمه وامثال آن شستن سردستها پیش اکثرعلماء سنّت نیست نه یك مرتبه ونه دو مرتبه. وبعضی این حکم را عام دانسته‌اند وشستن سردستهارا مطلقاً سنّت دانسته‌اند خواه آب قلیل باشد خواه کثیر ، نهایتش این قول ضعیف است، ومصنّف ـ طاب ثراه ـ گفته که: لابَأْسَ بِه یعنی «درعمل به این قول کردن باکی نیست».

پس در آر دست راست خود را در آب وبگوی: بِسْمِ‌اللهِ.چنانکه روایت کرده است شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از امام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر عليه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند که: هر گاه از برای وضو ساختن دست در آب در آری بگوی:

بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ ، أَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابینَ ، وَ اجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ .

[بنام خدا، وبه‌یاری خدا، خداوندا مرا از توبه کنندگان واز پاکیزه گان قرار ده].

پس سه مرتبه به سه کف آب مضمضه کن، یعنی آب در دهان بگردان، پس به سه کف دیگر سه مرتبه استنشاق کن یعنی آب به دماغ در کش، وبگوی درعقب مضمضه کردن واستنشاق نمودن دعائی را که ان شاءالله تعالی ذکرخواهیم کرد در فصل آینده.

مترجم گوید : «بباید دانست که مشهور میان علما این است که هر کدام از مضمضه و استنشاق می‌باید به سه کف آب واقع شود چنانچه در کتاب مذکـور است، و اگر به دو کف آب یا یك کف سه مرتبه مضمضه کند یا استنشاق ثلاثه‌را

نیز به همان کف آب به عمل آورد نیز مُجزی است وسنّت مضمضه واستنشاق بجاآمده است، نهایتش ثواب سنّت سه کف آب ازبرای هر کدام‌را درنیافته مگر آنکه آب وضو کمی کند و به واسطهٔ ضرورت آنچنان کند ، چه گفته‌اند که در آنوقت ثواب تعدد را در می‌یابد . و همچنین جمعی از علما شرط کرده‌اند که می‌باید که مضمضه بر استنشاق مقدّم باشد ، و تصریح کرده‌اند به آنکه اگراستنشاق‌را مقدّم دارد سنّت است که بعد از مضمضه بازاستنشاق‌را اعاده کند، و علاّمهٔ حلّی ــ طاب ثراه ــ تجویز کرده است که هردورا باهم مخلوط سازند به این طریق که به یك کف آب مضمضه کند وبه کف دیگر استنشاق وهمچنین تا هر کدام سه مرتبه واقع شود، نهایتش ثواب این شق کمتر خواهد بود . وثواب مضمضه واستنشاق چنانچه در احادیث مقدّسهٔ نبوی ﷺ وارد است بسیاراست ازآنجمله رئیس‌المحدثین‌در کتاب «ثواب‌الأعمال» روایت کرده است ازحضرت رسول ﷺ که آنحضرت فرموده‌اند: لِيُبالِغْ اَحَدُكُمْ فِي‌الْمَضْمَضَةِ وَ الْاِسْتِنْشاقِ فَاِنَّهُ غُفْرانٌ لَكُمْ وَ مَنْفَرَةٌ لِلشَّيْطانِ .

یعنی: «هرکه ازشما مبالغه کند [1] درمضمضه کردن واستنشاق نمودن، پس بدرستی که موجب آمرزش گناهان شما وسبب نفرت شیطان از شما خواهدبود [2]» ــ والله الموفّق».

پس‌بعدازآن باید که یك کف آب به دست راست بر گیری و نیّت کنی که وضوی واجب می‌سازم از برای رضای خدا. وامّا افعال مستحبّهٔ وضو مندرج می‌شود درنیّت گاهی که نیّت ادای افضل واجبیَن کنی، یعنی‌چون نیّت بجای آوردن افضل واجبین به عمل آید به واسطهٔ سنّتیها نیّت علیحده در کار نیست وهمان نیّت وضوکافی است. واگر چنانچه به واسطهٔ هریك از سنّتیها نیزنیّت علیحده کنی اولی‌است .

۱ــ بایدبه‌صورت‌امرخوانده‌شود. ۲ــ «وسبب‌فراری‌دادن‌شیطان‌خواهدبود» صحیح‌است.

مترجم گوید: «بباید دانست که مراد از افضل واجبین اکثر واجب است، چه واجب، اکثر و اقلّ می‌باشد، و اکثر واجب عبارت از واجبی است که متضمّن مستحبّات باشد، و اقلّ واجب آنست که شامل مستحبّات نباشد. و اکثر واجب نسبت به اقلّ واجب افضل باشد. پس هرگاه که در وضو نیّت افضل واجبین بعمل آید افعال سنّتیها درضمن همان نیّت مندرج شود و احتیاج به نیّت علیحده به جهت هرفعلی از افعال سنّتی آن نباشد، نهایتش اگر نیّت علیحده به‌واسطهٔ هرفعلی از افعال سنّتی بعمل آورده شود بهتر باشد چنانچه مصنّف ـ طاب ثراه ـ اشاره به آن کرده است. وبعضی گفته‌اند که به‌واسطهٔ سنّتیهای پیش ازوضو مثل شستن سردستها نیّت علیحده بعمل باید آورد وبه واسطهٔ سنّتیهای داخل وضو مثل إمرار ید[1] وبعضی دعاها نیّت علیحده در کار نیست و همان نیّت وضو کافیست ـ والله أعلم».

ومقارن دار آخر جزء نیّت‌را به ابتدای شستن اعلای وجه یعنی از جانب بالای رو که عبارت ازرستنگاه موی پیش سراست به نوعی که آخر جزء نیّت واوّل جزء شستن روی به‌هم مقارن باشند، وباید که تافارغ شدن ازافعال وضو در حکم نیّت باشی، به این‌معنی که نیّتِ امری که منافی وضوباشد مثل ترك وضو یا احداث حدثی یا امری که منافی قربت باشد مثل قصد ریا یا قصد تنظیف‌یاتبْرید[2] و آنچه مثل آن‌باشددراثنای وضو بعمل نیاوری. ودرحالت شستن روی نیز بِسْم‌الله بگوی‌چنانچه روایت کرده است آنرا ثقةالاسلام‌در کتاب«کافی» بسند حسن از امام الباطن‌والظّاهرامام محمّد باقر عليه السلام ،وظاهر آنست که مستغنی نتوان شد به تسمیهٔ اُولی ازاین‌تسمیه، چه این‌تسمیه به‌واسطهٔ شروع درافعال‌واجب‌است، وتسمیهٔ اُولی به‌واسطهٔ شروع در افعال سنّتی. و بدان که تجویز کرده‌اند بعضی از علمای ما ـقدّس‌الله أرواحهم ـ مقارن داشتن نیّت‌را به شستن سردستها گاهی که شرایط آن

---

۱ ـ دست کشیدن. ۲ـ خنك شدن.

مجتمع باشد.

مترجم گوید: «مخفی نماند که شرایط مذکوره اینست که تذکار می‌یابد:

اول ـ آنکه می‌باید وضو ازحدث خواب یا بول یا غایط بوده باشد نه از حدث باد، پس اگر از حدث خـواب وبول باشد شستن سردستهارا یکبار سنّت است، واگر ازحدث غایط باشد دوبارچنانچه سبق ذکر یافت.

دوم‌ـ آنکه می‌باید وضو ازظرف سر گشاده باشد به‌حیثیّتی که دسـت‌را در آن توان درآورد وآب‌ازآن برداشت. وباید که آبی که درآن ظرف باشد مقدار کُر نباشدبلکه کمتراز کرباشد، وشستن دستهاسنّت باشد نه‌واجب، یعنی دستها پاك باشد، چه هر گاه دستها نجس باشد شستن آن واجب خواهد بود نه سنّت.

سیـّم ـ آنکه می‌باید شستن دستها حرام نباشدمثل‌آنکه‌داندکه[با]بفعل آوردن سنّتیهاآب وضو کفایت نخواهد نمود، پس درآنوقت شستن دستها حرام خواهد بود. وهمچنین می‌باید که شستن دستها مکروه نیزنباشد مثل‌آنکه ترس از آن داشته باشد که‌مبادا بعمل‌آوردن سنّتیهاسبب کمی‌آب شود ووضورا کفایت نکند، پس درآن وقت شستن دستها مکروه خواهد بود. اینست شرایط تجویز مقارن داشتن نیّت به‌شستن سردستها، یعنی گاهی که شرایط مذکوره مجتمع‌شود مقارن داشتن نیّت به شستن سردستها جایزباشد ـ والله اعلم، انتهی».

ونیز تجویزشده است که نیّت‌را مقارن مضمضه یا استنشاق دارند بـه این دلیل که این‌افعال ثلاثه ازافعال وضوی‌کامل‌اند، یعنی‌اگرچه بالأصالة جزء وضوی واجب نیستند امّا بعد ازمقارنتِ نیّت به اینهاجزء وضوی کامل می‌شوند چنانچه ازعلما تصریح به‌آن واقع شده است. پس‌مقارنت نیّت به آنها متضمّن مقارنت نیّت به وضوی کامل خواهد بود، ووضوی کامل فرد وضوی واجب است، پس مقارنت نیّت بـه وضوی واجب نیز متحقّق خـواهد شد. وابن طاووس ـ طاب ثراه ـ درجواز تقدیم نیّت به‌غیر غَسل وجه توقّف کرده است چراکه این افعال

ثلاثه به‌اتفاق جزء وضو نیستند هرچند سنّت است بفعل در آوردن آنها در وضو پس چون نیّت را مقارن آنها توان داشت ؟ والاحتیاط معه ـ رحمه‌الله ـ . وبـر این تقدیر، احتیاط آنست که نیّت را چنانچه مشهور است ودر اکثر کتب‌فقه، مذکور، مقارن شستن روداراند.

پس چون آب را برروی خود ریختی سزاوار آنست که دست را بـر آن برانی تا آب به همه جای آن جاری گردد تاتأسّی به‌آنچه نقل‌شده است از اصحاب عصمت ـ سلام‌الله علیهم ـ درحال بیان وضوء بیانی، کرده باشی [1] وهم از عهـدهٔ خلافی که بعضی ازعلما کرده‌اند وامرار یَد را واجب دانسته‌اند برآمده باشی.

مترجم گوید : «بباید دانست که مشهور میان علمای امامیّه ـ أنار الله براهینهم الجلیّة ـ آنست که اگر متوضّی بعد از نیّت روی خودرا برآب‌زند بروجهی که ابتدای رسیدن روی به‌آب ازجانب اعلی‌باشد بی‌آنکه به‌دست آب برروی ریزد یادست برروی رساند کافی‌است، وامرار یَد یعنی‌راندن دست‌بررو درحال شستن روی واجب نیست . وبعضی از علمای زیدیّه امرار ید را در غسل وجه واجب دانسته‌اند ، واز علمای امامیّه ابن جُنَیْد واتباع او با ایشان دراین مسئله موافقت کرده‌اند، وموافق مدّعای خود دلیل چندی ذکر کرده‌اند که این مقـام گنجایش ایراد آن ندارد ، ودر «ترجمهٔ قطبشاهی» که تحفهٔ افکار ارباب بصیرت وروضهٔ ازهاراصحاب شریعت است بـمالامزید فوقه مذکور است رجوع به آنجا باید نمود ـ والله الموفّق» .

وواجب نیست برتو رعایت کردن تقدیم شستن هرجزئی از اجزای بالائی رونسبت به‌جزء شیبی آن، بلکه همان ابتدا به جزوی ازحدّاعلی کافیست، ورعایت الأعلی فالأعلی درباقی اجزا مطلقاً واجب نیست.

۱ـ مراد ازوضوی بیانی اخباری است که درآنها امام(ع) خود در حضور راوی وضو ساخته وبدین‌صورت افعال‌وضو را به‌وی آموخته است.

مترجم گوید: «بباید دانست که زین‌الملّة والدّین شیخ زین‌الدّین ـ طاب ثـراه ـ دربعض مصنّفات خـود بعد ازآنکه خود حکم کرده است به آنکه در شستن رو دروضو می‌باید ابتدا از بالای روکه عبارت از رستنگاه موی پیش سر است واقـع شود گفته است که: مجرّد ابتدا از حدّ اعلای روکافی نیست بلکه می‌باید نسبت به‌جمیع اجزای رو رعایت غَسل الأعلی فالأعلی واقع شود، یعنی هرجزو بالائی پیشتراز جزو شیبی شسته شود، نهایتش بحسب عرف، یعنی‌همین قدرکه درعرف گویند که رعایت مذکور واقع شده است کافی است، چرا که رعایت‌آن بحسب حقیقت‌که سرموئی تخلّف نکند چنانچه مخفی‌نیست درنهایت اشکال وتعسّر بلکه درمـرتبهٔ امتناع و تعذّراست، پس اندك تخلّف‌که خلـل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود. وبعدازآن ذکرکرده است که اگر اکتفا شود به‌وجوب تقدیم شستن‌هرجزو بالائی‌نسبت‌به‌جزوشیبی‌که‌درسمت‌آن‌باشدیعنی آنچه یك خط مستقیم برهردومرورکند نه‌نسبت به جمیع اجزای تحتانی واگرچه برآن سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود. ومصنّف ـ رحمه‌الله ـ چنانچه دراین کتاب اشاره به‌آن کرده است و درکتاب «اربعین» خود نیز می گوید که: حق آنست که همان ابتدا به جزوی از حـدّ بالای روکافی است ودرباقی اجـزا رعایت الأعلی فالأعلی‌مطلقاً واجب نیست نه‌نسبت به اجزائی‌که دریك خط باشند ونه نسبت به اجزای دیگر، ونه رعایت عرفی ونه‌حقیقی، چراکه مشقّت عظیم در ضمن التزام آن هست‌که تکلیف به امثال آن ازشارع کمتر وقوع یافته، واصل، برائت ذمّهٔ مکلّف است ازوجوب‌آن، ودرهیچ یك از احـادیث اشعاری به آن نیست، ودرهیچ‌کتاب دلیلی دیده نشده‌که دلالت بررعایت مذکورکند، پس‌حکم به رعایت آن وجهی نداشته باشد بی‌اقامت دلیل ـ والله أعلم».

و حدّ روی طولاً وعرضاًیعنی‌تعیین نهایت طولی‌وعرضی روی که دروضو

شستن آن واجب است آنست که انگشت مهین و میانین[1] آنرا فرا گیرد، چنانچه صحیحهٔ زُرارة بن اَعْیَن که از امام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است ناطق به آنست، وتفصیل داده‌ایم کلام‌را دراین باب درشرح حدیث چهارم از کتاب «اربعین» فَارْجِعْ اِلَیْهِ اِنْ کُنْتَ مِنَ الطّالِبینَ.

مترجم گوید: «بباید دانست که بیان طول و عرض رو که دروضو شستن آن واجب است بنابرآنچه درجمیع کتب فقهی مذکوراست ودرمیان علما مشهور، از رستنگاه موی پیش سر است تا آخر زَنَخ[2] درطول، و آنچه انگشت مهین ومیانین آنرا فرا گیرد درعرض. امّا آنچه معتقد مصنّف ـ طاب ثراه ـ است چنانچه در«اربعین» و کتاب«حبل المتین» و دیگرمصنّفات خود بیان کرده آنست که در کتاب مذکوراست که: حَدُّ الْوَجْهِ طولاً وَعَرْضاً مادارَتْ عَلَیْهِ الاِبْهامُ والوُسْطی: یعنی «تعیّن نهایت طولی وعرضی روی که دروضو، شستن آن واجب است آنست که انگشت مهین ومیانین آنرا فرا گیرد طولاً وعرضاً». براین وجه که سرانگشت میانین‌را بررستنگاه موی سر باید گذاشت وسرانگشت مهین‌را برسرزنخ، وهردو انگشت‌را اداره[3] فرمود آنقدر که سرانگشت میانین به‌سرزنخ بیاید، وسرانگشت مهین بجای آن بررستنگاه موی سر قرار گیرد، وازادارهٔ هردوسرانگشت شبیه دائره بهم رسد، آنچه دراین دایره داخل باشد روست وآنچه خارج باشد غیررو. وتوضیح این اجمال وتنقیح این مقال بروجه کمال احتیاج به بسطی درکلام دارد که مقام را گنجایش آن نیست، و شیخ المحقّقین ـ خُلِّدَت ظلال إفضاله الی یوم‌الدّین ـ آنرا درترجمهٔ کتاب «اربعین» در نمایش دویّم ازشرح حدیث چهارم آن کتاب به احسن نظام سمت انتظام داده‌اند، رجوع به آنجا باید نمود ـ والله الموفّق والمعین».

۱ـ یعنی شصت وانگشت بزرگ دست که دروسط انگشتان قرار دارد.

۲ـ زنخ: چانه. ۳ـ دوردادن. گرداندن.

وواجب است تخلیل کردن یعنی رسانیدن آب به ته موی که بشرهٔ روی[1] دربعضی اوقات از زیر آن نمایان باشد به حیثیّتی که رسانیدن آب برسبیل‌شستن واقع‌شود، امّاآنچه ازبشره در زیرموی باشد وبه‌هیچ‌وجه اززیرآن نمایان‌نباشد تخلیل آن واجب نیست بلکه مجرّدشسته‌شدن مو کافی است.

مترجم گوید: «بباید دانست که عدم وجوب تخلیل‌محاسنی که کثیف یعنی انبوه باشد به حیثیّتی که بشرهٔ روی اززیرآن نمایان نباشد مُجمَعٌ علیه فقهاست وهیچکس درآن خلاف نکرده است، نهایتش خلاف دروجوب تخلیل محاسنی که خفیف یعنی تُنُک‌باشد به‌حیثیّتی که بشرهٔ روی‌اززیرآن نمایان باشدکرده‌اند که آیا تخلیل‌کردن واجب است یا نه. بعضی از مجتهدین مثل علاّمه در «قواعد» وسیّد مرتضی علم‌الهدی وابن جنید، بروجوب آن رفته‌اند، ومصنّف ـ طاب ثراه ـ نیز باوجودی که درین کتاب حکم به قول مشهور که عدم وجوب تخلیل است کرده امّا در «طهارتیّهٔ اثناعشریّة» حکم به وجوب‌آن نموده، گفته‌است که: الأظْهَرُ وُجُوبُ تَخْلیلِهِ. وبعضی‌دیگر ازمجتهدین‌مثل‌شیخ شهیددر«ذِکْری» ومحقّق‌در«معتبر»حکم به‌عدم وجوب‌آن‌کرده‌اند.وشیخ‌علی[2]ـ أعلی‌الله‌مقامه ـ نیز درشرح «قواعدالأحکام» گفته که: مشهور عدم وجوب است ـ والله أعلم».

وگشاده دارچشمهای‌خودرا درحالت وضو که ثواب بسیار وفضل بی‌شمار دارد، چنانچه روایت کرده است رئیس‌المحدثین در کتاب «من‌لایحضره‌الفقیه» ازحضرت پیغمبر ـ علیه وآله‌صلوات‌الله الملك الأکبر ـ که آنحضرت فرموده‌اند: إفْتَحُوا عُیُونَکُمْ عِنْدَالْوُضُوءِ لَعَلَّها لا تَرىٰ نارَ جَهَنَّمَ. یعنی: «گشاده دارید چشمهای خودرا درحالت وضو تاآنکه نبیند آتش دوزخ‌را»، کنایه ازآنکه گشاده داشتن چشمها دروقت وضو سبب ندیدن آتش دوزخ می‌شود. واکثر علمای ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ این‌را درمستحبّات وضو ذکرنکرده‌اند، وبه‌خاطر می‌رسد

۱ـ پوست صورت.

۲ـ مراد محقق کرکی صاحب «جامع‌المقاصد» است.

که سبب اهمال ایشان از ذکر آن بنابر نقل اجماعی است که شیخ ـ طاب ثراه ـ کرده است بـه آنکه رسانیدن آب وضو به درون چشمها سنّت نیست؛ وشیخ ما در کتاب «ذکری» گفته‌است که منافات ندارد استحباب گشادن چشمها بانرسانیدن آب به درون آنها، چه ممکن است که متوضّی چشم بگشاید به نـوعی که اصلاً آب وضو درچشم او داخل نشود. واین وجـه بغایت نیکوست؛ ودور نیـست که بنابر رؤیت افعال وضو درحالت بجا آوردن آن، متوضّی‌را ثواب حاصل آید، یعنی دیدن افعال وضو سبب ترتّب ثواب شود ـ والله أعلم بمقاصد انبیائه.

تتمه: پس هر گاه که فارغ شدی از شستن روی بردار کف آبی به‌دست چپ خود چنانکه امام محمّد باقر عليه السلام درحالت بیان وضوی پیغمبر صلّی الله علیه وآله بـعمل آورده‌اند. وبشوی دست راست خـودرا از مـرفق[1] تاسر انگشتان، وبـران دست را برهمهٔ جـانب آن تا آب به همه‌جا جاری شود، چنانکه درشستن روی گذشت؛ نهایتش دراینجا واجب است تخلیل کردن موی که بردستهاباشد، خـواه بشرد نمایان باشد وخواه نباشد. وابتدابه‌شستن‌پشت دست کن، وزن‌را سنّت است که ابتدا به‌شستن شکم دست کند. پس از آن بر گیر کف آب دیگر به دست راست خود، وبشوی دست چپ‌را به‌طریق دست راست، وهمان عمل کن که به‌دست راست کرده بودی یعنی دست خودرا برهمهٔ جانب آن بـران تا آب به همه‌جا جاری شود. وباید که شستن هریك ازرو ودستها یك‌مـرتبه واقع شود وزیاده از یك مـرتبه شسته نشود چنانکه‌مختار ثقة‌الاسلام شیخ محمّدبن یعقوب کلینی است در کتاب« کافی»، ورئیس المحدثین محمّدابن‌بابویه در کتاب«من لایحضره‌الفقیه». وبه‌تحقیق که بسط داده‌ایم کلام‌را در این باب‌در کتاب «مشرق‌الشّمسیْن»، و کتاب«حبل‌المتین» فـارْجِـعْ إلَيْهِماإنْ كُنْتَ مِنَ الطّالِبين.

مترجم گوید: «بباید دانست که جمعی از مجتهدین‌را مذهب آنست که روو

۱ـ آرنج دست.

دستهارا دروضو دونوبت باید شست، نوبت اول به‌طریق وجوب، ونوبت دوم به عنوان سنّت. امّا شیخ جلیل محمّدبن یعقوب کلینی که جامع کتاب «کافی» است وشیخ ابن بابویه که ازمشاهیرعلمای مذهب امامی است مُصرّند بر آنکه غَسل دوم سنّت‌نیست،واین‌مذهب بسیارقوّت‌دارد ومصنّف در کتاب «مشرق‌الشّمسین» و«حبل‌المتین» بیان آن کرده است، وچون ذکر آن درین مقام موجب تطویل کلام است درمقام بیان آن نشد. وخلاصهٔ آن آنکه می‌باید که رو ودستهارا زیاده بریك نوبت نشویند که اگر دونوبت بشویند آن نوبت دوم آب وضو نخواهدبود، پس مسح سروپا به‌آب تازه خواهد شد ووضو باطل خواهد بود ـ والله أعلم».

پس‌از آن مسح کن بشرهٔ مقدم سر خودراکه بالای پیشانی‌است، اگرموی آنجا نباشد، یابجای آن برموی اگرموی آنجا باشد، به حیثیّتی که خارج نشود به‌کشیدن آن‌مو ازحدّسر. واین مُجزی است ازمسح‌بشره به مقدارعرض سه‌انگشت مضمومه[1]، به تری دست راست خود. و به‌بقیّهٔ همان تری پشت پای راست‌را از سرانگشتان تاکعب پای که عبارت ازمفصل میان ساق وقدم است، وبدون‌آن مسح مجزی نیست. وبه تحقیق که بیان نموده‌ایم مامعنی کعب‌را درکتاب «حبل‌المتین» و«مشرق‌الشّمسین» بمالامَزیدَ علیه.

پس‌از آن مسح کن پشت پای چپ‌را به تری دست چپ. وباید که مسح سر وقدمَینْ به باطن کف واقع شود نه به پشت آن مگر به سبب ضرورتی که درآن حالت، مسح به پشت کف جایزاست. وناچاراست ازراندن کف برممسوح، چه مجرّد وضع کف برآن بدون راندن آن کافی نیست . وسزاوار آنست که مسح قدمین‌را بـه تمام کف دست نمائی ، چنانکه روایت کرده است شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از احمدبن محمّدبن ابی‌نصرالبزَنْطی که از روات ثِقات حدیث است :

---

[1] ـ یعنی سه‌انگشت بسته وبهم چسبیده .

قالَ: سَأَلْتُ اَبَاالْحَسَنِ الرِّضا عليه السلام عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْقَدَمَيْنِ كَيْفَ هُوَ؟ فَوَضَعَ كَفَّهُ عَلَى الْاَصابِعِ ثُمَّ مَسَحَها اِلَى الْكَعْبَيْنِ. فَقُلْتُ: لَوْ اَنَّ رَجُلاً قالَ بِاِصْبَعَيْنِ مِنْ اَصابِعِهِ هٰكَذا اِلَى الْكَعْبَيْنِ؟ فَقالَ: لا، اِلاّ بِكَفِّهِ كُلِّها.

یعنی: «راوی مذکور گفت که: پرسیدم ازحضرت امام رضا ـ علیه التحیّة والثّنا ـ از مسح بر قدمین که به چه کیفیّت است؟ پس آن حضرت درمقام بیان آن در آمده، کف دست مبارك خود دا بر انگشتان گذاشتند و بعد از آن مسح کردند تا کعبین. راوی گوید: بعد از آنکه حضرت کیفیّت مسح را بهاین طریق بیان نمودند گفتم: اگر چنانچه شخصی بهدو انگشت بهاین طریق مسح کند تا کعبین؟ پس آنحضرت فرمودند که: نه، مگر آنکه به تمام کف خود تمام پشت پای را مسح کند».

مترجم گوید: «مخفی نماند که لفظ قالَ در حدیث مذکور که لَوْ اَنَّ رَجُلاً قالَ به معنی فَعَلَ است، واستعمال آن بـه این معنی در کلام عرب شایع است چنانچه مصنّف ـ طاب ثراه ـ درحاشیه اشارهٔ به آن کرده است.

و باید دانست که مصنّف در کتاب «حبل المتین» گفته که: آنچه این حدیث بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مسح پاها را به تمام کف میباید کرد هیچ کس ازعلما قائل بـه آن نشده است، وشیخ ابـو القاسم ـ رحمه‌الله ـ در کتاب «معتبر» و علاّمه در «تذکره» نیز گفته‌اند که: واجب نیست استیعاب تمام ظهر قدمین به‌مسح، بلکه کفاف است آنقدر که مسمّای مسح در ضمن آن متحقّق باشد از سر انگشتان تا کعبین واگرچه بهعرض يك انگشت باشد، ونقل اجماع بر آن کرده‌اند، پس باکی نباشد حمل این حدیث بر استحباب. وقول امام عليه السلام: لا، اِلاّ بِكَفِّهِ از قبیل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله است که: لا صَلاةَ لِجارِ الْمَسْجِدِ...[1]، چنانچه علاّمه در کتاب «منتهی المطلب» که ازمصنّفات اوست بیان آن کرده است لیکن مقام را گنجایش ذکر آن نیست

۱ـ نماز همسایهٔ مسجد پذیرفته نیست جز اینکه درمسجد بگزارد. که البته این بیان بهجهت تأکید واستحباب مؤکّد است.

ــ انتهی».

و باید که بعمل آوردن افعال وضوی تو بــر توالی[1] باشد بدون تراخی در میان افعال، چه موالات که تتابع افعالست در وضو شرط است. وهمچنین واجب است مراعات نمودن ترتیب به طریقی که مذکور شد تا آنکه در مسح قدمین نیز رعایت ترتیب کردن واجب است چنانکه مختار جماعتی است از متقدّمین علمای ما ــ رضوان‌الله علیهم ــ وروایت کرده است آنرا ثقة‌الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از ابی‌عبدالله علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند: إمْسَحْ عَلَی الْقَدَمَیْنِ وَ ابْدَأْ بِالشِّقِّ الْأَیْمَنِ، یعنی «مسح کن بر قدمین وابتدا کن به‌پای راست».

مترجم گوید: «بباید دانست که در وجوب ترتیب درافعال وضو ازعلمای ماـرضوان‌الله علیهم ـ کسی خلاف نکرده‌است، وهمه بروجوب ترتیب متّفق‌اند، نهایتش بعضی ازعلما ترتیب درمسح پاهارا واجب نمی‌دانند وتجویز کرده‌اند که پای چپ را مقدّم برپای راست مسح کنند یاهردورا باهم مسح کنند، وبعضی‌مطلقاً ترتیب‌را واجب می‌دانند، وتجویز تقدیم مسح پای چپ‌را بر پای راست یا مسح هردورا باهم نیــز نکرده‌اند، واین دوشق را مبطل وضومی‌دانند، واحتیاط تقاضای عمل به‌این‌قول می‌کند، ومصنّفـ قدّس‌الله سرّهـ نیز جانب‌احتیاط‌را مرعی داشته حکم به‌رعایت ترتیب آن کرده است ــ والله أعلم».

وسزاوار آنست که درنزد بجــا آوردن هریك از غسلات و مسحات به خواندن دعاهائی که وظیفهٔ آنهاست مبادرت نمائی، چنانکه درفصل آینده بیاید. پس‌هرگاه که ازوضو ساختن فارغ شدی بگوی: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ چنانچه روایت کرده است شیخ الطّائفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح. وبــعد از آن بگوی:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ. اَللّٰهُمَّ إِنِّی

---

[1] ــ توالی: پی‌درپی. تراخی: با فاصله.

آداب وضوی کامل

أَسْأَلُكَ تَمامَ الْوُضُوءِ وَ تَمامَ الصَّلاةِ وَ تَمامَ رِضْوانِكَ وَ الْجَنَّةَ .

[خداوندا مرا از توبه کنندگان وپاکیزگان قرارده. خداوندا من وضوی کامل و نماز کامل وخشنودی کامل خودت وبهشت‌را از تو درخواست می‌کنم].

[واجبات وضو]

وبباید دانست که اکثر افعال وجمیع اذکار مذکوره سنّتی‌اند وافعال واجبی ده اند: اول: نیّت است، ودر حکم نیّت بودن. دوم وسیم وچهارم: غسلات ثلاث که عبارت از شستن رو ودستهاست. پنجم وششم و هفتم: مسحات ثلاث که عبارت از مسح پیش‌سر وپایهاست به‌شرط اتّصال آن در اخیر تیّن از طرف قدم تا کعبین. هشتم: رعایت ترتیب است به‌طریقی که مذکور شد. نهم: موالات است یعنی پی درپی بجا آوردن افعال وضو است بدون تراخی. دهم: مباشرت وضو است به‌نفس خود، یعنی خود، افعال وضو را بجا آوردن مگر به‌ضرورت که در آن صورت جایز است کسی دیگر را مباشر افعال ساختن، یعنی اگر شل یا بیمار باشد و قوّت آن نداشته باشد که‌افعال وضو را بجا آورد، درین‌صورت واجب‌است که شخصی‌را بفرماید که اورا وضو دهد.

وسزاوار آنست که ترك تَمَنْدُل از وضو نمائی یعنی آب وضو را به روپاك خشك نکنی، چه روایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب «کافی» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که آنحضرت‌فرموده‌اند: مَنْ تَوَضَّأَ فَتَمَنْدَلَ كانَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَ إِنْ تَوَضَّأَ وَ لَمْ يَتَمَنْدَلْ حَتّى يَجِفَّ وَضُوؤُهُ كانَتْ لَهُ ثَلاثُونَ حَسَنَةً. خلاصهٔ کلام بلاغت نظام امام عليه السلام آنکه: «هر کس که وضو سازد و بعد از آن آب وضو را به روپاك خشك كند اورا نزد خدای تعالی يك حسنه باشد، واگر وضو سازد و آب آنرا به روپاك خشك نکند تازمانی که خود خشك شود اورا نزد خدای تعالی سی حسنه برده باشد». وظاهر آنست که عمداً به‌آفتاب وآتش خشك گردانیدن آب وضو نیز

مثل تمندل باشد، یعنی کراهت آن نیز مثل کراهت خشك کردن به روپاك باشد.

مترجم گوید: «بباید دانست که بعضی از علما کراهت را مخصوص به خشك کردن رومال وروپاك دانسته‌اند، وخشك کردن به غیر رومال وروپاك را مثل دامن وسر آستین مکروه نمی‌دانند، وبعضی به دامن وآستین وامثال آنـرا نیز مکروه می‌دانند، امّا خشك کردن به آفتاب وآتش را مکروه نمی‌دانند. ومصنّف ــ طاب ثراه ــ آنرا نیز مکروه می‌داند، چنانچه در کتاب، مذکور است. ومنطوق احادیث اشعار برقـول اول دارد چه درحـدیث تمندل وارد است وتمندل خشك کردن به روپاك است که عرب آنرا مِـندیل گویند ــ والله‌الهادی».

وباکی نباشد از وضو ساختن درمسجد گاهی که وضو ازغیـر حدث بول وغایط باشد، امّا اگر ازحدث بول وغایط باشد وضوساختن مکروه است چنانکه روایت کرده است آنرا ثقةالاسلام در کتاب «کافی» بسند صحیح.

فصل [دوم]

[دعای هنگام وضو و تفسیر مفردات آن]

روایت کرده است ثقة‌الاسلام در کتاب «کافی» و رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» و شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» از عبدالرّحمن بن کثیر هاشمی از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام :

قَالَ : بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - إِذْ قَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ ائْتِنِي بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ أَتَوَضَّأْ لِلصَّلَاةِ. فَأَتَاهُ مُحَمَّدٌ بِالْمَاءِ، فَأَكْفَأَهُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً . قَالَ ثُمَّ اسْتَنْجَى فَقَالَ : اللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي ، وَ أَعِفَّهُ، وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي ، وَ حَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ . قَالَ : ثُمَّ تَمَضْمَضَ فَقَالَ : اللّٰهُمَّ لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ ، وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ. ثُمَّ اسْتَنْشَقَ فَقَالَ: اللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ، وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشَمُّ رِيحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طِيبَهَا . قَالَ : ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ: اللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ ، وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ. ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَقَالَ : اللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي، وَ الْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي ، وَ حَاسِبْنِي حِسَاباً يَسِيراً . ثُمَّ غَسَلَ

يَدَهُ الْيُسْرىٰ فَقَالَ : اَللّٰهُمَّ لاٰ تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي، وَلاٰ تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلىٰ عُنُقِي، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ . ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي رَحْمَتَكَ وَ بَرَكَاتِكَ . ثُمَّ مَسَحَ رِجْلَيْهِ فَقَالَ : اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَ اجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ عليه‌السلام وَ نَظَرَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ وَ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِي ، وَ قَالَ: مِثْلَ قَوْلِي خَلَقَ اللّٰهُ لَهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكاً يُقَدِّسُهُ وَ يُسَبِّحُهُ وَيُكَبِّرُهُ فَيَكْتُبُ اللّٰهُ لَهُ ثَوَابَ ذٰلِكَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ترجمهٔ کلام بلاغت‌فرجام امام عليه‌السلام آنکه «گفت: نشسته‌بود روزی اميرالمؤمنين عليه‌السلام با فرزند خود محمّد حنفيّه ــ رضي‌الله عنه ــ که گفت : ای محمّد بياور ازبرای من ظرفی از آب تا وضوسازم ازبرای نماز. پس محمّد حنفيّه امتثال امر پدر بزرگوار نموده ازبرای وضوی آنحضرت آب آورد پس حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام برداشتند از آن آب به دست راست‌خود وبردست چپ ريختند ودر آن حين اين‌دعا خواندند:

بِسْمِ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوراً وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً.

يعني «تبرّك‌می‌جويم‌درابتدای‌اين‌فعل به نام پروردگارخود، وسپاس‌وستايش مرخدای راکه گردانيد آب‌را پاك‌و پاك‌کننده‌تابه‌آن خودرا از آلايش‌خبث‌ونکايت حدث پاك‌سازيم، ونگردانيد آنرا نجس که‌مانتوانيم خودرابه‌آن پاك ساخت». گفت بعداز آن، حضرت استنجافرمودند، يعني‌درمقام‌تطهيرعورتين درآمدند و در آن‌حين مرتکب‌خواندن‌اين‌دعاشدند:

اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي، وَ أَعِفَّهُ ، وَاسْتُرْ عَوْرَتِي ، وَ حَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ.

يعني «بارخدايا نگاه‌دارعورت مرا از ملامست به بدن نامحرم، و نظرافتادن غيربرآن، وبپوشان عورت‌مرا ازچشم مردم، وحرام‌گردان مرابرآتش‌دوزخ تا نتواند مرادريافت، به‌توفيق اجتناب ازمعاصی واشتغال‌به عبادت‌وطاعت تو». گفت

بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه‌مرتبه به‌دست‌مبارك آب دردهان کردند، ودر آن حین‌مبادرت به خوانــدن این‌دعا فرمودند:

اَللّٰهُمَّ لَقِّنّي حُجَّتي يَوْمَ اَلْقاكَ، وَ اَطْلِقْ لِساني بِذِكْراكَ.

یعنی«بارخدایا تفهیم‌من کن و به زبان من ده‌حجّت مرا روزی که به موقف لقای‌تودرآیم تابه‌آن توسّل جویم‌به جواب آنچه ازمن پرسند،و گـویائی ده‌زبان مرا به‌ذکر خودتاهمیشه به‌آن مشتغل باشم». گفت‌بعداز آن استنشاق کردند‌یعنی‌سه مرتبه به دست‌مبارك آب‌دربینی کردند ودرآن حین تکلّم‌به این‌دعا نمودند.

اَللّٰهُمَّ لاتُحَرِّمْ عَلَيَّ ريحَ الْجَنَّةِ، وَاجْعَلْني مِمَّنْ يَشَمُّ ريحَها وَرَوْحَها وَ طيبَها.

یعنی«بارخدایا حرام مگردان برمن‌نسیم بهشت‌را، وبگردان مرا ازجملهٔ آن کسانی که استشمام آن می کنند و از نکهت وبوی خوش آن دماغ جان را معطّـر می‌سازند». گفت:بعداز آن‌روی‌مبارك‌راشستند‌ودرحال غسل‌این‌دعارا برزبان‌مبارك گذرانیدند:

اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهي يَوْمَ تَسْوَدُّ فيهِ الْوُجُوهُ، وَلا تُسَوِّدْ وَجْهي يَوْمَ تَبْيَضُّ فيهِ الْوُجُوهُ.

یعنی«بارخدایا سفیدرو گردان مـــرا روزی که بندگان گناهکار تـــوازخجلت بسیاری گناه خود سیاه‌رو می‌شونـد، وسیاه‌رو مگردان‌مرا روزی که‌بندگان‌نیکـو کردار تودرجزای‌حسن کردارسفید رومی‌باشند». بعداز آن دست‌راست راشستند، ودرحال شستن آن مشغول خواندن این‌دعا بودند:

اَللّٰهُمَّ اَعْطِني كِتابي بِيَميني، وَالْخُلْدَ فِي الْجِنانِ بِيَساري، وَ حاسِبْني حِساباً يَسيراً.

یعنی«بارخدایا درموقف عرصات که نامهٔ اعمال نیکـوکاران به‌دست‌راست ایشان‌داده می‌شود، ونامهٔ سیّئات‌بدکرداران‌به دست‌چپ، تابراعمال‌خود اطّلاع یابند وجزائی که به‌ایشان رسدحق و عین‌معدلت‌دانند،نامهٔ اعمال مرابه‌دست‌راست من‌ده، وازتقصیرات من که‌مقتضی نامه‌به‌دست چپ‌دادن‌باشددرگذر، وخلودبهشت

عنبرسرشت را به‌آسانی‌به من ارزانی‌دار، وچون مرا درمعرض‌حساب آری‌حساب مرابه‌آسانی وسهولت بگذران». بعداز آن دست‌چپ‌را شستندوبخواندن این‌دعا تبرّك‌جستند:

اَللّٰهُمَّ لاٰتُعْطِنی کِتٰابی بِشِمٰالی وَ لاٰ تَجْعَلْهٰا مَغْلُولَةً اِلیٰ عُنُقی، وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعٰاتِ النّیرانِ.

یعنی «بار خدایا نامهٔ اعمال‌مرا در موقف عرصات به دست‌چپ من‌مده،و مگردان آنرا طوق گردن‌من،وپناه می‌برم‌به رحمت‌ومغفرت‌تو ازجامه‌هائی که‌خیّاط قهروغضب‌تو ازقطعه‌قطعهٔ آتش‌فراهم آورده‌است، و به‌جهت‌پوشش‌بندگان گناهکار مقرّر شده». و بعداز آن مسح‌سر کردندو این دعارا برزبان‌آوردند :

اَللّٰهُمَّ غَشِّنی رَحْمَتَكَ وَبَرَکٰاتِكَ .

یعنی «بارخدایا رحمت خود را شامل من‌ساز، واز برکات نعمت خود مرا بی‌بهره‌مگذار». بعد ازآن‌پاهارا مسح کردند و این‌دعا را برزبان معجز بیان جاری ساختند:

اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنی عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فیهِ الْاَقْدٰامُ وَاجْعَلْ سَعْیی فیمٰا یُرْضیكَ عَنّی.

یعنی«بارخدایابرپای‌دارمرا برپل‌صراط، واقدام مرا ازلغزیدن برآن‌نگاه‌دار روزی که‌قدمهای‌عاصیان درحین‌مروربرآن‌به‌لغزش‌درمی‌آید،وهمگی‌سعی‌مرامصروف داربرامری که متضمّن‌حصول‌رضای تو باشد ازمن». بعدازآن‌سر مبارك‌بالاکردند وبه‌جانب محمّد حنفیّه نظرافکنده‌فرمودند که:ای محمّد هربنده ازبندگان‌مؤمن که‌وضوسازدمثل‌این وضویی که من کردم وبگوید مثل آنچه من گفتم‌در هروقت، هرآینه‌بیافریند حضرت عزّت‌ــ عمّت عطیّاتهــ دروجه جزای‌عمل او به ازاءهر قطره ازقطرات آبی که‌در آن‌وضوصرف کرده است‌ملکی که تقدیس‌و تسبیح‌وتکبیر اومی کرده باشدتاروز قیامت، وثواب‌عمل او راتاروزقیامت درنامهٔ اعمال آن‌بندهٔ مؤمن ثبت گردانند، وَ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشٰاءُ.

توضیح: [تفسیر مفردات دعا]

مناسب نمود بیان آنچه درین حدیث محتاج به بیان است. و از آنچه این حدیث متضمّن آنست از امر حضرت امیر علیه السلام مر فرزند خود محمّد حنفیّه را به آوردن آب از برای وضو و آوردن او آب را برای وضوی حضرت که این حدیث اِشعار به آن دارد مستفاد می‌شود که امر به احضار آب وضو از جملهٔ استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست، بنابر معصوم بودن معصوم از اقدام به فعل مکروه، چه اگر این فعل از جملهٔ استعانت مکروهه می بود چون توانست بود که از آن خلاصهٔ اصحاب عصمت و زبدهٔ ارباب هدایت بعمل آید؟ زیرا که علوّ شأن و سُمُوّ مکان صاحب عصمت برتر از آنست که به این فعل شنیع گراید، و عمل مکروه خصوصاً در طاعت حضرت عزّت از ایشان به صدور آید. و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست. و حمل فعل حضرت بر این که غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن، اگرچه ممکن است امّا بقدر دور است.

مترجم گوید: «باید دانست که استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند بخصوص آنست که دیگری آب در دست این کس ریزد و این کس به آن وضو کند، اما اگر آب وضو را بررو یا بر دست این کس ریزد بی ضرورت آن صحیح نیست. و بعضی استعانت را تعمیم داده اند و حاضر ساختن آب را بواسطهٔ وضو، و گرم کردن آب را گاهی که احتیاج به آن باشد و آنچه مثل این باشد داخل استعانت دانسته اند و مکروه می‌دانند. و کراهت استعانت در وضو به معنی خاص یا به معنی عام میان علما مشهور است، و دلیل ایشان حدیثی است که راوی از ثامن ائمّهٔ هُدی امام رضا ـ علیه التّحیّة والثّنا ـ نقل کرده است و گفته که: روزی بر آنحضرت داخل شدم، دیدم که نزدیک آنحضرت ابریقی گذاشته شده بود که از آن وضو کنند، من نزدیک رفتم که ابریق را برداشته آب بر دست آنحضرت بریزم تا به آن وضو کنند، آن حضرت علیه السلام در مقام

منع من در آمدند. گفتم: ای فرزند رسول‌خدای راضی نیستید که بردست شما آب بریزم و به‌برکت آن‌ازخدای‌تعالی اجر بیابم؟ فرمودنـد: تو اجر بیابی‌و به‌من گناه عایـد شود؟ گفتم: یابن رسول‌الله به‌چه سبب گناه به شما عاید شود؟ فرمودند: نشنیده‌ای‌این آیه‌رااز کلام‌خدای تعالی: فَمَنْ كانَ يَرجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لايُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. (سوره کهف: ۱۸ - آیهٔ ۱۱۰)

یعنی «کسی که‌خواهددر معرض لقای پروردگار خود در آید باید که‌به‌عمل صالح‌و کردار نیك‌قیام‌نماید، ودرعبادت پروردگارخود کسی‌را باخودشریك‌نسازد». وهر گاه من‌وضو کنم وتو آب‌بردست من‌ریزی هر آینه شریك من‌شده خواهی‌بود دروضو که‌عبادت است، ومن دوست‌نمی‌دارم که کسی درعبادت پروردگارمن‌بامن شریك باشد ــ والله‌أعلم».

واِکْفاءُ الْاِناءِ، إکفاء اینجا به معنی ریختن آبست از اِناء.

مترجم گوید: که شیخ‌المحقّقین‌مترجم«اربعین»ــأدام‌الله ظلال‌افضاله‌الی‌یوم الدّین ــ در ترجمهٔ«قطب‌شاهی»درشرح حدیث‌پنجم ایراد کرده‌اند که: آنچه‌از کلام صاحب«صحاح»معلوم می‌شود این است که«أکْفَأ»به‌این معنی درلغت ثابت نیست بلکه‌صحیح«کَفَأ» است، وعبارتی که‌ادا کرده این‌است: کَفَأْتُ الْاِناءَ : اَیْ کَبَبْتُهُ وَ قَلَبْتُهُ فَهُوَ مَکْفُوءٌ. وَ زَعَمَ ابْنُ الْاَعْرابِیُّ اَنَّ اِکْفاءَهُ لُغَةٌ».

و هیچ شك نیست که وقوع آن در کلام امام عليه‌السلام اقوی دلیلی‌است برثبوت آن ــ والله‌أعلم».

و«جیم»درنجسا جایزاست کسر وفتح آن، چه‌نجس به‌این‌معنی‌به کسروفتح جیم هردو آمده وبه هردو وجه قرائت آن جـایز است، نهایتش‌کسر جیم مشهورتر است. وعطف اِعفاف فرج برتحصین فرج که مراد از نگاهداشتن آنست از فعل حرام وستر آن ازنظرنامحرم عطف تفسیری است، و عطف ستر عورت که بعد از آن مذکوراست‌بر آن ازقبیل‌عطف‌عام‌است‌برخاص، چه‌عورت عبارت‌ازهرعضوی

است که حیامانع باشد از کشف آن واطّلاع غیراو بر آن، و این معنی اعمّ است ازفرج، پس سترعورت اعمّ ازتحصین فرج باشد.

«وَلَقِّنّی حُجَّتی» ـ بهقاف ونون مشدّده ـ مشتقّ از تلقین به معنی تفهیم است، یعنی«بفهمان به‌من درآنروزحجّت مرا تا به‌آن احتجاج جویم».

مترجم گوید: «مصنّف ـ رحمه‌الله ـ درکتاب «اربعین» در بیان آنکه بندگان درروز قیامت طالب تفهیم وتلقین حجّت خودرا از پروردگار به‌چه نحو می‌کنند کلامی ایراد نموده است که بنابرمناسبت مقام ازترجمهٔ آن که‌به«ترجمهٔ قطب‌شاهی»موسوم است سمت نگارش می‌یابد وآن اینست که: مراد از طلب بندگان تلقین وتفهیم حجّت خودرا از پروردگار خود درروز عرصات که این حدیث اشعار به حسن آن دارد آنست که مُلْهَم سازد ایشان‌را به امری که حجّت ایشان باشد درآنروزچون درمعرض‌خطاب وعتاب او درآیند، ووسیلهٔ‌خود سازند آن‌را درخلاصی‌ازعذاب وعقاب او، چه ایشان‌را درآن روز رخصت آن خواهد بود که چون درمعرض‌خطاب او درآیند وازایشان سبب جرأت درارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی وحجّتی برآن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه کریمهٔ یَوْمَ تَأْتی کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها ، که درتوصیف روزقیامت درکلام مجید وارد است دلالت برآن دارد، چه معنی آیه‌اینست که:«روزقیامت روزی‌است که هرکس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد باپروردگارخود، واز زَلّات وتقصیرات خود حجّت و جواب می گفته باشد».(سورهٔ نحل: ۱۶ ـ آیهٔ ۱۱۱)

وشمول تفضّل ورحمت بی‌نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت به‌هرکس که مادّهٔ اورا استعداد قابلیّت آن بوده باشد که در معرض هدایت او درآید ومشیّت او به ارشادش تعلّق گیرد درمقام تلقین وتفهیم حجّت او به او درآیند، وتقریرسؤال اززلّات او بروجهی فرمایند که درضمن‌آن تنبیه‌به‌جواب از

آن نيز بـوده باشد، چنانچه از كريمهٔ: مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ [1]، يعني «چـه چيز فريفته‌ساخت ترابه‌پروردگار كريم‌خودكه مرتكب‌عصيان اوشدي؟» هم ازوروايح اين بشارت به‌مشام اميد پويندگان وادي عصيان وتقصير رسيده، چه ارباب تفسير ذكر كرده‌اندكه ذكر«كريم»درآيت‌مذكوره واختصاص آن‌ازساير صفات به‌واسطهٔ آنست‌كه‌تنبيهي‌بوده باشد مرعاصيان امّت‌را به آنكه چون در معرض خطاب مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ‌درآيند‌درجواب گويند: غَرَّني كَرَمُكَ يٰا كَريمُ ، يعني «فريفته ساخت مرا كرم تو اي كريم علي‌الاطلاق».

صاحب «تفسير نيشابوري» كه مولانا نظام‌الدين اعرج است درتفسير خود ذكر كرده است كه: دراوايل‌جواني و سنّ شَباب درواقعه ديدم‌كه قيامت قائم شده ومردم‌را درمعرض‌خطاب وعتاب دارند.به‌خاطر من گذشت كه اگرمرانيزدرمعرض خطاب درآورند وبگويندكه: مٰا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟ چه درجواب بايد گفت . همان درحالت خواب بي‌آنكه پيشتر دربيداري گوشزد من‌شده باشدكه ذكر كريم درآيت به‌واسطهٔ تنبيه برآنست، مُلْهَم شدم ازجانب عزّت‌ـ عـمّـت عـطيّـاتـه‌ـ به آنكه مي‌بايد گفت: غَرَّني كَرَمُكَ يٰا رَبِّ. بعدازآنكه بيدارشدم اين‌معني در خاطر من بودتاآنكه بعدازمدّتي دربعض‌تفاسيرمشاهده كردم‌كه برين‌وجه ذكر كرده‌اند. وگويا مراد او به بعض تفاسير «مجمع البيان» است‌كه از مصنّفات حجّة‌الاسلام شيخ ابوعلي طبرسي‌است ازمشاهيرعلماي اماميّه، چه درتفسيرخود اين نكته را ذكر كرده، وَ هٰذِهِ عِبارَتُهُ :

إنَّما قالَ سُبْحانَهُ: «الْكَريم» دُونَ سائِرِ صِفاتِهِ وَ أَسْمائِهِ لِأَنَّهُ كَأَنَّهُ لَقَّنَهُ الْجَوابَ حَتّي يَقُولَ: غَرَّني كَرَمُ الْكَريمِ [2]ـ انتهي كلامه اعلي‌الله مقامه ـ

---

۱ ـ سورهٔ انفطار: ۸۲ـ آيهٔ ۶.

۲ـ همانا خداي سبحان صفت«كريم» را ازميان سايرصفات و اسماء خود ذكر فرموده زيرا بدين‌سبب گويا پاسخ بنده‌را بداو تلقين نموده تا بگويد:كرم وبزرگـواري كريم مرا فريفته ساخت.

وَ نِعْمَ ما قیل:

حسن تو به عشق کرد ارشاد مرا سُبحان‌الله چه حسن ارشادست این

سؤال: چون تواند بود که روز محشر، مردم درمقام احتجاج شوند وازبرای استخلاص خود ازعذاب الهی مجادله نمایند واز زلّات خود جواب گویند، وحال آنکه درقرآن مجید وارد است که درآن روز مُهرخموشی بردهانهای بندگان گذاشته خواهدشد واعضا وجوارح ایشان بجای زبان مأموربه‌تکلّم خواهند بود تاازفعلی که آنهارا به‌آن واداشته‌اند خبردهندوایشان‌را گنجایش انکارآن نماند. قال الله تعالی: اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْواهِهِمْ وَتُکَلِّمُنا اَیْدیهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِماکانُوا یَکْسِبُونَ [1]. یعنی «روزقیامت روزی است که مُهرمنع خواهیم گذاشت بردهانهای ایشان که به زبان تکلّم نتوانند نمود، وبه تکلّم خواهد آمد باما دستهای ایشان وپاهای ایشان تاگواهی دهند ازآنچه ازایشان دردنیا بعمل آمده است».

جواب: بساباشد که آن حکم مخصوص به کفّارباشد چنانچه بعض‌مفسّرین تصریح به‌آن کرده‌اند، یاآنکه بگوئیم: مهر کردن دهانها که آیت، اشعار به آن دارد بعد ازاحتجاج ومجادلهٔ مذکور خواهد بود چنانچه بعض روایات نیزدرآن وارد است، یاگوئیم این نیز روایت شده است که: بعض اعضا از جانب ایشان درمقام احتجاج ومجادله خواهند شد، چنانچه دربعض اخبار به این عبارت وارد است که:

تَشْهَدُ اَعْضاؤُهُ عَلَیْهِ بِالزَّلَّةِ فَتَطایَرُ شَعْرَةٌ مِنْ جَفْنِ عَیْنَیْهِ فَتَسْتَأْذِنُ فِی الشَّهادَةِ، فَیَقُولُ الْحَقُّ تَکَلَّمی یا شَعْرَةَ عَیْنَیْهِ وَاحْتَجّی لِعَبْدی، فَتَشْهَدُ لَهُ بِالْبُکاءِ مِنْ خَوْفِهِ فَیَغْفِرُ لَهُ، وَ یُنادی مُنادٍ: هٰذا عَتیقُ اللهِ بِشَعْرَةٍ.

یعنی «گواهی دهند درآن روز جمیع اعضای او برتقصیر و معصیتی

---

[1] ـ سورهٔ یس: ۳۶ــ آیهٔ ۶۵.

که به‌آن عضو ازو واقع شده باشد ، پس درپرواز آید در آن اثنا مویی ازمویهای مــژهٔ او و طلب اذن نماید از حضرت عزّت ــ جلّ شأنه و عَزّ برهانه ــ در ادای شهادتی که داشته باشد، پس اذن حاصل‌شود ازجانب‌حضرت عزّت اورا وبگوید: درسخن آی ای موی چشم بندهٔ من، وحجّت او ساز آنچــه ازو دیده‌ای . پس موی به تکلّم آید و گواهی دهد برو به گریهٔ بسیار که از خوف وترس الهی ازو بعمل آمده، وبه مجرّد گواهی‌اودریای رحمت به‌جوش آمده‌ازتقصیرات او درگذرند واز عذاب دوزخش آزاد سازند ، ومنادی آواز برآرد درعرصهٔ عرصات که: هٰذا عَتِيقُ اللهِ بِشَعْرَةٍ، یعنی «اینست آزاد کردهٔ خدا به موئی» . وَ نِعْمَ ماجَرىٰ فی طَیِّ هٰذاالمَقالِ عَلىٰ لِسانِ بَعْضِ اَرْبابِ الحالِ وَ اَصْحابِ الكَمالِ :

آنانکه گناه بی‌کس و کو بخشند یکسو بنگارند و زیکسو بخشند
ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند صد کوه گنادرا به یك مو بخشند

پس بنابرین لازم نمی‌آید که هــر گاه دهانها مهر شود مجادله واحتجاج از جانب بندگان نتواند واقع شد، چه می‌تواند بود که احتجاج بوده باشد، نهایتش به زبان نباشد وبه‌اعضای دیگرواقع شود ، فتدبّر . انتهی کلامه ــ أعلی‌الله‌مقامه ــ.

مترجم «اربعین»ــ خُلِّدَتْ ظِلالُ إفضاله الی‌یوم‌الدّین‌ـ می‌فرمایند: می‌تواند بود که وجه تدبّر که مصنّف ــ رحمه‌الله ــ به آن اشارت کرده‌اند آن باشد که ظاهر آیهٔ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها آنست که مجــادلهٔ مذکوره از ایشان به اراده واختیار واقع خواهد شد، واز روایت مذکوره فهم نشده که مجــادلهٔ به اختیار واراده، به اعضا واقع خواهد بود بلکه ظاهر تَشْهَدُ اَعضاؤُهُ عَلَيْهِ آنست که شهادت اعضا به‌اختیار وارادهٔ اونخواهد بود، والاّ تَشْهَدُ لَهُ گفته می‌شد نه تَشْهَدُ عَلَيْهِ مگر آنکه بگوئیم: احتمال آن کافی است ومنع احتمال مکابره است ــ والله أعلم[1]» .

۱ــ البته دردنباله حدیث ، شهادت مژهٔ چشم با له آمده است‌که شهادت به نفع است، ولی به هرحال از روی اختیار و ارادهٔ صاحب آن نیست و اشکال برجــای خود باقی است .

«وَ يَشَمُّ» به‌فتح شین است، ودراصل يَشْمَمُ به دو میم بوده بروزن يَعْلَمُ، نقل شده فتحهٔ میم بماقبل، ومیم درمیم ادغام یافته. وواحد ماضی‌او شَمِّ به کسرمیم است ازباب عَلِمَ يَعْلَمُ. و ریح به معنی رایحه است، و رَوْح ـ به‌فتح راء ـ عبارت ازبوی خوش‌ونسیم بهشت.

مترجم گوید: «معنی وَ بَيِّضْ وَجْهِي که در دعای غسل وجه واقع است چنانچه مصنّف ـ رحمه الله ـ در کتاب «اربعین» بیان آن کرده‌اند می‌تواند بود که بیاض وجه کنایه از شکفتگی رو باشد که درحین ادراك مسرّت عظیم و فرح مفرط بهم می‌رسد، وسواد وجه کنایه از گرفتگی روکه درحال خوف وخجلت دست می‌دهد. ومی‌تواند بود که مراد بیاض‌حقیقی باشد، ونیکوکاران بحسب واقع روسفید می‌شده باشند، و گناه‌کاران روسیاه، تاحقیقت کردار ایشان برسایرعالمیان ظاهرباشد، وآن نیزلذّتی باشدطبقهٔ‌اولی‌را، وعقابی‌باشد طبقهٔ ثانیه‌را. وبرین‌دووجه حمل کرده‌اند ارباب تفسیر، کریمهٔ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ را که درقرآن واقع است ـ والله أعلم» (سورهٔ آل عمران: ۳ ـ آیهٔ ۱۰۶)

ومراد به «خُلْد» برات خلد است به‌این معنی که «بده صحیفهٔ اعمال مرا به دست راست من، وبرات خلود دربهشت‌را به دست چپ من، تا آن نیز بی‌بهره نماند وبه هردودست حامل احسان توباشم». وتفسیرات دیگرنیز دارد که درشرح حدیث‌پنجم از کتاب «اربعین» ایرادیافته است.

مترجم گوید: «مخفی نماندکه مصنّف ـ رحمه‌الله ـ درکتاب «اربعین» در بیان معنی «خلد» چنانچه اشاره به آن کرده است کلامی ایراد نموده که چون مقام، مقتضی‌ذکرآن بود توضیحاً‌للمرام ترجمهٔ‌آنرا ازترجمهٔ قطب شاهی ایراد می‌نماید وآن اینست:

بباید دانست که معنی وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي که دردعای غسل يَدِيُمنی واقع است خالی ازخفاوپوشیدگی نیست، چه ظاهرش آنست که «عطاکن خلود

دربهشت‌را به دست چپ من»، واین تخصیص‌را چنانچه ظاهراست ماحصلی پیدا نیست لهذا درمقام توجیه آن درآمده چهار احتمال در او راه داده‌اند:

اول ـ آنکه عادت براین جاریست که هرگاه کسی‌راحصول امری بی‌تعب ومشقّت‌دست‌داد می‌گوید: فَعَلْتُهُ بِیَسارِی، یعنی «کردم‌آنرا به‌دست‌چپ‌خود». فردوسی گوید:

جهان هرچه خواهد بما می‌کند به دست چپ این کارها می‌کند

وگویا این‌کنایه ازآنست که سهولت آن بروجهی بوده که احتیاج نشد بآنکه دست راست درآن بکاررود؛ پس می‌تواند بود که مراد طلب خلود در بهشت‌باشد بی‌آنکه قبل‌ازآن متحمّل‌تعب ومشقّتی‌باید شد، مثل‌صعوبت گذشتن ازپل‌صراط که ازموی باریکتراست وازدم شمشیر برنده‌تر و برروی دوزخ کشیده شده، وشدّت حساب که دروقت عرض‌اعمال،محسن‌ومُسیءرابه‌آن سروکاراست، وسوختن به‌آتش‌دوزخ که بعضی عاصیان امّت‌را قبل ازدخول بهشت خواهد بود وامثال آن ازعقبات روز قیامت.

دوم ـ آنکه«بای» بِیَساری بای سببیّت‌باشد یعنی«خلود دربهشت‌را روزی من کن به سبب شستن من دست چپ خودرا درعبادت‌تو»، نهایتش بنابرین «بای» بِیَمینی درفقرهٔ اول نیز می‌باید بای سببیّت باشد تا هردو فقره که قرینهٔ هم واقع شده‌اند مناسب یکدیگر باشند، وآن بقدردور است.

سیم ـ آنکه مراد به «خلد» درعبارت مذکور برات خلود دربهشت باشد، ومضاف درکلام، محذوف باشد ، و« باء» برهمان حالت ظرفیّت خود باقی بوده باشد ، یعنی «عطاکن نامهٔ اعمال مرا به دست راست من تاعلامت رستگاری من باشد، وبرات خلود دربهشت عنبرسرشت را به دست چپ من تاآن نیز بی‌بهره نماند وبه‌هردو دست حامل احسان توباشم» واین وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر به‌صواب اقرب است، وهمین وجه است که درکتاب، مذکوراست.

چهارم ـ آنکه مراد به«یسار»درمقابل«یمین»نباشد بلکه یسار درمقابل «اِعسار» باشد وتنگی معاش، که به معنی توسعه وفراخی حال است، ومراد از آن کثرت طاعات وعبادات باشد، یعنی « عطا کن به من خلـود در بهشت را به سبب بسیاری طاعت ووفور عبادت من» وبرین تقدیر نیزبای بِیَساری بای سببیّت خواهدبود، ودر کلام ایهام تناسبی رعایت‌شده‌خواهد بود وآن عبارت است ازآنکه‌جمع کنند در کلام میان دولفظ که بحسب‌معنی که ازایشان‌اراده شده مناسب‌هم‌نباشند، نهایتش ایشان‌را یایکی ازایشان‌را معنی دیگر باشد که به اعتبار آن معنی‌مناسبت باهم داشته باشند، مثل قوله تعالی: اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ ❋ وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ.[1] که نجم درین کلام به‌معنی مٰایَنْجُمُ مِنَ الْأَرْضِ استعمال شده، یعنی«آنچه از زمین بروید واورا ساق نباشد»، وظاهر است که به این معنی مناسب شمس وقمرنیست، نهایتش به اعتبار معنی دیگر که‌آن کوکب است مناسب است. واز این قسم است حدیث مشهور : لاٰ یَزالُ الْمَنامُ طائِراً حَتّٰی یُقَصَّ[2] فَاِذا قُصَّ وَقَعَ . یعنی «همیشه خوابی که دیده باشند مانند مرغ پرنده درپروازمی‌باشد مادام که قصّه نشود وآنرا وانگویند ، چـون قصّه کردند و واگفتند می‌افتد » کنایه از آنکه خـواب را تا وانگفتنداثرآن‌ازنیکی‌وبدی به‌ظهورنمی‌رسد، چراکه دراین‌حدیث یُقَصَّ به‌معنی قصّه کردن که ازو اراده شده مناسب‌ظاهر نیست که‌باا‌ودر کلام‌جمع‌است؛نهایتش او را معنی دیگرهست که به‌آن معنی مناسبت‌به‌او دارد چه قَصّ در لغت عـرب به معنی بریدن بال‌نیز آمده است، پس نظر به‌آن معنی،معنی کلام اینچنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه درپرواز است تابال اورانبریده‌اند چون بال اوبریده شود می‌افتد. واین‌معنی اگرچه مقصود نیست امّا اجراء کلام برین‌وجه ازاقسام بلاغت است. واین وجه اگرچه بقدر دورست امّا خالی ازلطفی نیست ـ والله أعلم».

«ومُقَطَّعات»به‌قاف‌وطاء مهملهٔ مفتوحه‌ ـ درلغت‌عرب‌هرجامه‌ای را می گویند

۱ـ سورهٔ الرحمن: ۵۵ـ آیهٔ ۵و۶.

۲ـ یُقْتَصَّ ـ خ ل.

که آنرا بریده باشند ودوخته مانند پیراهن وجُبّه وامثال آن. وآنچه نبریده باشند و ندوخته مثل چادر و ردا و دستار، آنرا مقطّعات نمی‌گویند. و سرّ در اینکه تعبیر ازجامه‌های آتشین که دربر برهنگان از لباس طاعت می‌کنند به«مقطّعات» شده آنست که جامه‌های آنچنان بدن را بیشتر فراگیرد، و بر بدن چسبان‌تر می‌شود، واین نیز زیادتی عذاب است ایشان‌را. وبعضی ازاهل لغت گفته‌اند که: مقطّعات صیغهٔ جمع است که‌واحدی‌ازلفظ خود ندارد،وواحداو ثوب است . وبعضی دیگر مُقَّظعات ـ به‌فاءو ظاء منقوطه ـ تصحیح کرده‌اند،ازفَظُعَ اْلأَمْرُ فَهُوَ فَظِیعٌ : أَیْ شَدیدٌ ، که مُفَظَّعاتُ النّیران به معنی شدائد آتش دوزخ باشد. واین تصحیح صحیح نیست چه‌در روایات‌بروجه اول منقول است، ومؤیّد آنست قول خدای تعالی: فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ[1].

«وَ غَشِّنی رَحْمَتَكَ»ـ به غین معجمهٔ مفتوحه وشین مشدّده ـ یعنی «درپوشان وشامل‌من‌ساز رحمت خودرا». عبارت «صحاح» دالّ است بر آنکه می‌باید غشّنی متعدّی به «باء» باشد نه بنفس ، وَ هٰذِهِ عِبارَتُهُ: إِسْتَغْشَیٰ بِثَوْبِهِ وَ تَغَشّیٰ بِهِ : أَیْ تَغَطّیٰ بِهِ. پس یاتضمین معنی اَلْبِسْنی شده است وبه اعتبار آن متعدی بنفس‌است، یا آنکه «باء» در کلام مقدّر است[2]. وَ رَحْمَتَكَ منصوب بنزع خافض است، چه گاه هست که در کلام حرف جررا حذف می‌کنند ومدخول آنرا منصوب می‌خوانند واین‌را منصوب بنزع خافض می‌گویند.

مترجم گوید : «مستور نماند که مترجم « اربعین » ـ أدام‌الله ظلاله الی یوم الدّین ـ در کتاب‌مذکوردربیان «تضمین» کلامی‌ایراد نموده که ذکر آن‌بنابراقتضای

۱ــ سورهٔ حج: ۲۲ــ آیهٔ ۱۹.

۲ــ مطلب منقول ازصحاح در اینجا مناسب نیست زیرا اولا هیچکدام از دو لفظ صحاح همان لفظ درخبر نیست، وثانیاً درکتب لغت هرسه لفظ بدون‌باء نیز متعدی‌است. البته بیان‌فوق ازمترجم است نه‌ازمرحوم شیخ.

مقـام، سمت گزارش می‌یابد، وهذه عبـارته ـ أدام‌الله ظلاله ـ: «بباید دانست که تضمین دراصطلاح ایشان عبارت ازدرج کردن معنی فعلی‌است درفعلی برین‌وجه که معنی هردوازفعل مذکور قصد شده باشد بی‌آنکه‌حذف وتقدیری درکلام باشد چنانچه اگرخواهند به‌عبارت درآورند فعل ثانی حال تـواند شد از معمول فعل اول تادرضمن یك لفظ افادهٔ دومعنی تواند شد، وصنعت وَجـازت درکلام به کار رفته باشد. وبه واسطهٔ آنکه‌قرینه باشد درکلام برعمل‌مذکور، نسبت می‌دهند آنرا به‌معمول خود بروجهی که نسبت یافتن آن به‌معمول برغیرآن وجه درلغت جاری است، مثل آنکه اگر متعدّی بنفس می‌شده باشد به حرف جرّ متعدّی می‌سازند، واگرمتعدّی به‌حرف‌می‌شده باشد بنفس‌یابحرف دیگرغیرحرفی که تعدیهٔ آن بآن حرف‌متعارف لغت است، تامعلوم‌شود که تضمین‌معنی‌فعلی‌درآن شده که‌تعدیهٔ آن فعل برین وجه است وبه‌اعتبار آن فعل برین وجه به‌معمول نسبت یافته است. مثلاً درمانحن فیه چون عادت‌لغت بر آن جاری‌است که غَشِّنی هرجاواقع‌شود متعدّی‌به «باء»باشدچنانچه کلام‌صاحب«صحاح» که سبق‌ذکریافت‌صریح‌است‌درآن،[1] ودرین کلام متعدّی بنفس است دانستیم که تعدیهٔ آن به اعتبار تضمین معنی اَلْبِسْنی است که تعـدیهٔ آن بنفس می‌باشد، ومقـام اِبائی ندارد ازاینکه بحسب معنی حال واقع شود ازمفعول غَشِّنی، وکلام به این آیل بـاشد که: غَشِّنی لابِـاً رَحْمَتَكَ ـ انتهی کلامه ـ أدام الله ظلاله ـ».

وبباید دانست که این‌حدیث دراکثر کتب‌مشهور حدیث‌مثل[کتاب«کافی»]کلینی وکتاب «من‌لایحضره‌الفقیه» و«امالی» ابن بابویه،وکتاب «تهذیب الأحکام» مذکور است وارباب حدیث اکثرنقل‌آن کرده‌اند، نهایتش دعاهائی که حدیث متضمّن آنست درنسخ کتب مذکوره مختلف به‌نظر آمده ودربعضی اندك تغییری درالفاظ

۱ـ به‌بیان گذشته درپاورقی (۲) دقت شود و بـحث فوق درعین مفید بـودنش بیجاست.

آن ملاحظه شده، از آن جمله دعای وقت استنجاء در بعض نسخ بر این وجه دیده شده که:

اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي، وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي، وَ حَرِّمْهُمَا عَلَى النَّارِ

به‌ضمیر تثنیه که‌راجع باشد به‌فرج و عورت بنابر تعدّد ایشان به اعتبار لفظ ومغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص دارند چنانچه از پیش‌رفت، یا به‌این اعتبار که‌یکی مُحَصَّن است ویکی مستور. و اگر کلمهٔ عَوْرَتَيَّ ـ بفتح تاو تشدید یاء ـ خوانده شود تثنیه‌بودن ضمیرمذکور به‌توجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است.

ودربعض نسخ دردعای مضمضه:

اَللّٰهُمَّ أَنْطِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَرْضَى عَنْهُ، واقع است.

یعنی «بارخدایا گویا دار زبان مرا به‌ذکر خود، وبگردان مرا ازجملهٔ جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است».

ودربعضی دردعای استنشاق بجای اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ، اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي طَيِّبَاتِ الْجِنَانِ مذکور گردیده.

یعنی «بار خدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبرسرشت». ودر آخر دعای مذکور بجای «طيبها»، «رَيْحَانَهَا»، ومعنی یکی است.

و در بعض نسخ در دعای شستن رو بعد از «تَسْوَدُّ» و «تَبْيَضُّ» کلمهٔ «فيه» زیاده شده، ودرمعنی تفاوتی‌نیست. ودربعضی دردعای شستن دست راست بدل «بيساري»، «بشمالي» واقع است. ودر دعای شستن دست چپ بدل «مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ» «مُقَطَّعَاتِ النَّارِ». ودر دعای‌مسح رِجلَین بدل«ثَبِّتْنِي»، «ثَبِّتْ قَدَمَيَّ»، ودرمعنی از اختلافات مذکور تفاوتی نیست. وما این حدیث‌را بروجهی که یاد کرده شد از«تهذیب» حدیث نقل کرده‌ایم از نسخه‌ای که به خط والد عالی‌مقدار ـ قدّس‌سره ـ نزد ما بوده وخود، مِن اوّله الی آخره برو گذرانیده‌ایم، واو نیز از

همان نسخه بر شیخ زین‌الدّین ـ علیه‌الرّحمة ـ که تعبیر ازو به شهید ثانی می‌کنند گذرانیده است وبمدرسه برو خوانده وشیخ درآخر آن به خط مبارك خود اجازه نوشته ـ قدّس الله روحه ونوّرالله مرقده ـ.

فصل [سوم]

[آداب به مسجد رفتن وفصول اذان واقامه]:

پس هر گاه که از وضو ساختن فارغ شدی باید که متوجّه مسجد شوی چه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ـ علیه وعلی آبائه شرایف التّحیّة والسّلام ـ که آنحضرت فرموده‌اند:

مَنْ مَشٰی إِلَی الْمَسْجِدِ لَمْ يَضَعْ رِجْلاً عَلٰی رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلاّ سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُ إِلَی الْأَرْضِ السّابِعَةِ.

یعنی «هر کس به‌قصد رفتن مسجد به‌راه افتد برهیچ تر وخشکی پای ننهد مگر آنکه زمین به‌تسبیح درآید وتاطبقهٔ هفتم زمین ازجهت آنکس تسبیح وتقدیس حضرت عزّت کنند، وثواب آنرا برای آن نویسند».

وسزاوار آنست که درحین برآمدن ازخانه ومتوجّه شدن به مسجد این دعا بخوانی:

بِسْمِ اللهِ الَّذی خَلَقَنی فَهُوَ يَهْدِينِ، وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُني وَ يَسْقِينِ، وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ، وَ الَّذي يُمِيتُني ثُمَّ يُحْيِينِ، وَ الَّذي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لي خَطيئَتي يَوْمَ الدّينِ. رَبِّ هَبْ لي حُكْماً وَ أَلْحِقْني بِالصّالِحينَ، وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، وَ اجْعَلْني مِنْ

وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعیم ، وَاغْفِرْ لِاَبی.(اقتباس از آیات ۷۷ الی ۸۶ سورهٔ شعراء)
[بنام آن خدائی که مرا آفرید پس همو هدایتم می کند، وهمان کسی که بمن طعام می دهد وسیرابم می‌سازد، وچون بیمار شوم همو شفایم می دهد، وهمان کسی که مرا می‌میراند سپس زنده‌ام می کند، وهمان کسی که طمع دارم در روز قیامت گناهم ببخشاید. پروردگارا بمن حکمی ببخش۱، ومرا بشایستگان ملحق‌ساز. وبرایم ذکرخیری درمیان آیندگان قرارده، ومرا ازوارثان بهشت پرنعمت بگردان، وپدرم را بیامرز].

بتحقیق که روایت کرده است جمال السالکین احمدبن فَهْدالحلّی ـ طاب مثواه ـ در کتاب «عُدّة الدّاعی» ازحضرت رسالت پناهی ﷺ که آن سرور به‌لفظ دربار گوهرنثار فرموده‌اند: «هرکس که وضو کند وپس از آن متوجّه مسجد شود ودرحین بر آمدن ازخانه بگوید: بِسْمِ اللهِ الَّذی خَلَقَنی فَهُوَ یَهْدِین، هدایت کند اورا حضرت عزّت ـ عَمَّتْ عَطیّاتُهُ ـ به‌صوب صواب وایمان.

وهر گاه بگوید : وَالَّذی هُوَ یُطْعِمُنی وَ یَسْقین، بخوراند وبیاشاماند خدای تبارك وتعالی اورا ازاطعمه واشربهٔ بهشت عنبر سرشت.

و هر گاه بگوید: وَ إذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفین، بگرداند آنرا حق سبحانه وتعالی کفّارهٔ گناهان او.

وهر گاه بگوید: وَالَّذی یُمیتُنی ثُمَّ یُحْیین، ممتاز وفایز گرداند خدای تعالی اورا به‌حیات ارباب سعادت وممات اصحاب شهادت، یعنی تا درحیّز حیات بوده باشد در سلك سعادتمندان باشد، وچون حیات عاریتی را وداع نماید درسلك ودرجهٔ شهدای عالیمقدار درآید.

وهر گاه بگوید : وَالَّذی اَطْمَعُ اَنْ یَغْفِرَلی خَطیئَتی یَوْمَ الدّین، بیامرزد حضرت عزّت ـ جلّ وعلا ـ جمیع گناهان اورا واگرچه گناهان او در بسیاری زیاده ازکف دریا باشد.

---

۱ ـ مراد ازحکم درص ۶۸ خواهد آمد.

وهـر گاه بگوید: رَبِّ هَبْ لِی حُكْمـاً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّالِحِينَ، حق ـ سبحانه وتعالی ـ اورا به‌حِلْیهٔ‌علم وزیور حکمت مُحلّی سازد، ودرسلك ارباب صدق و صفا منتظم گرداند، وبه‌سبب گفتن این کلمات درعداد عالمان صاحب کشف ماضی و صلحای ذوی‌الکرامات باقی درآورد.

وهر گاه‌بگوید:وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی‌الْآخِرِینَ،بنویسدحضرت‌ربّ‌العزّة ازجهت او درورق سفیدی: بدرستی که فلان‌بن فلان ازجملهٔ راستگویان است.

وهر گاه بگوید: وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ، خـدای سبحانه وتعالی اورامنازل عالیه دربهشت عنبرسرشت کرامت کند.

وچون بگوید: وَاغْفِرْ لِأَبِي، حضرت الله تعـالی پدرومادر اورا بیامرزد ودرسلك مغفوران درآورد اگرچه گنهکار و بدکردار باشند».

وچون ارادهٔ داخل شدن مسجد کنی باید که پیش ازدرآمدن، تعـاهد نعل خود کنی، یعنی اول ملاحظهٔ نعلین کنی که نجس نباشد، چه درحدیث‌وارداست که: تَعاهَدُوا نِعالَكُمْ عِنْدَ أَبْوابِ مَساجِدِكُمْ، یعنی: «چون به در مسجدهای خود برسیدبه‌خاطر آورید کفشها ونعلهای خودراکه مبادا مُلوّث به‌نجاست باشد».

وبعد ازآن پای راست‌را پیش گذار وبگوی: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ مِنَ‌اللهِ وَ إِلَی‌اللهِ، وَ خَيْرُ الْأَسْماءِ كُلِّها لِلّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَی‌اللهِ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِكَ وَ تَوْبَتِكَ، وَ أَغْلِقْ عَنِّي أَبْوابَ مَعْصِيَتِكَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ زُوّارِكَ وَ عُمّارِ مَساجِدِكَ، وَ مِمَّنْ يُناجِيكَ فِي‌اللَّيْلِ وَ النَّهارِ، وَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ فِي‌صَلَواتِهِمْ خاشِعُونَ، وَادْحَرْ عَنِّي الشَّيْطانَ الرَّجِيمَ، وَ جُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعِينَ.

[بنام‌خداوبیاری‌خداوازخدا وبسوی‌خدا، وتمام‌بهترین‌اسامی‌ازآن خداست، برخدا توکل نمودم،وهیچ‌حرکت‌وقوتی نیست مگربخدا. خداوندا برمحمد

وآل‌محمد درود فرست، ودرهای رحمت و توبهٔ خودرا به روی من بگشا، ودرهای معصیت خودرا به‌روی من ببند، ومرا از زوار خود وآبادکنندگان مساجد خود، وازجمله کسانی که درشبانه‌روز باتو راز می گویند، وازجمله کسانی که درنماز خود فروتن وخاشع‌اند قرارده، و شیطان رانـده شده و تمامی سپاه ابلیس را ازمن دور گردان].

[استحباب نماز درنعل عربی]

پس چون خواهی که نعلین ازپا برآری اول نعل پـای چپ‌را برآر پیشتر ازپای راست به‌عکس پوشیدن، چه سنّت است که دروقت پـوشیدن ابتدا به پای راست واقع شود. پس اگر نعل عربی در پا داشته باشی وخـواهـی که بـا آن نماز گزاری جایز است که آنرا ازپا بدر نکنی به شرط آنکه پاك باشد، چـه نماز گزاردن درنعل عربی‌سنّت است، وروایت کرده است شیخ‌الطّائفة وامام الشّیعة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح از معـاویةبن عمّـار ــ که بعضی ثقه‌اش دانسته‌اند وبعضی مَمدوح ــ که گفت: مکرّر دیدم حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق ‌عليه‌السلام راکه بانعلین نمازمی گزاردند، وندیدم هر گز که‌دروقت‌نماز کردن‌نعلین‌خودرا ازپای برآورده‌باشند».

ونیزروایت کرده است عبدالرّحمن‌بن‌ابی‌عبدالله ازامام‌بحق ناطق‌ابی‌عبدالله جعفربن محمّدالصّادق ــ علیه‌التّحیّة والسّلام ــ که آنحضرت به اوخطاب‌نموده وفرمودند: إذا صَلَّیْتَ فَصَلِّ فِي نَعْلَیْكَ إذا کانَتْ طاهِرَةً، فَإنَّهُ یُقالُ مِنَ السُّنَّةِ.

یعنی «هر گاه که‌تو نماز گزاری پس باید که بانعلین خود نماز گزاری گاهی که‌پاك باشد، تاآنکه گفته شود درمیان‌مردمان که‌این فعل ازافعال‌سنّتی‌نماز است».

وقول امام ‌عليه‌السلام به‌راوی مذکور که‌إذا صَلَّیْتَ فَصَلِّ فِي‌نَعْلَیْكَ ــ الی آخر الحدیث، ظاهرآنست که آنحضرت اراده کرده باشند به این کلام این‌معنی‌را که‌هر گاه‌تو که از وجوه‌مردمی وهمه کس اذعان‌خوبی‌تو کرده‌اند درنعلین‌خودنماز گزاری‌هر آینه

مردم‌شیعه‌خواهند دانست که‌نماز گزاردن‌بانعلین سنّت‌است‌وقائل به‌آن‌خواهندشد، چه راوی مذکور ازاعیان اصحاب امام جعفرصادق علیه‌السلام است و موثوقٌ به اقوال وافعال ایشان است.

مترجم گوید: «بباید دانست که قول امام علیه‌السلام که یُقالُ مِنَ السُّنَّةِ خالی از خفائی نیست، چه دأب و شعار ائمّهٔ ما علیهم‌السلام این نبوده است که القاء احکام شرعیّه ومسائل دینیّه‌را به این عبارت که یُقالُ کَذا وَ کَذا که اشعار به عدم جزم حکم می‌کند ادانمایند، بلکه کلام خودرا وقف القاء احکام شرعی وامور دینی داشته به اوضح وجهی بیان مسایل می‌فرموده‌اند، پس ارتکاب خلاف دأب و عادت خود که درین حدیث از ایشان وقوع یافته است محتاج به توجیه است، و ازینست که مصنّف ـ قدّس سره ـ درمقام توجیه آن‌درآمده‌است‌ودرحاشیه‌نیزاشاره به‌آن‌کرده، گفته است که: چون کلام امام علیه‌السلام خالی ازخفائی نبود بنابرین ما درتوجیه کلام آن قدوهٔ انام ـ علیه‌الصّلاة والسّلام ـ گفتیم که ظاهر کلام امام علیه‌السلام آنست که اراده کرده باشند به کلام مذکور معنایی را که سبق سمت گزارش یافت ـ والله أعلم بمقاصد أولیائه.

ومخفی نماند که مصنّف ـ قدّس سره ـ درحاشیه کلامی ایراد کرده که ترجمهٔ آن بنابرتنقیح کلام و توضیح مرام سمت انتظام می‌یابد وآن اینست که: ظاهراین حدیث صریح است درآنکه نماز گزاردن بانعلین سنّت است به شرطی که نجس نباشد، واگرچه ازجمله چیزهائی‌است که نماز گزاردن درنجسی که مِمّا لا تَتِمُّ الصَّلاةُ فیهِ جایز است[1]، نهایتش‌چنانکه مخفی‌نیست ممکن‌است‌که بحث کرده شود درآنکه نعل عربی تنها بی‌شراك‌آن که‌عبارت‌ازبندهای‌آن باشد ازجملهٔ مِمّا لا تَتِمُّ الصَّلاةُ فیهِ است ونماز درآن کردن جایز است، امّا بابند مِمّا لا تَتِمُّ

---

۱ ـ ترجمه قدری نارساست، وبه‌این‌عبارت واضح‌تر است: اگرچه نماز گزاردن در نجسی که به‌تنهائی نمی‌توان درآن‌نماز خواند جایزاست، ومسألهٔ مورد بحث از آن موارد است ولی استثناء در این‌مورد جایز‌نیست.

الصّلاةُ فیه نباشد زیرا که بندهای آن معاونت درستر عورت می کند. وچون محل بحث است لهذا مشروط به‌طهارت است ـ والله أعلم».

[اذان وفصول آن[1]]

پس از آن متوجّه قبله اذان بگوی بدرستی که اذان نماز صبح ازواجبات است تا آنکه سیّد مرتضی علم الهدی ـ رضی الله عنه ـ حکم به وجوب آن کرده است برمردان نه برزنان، وابن ابی‌عقیل نیز درین مسئله باسیّد موافقت نموده وزیادهٔ مبالغه بر آن کرده گفته است که: ترك آن ازروی عمد مبطل نماز است.

وصورت آن اینست: اَللهُ اَکْبَرُ چهار مرتبه، وهریك از شهادتین[2] وَحَیَّ عَلَی الصَّلاةِ، وحَیَّ عَلَی الْفَلاحِ، وحَیَّ عَلی خَیْرِالْعَمَلِ، واَللهُ اَکْبَرُ، ولا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ دومرتبه.

وباید که درحالت اذان گفتن ایستاده ورو به‌قبله باشی، وبه آواز بلند ازروی تأنّی بگوئی، وهردو انگشت شهادت رادرهردو گوش خود کنی ودرآخر هرفصلی ازفصول هیجده گانه‌وقوف کنی، یعنی سکوت قلیلی نمائی، وبه جانب چپ وراست ملتفت نشوی، ودراثنای آن سخن نکنی، وچون نام مبارك حضرت رسالت‌پناهی ﷺ مذکورشود بر آنحضرت صلوات فرستی، چه روایت کرده است رئیس ـ المحدّثین در کتاب «مـن لایحضره الفقیه» بسند صحیح از حضرت امـام الباطن والظّاهر امام محمدباقر ؑ که آنحضرت فرموده‌اند:

صَلِّ عَلَی النَّبِیِّ ﷺ کُلَّما ذَکَرْتَهُ اَوْ ذَکَرَهُ ذاکِرٌ عِنْدَكَ فی اَذانٍ وَغَیْرِهِ.

یعنی: «صلوات فرست بر حضرت پیغمبر ﷺ هر گاه که نام‌نامی آنحضرت را خود بری یااز کسی بشنوی، درهرحالتی که باشی خواه دراذان باشی وخواه در

۱ــ بهنگام آمادگی برای‌نماز پیش‌از گفتن اذان دعائی وارداست که مرحوم شیخ طوسی در«تهذیب» ازامام صادق(ع) آورده‌است، ومرحوم مصنف ـ قدّس‌سرّه ـ ذکر نفرموده، وآن‌دعا درحاشیهٔ نسخهٔ‌عربی کتاب مذکور است.

۲ــ یعنی اشهد ان لا اله الا الله، واشهد ان محمداً رسول‌الله(ص).

غیر آن».

[نقل اقوال در وجوب صلوات]

و مخفی نماند که ظاهـر این حـدیث شریف دلالت دارد برمطلق وجـوب صلوات برحضرت رسالت ﷺ برهر کس که‌نام آنحضرت‌را برد یا شنود، زیرا که امام علیه‌السلام به‌صیغهٔ امر ادا فرموده‌اند، وظاهر آصیغهٔ امر از جهت وجوب‌است چنانکه مقرّر ارباب اصول‌است. پس اگر شنونده و گوینده اهمال نموده، تغافل ورزندمورد عذاب ومستحقّ عقاب خواهند گردید، چـه اگرچنین نباشد مقتضای امر، به فعل نیامده باشد.

و بعضی از عـامّه بر آن رفته‌اند که صلوات بر سیّد کاینات ـ علیه أفضل التّحیّات ـ درمدّت عمر یکبار واجب است وزیاده بر آن واجب نیست، وبعضی دیگر قائل به‌آن شده‌اند که درهر مجلس یکبار واجب است، وبعضی دیگر گفته‌اند که: هر گاه اسم شریف آنحضرت مذکورشود صلوات واجب است واین مذهب رئیس‌المحدّثین شیخ ابن‌بابویه است ـ قدّس‌الله روحه ـ. وامّا آنچه شیخ مذکور بر آن رفته است که درتشهّد اول درنماز صلوات واجب نیست مراد او از آن نه اینست که صلوات فـرستادن برذاکـر وسامع واجب نیست بلکـه ازین حیثیّت است که صلوات در تشهّد اول جزء نمازنیست، یعنی ازحیثیّت جزئیّت واجب نیست، پس منافات میان کـلامَیْن اونباشد. وصاحب « کَنْزُالعِرْفان » ـ حفّه‌الله بالغفران ـ نیزموافقت بااو کرده است بروجوب صلوات هر گاه که اسم شریف آن‌حضرت مذکورشود، وأصح نیز اینست.

واستدلال کرده‌اند بروجوب صلوات برحضرت رسالت به قـول خـدای تعالی درکلام مجید آنجا که می‌فرماید: لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الـرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ

بَعْضِكُمْ بَعْضاً [1]. ونیـز استدلال نموده‌اند به آنچـه روایت شده است از حضرت رسالت پناه ﷺ که آنحضرت فرموده‌اند: مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ فَدَخَلَ النّارَ فَأَبْعَدَهُ اللهُ. یعنی: «نزد هر کس که من مذکور شوم و آنکس بر من صلوات نفرستد پس هر آینه داخل در آتش خواهد شد وازرحمت و کرامت حضرت عزّت ـ جلّ شأنه ـ دور خواهد بود».

ونیـز استدلال نموده‌اند به آنچه روایت شده است ازحضرت رسالت پناه ﷺ که آنحضرت درجواب سؤال فرموده‌اند وقتی که جمعی سؤال نمودند از تفسیر آیت وافی هدایت:

إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً [2].

پس آنحضرت درمقام جواب آن جماعت درآمده فرمودند که: «این آیهٔ کریمه از جملهٔ علوم مکنون است که اگر چـنانچه شما از آن سؤال نمی کردید هر آینه‌من خبر آنرا به‌شما نمی‌دادم و تفسیر آنرا بیان‌نمی کردم. بدرستی که حضرت ربّ‌العزّة دوفرشته برمن‌مو کّل گردانیده است که نزد هیچ یك‌ازشما مذکورنشوم که اوصلوات برمن فرستد مگر آنکه آن دو فرشته ازبرای او آمـرزش خواهند، ودرجواب آنکس گویند که: غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ.[3] وچون آن دو فرشته طلب آمرزش نمایند ازجهت آن‌مؤمن، الله‌تعالی‌وجمیع فرشتگان بگویند: آمین. ونزد هیچ‌یك ازشما مذکور نشوم که اوصلوات برمن نفرستدمگر آنکه آن ملکیـن موکّلیـن نفرین او کنند ودرجواب آنکس گویند که: لاغَفَرَ اللّٰهُ لَكَ، والله تعالی وجمیع

۱ـ سورهٔ نور: ۲۴ـ آیهٔ ۶۳. «خواندن وصدازدن رسول‌را درمیان خود بآنطور که خودتان همدیگر را صدا می‌زنید قرار ندهید».

۲ـ سورهٔ احزاب: ۳۳ـ آیهٔ ۵۶ . «همانا خـداوند و فـرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای‌مؤمنان شما نیز برآن‌حضرت درود فرستید وسلامی شایسته کنید».

۳ـ «خداوند تورا بیامرزد».

فرشتگان بگویند: آمین».

و مخفی نماند که ظاهر قول امام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر ﷺ در حدیث اول که صَلِّ عَلَی النَّبِیِّ ﷺ کُلَّما ذَکَرْتَهُ اَوْ ذَکَرَهُ ذاکِرٌ ، مقتضی وجوب صلوات است خواه ذکر آنحضرت به اسم شود وخواه به لقب وخواه به کُنْیَت. ومی‌تواند بود که ذکر آنحضرت به‌ضمیری که راجع باشد به‌اسم سامی آنحضرت نیز مقتضی وجوب صلوات باشد، وچیزی که مصدّق این معنی تواند بود در کلام علمای ما ـ قدّس‌الله أرواحهم ـ به‌نظر نیامده است که تصریح به آن کرده باشند امّا احتیاط، مقتضی عموم است چنانچه گفتیم.

وظاهر آن است که ازعهدهٔ واجب بیرون توانیم آمد به‌این قدر که بگوئیم: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ . و امّا آنچه روایت شده است که وقتی که آیهٔ کریمهٔ: اِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ ـ الی آخرالآیة نازل شد ازحضرت رسالت ﷺ سؤال کردند که یارسول‌الله سلام کردن‌را برتو می‌دانیم، بفرما که صلوات برتو به چه کیفیّت فرستیم؟ پس آنحضرت درمقام جواب درآمده فرمودند که: بگوئید :

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلٰی اِبْراهیمَ وَآلِ اِبْراهیمَ ، وَ بارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلٰی اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ ، اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ .

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست همانگونه‌که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، وبر محمد وآل محمد برکت ده همانگونه کـه بر ابراهیم وآل ابراهیم برکت دادی؛ که همانا توستوده و بزرگی].

ظاهر آنست که مراد ازین، بیان افضل کیفیّات صلوات‌باشد، یعنی بروجه‌مذکور صلوات‌فرستادن افضل‌واکمل‌باشد نه‌اینکه‌البتّه این‌نوع صلوات باید گفت‌وبدون این، صلوات فرستادن متحقّق نمی‌شود وازعهدهٔ واجب بیرون نمی‌توان آمد.

وسزاوار آنست که چون بروجه مذکور صلوات فرستی ملاحظهٔ آن کنی که

حضرت سیّدالمرسلین ﷺ از جملهٔ آل ابراهیم ـ علی نبیّنا و علیه‌السّلام ـ است پس صلوات بر حضرت رسالت درضمن صلوات بر آل ابراهیم حاصل شده باشد اوّلاً، ودراین هنگام غرض از تشبیه آن است که مخصوص شود حضرت رسالت و آل خجسته مآل آنحضرت ﷺ به صلواتی علیحده که مماثل باشد به صلواتی که شامل حال ابراهیم و آل ابراهیم وغیراز ابراهیم وآل ابراهیم است تا خلاف قاعده‌ای که درمیان بُلَغا مقرّراست لازم نیاید، چه ارباب بلاغت‌را اتّفاق بر آنست که البتّه می‌باید مُشبّهٌ به اقوی از مشبّه باشد، وشك نیست درین که حضرت رسالت ﷺ افضل‌از حضرت‌ابراهیم ﷺ است، پس به‌این‌ملاحظه‌ای که مذکورشد کلام منطبق می گردد برقاعدهٔ مقرّرهٔ ارباب معانی وبیان، زیراکه درین شك نیست که صلوات عامّه بر وجهی که شامل کل باشد من حیث‌العموم اقوی خواهد بود ازصلوات خاصّه‌ای که شامل بعضی بوده باشد دون بعضی، وبه واسطهٔ اقوی‌بودن‌مشبّهٌ‌به همین‌قدر کافی‌است؛واقوی‌بودن آن‌من‌جمیع‌الوجوه‌لازم‌نیست.

و بعضی دیگر این تشبیه‌را توجیه دیگر کرده گفته‌اند که : چون صلوات برحضرت ابراهیم اسبق است ازصلوات برحضرت رسالت ﷺ پس من حیث الأقدمیّة‌مشبّهٌ‌به اقوی تواند بود؛واین‌قدر درتشبیه کافی‌است.ووجهی دیگر آنکه: مشبّه صلوات بر آل محمّد است ﷺ ،پس تشبیه شده است‌صلوات‌بر آل محمّد تنها به صلوات بر ابراهیم وآل ابراهیم چون اکثر پیغمبرانند افضل‌اند از غیر پیغمبر ، پس مشبّهٌ به اقوی باشد از مشبّه.

وضعیف می‌شود توجیه‌اول که«چون صلوات برابراهیم اسبق است، اقوی است» به‌این کلام معجزنظام سیّد انام ـعلیه‌وآله‌الصّلاة والسّلام ـ که فرموده‌اند: کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْماءِ وَ الطّینِ [1]. ومنه قول الشّاعر:

۱ـ «من پیامبر بودم درحالیکه آدم درمیان آب و گل بوده (وهنوز آفرینش او به پایان نرسیده بود)».

ای برسریر کُنتُ نَبِیّاً نهاده‌پای   و آدم هنوزبوده مخمَّر به‌ماء وطین

پس ابراهیم چون اسبق تواند بود؟ و به این کلام خیر انجام ظاهر شد که توجیه‌مذکور وجهی‌ندارد. وهمچنین‌ضعیف‌می‌شود توجیه ثانی که «مراد تشبیه آل است» به‌اینکه درجواب گفته شود که: تشبیه آل‌خلاف متبادر به افهام است زیرا که سؤال آن جماعت از کیفیّت صلوات برحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودنه از کیفیّت صلوات بر آل آنحضرت صلی الله علیه و آله. وبعضی این تشبیه‌را توجیهات دیگر کرده‌اند که بعضی از آن توجیهات را ما درکتاب «حبل‌المتین» درمبحث تشهّد سمت انتظام داده‌ایم، اگراعلام مطلوب باشد رجوع به‌کتاب مذکورباید نمود که به‌اَجلیٰ وجه ظاهرخواهد شد. ومنه‌الاستعانة والتّوفیق، وبیده أزمّة التّحقیق.

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای‌مذکوره]

مناسب نمود بیان آنچیزی که در فصل مذکور واقع است ومحتاج‌به بیان است. پس‌می گوئیم که: ارباب تفسیردرتفسیر آیهٔ کریمهٔ: رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً [1]، که درسورهٔ شعرا درحکایت دعاء ابراهیم ـ علی نبیّنا وعلیه‌الصّلاة والسّلام ـ واقع است گفته‌اند که: مراد ازحکم، حکم به‌حق است، یعنی طلب ابراهیم علیه السلام از حضرت عزّت آنست که حق ـ سبحانه و تعالی ـ اورا حاکم به حق سازد تا احکام شرعی‌را میان مردمان بروجهی که مطابق نفس‌الامر بوده باشد جاری دارد، چه شك نیست که اجرای‌حکم درمیان‌خلایق برنهجی که مطابق حق وموافق رضای خالق بوده باشد افضل عملها تواند بود، پس مقصود حضرت خلیل ـ علیه صلوات الله الملك الجلیل ـ آنست که افضل اعمال‌راکه حکم به حق است به او کرامت کند واورا از آن عطیّهٔ عظمی بی‌بهره ندارد.

وبعضی دیگر چنین تفسیر کرده‌اند که: مراد از حکم درعبارت ابراهیم علیه السلام

---

۱ ـ سورهٔ شعراء: ۲۶ ـ آیهٔ ۸۳. «پروردگارا ببخش بمن حکمی را».

کامل بودن درعلم وعمل است، ودرین‌صورت که مراد ازطلب، کمال علم وعمل است، عطف علم برحکم درحدیث حضرت رسالت ﷺ که وَهَبَ‌اللهُ لَهُ حُکْماً وَ عِلْماً[1]، ازقبیل‌تجرید خواهد بود، چه حکم‌راازعلم که جزء مفهوم اوست تجرید نموده عمل محض خواسته خواهد بود.

وارباب کمال، لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ را دو تفسیر کرده‌اند: اول ـ آنکه مراد حضرت‌ابراهیم علیه‌السلام صیت حسن‌وذکرجمیل است‌درمیان اُمم لاحقه تاانقضای دهر که اورا به‌صفات پسندیده وسِمات حمیده یاد کنند، وحضرت عزّت ـ عمّت عطیّاته ـ دعای اورا مستجاب گردانیده، چه امم لاحقه همه اورا دوست می‌دارند واورا ستایش می‌کنند، وذکرجمیل اودرافواه خاصّ وعامّ جاری، و صیت او در تمام عالم ساری است.

دویم ـ آنکه مراد حضرت ابراهیم علیه‌السلام آنست که حضرت عزّت، صادقی از ذریّت او کرامت کند که به‌زیورعلم وفلاح، وبه حِلیهٔ تقوا وصلاح آراسته باشد تامعالم دین قویم آنحضرت‌را احیا گرداند ومردم‌را به راه راست وملّت حنیفی[2] دعوت نموده هدایت کند، چنانکه آنحضرت ایشان را دعوت می‌نمودند وهدایت می‌کردند، تاآثار دین او تا روز قیامت قائم وباقی بوده باشد. وتیر این دعا نیزبه هدف اجابت رسیده، چه حضرت خاتم‌النّبیّین ﷺ را که ازجملهٔ ذریّهٔ اوست برکافّهٔ انام تاقیام قیامت پیغمبر گردانیده، وملّت حنیف او تا انقضاء زمان باقی داشته است، وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

پس چون توخواهی که داخل مسجد شوی واین دعارا بخوانی باید که قصد بقای ذکرجمیل خود نمائی که درمیان مردم به صفات پسندیده وخصال گزیده

---

۱ ـ به‌حدیث مذکور بعد ازدعای آداب به مسجد رفتن مراجعه شود ص۶۰سطر۲.

۲ ـ ملت حنیف: مذهب وآئینی که در راه راست فطرت قرار گرفته واز انحراف‌مصون مانده باشد.

بعد ازموت مذکور گردی، یا قصد آن کنی که حضرت عـزت ترا فرزند صالحی کرامت فرماید که بعد ازموت تو ازفواید صلاح وتقوای او و دعـوت نمودن او مردم‌را به راه راست ترا بهره‌مندی وخرسندی باشد.

واما قول حضرت ابراهیم ــ علی نبیّنا و علیه‌السّلام ــ : وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ، یعنی «بارخدایا بیامرز پدر مرا بدرستی که اوازجملهٔ گمراهان است» بحسب ظاهر منافی مذهب امامیّه است، زیرا کـه مذهب امامیّه آنست که پیغمبران‌را پدر تاحضرت ابوالبشر ــ علی نبیّنا وعلیه‌السّلام ــ همه برجادّهٔ مستقیم ودین قویم بوده‌اند، وازشبهات کفروشرك منزه [ومبرا بوده‌اند].

و ارباب حال و اصحاب کمال منافات مذکور را چنین توجیه کرده‌اند که: آزَر عَمّ حضرت ابراهیم عليه‌السلام است، وعرب عَمّ‌را پدر می‌نامند، لهذا آنحضرت عمّ را به لفظ اَبی گفته، والاّ نام [نامی] پدر ابراهیم عليه‌السلام چنانچه ازدفاتر سیـَر به صحّت وثبوت رسیده است تارخ است نه آزر. پس به‌این توجیه منافات نباشد، نهایتش دراین کلام نیزمحل گفتگو باشد[1] زیراکه‌طلب مغفرت ازجهت مشرکان و کافران‌منهیٌ عنه است پس‌چون تواند بود که‌حضرت ابراهیم عليه‌السلام آمرزش ازبرای آزر بت‌تراش طلب نموده باشد؟ وممکن است که درجواب این گوئیم: می‌تواند بود که درآن ملّت‌طلب مغفرت ازبرای‌مشرکان ممنوع نبوده باشد، یاآن زمان که حضرت‌طلب مغفرت او نموده‌اندممنوع نبوده باشدوبعد ازآن منهی‌شده باشد.

وفقرهٔ: وَاجْعَلْنِي مِنْ زُوَّارِكَ، که دردعای دخول‌مسجدواقع است به‌این‌معنی است که«خداوندا مرا درسلك جماعتی‌انتظام ده که همهٔ اوقات، ملتجی به حضرت تواند، و قاصد آنند که متوسّل درگاه توباشند».

«وَعُمَّارِ مَسَاجِدِكَ»اشاره است به‌اینکه حضرت عزّت درکلام مجید درسورهٔ

1ــ البته اشکال مذکور درهردو صورت وارد است، پدر باشد یاعمو. و بـرای توضیح بیشتر به‌تفسیرآیهٔ ۱۱۴ ازسورهٔ توبه مراجعه شود.

برائة مذکور ساخته که:

إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى الزَّكٰوةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللهَ فَعَسٰى أُولٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ[1].

وارباب تفسیر، عمارت مساجدرا درآیهٔ کریمهٔ مذکوره دوتفسیر کرده‌اند: اول- آنکه مراد ازعمارت مساجدبنا کردن وتعمیر نمودن وجاروب کشیدن ومتوجه فرش وروشنائی آن شدن‌است. دویم- آنکه مراد ازعمارت مساجد کثرت تردّد درآن است ازجهت عبادت گزاردن، و به غیر عبادت او به کاری دیگر از امور دنیوی اشتغال ننمودن.

مترجم گوید: «ومؤیّد این معنی است آیهٔ کریمهٔ: وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا- تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً[2]، چه مفسّرین گفته‌اند که: مراد به مساجد دربن آیه همین مسجدهای متعارف است، ومعنیش آنکه: مساجدرا مختصّ به خدا دانید وچون درآن مشغول عبادت شوید دیگری‌را غیر خدای خود شریك درعبادت مسازید، وبغیر عبادت او به کار دیگر اشتغال منمائید- والله أعلم».

وَادْحَرْ- به‌دال‌وحاء وراء مهمله بروزن إعْلَمْ- به‌صیغهٔ امر به‌معنی أَبْعِدْ است، یعنی «دور گردان ازمن شیطان‌را».

والرّجیم به معنی مطرود‌است‌یعنی رانده شده‌ازدرگاه،ودورگشته ازرحمت اله. واین صیغه فعیل است به‌معنی مفعول، واصل آن ازرجم‌کردن به‌سنگ است.

[تفسیر فصول اذان]

و به تحقیق که در تفسیر اَللهُ أَکْبَر روایت‌کرده‌اند که: مراد از آن آنست

۱- سورهٔ توبه: ۹- آیهٔ۱۸. «جز این‌نیست که آباد می‌سازد مساجد خدا را آنکس‌که به‌خدا وروز قیامت ایمان‌آورده ونماز می‌خواند و زکات می‌دهد واز احدی جز خدا هراسی ندارد، پس امید است‌که چنین‌کسانی ازهدایت یافتگان باشند».

۲- سورهٔ جن: ۷۲- آیهٔ۱۸. ترجمه درخود متن آمده است.

که خدای تعالی بزرگتر از جمیع اشیاست، یا بزرگتر از آن است که بـه وصف درآید . و حَیَّ در حَیَّ عَلَی الصَّلاة بفتح یاء ، اسم فعل است به معنـی أقْبِلْ ، یعنی «توجـّه نمابه‌سوی فعلی که وسیلهٔ خیرات،ومتضمـّن‌رفع درجات، ومتکفـّل نجات اخروی است» .

و فَلاح به معنی فوز وظفر است، یعنی فیروزی یافتن برمطلوب، پس معنی حَیَّ عَلَی الْفَلاحِ آنست که: «اقبال کن به سوی آن چیزی که موجب فوز وظفراست به سعادت عـُظمی درروز جزا».

و معنی حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ آنست که : «اقبال کن و توجـّه نما برعملی که آن افضل اعمال‌است» یعنی‌نمازپنجگانهٔ یومیـّه، چه روایت کرده است ثقة‌الاسلام درکتاب «کافی» بسند صحیح ازمعاویة‌بن وهب که ثقه وجلیل‌القدر است که گفته:

سَأَلْتُ اَباعَبْدِاللهِ علیه‌السلام عَنْ اَفْضَلِ مایَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبادُ اِلی رَبِّهِمْ، وَ اَحَبِّ ذلِكَ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ ما هُوَ؟ فَقالَ : ما اَعْلَمُ شَیْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ اَفْضَلَ مِنْ هٰذِهِ الصَّلاةِ ـ الحدیث .

یعنی «سؤال کردم حضرت امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه‌السلام را ازافضل آنچه بندگان به وسیلهٔ آن تقرّب می‌جویند به درگاه پروردگار خـود، ودوست داشته‌ترین آن اعمال پیش‌جناب الهی. پس آن حضرت فرمود که: نمی‌دانم بعداز معرفت‌معارف ربـّانی هیچ‌چیزافضل ازاین نمازباشد». ومراد به‌معرفت، اعتقاداتی است که ایمان بـه سبب آن اعتـقادات متحقـّق می‌شود، وایمان عبـارت از آن اعتقادات است. پس نماز بعد ازایمان افضل وبهترازجمیع افعـال نفسیـّه وبدنیـّه باشد، واجماع نیز براین‌مسأله‌منعقد شده است.

پس دراین هنگام براین کلام اشکالی‌مترتـّب است واشکال آنست که: دشوار می‌شود جمع میان افضلیـّت نماز بربعضی از اعمال مثل حج وجهاد مثلاً ، ومیان آنچه مشهور شده است نقل آن ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که : اَفْضَلُ الْاَعْمالِ اَحْمَزُها، یعنی

«بهترین اعمال عملی است که تعب و مشقّت در اقدام به آن بیشتر باشد». چه منافات است میان مُفاد حدیث اول که: نماز افضل اعمال است ، و مفاد حدیث ثانی که: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُها ، زیرا که بنابرین حدیث لازم می‌آید که افضل اعمال حجّ وجهاد باشد، چه ظاهر است که مشقّت حج وجهاد بیشتر از مشقّت نماز است.

و بسا باشد که در دفع این تنافی و اشکال به این وجه جواب گفته شود که مراد از قول حضرت که أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُها آن باشد که هر عملی را که ممکن باشد که به انحای مختلف بجای آورند بهترین آنها نحوی است که تحمّل مشقّت وتعب در آن بیشتر باشد، مثل آنکه روزه‌ای که در ایّام تابستان وبلاد گرمسیر داشته شود افضل است از روزه‌ای که در ایّام زمستان ودربلاد سردسیر بدارند. وهمچنین وضوئی که در ایّام زمستان ساخته شود بهتر است از وضوئی که در ایّام تابستان سازند. وهمچنین زکات وتصدّقات که دروقت گرانی غلّه یا درحال ناداری داده شود بهتراست از زکات وتصدّقاتی که دروقت ارزانی ودر حال توانگری بدهند. پس به این توجیه تنافی میان حدیثین مذکورین نخواهد بود.

وبه‌همین توجیه نیز جمع حاصل شود ومنافات برطرف گردد میان این حدیث که أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُها، ومیان حدیث: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، چه نیّت نیز برانحای مختلف می‌تواند بود که واقع شود، وهیچ شك نیست که نیّتی که مقرون به اخلاص صرف باشد نهایت مشقّت خواهد داشت وثواب آن بیشتر خواهد بود از بعض نیّتها که برآن‌وجه نباشد. پس منافات میان حدیثین مذکورین نباشد بلکه مؤکّد ومقرّر یکدیگر باشند. وبعضی ازعلماجمع میان این‌دوحدیث‌را به توجیهات دیگر کرده‌اند که ماآن توجیهات‌را درشرح حدیث سابع وثلاثین از کتاب «اربعین» ذکر کرده‌ایم، اگراطّلاع مطلوب باشد رجوع به کتاب مذکور باید نمود ــ والله الموفّق.

فصل [چهارم]

[دعا بین اذان و اقامه، وشروع درنماز]

پس هـر گاه فارغ شده باشی از اذان گفتن باید که فصل کنی یعنی جـدا سازی میانهٔ اذان واقامت به سجده کردن یابه نشستن، وبگوئی دروقتی که توساجد یاجالس باشی:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبی بارّاً ، وَ عَیْشی قارّاً ، وَرِزْقی دارّاً ، وَ اجْعَلْ لی عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِکَ صلی الله علیه و آله مُسْتَقَرّاً وَ قَراراً [1].

[خداوندا دلم را مطیع ونیکوکار، وعیش مرا برقرار وپایدار ، و روزیم را فراخ و فراوان گردان ، و قرارگاه مرا درحیات وممات در جـوار قبر رسول خـود قرار ده] .

بعد از آن طلب ومسئلت نما آنچه خواهی، وسؤال کن حاجت خودرا از حضرت الهی، بـدرستی که روایت شده است ازحضرت رسالت پنـاه محمـّدی صلی الله علیه و آله: اِنَّ الدُّعاءَ بَیْنَ الْاَذانِ وَ الْاِقامَةِ لا یُرَدُّ، یعنی «بدرستی که[تیر]دعادرمیانهٔ اذان واقامت به[هدف] اجابت می‌رسد وردّ نمی‌شود» .

وبعد از آنکه فاصله کردی میان اذان واقامت و گفتی کلمات مذکوره‌را که

۱ــ تفسیر مفردات این دعا ودعاهای‌آینده درص ۹۶ به‌بعد خواهد آمد.

منقول است از اصحاب عصمت، پس برخیز ازبرای اقامت گفتن. وفصول اقامت همه دومرتبه‌اند[1] سوای تهلیل[2] که‌در آخر آنست که آنرا یکبار باید گفت، وبعد از فصل حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ دومرتبه قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ باید گفت. وباید که دروقت گفتن اقامت آداب‌مذکورهٔ اذان را بجای‌آری مگر به تأنّی خواندن وانگشت‌در گوش گذاشتن و آوازبلند کردن، چه‌این‌هرسه فعل دراذان‌سنّت است نه‌دراقامت، بلکه‌در اقامت سنّت‌است که به‌خلاف تأنّی زود گفته شود، وبه خلاف رفع صوت آهسته خوانده شود، وبه‌خلاف وضع اَصْبَعَیْن دراُذُنَیْن ترك وضع کرده شود. وتأکید استحباب‌قیام‌وطهارت‌دراقامت‌بیشتر ازاذان است‌حتّی آنکه‌سیّدمرتضی ـ رضی‌الله عنه ـ قیام‌وطهارت‌را دراقامت‌واجب‌می‌داند. وهر گاه که ازاقامت گفتن‌فارغ شدی باید که روبه قبله این‌دعارا بگوئی:

اَللّٰهُمَّ اِلَیْكَ تَوَجَّهْتُ، وَ مَرْضاتَكَ طَلَبْتُ، وَ ثَوابَكَ ابْتَغَیْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَ عَلَیْكَ تَوَكَّلْتُ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْتَحْ مَسامِعَ قَلْبی لِذِكْرِكَ، وَثَبِّتْنی عَلیٰ دینِكَ [وَ دینِ نَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ]، وَلا تُزِغْ قَلْبی بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنی، وَهَبْ لی مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّابُ.

[خداوندا بسوی تو رو کرده‌ام، وخشنودی تورا طلبیده‌ام، و پاداش تو را جسته‌ام، وبه‌تو ایمان آورده‌ام، وبرتو توکل نموده‌ام. خداوندا برمحمد و آل اودرود فرست، ودریچه‌گوش‌دلم‌رابرای‌یادخودت‌بگشا، ومرا بردین‌خود [ودین پیامبر خودت‌محمد] پایدار بدار، ودلم‌راپس از آنکه هدایتم‌نموده‌ای منحرف مساز، وازجانب خود رحمتی برمن ببخش، که راستی تو بسیار بخشنده‌ای].

وباید که ایستادن تو درنماز به وقار وخضوع بوده باشد، ودستهای خودرا فرو گذاشته محاذی زانوها برروی رانها بداری، وقدمهارا از هم دور گذاری

۱ـ درنسخهٔ الف: «همه‌دودواند».

۲ـ لااله الا الله گفتن.

چنانچه فاصلهٔ میان ایشان مقدار سه انگشت ازهم گشاده یا مقدار یك وجب باشد، ونظررا به موضع سجود افکنده داری، وبه چپ وراست ملتفت نشوی، ونظر به سوی آسمان نکنی وباید که درخاطر بگذرانی که این نمازی که می گزارم نماز وداع است، یعنی آخرین نمازهاست که گویا بعد ازاین نماز دیگر نماز گزاردن میسّر نخواهد شد.

بعد از آن قصد کن اداء نمازواجبی صبح‌را اِمْتِثالاً لِأَمْرِاللهِ، قُرْبَةً إِلَی‌اللهِ[1]. ومقارن دار نیّت‌را به یکی ازتکبیرات هفتگانهٔ افتتاحیّه. وباید که درحال تکبیر گفتن دستهارا تامُحاذی گوش برداری به نوعی که کفهای هردودست رو به قبله باشد، وانگشتان به‌هم ضم کرده باشی، مگردو انگشت مهین که از انگشتان دیگر می‌باید دورباشند. وابتدای تکبیر گفتن به ابتدای دست برداشتن، وانتها به انتهای فرودآوردن آن کنی، ورفع یَدَیْن‌را ازمحاذات گوش نگذرانی.

مترجم گوید: «بباید دانست که بعضی ازعلما ـ رضوان‌الله علیهم ـ برداشتن دستهارا تا برابر دوش سنّت می‌دانند، وبعضی تابرابر رو، وبعضی تابرابر رگ گردن. وهمه نزدیك به‌هم‌است، واختلاف روایات دراین‌باب باعث اختلاف‌اقوال شده است. وهمه متّفق‌اند درآنکه از برابر گوشها بلندتر نباید کرد، واز سیّد مرتضی علم الهدی نقل‌شده است که اوبرداشتن دستهارادرتکبیر احرام ودرجمیع تکبیرات نماز واجب می‌داند، وادّعای اجماع برآن کرده است ـ و الله أعلم بحقیقة الحال».

[درکیفیت نیت وسهولت آن]

وبباید دانست که بعضی ازفقهای متأخّرین‌ما ـ رضوان‌الله علیهم أجمعین ـ

---

۱ ـ عبارت متن چنین است: «... امتثالا لامرالله أو طاعة لله أو قربة الی‌الله: برای انجام فرمان خدا، یابرای اطاعت‌خدا، یابرای نزدیکی به‌خدا». یعنی به هریك از اینها نیت واقع‌شود نمازصحیح است.

درباب نیّت مبالغهٔ بی‌نهایت نموده‌اند، وزمام کلام‌را به‌سرحدّ اِطناب‌رسانیده‌اند، ودرین‌باب‌چیزی که مؤیّد کلام ایشان‌باشد دراحادیث‌أئمّهٔ معصومین‌ـصلوات‌الله علیهم أجمعین ـ مذکورنیست، بلکه آنچه ازکلام بلاغت انتظام اصحاب عصمت وارباب هـدایت ـ علیهم الصّلاة والسّلام ـ مستفاد می‌شود بر کسی که پیـروی وتتبّـع کلام دُررفرجام‌آن هادیان دین قویم و صراط مستقیم می کند دربیان وضو وصلوات وسایـرعبادات که تعلیم شیعیان عالی‌مقام وپیروان عظام خـود نموده‌اند آسانی وسهولت امرنیّت است ومستغنی بودن آن ازبیان، زیـراکه نیّت امری است مرکوز درخاطر جمیع عاقلان درحـالت صدور افعال اختیاریّه از ایشان ، ولهذا متقدّمین فقهای ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ متعرض بحث نیّت نشده‌اند ، ودر کتب فقهی ذکرآن نکرده بلکه جماعتی ازمتأخّرین فقها درآن باب خوض‌نموده مبالغهٔ بی‌نهایت وغلـوّی بی‌حدّ واندازه کرده‌اند، وکلام‌را به جـائی رسانیده که توهّم آن می‌شود که نیّت مرکّب بوده باشد ازاجزائی‌متکثّره مثل،تعیین نماز، وآنکه واجب است یاسنّت است، واداست یاقضا. واین کلامی است بی‌مغـز ، وسخنی‌است بی‌ته که بحسب ظاهر درلباس‌آمده صورتی گرفته است.

وازجهت صعوبت آنست که اکثرمردم دروسواس‌افتاده‌اند وایشان‌را نیّت کردن‌درعبادات‌مشکل‌شده‌است.وحال‌آنکه‌امرنیّت نیستـ فی‌الحقیقةـ مگرقصد بسیط به‌سوی‌ایقاع‌یعنی‌بجاآوردن فعل معیّن‌ازجهت‌علّت‌غائی‌آن فعل، و ترکیب درمَنْوی‌است‌نه‌در نیّت،یعنی‌این‌امورمذکوره‌منوی‌اند که‌نیّت‌براینهاواقع می‌شود نه‌آنکه نیّت‌مرکّب است ازاینها. وازترکیب منوی ترکیب نیّت لازم نمی‌آید، ونمی‌تواند بودکه این قصد بسیط درحالت صدور افعال ازهیچ عاقلی منفك شود، ولهذا بعضی از علماء ما ـ رَوَّح الله أرواحهم ـ گفته‌اند : اگر چنانچه حقـ جلّ وعلا ـمارا مکلّف می‌ساخت که فعل اختیاری‌را به غـیر نیّت بجاآوریم هرآینه تکلیف بمالا یطاق لازم می‌آمد، چه بنده قادر نیست براینکه فعل اختیاری به غـیر

نیّت وقصد به سوی آن فعل ازو صدور یابد. والحق این کلامی‌است درنهایت لطافت، وبیانی است مقرون به‌کمال حسن و ظرافت.

و بر اذهان‌مستقیمه مخفی‌نخواهد بود که‌منوی‌را بروجهی درخاطر گذرانیدن که ازغیرخود ممتاز باشد وایقاع آن محض ازبرای رضای خدا بوده باشد در نهایت آسانی‌است واشکالی بر آن مترتّب نیست. مثلاً نمازظهررا که بالفعل ما مکلّف به ادای آنیم، می‌توانیم به نوعی درخاطر بگذرانیم که ازسایر عبادات دیگر امتیاز داشته باشد، وایقاع آن بجز رضای حق ــ سبحانه وتعالی ــ نبوده باشد، ودرین اصلاً صعوبتی نیست چنانکه وجدان صحیح وسالم از کدورات نفسانی ووساوس‌شیطانی‌شاهد بر آن است. پس‌هرکس که صحیح الوجدان نبوده باشد که امر نیّت‌را چنانچه مذکور شد دریابد وآن‌راصعب ومشکل داند مسئلت می‌نمائیم از حضرت عزّت ــ جلّ شأنه وعزّ برهانه ــ که وجدان سقیم اورامبدّل به وجدان سلیم گرداند إنَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، وَ بِالْإِجٰابَةِ جَدیرٌ.

[دعاهای میان تکبیرات افتتاحیه]

و بعد از آن باید که بجاآوری در میان تکبیرات [1] افتتاحیّهٔ هفتگانه، ادعیهٔ مستحبّهٔ سه‌گانه‌راکه روایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب «کافی» به‌طریق حسن ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق ــ علیه التّحیّة والسّلام ــ. پس‌بعدازتکبیرسیّم بگو:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ، لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ، سُبْحٰانَکَ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْ لی ذَنْبی اِنَّهُ لاٰ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاّٰ اَنْتَ.

[خداوندا تو پادشاه‌حق و هستی، جزتو معبودی نیست، تومنزهی، من به خودم ستم کردم، پس گناهم را بر من ببخش، که گناهان را جز تو کسی

1 ــ تعبیر به«میان تکبیرات» ازباب تغلیب واکثریت است و الا دعای سوم که خواهد آمد بعد ازتکبیر هفتم است نه‌میان تکبیرات (مؤلف ــ ره).

نمی‌بخشد].

وبعد از تکبیر پنجم بگوی: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ، لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، سُبْحَانَكَ وَحَنَانَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ.

[گوش بفرمانم ودر راه خدمتم، وخوبی بدست توست، و بدی به‌سوی تو راه ندارد، وهدایت شده کسی است که تو هدایتش نموده باشی، گریز و پناهی از نزد تو نیست مگر به‌سوی خودت، تومنزهی، رحمتی بعد از رحمت از تو می‌طلبم، تومقدس وبلندی، تومنزهی ای صاحب خانهٔ کعبه].

وبعد از تکبیر هفتم بگوی ـ خواه آن تکبیر احرام باشد وخواه نباشد، یعنی خواه قصد تکبیر احرام کرده باشی وخواه نکرده باشی ـ :

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّ صَلٰوتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ[1].

[روی خودرا گرداندم به‌سوی آن‌کسی که آسمانها وزمین‌را آفریده ودانای به پنهان وآشکار است، درحالیکه ازباطل به‌حق میل کرده ومسلمانم، و از مشرکین نمی‌باشم. همانا نماز وعبادت وزندگانی و مرگم همه از آن پروردگار عالمیان است‌که شریکی برای اونیست، و بهمین فرمان داده شده‌ام ومن از مسلمانان می‌باشم].

ودعای مذکور درروایت دیگر براین دستور منقول است:

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَاجِ عَلِيٍّ حَنِيفاً مُسْلِماً. به‌غیر اضافهٔ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ.

[روی خودرا گرداندم به‌سوی آن‌کسی که آسمانها وزمین را آفریده‌است، در حالیکه برآئین ابراهیم ودین‌محمد وراه وروش علی بوده‌ام ودر حالیکه ازباطل به‌حق میل کرده ومسلمانم].

۱ـ درنسخه‌های مترجم «أنا اول‌المسلمین» آمده ومادعا وترجمهٔ آن‌را طبق‌نسخهٔ عربی متن آورده‌ایم.

[تعیین تکبیرة‌الاحرام ازمیان تکبیرات هفتگانه]

وبباید دانست که اتفاق نموده‌اند علماء ما ـ قدّس‌الله أرواحهم ـ برجواز مقارنت نیّت نماز به هرکدام ازین تکبیرات هفتگانه، یعنی نیّت‌را به هرکدام ازین‌تکبیرات که‌خواهند مقارن دارند جایزاست. پس تومخیّری در آنکه هرکدام ازین تکبیرات‌را که خواهی تکبیر احرام گردانی، وهرتکبیری‌راکه مقارن نیّت بداری آنرا تکبیراحرام گردان. وشیخ الطّایفة شیخ ابوجعفرطوسی ـ نوّرالله مرقده القدّوسی ـ ترجیح داده است گردانیدن تکبیر آخررا تکبیر احرام. وآنچه ظاهرمی‌شود ازصحیحهٔ زراره درافتتاح نمودن حضرت رسالت پناهی ﷺ نمازرا به تکبیر احرام، ومتابعت نمودن حضرت امام‌حسین علیه‌السلام آنحضرت‌را در گفتن آن اینست که آنحضرت ﷺ تکبیراول‌را تکبیراحرام‌گردانیده باشند، چنانچه ذکر کرده‌ایم آنرا درمقالهٔ «اثناعشریّه» ، و بسط داده‌ایم کلام‌را دراین مرام در کتاب «حبل‌المتین» فارجع الیه ان کنت من‌الطّالبین، والله الموفّق والمعین.

[علل تشریع تکبیرات هفتگانه]

مترجم گوید : بباید دانست که استحباب تکبیرات سبعهٔ افتتاحیّه ازصحیحهٔ عبدالله بن سنان که ازحضرت امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه‌السلام روایت نموده وصحیحهٔ زرارةبن اعین که از حضرت امام الباطن‌والظّاهر امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت کرده، وروایت فضل‌بن شاذان که از ثامن ائمّهٔ هدی حضرت امام رضا ـ علیه‌التّحیّة والثّناء ـ نقل‌نموده است ثابت‌است وشبهه‌ای‌در آن نیست، نهایتش نقلهٔ آثار، علّت‌استحباب آنرا مختلف نقل کرده‌اند.

خبر عبدالله‌بن‌سنان وزرارةبن‌اعین ناطقند به‌اینکه علّت‌استحباب تکبیرات سبعه آنست که: حضرت پیغمبر ﷺ درصدد نمازبودند وحضرت امام حسین

علیه‌السلام نیز در پهلوی راست جناب آنحضرت به نماز ایستاده بودند، پس حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله تکبیر نماز فرمودند، حضرت امام‌حسین علیه‌السلام تکبیر نگفتند، پس بار دیگر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله تکبیر فرمودند باز حضرت امام‌حسین علیه‌السلام تکبیر ادا ننمودند، پس حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله درصدد مداوا و غلاج زبان حضرت امام‌حسین علیه‌السلام به‌تکبیر شده تکبیر می‌گفتند تا اکمال هفت تکبیر فرمودند چه حضرت امام‌حسین علیه‌السلام دیر به زبان آمدند چنانچه درخبر زراره مذکور است، پس درمرتبهٔ هفتم حضرت امام‌حسین علیه‌السلام تکبیر نماز گفتند، واین تکبیرات هفتگانه از آن زمان برامّت عالی‌مرتبت آنحضرت سنّت شد.

وآنچه ازظاهر این‌حدیثین مستفاد می‌شود آنست که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله تکبیر اول‌را تکبیراحرام گردانیده باشند، ومصنّف چنانچه درکتاب، اشاره به آن کرده است درکتاب «حبل‌المتین» درین باب بسط کلام نموده است که مقام‌را گنجایش ایراد آن‌نیست، رجوع به‌آنجا باید نمود تا مطلب معلوم شود.

وفضل‌بن شاذان از حضرت امام‌رضا ـ علیه‌التّحیّة والثّناء ـ علّت دیگر دراستحباب تکبیرات نقل کرده است چه درحدیث اومذکور است که: اصل نماز دورکعت دورکعت واجب شده و تتمّهٔ دیگرراحضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله از روی شفقت برامّت برآن اضافه نموده چه غفلت امّت بسیار است شاید که ازمجموع آن نماز دو رکعت پسندیده که از شایبهٔ غفلت نفسانی مبرّا، واز آلایش وساوس شیطانی‌معرّا باشد بعمل‌آید. وتکبیرات اصل نمازواجب زیاده ازهفت نیست یکی درافتتاح نماز، وچهاردیگرمابین سجدتین، ودوتای دیگر از برای دورکوع، پس هفت تکبیر دراول نماز سنّت شده به واسطهٔ آنکه هرگاه مصلّی یکی از آن تکبیرات‌را فراموش کند سبعهٔ افتتاحیّه جبران مَنْسی نماید.

وهمچنین هشام‌بن الحکم ازامام بحق عالم امام موسی‌کاظم ـ علیه وعلی آبائه شرائف‌التّحیّةوالسّلام ـ علّت‌استحباب‌رابه‌طریق‌دیگرروایت کرده است،

و آن اینست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب معراج پیش از وصول به‌محل کرامت طیّ هفت حجاب از حجب اماکن قدس نمودند در پیش هر حجابی تکبیری فرمودند پس به این سبب هفت تکبیر قبل از نماز ـ که حَظیرهٔ قدس و معراج انس مؤمن است ـ سنّت شده.

و بر ارباب دانش مخفی نماند که اختلاف و مغایرت علل، قصور و توهّم تناقض و تنافی ندارد چنانچه رئیس المحدّثین محمّد ابن بابویه ـ رضوان‌الله علیه ـ گفته است، بلکه اصل اختلاف را مؤکّد حکم ساخته، و این معنی چنانچه مخفی نیست ظاهر است.

امّا به وجه دیگر اشکال درین مقام متصوّر است چه شیخ‌الطّایفة محمّد بن الحسن الطّوسی ـ نوّرالله مرقده ـ در کتاب «تهذیب» حدیث در باب صلاة عیدین بسند خود از حضرت امام المتّقین امیر المؤمنین علی صلوات‌الله علیه روایت کرده که: معالجه و مداوای بُطْأ زبان و دیر جاری شدن لسان مبارك حضرت امام حسین علیه السلام درنماز عید واقع شده، و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا آن زمان نماز عید را به‌یك تکبیر ادا می‌نموده‌اند، و به‌این تقریب که زبان معجزبیان امام حسین علیه السلام جاری شود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جناب امام را همراه خود به نماز عید بـردند، و در رکعت اول هفت تکبیر فرمودند، پس حضرت امام حسین علیه السلام نیز با آنحضرت موافقت نمود تکبیرات هفتگانه‌را بجـا آوردند، و رکعت دوم‌را به‌پنج تکبیر ادا نمـودند، پس حضرت امام علیه السلام در آن تکبیرات نیز موافقت نموده متکلّم به‌جمیع تکبیرات شدند و از آن‌زمان هفت تکبیر در رکعت اول نماز عید، و پنج تکبیر در رکعت دوم برامّت سنّت شد.

پس درین هنگام ـ والله أعلم ـ وجهی که رئیس المحدّثین درمقـام تأویل جمع و تطبیق احادیث گفته است وجهی نداشته خواهد بود. و چنانچه سبق ظاهر شد بهٔ اتّفاق علما، مصلّی در تعیّن تکبیر احرام که هر کدام از سبعه را که خواهد معیّن

سازد مخیّر است، وبنابرقول شیخ در «مصباح» وشهید در «ذِکری» تعیّن تکبیر هفتم افضل است، نهایتش مستندش غیرظاهراست ـ والله أعلم».

[آداب قرائت در نماز]

پس بعداز آنکه فارغ شدی ازخواندن دعای سیّم، باید که آهسته بگوئی:

أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ.

[پناه می‌برم به‌خدای شنوا ودانا ازشیطان رانده شده].

وبدانکه استعاذه نزد علمای‌ما ـ أنارالله برهانهم ـ مخصوص به رکعت‌اولی است وبس، وبعد از آن شروع درقرائت نموده سورۀ فاتحه‌را بخوان. وباید که به ترتیل وبلند بخوانی ووقوف‌را درموضع خود رعایت کنی.

[معنی وبیان ترتیل]

مترجم گوید : «بباید دانست که ترتیل عبارت از رعایت تأنّی وآهستگی است درقرائت که تند وبه شتاب خوانده نشود، وواضح گفتن حروف والفاظ بروجهی که جمعی که شنوند حرف حرف آنرا توانند شمرد؛مأخوذ است ازقول عرب درصفت دندانهای ازهم گشاده که ثَغرٌرَتِل و مُرَتَّل؛ وثَغر، دندانست. واز امیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت شده است که آنحضرت فرمودند: اَلتَّرْتيلُ حِفْظُالوُقُوفِ وَ بَيانُ الحُرُوفِ. یعنی «ترتیل رعایت کردن وقف تام ووقف حسن است درحال قرائت، واتیان‌حروف برصفاتی که قُرّاء اعتبار کرده‌اند مثل هَمْس و جَهر واِسْتِعْلا واِطباق و غُنّه وامثال آن. وترتیل مذکور به‌هریك ازاین دوتفسیر که مذکور شد سنّت است، وقرائت بدون رعایت آن نیز درنمازمجزی است. وبعضی که امررا

درآیهٔ مذکوره بروجوب‌حمل کرده‌اند گفته‌اند: ترتیل‌بیرون‌آوردن حروف است ازمخارج خود بروجهی که از یکدیگر ممتاز باشند وبه‌هم مخلوط نباشند چنانچه بتوان میان ایشان تمیز کرد ـ والله أعلم».

وباید که درحین قرائت، به‌حضور دل باشی یعنی همگی‌دل وجان‌رامتوجّه درگاه الهی سازی تا خدای تعالی نیـز به جانب تو توجّه نماید واقبال فـرماید، وهمچنین باید که معانی قرآنی‌را درخـاطر گذرانی ومتوجّه آن شوی. وبعد از فراغ از قرائت فاتحه زمانی اندك که گنجایش نفس‌زدنی‌درآن باشد درنگ نمائی وبعد از درنگ وقبل از گفتن بِسْمِ اللهِ قصد سورهٔ معیّن کرده بعد از آن بِسْمِ اللهِ بگوئـی وشروع در قـرائت سوره نموده رعایت تـدبّر و ترتیل کنی چـنانکه گذشت.

وبـاید که سوره‌ای که بعداز الحمد خـوانده می‌شود سورةالنّبأ، یاسورة الغاشیة، یاسورة القیامة، یاسورةالدّهرباشد، یاآنچه درطول مشابه اینهابوده باشد، چنانچه روایت کرده است آنـرا شیخ‌الطّایفة درکتاب «تهذیب» بسند صحیح از امام بحق ناطق امام‌جعفرصادق عليه‌السلام.

[آداب رکوع]

وباید که بعد ازفراغ ازقرائت سوره، زمانی‌اندك‌درنگ نمائی چنانچه قبل ازآن‌درنگ‌نمودی، وهمچنان ایستاده هردو دست‌را برداری چنانکه درتکبیرات هفتگانه برمی‌داشتی. وباید گفت: اَللهُ‌اَکْبَرُ،وبعد ازتکبیر به رکوع‌روی ؛ وباید که دست‌راست‌را برزانوی راست پیش‌ازدست چپ‌برزانوی گذاری،وکف دستهارا ازسرزانوهاپرکنی، وانگشتان دست‌راازهم گشاده داری،وزانوهارا به‌جانب‌عقب شکنی، وپشت‌را آنچنان مستوی وراست نگاه داری که اگرقطره‌ای آب برمیان آن ریزند به‌هیچ‌جانب حرکت نکند، چه می‌باید که هیچ‌جانب‌آن ازجانب دیگر

پست‌تر نبوده باشد که طبیعت آب اقتضای حرکت به آن جانب کند، و گردن‌را کشیده داری، وچشمهارا برهم گذاری یانظربرما بین قَدَمَیْن افکنی.

مترجم گوید: «ببـاید دانست که آنچـه صحیحهٔ حَمّاد بن عیسی الجُهَنی البَصْری به‌آن ناطق است که حضرت بحق ناطق امام‌جعفرصادق علیه السلام درحین تعلیم نماز درحـال رکوع چشمهای مبارک‌را برهم گذاشتند منافات دارد باآنچـه میان علما مشهوراست ودرمصنّفات ایشان مذکور، چه ایشان درمصنّفات خود ذکر کرده‌اندکه سنّت‌است که درحال رکوع نظرمصلّی برمابین‌قدمین افتد، به‌واسطهٔ روایت زراره که دراین باب ازامام علیه السلام نقل کرده، وشیخ ـ قدّس سره ـ درکتاب «نهایةالأحکام» به‌هردو روایت‌عمل کرده‌و گفته‌است: مصلّی‌مخیّراست‌میان این دو عمل،هرکدام‌راکه درحال‌رکوع بعمل‌آورد سنّت ازوبفعل‌آمده،چنانچه‌درکتاب مذکوراست، نهایتش برهـم گذاشتن چشمهاراکه صحیحهٔ حمّاد دالّ است برآن درآن حالت افضل دانسته است از نظرافکندن برمیان قدمین. وشیخ ابوالقاسم [1] درکتاب«معتبر»عمل به‌حدیث‌حمّاد کرده ونظر افکندن مذکور راسنّت ندانسته.

وشیخ‌شهیدـ علیه‌الرحمةـ درکتاب«ذکری»جمع کرده‌است‌میان هردوروایت برین‌وجه که چون حال ناظر برما بین قدمین درحالت رکوع نزدیک وشبیه است به‌حال کسی که‌چشمهاراپوشانیده باشد درحدیث حمّاد تعبیرازآن حال به‌پوشیدن چشم شده وهمان مراد است. وجمع روایتین برین‌وجه چنانچه مخفـی نیست به قدردوراست [2]، واحتمال تخییرمصلّی میان برهم گذاشتن چشم‌که حدیث حمّاد به‌آن ناطق است، ومیان نظرافکندن برمیان قدمین که میان علما اشتهاریافته است

۱ــ مراد مرحوم محقق حلی‌صاحب کتاب پرارج «شرایع» است.

۲ــ درجمع بین‌این‌دو روایت چنین‌نیز گفته‌اندکه: درروایت حمادحکم بستن‌چشم دررکوع‌ازقول‌امام(ع) نقل‌نشده بلکه حماد رکوع آنحضرت‌را چنین وصف کرده، لذا ممکن‌است اشتباه ازحماد باشدکه اینطور به‌نظرش‌آمده‌است.

وحدیث زراره نیزدلالت بر آن دارد چنانچه مختارشیخ ـ قدّس سرّه ـ است خالی ازوجهی نیست ـ والله أعلم».

وبعد از آن باید گفت دعـائی‌را که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» بسند صحیح ازحضرت بحق ناطق امام‌جعفرصادق علیه السلام که:

اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ، وَلَكَ اَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَ اَنْتَ رَبِّي، خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مُخّي وَ عَصَبِي وَ عِظَامِي وَ مَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَ لاٰ مُسْتَكْبِرٍ وَ لاٰ مُسْتَحْسِرٍ.

[خداوندا برای تو رکوع کردم، وتسلیم توشدم، وبه‌تو ایمان آوردم، وبر تو توکل نمودم، وتو پروردگار منی. گوش وچشم ومو وپوست و گوشت‌و خون ومغز وپی واستخوانهای من وهرآنچه که قـدمهایم بـه‌روی خـود برداشته (تمامی اعضا وجوارح من) برای توخاشع و فـروتن است، در حالیکه ننگ ندارد، ونه متکبر است ونه خسته و ملول شونده].

وبعد از آن بگوئی:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ.

[منزه می‌دانم پروردگار بزرگ خودرا منزه داشتنی شایسته درحالیکه در این تنزیه ازحمد اوکمك می‌جویم].

وباید که این تسبیح‌راهفت‌بار یاپنج باریاسه بار بگوئی. وبعد از آن راست بایست چنانکه همهٔ اندام تو برقرارایستد، وبگوی:

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ.

[خداوند اجابت کند آن‌کس را که اورا ستایش نمود].

وبعدازآن همچنانکه ایستاده‌ای تکبیربایدگفت، وبعدازآن ازروی خضوع وخشوع تمام برای سجود سرازیربرو.

مترجم گوید : «بباید دانست که مراد به‌خشوع، فـروتنی نمودن وخـوار

داشتن نفس است درموقف عبادت، وبترس آوردن او ازمعبود. وبه‌این‌معنی‌تفسیر کرده‌اند مفسّرین خشوع‌را درآیهٔ کریمهٔ: الَّذِینَ هُمْ فِی صَلوٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ[1] که درصفت اهـل ایمان وارد شده است، یعنی « آنکسانی که درنماز خـود خشوع دارند». در«صحاح» وارد است‌که: خَشَعَ بِبَصَرِهِ اَیْ غَضَّهُ ، یعنی «خشوع به چشم به‌معنی برهم نهادن چشم است وبازداشتن آن ازمشاهدهٔ محسوسات». پس‌خشوع به دل کنایه ازفارغ داشتن آنست‌ازخیالات وافکار، وخشوع به‌اعضا کنایه ازبه‌آرام داشتن آن ومانع آمدن آن ازحرکات وسکنات عبث است.

وروایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوعلی‌طبرسی درکتاب «مجمع البیان» ازحضرت‌رسالت‌پناه(ص) که آنحضرت دیدند مردی‌راکه دراثنای نماز باریش‌خود بازی می کرد فرمودند: اَمٰا اِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ. یعنی «هرآینه اگرخشوع می‌داشت دل اوهرآینه خشوع می‌داشت جوارح واعضای‌او» یعنی‌حرکتهای عبث نمی کرد.

وگفته است بعد ازذکر روایت مذکـور که: دربن حـدیث دلالت است برآنکه خشوع درنماز،هم به دل می‌باید وهم به اعضا، اما خشوع به دل‌آنست‌که فارغ دارد دل خودرا ازجمیع آنچه غیرنمازاست، همگی همّت وتمامی رویّت اورامصروف به‌نماز دارد، وچنان نکند‌که درخانهٔ دل عابد غیر معبود وعبادت او چیزی راه یابد. وامّا خشوع به جـوارح واعضا آنست‌که چشم خـودرا ازهمه چیز بپوشاند‌که اشتغال او به دیدن اشیا باعث شغل دل او به امرغیرعبادت نشود، وبه همگی اعضا متوجّه نماز باشد، وبه هیچ جانب التفات ومیل نکند، وجمیع اعضارا ازفعل عبث وحرکات بیکار بازدارد.

وگویند‌که خشوع دردل وروح‌است، وخضوع دراعضاوجوارح، ومؤیّد آنست آنچه بعضی نقل‌کرده‌اند که حضرت عزّت ـ جلّ‌شأنه ـ به‌بعضی‌انبیاوحی

۱ـ سورهٔ مؤمنون: ۲۳ـ آیهٔ۲.

فرستاد و گفت:

إِذَا دَخَلْتَ فِي الصَّلاةِ فَهَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ، وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ، وَ مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ، فَإِنِّي قَرِيبٌ.

یعنی «هر گاه که داخل نمازشوی ببخش به‌من ازدل خود خشوع، واز بدن خود خضوع، واز چشمان خود اشك ودُموع را، بدرستی که من نزدیکم به تو».

وشیخ کَفْعَمی در کتاب «لُمَعُ الْبَرْق فی معـرفة الفـرْق» گفته که: فرق میان خشوع وخضوع آنست که خضوع مخصوص به جوارح واعضاست، وخشوع هم در دل‌است وهم درجوارح‌واعضا، چنانچه ازحدیث: أَمَا إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ سابق مستفاد شد.

ودر خبراست که‌حضرت ابراهیم ـعلی نبیّنا وعلیه‌السّلام ـ هر گاه که به نمازقیام می‌نموده‌اند آواز خفقان[1] قلب آنحضرت از یك‌میل راه شنیده می‌شده. وهمچنین ازعایشه نیزروایت شده که از سینهٔ حضرت رسالت پناهی ﷺ که مخزن اسرار الٰهی بوده دروقت نماز صدائی مانند جـوشش دیگ شنیده می‌شد تاآنکه دربعضی کوچه‌های مدینهٔ منوّره آن صدارا می‌شنیدند ـ والله‌الهادی».

[آداب سجود]

وباید که درحال سراز برفتن به جهت سجود هـردو کف دستهارا پیش از زانوها برزمین گذاری ودرحـال سجود مُجَنّـح باشی یعنی بال گشاده، کنایه از آنکه هردومرفق‌را اززمین برداشته داری چنانچه دستهامانند دوبال شود که مرغان پهن کنندوهردو کف‌دست‌راپهن نموده‌وانگشتان‌رابهم‌ضم کرده برابردوشهامحاذی رو گذاری، وهیچ‌یك ازاعضای‌خوددرابرعضو دیگر ننهی،یعنی هفت‌عضوسجودرا چنان برزمین نهی که سنگینی عضوی برعضودیگر نیفتد، وباید که پیشانی‌رابرخاك

۱ــ ضربان.

گذاری، وافضل خاك‌ها [خاك] تربت امام‌حسین علیه‌السلام است، وبینی‌را هشتم اعضای سجود گردانی، وآنرا برخاك گذاری، ونظررا به‌جانب آن گماری.

مترجم گوید: «بباید دانست که ظاهر آنست که سجود برأنف[1] که صحیحهٔ حمّاد دلالت براستحباب آن دارد غیـراز ارغام باشد که دربعض روایات دیگر اشعاربرسنّت بودن آن درسجود هست، چنانچه ظاهرعبارت کتاب نیزمصرّح به آنست، چه ارغـام عبارت ازنهادن انف است بررَغام ـبه‌فتح راء ـ که به معنی خـاك است، وسجود برانف که حدیثی که ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است دلالت براستحباب آن دارد چنانچه درضمن ارغام متحقّق است، در ضمن نهادن انف بردیگراشیائی که سجود برآنرا جایزدانسته‌اند مثل چـوب و بوریا وحصیر وبرگ درخت وامثال‌آن ازچیزهائی که مأکول وملبوس[2] نیست عادةً نیزمتحقّق است، وحدیث مذکوراینست: لا تُجْزِيُ صَلاةٌ لايُصيبُ الاَنْفَ ما يُصيبُ الْجَبينَ. یعنی «مجزی وصحیح نیست نمازی تانرسد به انف آنچه به‌جبین رسیده است».

وبعضی گفته‌اندکه: ارغام مذکور متحقّق می‌شود به رسانیدن انف به خاك واگرچه بروجه اعتمادی که درسجود معتبراست نبوده باشد، پس بنابـراین میان ارغام وسجود برانف نسبت عموم من وجـه خواهد بود، یعنی چنـانچه صحیح است که هردوباهم دریك مادّه متحقّق‌باشند مثل آنکه وضع بااعتماد برخاك واقع شود، صحیح خواهد بودکه‌هریك بدون دیگری یافت شود، چراکه‌اگر وضع‌با اعتماد برغیرتراب واقع شود سجود برانف متحقّق‌خواهدبود، و ارغام نه،واگر وضع انف برتراب بروجه اعتماد نباشد ارغام بنا برآنچه‌آن بعض گفته‌اندمتحقّق خواهد بود، و سجود برانف نی.

ودر کلام شیخ شهید ـ علیه‌الرحمة ـ اشعار به‌آن هست‌که سجـود براَنف وإرغام یك‌چیزاست‌ومیان ایشان تفرقه نیست، وحال آنکه خود دربعضی مصنّفات

۱ـ بینی. ۲ـ خوراکی وپوشاکی.

خود هر کدام از ارغام وسجود برانف را سنّت علیحده شمرده است، چنانچه در کتاب نیزمذکوراست.وبرتقدیری که ارغامْ وضع انف برتراب‌باشد خواه به‌اعتماد وخواه بی‌اعتماد، آیا درضمن وضع انف برمطلق ما یَصحُّ السّجود علیه واگرچه خاك نباشد سنّت ارغام بعمل می‌آید یانه شیخ زین‌الدّین ـ علیه‌الرحمة ـ حکم بر آن کرده‌اند ووضع برتراب‌را بهتر دانسته، ودرین‌حکم نظراست چراکه هیچ کس درین‌خلاف نکرده است که ارغام، وضع انف برخاك است، وقیاس جمیع ما یصحّ السّجود علیه برخاك، قیاس مع‌الفارق است، وقیاس مع‌الفارق ازمعرض اعتبار ساقط ـ والله أعلم».

وبعداز آنکه مساجد هشتگانه بروجه اعتماد واستقراربرزمین نهاده شد باید خواند دعائی‌راکه روایت‌کرده است ثقةالاسلام درکتاب «کافی» بسند صحیح از حضرت بحق ناطق امام‌جعفرصادق علیه السلام:

اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ اَسْلَمْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَاَنْتَ رَبِّي، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، تَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

[خداوندا برای توسجده نمودم، وبه‌تو ایمان‌آوردم، وتسلیم توشدم، وبرتو توکل نمودم، وتو پروردگار منی، رویم برای آنکسی سجده نمودکه‌آنرا آفریده، وچشم و گوش‌آنرا ظاهر ساخته است. سپاس از آن خداست‌که پروردگار عالمیان است، و مقدس است خداوند که بهترین آفرینندگان است].

پس‌ازآن بگوی:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى وَ بِحَمْدِهِ.

[منزه می‌دانم پروردگارم راکه بلندپایه است منزه داشتنی شایسته درحالی که دراین تنزیه از حمد اوکمك می‌جویم].

و باید که ذکر را مکرّر بگوئی چنانکه در رکوع گفته شد که هفت‌بار یا پنج بار یا سه بار سنّت است که گفته شود. و بعد از آن سر از سجود بردار. و باید که در حال سر برداشتن تکبیر بگوئی، و پس از آن متورّك بنشینی. و تورك عبارت از نشستن بر ران چپ است بحیثیّتی که پشت پای راست درشکم پای چپ واقع شود. و بعد از آنکه متورّك نشستی باید گفت:

أَسْتَغْفِرُاللّٰهَ رَبِّي ، وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ .

[آمرزش می‌طلبم از خداوند که پروردگار من است، و به سوی او باز می‌گردم].

بعد از آن باید گفت آن چیزی را که روایت کرده است ثقةالاسلام أیضاً به همان سند هم از آن حضرت صلوات‌الله علیه:

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَ ارْحَمْنِي، وَاجْبُرْنِي، وَ ادْفَعْ عَنِّي، إِنِّي لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، تَبٰارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ.

[خداوندا مرا بیامرز، و به‌من رحم آور، و نارسائیهای مرا اصلاح کن، و (بلارا) از من دورساز، که همانا من به‌آنچه از خیر که بر من فرو فرستی نیازمندم. مقدس است خداوند که پروردگار عالمیان است].

بعد از آن تکبیر باید گفت، و چون تکبیر گفتی پس سجدهٔ دوم را مانند سجدهٔ اول بجای آر. پس از آن سر از سجدهٔ دوم بردار، و چون سر از سجده برداشتی باید که متورّك هنیئةً ـ یعنی لَمْحهٔ قلیل و زمان اندك که گنجایش نفس زدنی در آن باشد ـ بنشینی ، و این نشستن را جِلْسهٔ استراحت می گویند ، و تأکید استحباب در این جِلسه بسیار است حتّی آنکه سیّد مرتضی علم‌الهدی حکم به وجوب آن کرده ، و دعوی اجماع بر وجوب آن نموده، پس باید که در آن اهمال نورزی و تا ممکن باشد ترك آن نکنی .

بعد از آن برخیز. و باید که در وقت برخاستن اعتماد بر دستها نموده ، زانوها را پیشتر از دستها از زمین برداری ، و قائل به این قول

شوی که:

بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُدُ وَاَرْكَعُ وَ اَسْجُدُ.

[به‌حول وقوهٔ خداوند برمی‌خیزم ومی‌نشینم، ورکوع و سجود می کنم].

وچون راست ایستادی به‌حیثیّتی که همهٔ اندام تو برقرار ایستاد پس بخوان فاتحه وسوره‌را چنانکه دررکعت اولی سبق ذکریافت، وباید که آن سوره سورهٔ اخلاص باشد.

[آداب ودعای قنوت]

وبعد ازفراغ ازقرائت باید که زمانی اندك که گنجایش نفس زدنی درآن باشد درنگ کنی پس‌ازآن از برای قرائت قنوت تکبیر گوئی، ودرقنوت، قائل به‌کلمات فرج شوی. وباید که درحال خواندن قنوت دستهارا بالا بداری برابر روی ومحاذی آسمان برین وجه که کف دستها به جانب آسمان باشد، وپشت دستها به‌جانب زمین، وانگشتان‌را بهم‌چسبانیده داری مگردوانگشت بزرگ که از انگشتان دیگردور سازی وقائل به‌کلمات فرج شوی وهِیَ:

لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْكَرِیمُ ، لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمٰواتِ السَّبْعِ ، وَ رَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ ، وَ ما فِیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ ، وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

[نیست معبودی جز الله که بردبار وبخشنده وبزرگوار است، نیست معبودی جز الله که بلندمرتبه وبزرك است، منزه می‌دانم خدا راکسه پروردگار آسمانهای هفتگانه وزمینهای هفتگانه، وآنچه که درآنها وآنچه که درمیان آنهاست می‌باشدوصاحب عرش بزرگ است، وسپاس از آن پروردگار عالمیان است].

واین کلمات کثیرالبرکات که مشهور به‌کلمات فرج است چنانچه یاد کرده شد بروجهی است که ثقة‌الاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن ازامام‌الباطن والظاهر

امـام محمـّد باقر ـ علیه و علی آبائه التّحیّة والسّلام ـ روایت نموده، نهایتش کلمات مذکور که حدیث متضمّن آنست دربعضی نسخ ادعیه مختلف به‌نظر آمده واندك زیادتی وتغییری در الفاظ آن ملاحظه شده ، چنانچه دربعض کتب کلمهٔ : وَمٰا تَحْتَهُنَّ بعـداز وَ مٰا بَیْنَهُنَّ، ودربعضی وَ مٰا فَوْقَهُنَّ بعد از وَمٰا تَحْتَهُنَّ زیاده شده، ودربعضی وَهُـوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ دیده شده ، ودر بعضی وَ سَلاٰمٌ عَلَـی الْمُرْسَلینَ قبل از اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمینَ مذکور گردیده. ومادرهیچ‌یك ازروایات معتبره واحادیث معتمده که اطّلاع بر آن حاصل‌شده ظفر نیافتیم‌برچیزی که دلالت کند برصحّت این‌اختلافات وزیاداتی که دربعض از کتب دعوات به نظر رسیده.
وبعد از کلمات فرج باید گفت:

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنٰا ، وَ ارْحَمْنٰا ، وَعٰافِنٰا ، وَ اعْفُ عَنّٰا فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةِ ، اِنَّكَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ .

[خداوندا مارا بیامرز، وبه‌ما رحم آور، ومارا سلامت‌بدار، وازما در گذر در دنیا وآخرت که تو برهر چیزی توانائی].

وبعدازآن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ إِلَیْكَ شَخَصَتِ الْأَبْصٰارُ ، وَ نُقِلَتِ الْأَقْدٰامُ ، وَ رُفِعَتِ الْأَیْدی، وَمُدَّتِ الْأَعْنٰاقُ ، وَ أَنْتَ دُعیتَ بِالْأَلْسُنِ ، وَ إِلَیْكَ سِرُّهُمْ وَ نَجْوٰیهُمْ فِی الْأَعْمٰالِ. رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ ، وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفٰاتِحینَ . اَللّٰهُمَّ إِنّٰا نَشْکُو إِلَیْكَ فَقْدَ نَبِیِّنٰا، وَ غَیْبَةَ إِمٰامِنٰا ، وَ قِلَّةَ عَدَدِنٰا ، وَ کَثْرَةَ عَدُوِّنٰا ، وَ تَظٰاهُرَ الْأَعْدٰاءِ عَلَیْنٰا ، وَوُقُوعَ الْفِتَنِ بِنٰا ، فَفَرِّجْ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ بِعَدْلٍ تُظْهِرُهُ ، وَ إِمٰامِ حَقٍّ نَعْرِفُهُ ، إِلٰهَ الْحَقِّ آمینَ رَبَّ الْعٰالَمینَ.

[خداوندا دیده‌ها به سوی تو دوخته شده، وگامها به‌سوی تو به‌حرکت درآمده، ودستها سوی‌تو بلند گشته، وگردنها سوی‌تو کشیده شده ، و تو با زبانها خوانده شده‌ای، وسر و رازآنان دراعمال به‌سوی توست، پروردگارا

در نزاع ما وامت، بحق حکم‌فرما که تو بهترین حکم کنندگانی. خداوندا ما از فقدان پیامبرمان، وغیبت امامان، واندکی تعدادمان، وافزونی دشمنمان، وغلبهٔ دشمنان برما، ودامنگیرشدن آشوبها بما به‌تو شکایت می‌آوریم، خداوندا پس‌تمام اینهارا به‌دست عدالتی که آشکارش سازی، وامام برحقی که او را بشناسیم ازما بزدای، ای‌معبود حق این‌دعارا مستجاب فرما ای پروردگار عالمیان].

وبعد از آن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ مَنْ کٰانَ اَصْبَحَ وَ لَهُ ثِقَةٌ اَوْ رَجٰاءٌ غَیْرُکَ فَاَنْتَ ثِقَتی وَ رَجٰائی ، یٰا اَجْوَدَ مَنْ سُئِلَ ، وَ یٰا اَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ ، اِرْحَمْ ضَعْفی وَ مَسْکَنَتی وَ قِلَّةَ حیلَتی ، وَ امْنُنْ عَلَیَّ بِالْجَنَّةِ ، وَ فُکَّ رَقَبَتی مِنَ النّٰارِ ، وَ عٰافِنی فی نَفْسی وَ فی جَمیعِ اُمُوری ، بِرَحْمَتِکَ یٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمینَ.

[خداوندا هرکسی صبح وشام می‌کند درحالیکه اطمینان یاامیدی غیر تو دارد، پس‌تو ئی اطمینان وامیدمن، ای‌بخشنده‌ترین کسانی که ازآنان درخواست می‌گردد، وای مهربانترین کسانی که ازآنان رحمت‌خواسته می‌شود، به ضعف وتهیدستی واندکی چاره‌سازیم رحم‌آور، و بهشت‌را بمن ارزانی دار، ووجودم را ازآتش برهان، ومرا درنفسم وجمیع کارهایم سلامت بدار، بدرحمت خودت ای‌مهربانترین مهربانان].

وهرکس خواهد که قنوت‌را تطویل دهد پس اضافه کند برین قنوت که مذکورشد آنچه خواهد ازادعیهٔ قنوتاتی که ذکر خواهیم کرد درباب ششم ازین کتاب ان‌شاءالله‌تعالی وحده‌العزیز. پس‌ازآن باید که دستهابرداشته ازبرای رکوع تکبیر بگوئی، وچون تکبیر گفتی بــه رکوع رو، وسجود کن چنانکه سبق ذکر یافت.

[آداب تشهد وسلام نماز]

بعدازآن از جهت تشهّد خواندن بنشین. وباید که درحـال تشهّد متورّک

آداب تشهد وسلام نماز

بنشینی به طریقی که درنشستن مابین دو سجده مذکورشد، وانگشتان‌را ضم کرده برروی رانها گذاری، ونظر به کنارخود کنی وبگوئی:

بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ خَیْرُ الأَسْماءِ کُلِّها لِلّٰهِ ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ ، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ،اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَنَذِیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَةِ ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ رَبِّی نِعْمَ الرَّبُّ ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ فِی اُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ .

[به‌نام خدا وبه‌یاری خدا، وبهترین نامها از آن خداست، گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست که تنهاست وشریکی‌ندارد، و گواهی‌دهم که محمد بنده ورسول اوست که‌وی‌را بحق مژده‌دهنده وبیم‌رسان درپیش روی قیامت فرستاده‌است، و گواهی‌می‌دهم که‌پروردگارم‌خوب‌پروردگاری‌است، ومحمد خوب فرستاده‌ای است. خداوندا برمحمد وآل‌محمد درود فرست،وشفاعت (میانجیگری) اورا درمورد امت‌خود بپذیر ودرجهٔ اورا بالابر].

بعدازآن حمد باری تعالی دوبار یاسه بار باید گفت به این‌طریق که:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ

[سپاس از آن خداست که پروردگار عالمیان است] .

وآنچه درتشهّد واجب است که به گفتن آن ادای قدرواجب شود شهادتین است وصلوات برپیغمبر وآل پیغمبر ـ صلوات‌الله علیهم أجمعین ـ به‌این طریق که:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ .

وکم ازاین گفتن جایزنیست. وچون ازتشهّد خـواندن فارغ شدی پس مبـادرت به سلام نموده سلام ده، وبدین سلام قصد بیرون آمدن از نمـاز کن ، وباید گفت:

باب اول ــ آداب واعمال بین‌الطلوعین

آلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکٰاتُهُ

[سلام برشما ورحمت وبرکات خداوند برشما باد].

وباید که دروقت سلام دادن قصدسلام برانبیاء وأئمۀ هدی وجمیع ملائکه وحَفَظَۀ اعمال کنی، وبه گوشۀ چشم به‌جانب راست اشاره نمائی. وبباید دانست که جمیع آنچه درین فصل یادکرده شد ازافعال واقوالی که درنماز به عمل باید آورد همگی مستحبّ است مگر آنچه به لفظ امر مذکورشده باشد که آن واجب است.

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکوره]

بدرستی که بیان کنیم آن چیزی‌راکه درین‌فصل واقعست‌ومحتاج‌به بیانست.

مترجم گوید: «بباید دانست که‌اکثرنحویان برآنند که‌اصل «اَللّٰهُمَّ» «یاالله» است که حرف ندارا حذف کرده‌اند ومیم مشدّده‌را عوض آن ملحق ساخته‌اند. وفَرّاء که ازمشاهیرعلماء عربیّت‌است ذکر کرده‌است که: اصل «اللّٰهُمَّ» «یاالله آمِنّا بِالْخَیْرِ» است‌یعنی «خدایا قصد کن‌مارا به‌خیر» یعنی بروجهی که خیرتو به‌مارسد، یابروجهی که اوضاع واحوال ما مقرون به‌خیرباشد و شرّی به ما عاید نگردد. وبه واسطۀ تخفیف درکلام تعبیر ازآن عبارت به‌لفظ «اَللّٰهُمَّ» شده که چون برزبانها کثیرالدّوران است واکثر اوقات تلفّظ به‌آن واقع می‌شود برزبان گران نباشد. وشیخ رَضی که ازاعاظم علماء نحواست کلام فَرّاءرا ردکرده است وباطل دانسته ودلیلی ذکرکرده که درآن دلیل نظر است، وشیخ المحقّقین مترجم «اربعین» ــ خُلِّدَتْ ظِلالُ اِفضاله اِلی یومِ الدّین ــ دلیل شیخ مذکور را با وجه نظر ودفع اعتراضی که بردلیل او وارد می‌آید درترجمۀ مذکور درشرح حدیث پنجم به احسن نظام سمت انتظام داده‌اند، رجوع به آنجا باید نمود[1] ولفظ «بارّ»راکه در

۱ــ سخن مترجم تا اینجاست، لذا جملۀ «والله اعلم» واقع‌درصفحه‌بعدبایددراینجا قرارگرفته باشد.

دعای مابین اذان واقامت واقعست به مطیع ومحسن تفسیر کرده‌اند، یعنی «بارخدایا دل مرا اطاعت کننده ونیکوکار گردان» ــ والله أعلم».

و فقرهٔ وَ عَیْشی قٰاراً که درهمان دعا مذکور است آنــرا سه تفسیر است :

اول ــ آنکه مراد به «عیش‌قارّ» برقراربودن وانقطاع نیافتن آنست، یعنی «بارخدایا عیش مراهمواره برقراردار ومستقرساز وآنراهرگز منقطع مساز».

دوم ــ آنکه این عیش بروجهی بــوده باشد که درموضع اقــامت بی‌تعب سفرومشقّت حضربه من واصل شود، یعنی «بارخدایا عیش مرادربلدهٔ اقامت من بروجهی به من رسان که تعب سفرومشقّت حضرم نباید کشید».

سیّم ــ آنکه مراد از عیش‌قارّ آنست که عیش به سرور وخوشحالی‌بوده باشد، ای قٰاراً بِعَیْنی، و این معنی از قُرَّة عین مأخوذ است بــه‌معنی خنك شدن چشم که کنایه ازخوشحالی وفرح وسروراست چنانچه گفته شد.

ومــراد به رِزق دارّ آنست که لحظه به‌لحظه متجدّد شود وزیاده گردد یعنی روزی مرا زیاده کن وروز بروز می‌داده باش. واین‌معنی‌مأخوذ است ازقول عرب که می‌گویند: دَرَّالـلَّبَنُ ، گاهی که شیر درپستان زیاده شود وجــریان آن بسیار گردد .

و مُسْتَقَرٌّ به‌صیغهٔ اسم مفعول، اسم مکان و منزل است یعنی قرارگاه. ومراد به قرار، مکث ودرنگ کردن است .و « قرار » و«مستقر» هردو به‌یك معنی‌اند ، وبعضی تفرقهٔ میــان ایشان نموده‌اند چنانچه ازفاضل وحیــد وکامل فــرید شیخ ما شیخ شهید ــ نوّرالله مضجعه ــ نقل کرده‌اند که مراد به «مستقر» قرارگاه دنیاست چنانکه درقرآن مجید واقعست وَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ[1] و مراد به «قرار» قرارگاه آخرتست چنانکه درفرقان حمید جائی که می‌فرماید: وَ اِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ[2].

یعنی «قرارگاه مرا دردنیا وآخرت درجوار رسول خودکن» .

۱ــ سوره بقره: ۲ــ آیهٔ ۳۶. ۲ــ سورهٔ غافر: ۴۰ــ آیه ۳۹.

وبعضی درمعرض اعتراض درآمده، برین کلام برشیخ مذکور اقامت ایراد نموده گفته‌اند که: این معنـی ملایمت ندارد بقوله: عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِكَ زیـرا که بعد ازفوت قرار درنزد قبـر پیغمبر ــ صلوات‌الله علیه وآله ــ وجهی ندارد، پس این‌معنی ازجادّهٔ استقامت بر کنار باشد. وجواب این‌را چنین گفته‌اند که: مراد به آخرت نه بعد از یوم القیامة است بلکه مقصد قبل از یـوم‌القیامة است یعنی ایّام الموت. ومراد آنکه: مسکن درحال حیات ومدفن من بعد ازممات درمدینهٔ مقدّسه بوده باشد ــ علی‌ساکنِها وآله أفضلُ‌الصّلوات وأکملُ‌التّحیّات ــ .

وَ لَبَّیْكَ وَ سَعْدَیْكَ ، بـه معنی « اقامتست بـرطاعت تـو بعد از اقامتـی ، ومساعدتست برامتثال امرتو بعدازمساعدتی».

مترجم گوید : «بباید دانسـت که از باب نحو دربعضی‌مواضـع حذف فعلی‌را که ناصب مفعول مطلق باشد جایز می‌دانند گاهی که آنجا قرینه باشد حال یا مقال چنسانکه گوئی کسی‌را که ازسفر آید : «خَیْرَ مَقْدَمٍ» که درین تقدیر است که قَدِمْتَ خَیْرَ قُدومٍ». دربعضی مواضـع حذف فعل ناصب‌را واجب می‌دانند واین بردو قسم است: سماعی وقیاسی. سماعی آنست که آنراضابطه وقاعده نیست که بر آن قیاس توان کرد بلکه درآن به سماع اختصار باید کرد، واین قسم حذف بسیاراست، ازآن جمله مثل «حَمْداً وشُکْراً» که نصبش بر مصدریّت است، ودرین‌تقدیراست که: اَحْمَدُكَ حَمْداً واَشْکُرُكَ شُکْراً. وذکرناصب ایشان درکلام عرب جایزنیست.

وقیاسی آنست که آنرا ضابطه وقاعده هست که بنابـر آن قیاس توان کرد، واین قسم حذف نیز بسیار است چنانچه درکتب عربیّت مذکور است. وازآن جمله موضعی که حذف ناصب مفعول مطلق به‌طریق قیاس واجبست موضعی است که مفعول مطلق تثنیه واقع شده باشد و اگرچه به معنی تثنیه نباشد بلکه غرض از وی‌تکریروتکثیرباشد، مثل«لَبَّیْكَ» که‌دراصل«اُلِبُّ لَكَ اِلْبابَیْنِ»بود پس

فعل‌را که «اُلِبُّ» بود حذف کردند ومصدر راکه «اِلْبابَیْنِ» باشد بجای او گذاشتند «اِلْبابَیْنِ لَكَ» شد عدول کردند اورا ازمصدر ثلاثی مزید به سوی مصدر ثلاثی مجرّد، وبه حذف زواید، ابتدا به ساکن محال، حرکت «باء» را نقل کرده بماقبل دادند و«باء»را در«باء» ادغام کردند «لَبَّیْنِ لَكَ» شد، پس حرف جرّرا از «لَكَ» حذف کردند و «لَبَّین»را به‌کاف که ضمیر مفعولست اضافه نمودند نونش به اضافه افتاد «لَبَّیْكَ» شد که از «اَلَبَّ» به معنی «اَقام» مأخوذ است، یعنی «من اقامت وایستادگی دارم درطاعت تو اقامت بعد ازاقامت» یعنی ایستادگیهای پی‌درپی . و همچنین است «سَعْدَیْكَ» که در اصل «اُسْعِدُكَ اِسْعادَیْنِ» بودفعل‌را حذف کردند ومصدررا به‌ثلاثی‌مجرّدبردند واورا به‌ضمیر مفعول‌اضافه کردند نونش‌به‌اضافه‌افتاد «سَعْدَیْكَ» شد اَیْ : اُسْعِدُكَ اِسْعاداً بَعْدَ اِسْعادٍ، یعنی «یاری می‌دهم‌ترا یاری دادنی‌بعد ازیاری‌دادنی- والله‌أعلم».

وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْكَ، یعنی «شر نه منسوب به تو است ونه صدور آن از جانب تو است».

و حَنان به تخفیف نون به معنی رحمت است ، وبه تشدید نون به معنی ذوالرحمة است، یعنی صاحب رحمت. واین معنی مأخوذ است ازقول عرب که می‌گویند: فُلانٌ یَتَحَنَّنُ عَلٰی فُلانٍ، یعنی: «فلانی‌ازروی مرحمت وشفقت متوجّه فلانی می‌شود وبه عین لطف ورأفت به او می‌نگرد».

ومعنی سُبْحانَكَ وَ حَنانَیْكَ آنست که:«منزه می گردانم‌تورا از جمیع آنچه سزاوار مرتبهٔ الوهیّت تونیست وحال‌آنکه تومنزّهی و پاکی از جمیع آنچه لایق ربوبیّت تونیست [1]، وسؤال می کنم ازتو رحمتی بعد از رحمتی».

۱ــ این‌ترجمه بنا بر آن است‌که نصب «سبحان» بنابرحالیت باشد، ولی این‌طور نیست، وبیان‌مترجم درص۱۰۱ خواهدآمدکه نصب‌آن بجهت مفعول مطلق بودن است ، بنابراین ترجمه چنین می‌شود: «دور می گردانم ومنزه می‌دارم‌تورا منزه‌داشتنی‌از آنچه که لایق جناب ذات تو نیست».

و «حَنیف» به معنی مایل شدن از باطل است به سوی حق. و کلمهٔ «حَنیفاً» ومابعد آن که کلمهٔ «مُسْلِماً» است هردو بحسب ترکیب، حال‌اند از ضمیری که در «وَجَّهْتُ» است.

و «نُسُك» را گاه به مطلق عبادت تفسیر کنند، و درین صورت عطف «نسك» بر «صلاة» ازباب عطف عام برخاص خواهد بود. و گاه «نسك»را به اعمال حج تفسیر کنند.

وَ مَحْیایَ وَ مَماتی، «محیا»را تفسیر کرده‌اند به خیراتی که ازمکلّف در ایّام حیات او منجّزاً واقع می‌شود؛ و«ممات»را به خیراتی که بعدازموت او به غیرعاید شود مثل وصیّتی که به واسطهٔ فقرا کرده باشد، یابنده‌را مدبّر[1] گردانیده باشد، وهرچیزی که بعدازموت او مردم ازآن منتفع شوند وبه بهره رسند.

وفقره وَما اَقَلَّتْهُ قَدَمایَ ــ بتشدیدلام ــ که در دعای حالت رکوع واقعست به معنی ما حَمَلَتْهُ قَدَمایَ است، «یعنی هرچیزی که برداشته‌باشدقدمهای من»، واین نیز ازقبیل عطف عامّ است برخاصّ.

وَالْاِسْتِنْکاف به معنی ننگ داشتن است. وَالْاِسْتِکْبار طلب بزرگی و کبر کردن است بغیر استحقاق. وَالْاِسْتِحْسار ــ بحا وسین مهملتین ــ تعب و مشقّت است. ومراد ازآن آنکه من ازرکوع کردن تعبی و کلالی ومشقّتی نمی‌یابم بلکه آنچه می‌یابم‌ومی‌بینم همه لذّت‌است وراحت.

ومعنی سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ آنست که: «دور می گردانم وبه‌پاکی یاد می کنم پروردگار خودرا ازجمیع آنچه سزاوار مرتبهٔ الوهیّت نیست وحال آنکه من متلبّسم به حمد وستایش او برتوفیقی که داده است مرا برآنکه اورا به دوری ازجمیع عیبها صفت کنم وبرقابلیّت واهلیّتی که به من ارزانی داشته

۱ــ عبد مدبر ــ بروزن معظم ــ: آن‌بنده‌ای‌است که‌مولایش‌به‌اومی گوید: أنت‌حر دبر حیاتی «توپس ازمرگ من‌آزادی».

است تا عبادات او را شایسته باشم ». و گویا مصلّی چون نسبت تسبیح وتنزیه پروردگار به خود داده است درورطهٔ خوف افتاده که شاید نفس اورا عُجبی و گمان زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب این چنین فعل بزرگ وامر عظیمی، پس خواسته است که آنرا ازنفس خود زایل سازد، تدارك نموده باز یافت این معنی کرد که وحال آنکه من متلبسّم به حمد او برتوفیقی که به من داده است درآنکه قائل به‌تسبیح او گشته‌ام وازاهل عبادت او گردیده‌ام، کنایه ازآنکه این کار به توفیق وتمکین او شده است نه به قوّت واقتدار من.

پس «سُبْحٰان» مصدراست همچو «غُفْران» به‌معنی تنزیه، ونصبش به مفعول مطلق بودنست، وعاملش محذوفست. و«واو» در «وبحمده» واوحالیست، وبعضی از نُحاة آنرا واوعطف دانسته‌اند، ودرین صورت ازقبیل عطف جملهٔ اسمی است برجملهٔ فعلی.

مترجم گوید :«تفصیل این اجمال بروجه کمال آنست که «سبحان» مصدرست مانند « غفران » بـه معنی تنزیه ، و همیشه مضاف مستعمل می‌شود ، ونصبش به مفعول مطلق بودنست، وعاملش محذوف،وآن فعلیست مقدّرهمچو فعل « مَعاذَاللهِ » که درین تقدیرست که «اَعُوذُ مَعاذَاللهِ » پس «سُبْحانَ ربّی» درین تقدیرست که «اُسَبِّحُ سُبْحٰانَ رَبِّی» اَیْ اُنَزِّهُهُ تَنْزیهاً عَمّٰا لاٰ یَلیقُ بِجَنٰابِ قُدْسِهِ، یعنی «دور می گردانم وبه‌پاکی یاد می کنم پروردگار خودرا از جمیع آنچه سزاوار مرتبهٔ الوهیّت نیست». وبرین تقدیر اضافهٔ «سبحان» به «رب» ازقبیل اضافهٔ مصدرخواهد بود به مفعول. وبعضی تجویز کرده‌اند که اضافهٔ آن ازقبیل اضافهٔ مصدر به فاعل باشد به معنی تنزّه، وتقدیرش چنین باشد که «سَبَّحَ اللهُ سُبْحٰانَ رَبّی»، یعنی «دورست وبه پاکی موصوف پروردگارمن ازجمیع آنچه درخور مرتبهٔ جبروت و کبریای او نیست»».

و «واو» بِحَمْدِه یا «واو» حالیست که جملهٔ «وبحمده» حال باشد از فاعل

فعل محذوف، یعنی «دور می گردانم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمّن نقص باشد، وحال آنکه من متلبّسم به حمد وستایش او بر توفیقی که به من داده است در آنکه اورا به‌دوری از جمیع عیبها و نقصها صفت کنم، وبر قابلیّت واهلیّتی که به من ارزانی داشته است تاعبادت وطاعت اوراشایسته باشم» چنانکه گذشت. یا حرف عطف است به تقدیر فعل، که جملهٔ مذکور معطوف باشد بر فعل مقدّر، وتقدیر کلام چنین باشد که: اُنَزِّهُهُ تَنْزِيهاً وَ اَسْتَعِينُ بِحَمْدِهِ، یعنی «تنزیه او می کنم و یاری می‌جویم به حمد وستایش او در آن، یادرقیام به عبادت او».

و گویا مصلّی چون نسبت تسبیح وتنزیه پروردگار به‌خود داده است گمان برده که شاید نفس اورا عُجبی و گمان زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب این‌چنین فعل بزرگی واقدام به این‌چنین امر عظیمی، وخواسته است آنرا از نفس خود زایل سازد، ملحق ساخته است جملهٔ حالی یاجملهٔ عاطفه‌را به‌آن جمله، کنایه از آنکه این کار به توفیق واعانت او شده است نه به اقتدار وقوّت من، چنانچه مفسّرین درتفسیر آیهٔ کریمهٔ إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ که بعد ازحمد وتوصیف پروردگار به صیغهٔ غیبت به‌صیغهٔ خطاب واقع شده است برین وجه‌نگشته(کذا) گفته‌اند ـ والله أعلم».

و «سَمِعَ» در سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ متعدّی شده است به «لام» باوجودی که متعدی به نفس است به واسطهٔ آنکه تضمین شده است درو معنی‌استجابت یاشکر یا اصغاء که عبارت از گوش انداختن است در آن مجازاً، ای: سَمِعَ اللهُ مُسْتَجِيباً اَوْ شاكِراً اَوْمُصْغِياً لِمَنْ حَمِدَهُ. و به‌آن اعتبارمتعدی به «لام» شده‌والاّ قیاس آنست که متعدی بنفس باشد. وسزاوار آنست که مصلّی به این ذکر قصد دعا کند نه قصد مجرّد ستایش وثنا، چنانچه درکتاب «حبل المتين» اشاره به آن کرده شده است.

و «شَخَصَ» ـ بفتح خاء نقطه دار ـ فَهُوَ شاخِص، عرب گاهی می گوید

که شخصی چشمهارا بگشاید چنانچه پلکهارا برهم نزند. ومراد به شخوص ابصار گشوده داشتن چشمهاست به حیثیّتی که برهم گذاشته نشود، چنانکه سائل مسکین درنزد ارباب کرم واصحاب همم درحالت عرض حاجت واظهار مسکنت چشمهای خودرا گشوده برهم نمی‌زند وچشم داشت احسان می‌دارد که شاید برو رحم نموده کرم کنند، چه نگاه کردن وچشم برهم نزدن او دلالت براحتیاج وپریشانی او می کند، چنانچه برارباب کرم واحسان ظاهر وهویداست.

فصل [پنجم]

[دربیان فضیلت تعقیب نماز وآداب آن]

پس هر گاه از نماز گزاردن فارغ شدی باید که شروع درتعقیب نمائی . ومراد به‌تعقیب دعاخواندن‌درعقب نماز است، بدرستی که مفسّرین‌تفسیر کرده‌اند قول‌خدای‌تعالی‌را که: فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ*وَ إِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ [1]، به‌آنکه «هر گاه فارغ شدی ازنماز پنجگانهٔ یومیّه، فَانْصَبْ إِلىٰ رَبِّكَ ، یعنی «پس تـوجّه‌کن به سوی حق ـ جلّ‌وعلاـ ورغبت نما به‌خواندن‌دعا»، ودرخواست‌کن‌ازخدای تعالی تا ارزانی دارد به تو آنچه خواهی، وبه انجاح مقرون گرداند حاجتی‌را که داشته باشی، چه روایت کرده است شیخ‌الطایفة درکتاب «تهذیب» بسند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق ـ علیه وعلی‌آبائه شرائف التّحیّة والسّلام ـ که آنحضرت فرموده‌اند که:

اَلتَّعْقِيبُ أَبْلَغُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْبِلادِ.

یعنی «تعقیب که عبارت ازدعاخواندن بعدازنمازاست ابلغ واولی است در طلب رزق ازسفر کردن درروی زمین».

ونیز روایت کرده است شیخ بزرگوار مشارالیه درکتاب مذکور معتمد» علیه‌بسندصحیح‌از اَحَدِ هِما که مراد ازامام‌الباطن‌والظّاهر امام‌محمّد باقر، یاامام

۱ـ سورهٔ انشراح: ۹۴ـ آیهٔ ۷و۸.

بحق ناطق امام جعفر صادق است ـ علیهما من الصّلوات أفضلها و من التّسلیمات أکملها ـ که آنحضرت فرموده‌اند که:

اَلدُّعٰاءُ دُبُرَ الْمَکْتُوبَةِ اَفْضَلُ مِنَ الدُّعٰاءِ دُبُرَ التَّطَوُّعِ کَفَضْلِ الْمَکْتُوبَةِ عَلَی التَّطَوُّعِ.

خلاصهٔ مضمون به صدق مقرون کلام امام عليه السلام آنکه: «دعا خواندن در نماز یومیّهٔ واجبی افضل و اکمل است از دعا خواندن در عقب نماز سنّتی همچنانکه نمازواجبی افضلست ازنماز سنّتی [1]».

وهمچنین‌روایت کرده است ثقةالاسلام درکتاب «کافی» بسند حسن از امام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

اَلدُّعٰاءُ بَعْدَ الْفَرِیضَةِ اَفْضَلُ مِنَ الصَّلاٰةِ تَنَفُّلاً.

یعنی «دعابعد ازنمازفریضه خواندن افضل وبهتر است ازنماز نافله گزاردن».
ودرین باب روایت بی‌نهایت ازارباب عصمت واصحاب هدایت ـ علیهم الصّلاة والسّلام ـ وارد است.

مترجم گوید: «وهمچنین ازحضرت بارفعت رسالت صلی الله علیه و آله روایت شده که آن سرور به لفظ درربار گوهرنثار فرموده‌اند که:

إِذٰافَرَغَ الْعَبْدُ مِنَ الصَّلاٰةِ وَ لَمْ یَشْتَغِلْ بِالدُّعٰاءِ یَقُولُ اللّٰهُ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ یٰا مَلاٰئِکَتِی انْظُرُوا إِلیٰ عَبْدِی أَدّیٰ فَرْضِی وَ لَمْ یَسْأَلْ مِنّی حٰاجَةً، خُذُوا صَلاٰتَهُ وَاضْرِبُوا بِهٰا عَلیٰ وَجْهِهِ.

خلاصهٔ کلام معجزنظام سیّد انام ـ علیه وعلی آله الصّلاةوالسّلام ـ آنکه: «هرگاه بنده از نماز فارغ شود واشتغال به دعا ننماید، حق ـ جلّ وعلا ـ خطاب بەملائکه کند که: ای ملائکهٔ من نظر کنید بەسوی بندهٔ من که ادای‌واجب من‌نموده وازمن سؤال حاجتی نکرده، بگیرید نمازاورا وبزنید برروی او». کنایه از آنکه آن نماز مقبول درگاه اله نمی‌افتد بلکه آنرا برروی صاحبش می‌زنند که بروجه

---

[1] ـ یعنی بهمان‌اندازه که نماز واجب برنماز مستحب فضیلت و برتری دارد.

متَرَضّي به‌آن قیام ننموده وبه‌خدا استکبار ورزیده به دعا مشغول نشده است، چه درکلام مجید وارد است که:

اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ [1].

پس می‌باید که ازین معنی غافل نبوده و خواندن تعقیب بعد از نمازرا ترك ننموده والاّ موجب حسرت وندامت بسیار درآخرت خواهد بود که چـرا طریق نمازرا برآن‌وجه، مسلوك نداشته. وَ نِعْمَ مٰا قیلَ:

این لطف نگر که حق غضب فرماید — برهـرکه گدائـی زدرش ننماید

وَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ ، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ.

[درفضیلت تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)]

وببابد دانست که افضل‌تعقیبات، تسبیح فاطمهٔ زهراست عليها السلام،وشیخ‌الطایفة ـ علیه‌الرحمة ـ درکتاب «تهذیب‌الأحکام» بسند صحیح ازحضرت بحق ناطق امام جعفرصادق عليه السلام روایت‌کرده که آن قُدوهٔ ارباب عصمت فرموده‌اند:

مَنْ سَبَّحَ تَسْبیحَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ عليها السلام قَبْلَ اَنْ یَثْنِیَ رِجْلَیْهِ مِنَ الصَّلاةِ الْفَریضَةِ غُفِرَ لَهُ .

یعنی «هرکس که بعد ازنماز فریضه تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا عليها السلام رابجا آورد قبل ازآنکه پای راست‌را ازبالای پای چپ بردارد ـ کنایه ازآنکه به‌همان حالتی که ازبرای تشهّد نشسته است نشسته باشد و حرکت نکند [2] هرآینه جمیع

۱ـ سورهٔ غافر: ۴۰ـآیهٔ ۶۰: «بخوانیدمرا تااجابت‌کنم‌شمارا ، همانا‌آنانکه‌از عبادت من استکبار و خودداری می‌ورزند حتماً به‌خواری وارد جهنم می‌شوند».

۲ـ شاید مرادآنست‌که: قبل ازآنکه زانوی‌خودرا ازسمت‌قبله بگرداند، یعنی از جهت قبله منحرف شود (حبل‌المتین ازتألیفات مؤلف ـره ـ).

گناهان او آمرزیده شود[1]».

ونیز روایت کرده‌اند از آنحضرت ـ صلوات‌الله وسلامه علیه ـ که فرموده‌اند:

إنّا نَأمُرُ صِبْیانَنا بِتَسْبیحِ فاطِمَةَ علیها السلام کَما نَأمُرُهُمْ بِالصَّلاةِ ، فَالْزَمْهُ فَإنَّهُ لَمْ یَلْزَمْهُ عَبْدٌ فَشَقِیَ .

یعنی «بدرستی که ما امر می کنیم فرزندان خودرا به گفتن تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام چنانکه امر می کنیم ایشان‌را به گزاردن نماز، پس باید که آنرا ملازم باشی ـ کنایه از آنکه تسبیح گفتن‌را برخود لازم سازی و آنرا دانسته وانگذاری وهمواره به‌آن‌قیام‌نمائی ـ پس‌بدرستی که‌هربنده که آنرا برخودلازم نسازد وبه‌آن قیام ننماید هرآینه بدبخت وبی‌سعادت باشد[2]».

ونیز از آنحضرت ـ علیه‌الصّلاة والسّلام ـ روایت شده که فرموده‌اند:

تَسْبیحُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ علیها السلام فی کُلِّ یَوْمٍ دُبُرَ کُلِّ صَلاةٍ أحَبُّ إلَیَّ مِنْ صَلاةِ ألْفِ رَکْعَةٍ فی کُلِّ یَوْمٍ .

یعنی «تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام درهر شبانه‌روزی بعدازهر نمازی دوستتر است نزد من ازهزار رکعت نماز که گزارده شود در هر روز».

وازحضرت امام‌الباطن والظّاهر امام محمّد باقر علیه السلام منقولست که:

ما مِنْ عَبْدٍ عَبَدَاللهَ بِشَیْءٍ مِنَ التَّمْجیدِ أفْضَلَ مِنْ تَسْبیحِ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ علیها السلام وَلَوْ کانَ شَیْءٌ أفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه وآله فاطِمَةَ علیها السلام .

خلاصهٔ مضمون بلاغت مشحون کلام امام علیه السلام آنکه : «نیست هیچ بنده‌ای از بندگان الله تعالی که عبادت کند حضرت عزّت ـ عمّت عطیّاته ـ را به چیزی

۱ـ درمتن کتاب درآخر حدیث آمده: وباید که نخست الله‌اکبر را بگوید، و این مطلب درباب پنجم تحقیق خواهدشد، انشاء الله تعالی.

۲ـ «پس بدرستیکه نشدکه بنده‌ای برآن ملازمت کند ودر عین حال بدبخت و بی سعادت شده باشد». این‌ترجمه بنا برعبارت عربی‌متن است. وترجمه فوق بنابراین است که به‌جای «فانه»، «فان» باشد، ولفظ «فشقی» بروزن فعیل خوانده شود.

ازتمجید که بوده باشد آن چیز افضل ازتسبیح فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام، که اگر چنانچه چیزی افضل ازین تسبیح می‌بود هرآینه حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله آن چیز را به حضرت‌فاطمهٔ‌زهرا ـ صلوات‌الله علیها ـ می‌بخشید».

پس ازین روایات معلوم شد که درتعقیب ودعوات هیچ‌چیز افضل ازتسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات‌الله علیها ـ نیست، ودرباب افضلیّت این تسبیح روایات‌بسیار واحادیث‌بی‌شمار وارداست‌چنانچه ازحیّزحصر بیرون‌است وازحدّ شمارافزون.

وباید که نشستن تو درتعقیب متّصل باشد به‌نشستن تودرتشهّد، وبرهمان هیئت ازاستقبال وتورّك، یعنی همچنانکه ازبرای تشهّد نشسته‌ای به‌همان هیئت باشی روی به قبله ومتورّك به طریقی که درتشهّد سبق ذکر یافت. وسخن در اثنای تعقیب نکنی، وبه هیچ جانب ازچپ وراست‌ملتفت نشوی، چه درروایت آمده است از ارباب عصمت و اصحاب هدایت ـ صلوات الله و سلامه علیهم ـ : «بدرستی که آنچه ضرر به نماز می‌رساند ضرر به‌تعقیب می‌رساند».

پس چون سلام نمازدادی باید که سه تکبیربگوئی، ودروقت تکبیر گفتن باید که دستهارا تا مُحاذی روی برداری به نوعی که کفهای دست تو رو به قبله، و پشت کفها به جانب روی توباشد. واین تکبیرات سه‌گانه که مذکورشد اولِ تعقیب است، پس بعد از گفتن تکبیرات ثلاث بگوئی:

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ إِلٰهاً وَاحِداً ، وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ، لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ رَبُّنَا وَ رَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ ،أَنْجَزَ وَعْدَهُ ،وَنَصَرَ عَبْدَهُ [وَأَعَزَّ جُنْدَهُ]وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ،فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ،[يُحْيِي وَ يُمِيتُ ، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ] وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ . اَللّٰهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ ، وَ أَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ ، وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَ أَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ ، سُبْحَانَكَ

لاإِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، إِغْفِرْ لي ذُنُوبي كُلَّها جَميعاً، فَإِنَّهُ لايَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّها جَميعاً إِلاّ أَنْتَ.

أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ. أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ عافِيَتَكَ في أُمُوري كُلِّها، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيا وَعَذابِ الْآخِرَةِ، وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَريمِ، وَ سُلْطانِكَ الْقَديمِ، وَعِزَّتِكَ الَّتي لا تُرامُ، وَقُدْرَتِكَ الَّتي لايَمْتَنِعُ مِنْها شَيْءٌ، مِنْ شَرِّ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، وَ مِنْ شَرِّ الْأَوْجاعِ كُلِّها. وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ.

تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذي لا يَمُوتُ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِي الْمُلْكِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبيراً.

[معبودی جز الله نیست که معبودی یگانه است وما تسلیم اوییم. معبودی جز الله نیست، جز اوچیزی‌را نمی‌پرستیم درحالیکه دین خودرا خالص او گردانیده‌ایم هرچند مشرکان ناخوش دارند. معبودی جزالله نیست که پروردگار ما وپروردگار پدران نخستین ماست. معبودی جز الله نیست که تنهاویگانه‌است، همانکه‌وعدهٔ خودرا عملی‌ساخت، و بندهٔ خویش‌را یاری داد،[وسپاه خودرا عزت بخشید] و خود به تنهائی تمامی سپاهیان کفر را گریزاند، پس‌ملك وسلطنت ونیز حمد وستایش ازآن‌اوست، [زنده می‌کندو می‌میراند، وخود زنده‌ای است که مرگ‌ندارد، همهٔ خیرات به‌دست‌اوست] واو بر هرچیزی تواناست.

آمرزش می‌طلبم‌ازآن خدائی که هیچ معبودی جزاو نیست، وزنده‌وپایدار است، وبه‌سوی او باز می‌گردم. خداوندا مرا ازجانب خودهدایت‌بخش، و از بخشش خود برمن جاری‌ساز، واز رحمت خویش بر من‌بگستران، واز برکات خود برمن فرودآر، تومنزهی، معبودی جز تو نیست، تمامی وهمگی گناهان مرا بیامرز، که تمامی گناهان را جزتو کسی نمی‌بخشد.

خداوندا ازهرخیری که علم‌تو بدان‌احاطه دارد ازتو می‌طلبم: و از هر شری که علم تو بدان احاطه‌دارد به‌تو پناه می‌آورم. خداوندا عافیت و

سلامتی دادنت‌را درتمام کارهایم ازتو می‌طلبم، وازخواری دردنیا وعذاب درآخرت به‌تو پناه می‌آورم، وپناه می‌آورم به‌روی گرامی وقدرت بی آغاز تو، وبه‌عزت تو که دردسترس احدی نیست، وبه‌نیروی توکه هیچ‌چیز از تحت سیطرهٔ آن‌بیرون نیست، ازشر دنیا وعذاب‌آخرت، وازشر تمام‌دردها. وهیچ‌حول وقوه‌ای نیست جز به‌خدای برتر وبزرگ.

توکل نمودم بر آن‌زنده‌ای که هرگز نمیرد، و سپاس خدائی راست‌که فرزندی نگرفته، ودرملك وسلطنت‌شریکی ندارد، وسرپرستی به‌جهت ذلت وزبونی برای‌اونیست، واورا بزرگ‌دار بزرگ‌داشتنی‌شایسته].

بعد ازآن تسبیح فاطمهٔ زهرا ــ صلوات‌الله علیها ــ باید گفت، وبعدازآن ده مرتبه این دعارا که مخصوص به تعقیب صبح است باید خواند:

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[معبودی جزالله‌نیست که‌یگانه‌است‌وشریك ندارد،ملك وسلطنت وستایش‌ازآن اوست،زنده می‌کند ومی‌میراند، ومی‌میراندوزنده می‌کند، واوخود زنده‌ای است‌که هرگز نمیرد،همهٔ خیرها بدست اوست، واوبرهرچیزی توانا‌ست].

وبعدازآن ده بار این دعارا که ازجملهٔ ادعیهٔ مخصوصهٔ تعقیب صبح است باید گفت:

سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

[منزه می‌دارم خدای بزرگ را درحالیکه به‌ستایش او گویایم، وهیچ‌حول وقوه‌ای نیست جز به‌خدای بلندپایه وبزرگ].

وبعد ازآن صدبار باید گفت:

مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

[هرچه خدا بخواهد می‌شود، هیچ‌حول وقوه‌ای نیست جز به‌خدای بلندپایه وبزرگ].

وصد بار باید گفت:

أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.

[ازخداوند آمرزش می‌طلبم وبه‌سوی او باز می گردم].

وصد بار باید گفت:

أَسْتَجِيرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ، وَ أَسْأَلُهُ الْجَنَّةَ .

[از آتش دوزخ به‌خداوند پناه می‌برم، وازاو بهشت‌را درخواست می‌نمایم].

وصد بار باید گفت:

أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست، ودرفرج آنان تعجیل فرما].

وده بار باید گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، إِلٰهاً واحِداً أَحَداً فَرْداً صَمَداً، لَمْ يَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً .

[گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست که یگانه است و شریکی ندارد، درحالیکه معبودی یگانه ویکتا وفرد وصمد (بی‌نیاز) است وهمسروفرزندی برای خود نگرفته است].

وسی بار باید گفت :

سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ.

[منزه می‌دارم خدارا، وستایش از آن خداست، ومعبودی جــز الله نیست، و خداوند بزرگتر است (ازآنکه به‌وصف درآید)].

وسزاوار آنست که تعداد این اذکار وتسبیحات‌را به تسبیحی نمائی که از تربت مقدسهٔ حسینیّه بوده باشد ــ علی صاحبها الصّلاة والتّحیّة ــ چه روایت کرده است شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» بسند صحیح ازخلیفة الرحمن حضرت صاحب‌الأمر والزمان ـ علیه‌الصّلاة من‌الله الملك المنّان ــ که: «بهترین چیزی که ذکر به‌آن توان گفت وتسبیح به‌آن توان کرد تسبیحی‌است که از خاك تربت امام حسین علیه‌السلام بوده باشد، بدرستی که بساباشد که تسبیح کننده تسبیح‌را فراموش کند

وسبحه‌را بی‌ذکر بگرداند پس هر آینه ثواب آن ذکر متنسی‌را به‌برکت آن تسبیحی که ازخاك امام حسین عليه السلام است دردیوان اعمال آن مسبّح ثبت نمایند». وبعد از آن این دعارا که مخصوص به تعقیب صبح است باید گفت:

يٰا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصٰارِ ، صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ وَ دِينِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّٰابُ . أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوٰالِ نِعْمَتِكَ ، وَمِنْ تَحْوِيلِ عٰافِيَتِكَ ، وَ مِنْ فُجٰاءَةِ نِقْمَتِكَ ، وَمِنْ دَرَكِ الشَّقٰاءِ ، وَمِنْ شَرِّمٰا سَبَقَ فِي الْكِتٰابِ. أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ، وَ عَظِيمِ سُلْطٰانِكَ ، وَ شِدَّةِ قُوَّتِكَ عَلٰى جَمِيعِ خَلْقِكَ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذٰا وَ كَذٰا.

[ای دگرگون‌کنندهٔ دلها ودیده‌ها، برمحمد وآل‌محمد درود فرست، ودلم‌را بردین خود ودین‌پیامبرت (ص) ثابت واستوار بدار، ودلم‌را پس از آنکه هدایتم کرده‌ای منحرف مساز، وازجانب خودت رحمتی برمن ببخشای، که هماتا توبسیار بخشنده‌ای. خداوندا پناه می‌برم به‌تو از زایل‌شدن نعمت، و ازبازگشت سلامتی‌داده‌ات، واز ناگاه رسیدن کیفرت، وازرسیدن بدبختی، وازشرآنچه که‌درکتاب‌تقدیر گذشته‌است. خداوندا به‌چیرگی‌ملك تو ، و عظمت سلطنتت ، وشدت نیرویت برتمامی آفریدگانت از تو می‌خواهم که برمحمد وآل‌محمد درود فرستی، و برایم چنین وچنان کنی .

کنایه از آنکه آنچه‌مقصود است به‌موقف‌عرض‌رساند، یعنی طلب‌حاجت از حضرت عزّت کند[1]. و بعد از آن باید گفت:

أُعِيذُ نَفْسِي[وَدِينِي]وَأَهْلِي وَ مٰالِي وَوَلَدِي وَإِخْوٰانِي وَمٰارَزَقَنِي رَبِّي وَ جَمِيعَ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ بِاللّٰهِ الْوٰاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ، وَبِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ ، وَمِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ إِذٰا

۱ـ یعنی بجای «ان‌تفعل بی کذا وکذا» حاجات خودرا بگوید.

وَقَبَ تاآخرسوره ، وَبِرَبِّ النّاسِ، مَلِكِ النّاسِ تاآخر.

[خودم و(دینم) و خانواده‌ام و مالم وفرزندانم و برادرانم و آنچه راکه پروردگادم به‌من روزی نموده، وتمام‌کسانی راکه مسئولیتشان با من است به خدای یکتای بی‌نیازی که نه‌زاید ونه زائیده شده‌است و احدی همسر و همتای اونیست،وبه‌پروردگاری که رب‌فلق است... وصاحب وپادشاه‌ومعبود مردم است...: پناه‌دادم].

بعداز آن‌بخوان‌سورهٔمبارکهٔ فاتحةالکتاب‌را تاآخر،وآیهٔ کریمهٔ آیةالکرسی راتا هُمْ فیها خالِدُونَ[1] و آیهٔ کریمهٔ شَهِدَ اللهُ راکه مشهور به‌آیة الشّهادة است ،

[شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لاإِلٰهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لاإِلٰهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِيزُالْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإِسْلامُ وَما اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتابَ إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللهِ فَإِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسابِ][2].

[خداوند درحالی که برپادارندهٔ قسط است وملائکه وصاحبان دانش‌شهادت می‌دهند که معبودی جز اونیست، نیست معبودی جزخداوند عزیز حکیم. به درستی که دین‌نزد خداوندديانت‌اسلام است، واهل‌کتاب (درتبعیت ازحق) اختلاف‌وتفرقه نکردند مگربعد ازآنکه علم (به‌دیانت حق) به‌آنهاداده شده بود واین‌اختلاف بجهت ظلم وتجاوزی‌بود بین‌آنان؛ وهرکس‌که‌به‌آیات و نشانه‌های خداوندکافر شود پس بدرستی که خداوند سریع‌الحساب‌است].

وآیةالملك، [قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ ، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ ، وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ ، وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ ، بِيَدِكَ الْخَيْرُ ، إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ ، وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ، وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ، وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ، وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ][3].

۱ـ سورهٔ بقره: ۲ـ آیهٔ۲۵۵ تا۲۵۷.
۲ـ سورهٔ آل‌عمران: ۳ـآیهٔ ۱۸و۱۹.
۳ـ سورهٔ آل‌عمران: ۳. آیهٔ۲۶ و۲۷.

[بگو خداوندا ای مالك ملك هستی، تو هر که را خواهی ملك وسلطنت بخشی، وملك وسلطنت را ازهرکه خواهی برگیری، وبه هرکه خواهی عزت بخشی، و هرکه را خواهی خوار گردانی. هر خیر ونیکویی بدست توست، همانا تو برهرچیز توانائی* شب‌را در روز، وروزرا درشب داخل ونهان‌سازی، و زنده‌را ازمرده، ومرده را از زنده بیرون‌آوری، وهرکه را خواهی بـدون حساب (یعنی فراوان، یابدون آنکه ازآن بازخواست کنی) روزی می‌دهی].

وآیة السخره راکه اینست:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهٰارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبٰارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ * أُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ[1]

[همانا پروردگار شما آن کسی است که آسمانها وزمین‌را درشش روز آفرید، سپس به‌آفرینش عرش پرداخت، روزرا به‌پردهٔ شب درپوشاند که با شتاب دربی آن پوید، وخورشید وماه‌وستارگان‌رامسخرخودکرد، آگاه باشید که عالم خلق‌وامر (آفرینش وفرمان) ازآن اوست، مقدس‌است خداوندی که پروردگار عالمیان است * پروردگار خودرا به تضرع وزاری و بسه صدای آهسته بخوانید که همانا او متجاوزین را دوست ندارد * وهرگز درزمین پس از آنکه کارآن (به‌امر حق) نظم وصلاح یافت به‌فساد و تبهکاری برنخیزید ، وخدارا ازروی ترس وهم ازروی امیدواری بخوانید ، که همانا رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیك است] .

وآخر سورهٔ کهف که اینست :

قُلْ لَوْ كٰانَ الْبَحْرُ مِدٰاداً لِكَلِمٰاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمٰاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنٰا بِمِثْلِهِ مَدَداً * قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمٰا

۱ــ سورهٔ اعراف: ۷ــآیهٔ ۵۴ تا ۵۶.

اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لاَيُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً .

[بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگار من به آخر رسد دریا خشك خواهد شد، هرچند دریایی دیگر به‌یاری آن بیاوریم* بگو که من بشری هستم مثل شما که به من وحی می‌رسد که همانا خدای شما خدای یگانه است، پس هر کس به دیدار پروردگارش امیدوار است باید که کردار شایسته کند و آحدی را در پرستش پروردگارش شریك نگرداند] :

وازاول سورهٔ مبارکهٔ والصّافّات وهی:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ* وَ الصّافّاتِ صَفّاً * فَالزّاجِراتِ زَجْراً * فَالتّالِياتِ ذِكْراً * اِنَّ اِلٰهَكُمْ لَواحِدٌ * رَبُّ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ* اِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزينَةٍ الْكَواكِبِ* وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ * لايَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ * دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ * اِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.

[سوگند به فرشتگانی (که برای عبادت حق) صف آرائی کرده‌اند *وسوگند به‌فرشتگان زجرکننده (بدکاران ازکارهای بد یا رانندگان ابر و باران و گردانندگان کرات آسمانی وزمین) * و سوگند به فرشتگان تلاوت‌کنندهٔ ذکر (قرآن یاهمه کتب آسمانی) * که همانا خدای شما یکی است * که پروردگار آسمانها وزمین وهرآنچه که در میان آنهاست و پروردگار مشرق‌هاست * همانا ما نزدیکترین آسمان‌را به‌زیور اختران بیاراستیم *و آن‌هارا به‌جهت‌حفظ ازهرشیطان سرکش قرار دادیم *تاشیاطین نتوانندبه وحی آسمانی گوش دهند، وازهرسو به‌قهر رانده شوند * هم به‌قهر رانده شوند وهم عذابی شدید وهمیشگی خواهند داشت * جز یکی از آنها که بخواهد پنهانی وحی‌آسمانی را برباید که شهابی فروزان او را تعقیب می‌کند].

وسه آیه ازآخرسورهٔ مذکوره که اینست:

سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ * وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

[منزه است پروردگار تو که خدائی مقتدر است از توصیف آنان (جاهلان ومشرکین) * ودرود بر رسولان الهی * و ستایش تنها از آن خداست کـه پروردگار عالمیان است].

وسه آیه ازسورة الرحمن [1] که اینست:

يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلّا بِسُلْطانٍ * فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ * يُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ.

[ای گروه جن وانس اگر توانستید که از اطراف زمین و آسمان رخنه کنید (بیرون روید) پس‌چنین کنید، شما نتوانید رخنه کنید جز با داشتن تسلط و قدرت (که هرگز قدرت چنین‌کاری را نسدارید) * پس‌کـدامین یـك از نعمتهای خدایتان را تکذیب می‌کنید؟ * برسر شما شراره‌های آتش‌ودوی گداخته فرو فرستاده شود پس‌هیچ نصرت ویاری نشوید].

وچهار آیه از آخر سورهٔ حشر که اینست:

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

[اگـر ما این قرآن را برکوه نازل می‌کردیم می‌دیدی که کوه از ترس‌خدا خاشع ومتلاشی می‌گشت، وما این مثالهارا برای مردم بیان می‌کنیم باشد که تفکر کنند * اوست خدای‌یکتایی که خدائی غیر او نیست، دانای به‌نهان

۱ـ آیات ۳۳ تا ۳۵.

وآشکار، و بخشنده و مهربان است * اوست خدای یکتایی که خدائی غیر او نیست، سلطان پاك ومنزه‌وسالم‌ازهرعیب ونقص‌وایمنی‌بخش و نگهبان‌جهان‌و جهانیان‌وغالب وقاهر وباجبروت وبزرگوار وبرتر، منزه است خداوند از اینکه برای او شریك‌قرار می‌دهند*اوست‌خدای خالق وآفریننده‌وصورتگر، نامهای نیکوتر ازآن اوست، وآنچه که درآسمانها و زمین است تسبیح او گویند، واو عزیز و حکیم است].

بعد ازآن سورهٔ مبارکهٔ اخلاص‌را دوازده بار باید خواند. وبعد ازآن دستهارا گشوده به‌سوی آسمان برداشته باید گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطُّهْرِ الطّاهِرِ الْمُبارَكِ ، وَ اَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظیمِ ، وَ سُلْطانِكَ الْقَدیمِ ، یا واهِبَ الْعَطایا ، یا مُطْلِقَ الْاُساری ، یا فَكّاكَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ ، اَسْاَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ ، وَ اَنْ تُخْرِجَنی مِنَ الدُّنْیا آمِناً ، وَ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ سالِماً ، وَ اَنْ تَجْعَلَ دُعائی اَوَّلَهُ فَلاحاً ، وَ اَوْسَطَهُ نَجاحاً ، وَ آخِرَهُ صَلاحاً ، اِنَّكَ اَنْتَ عَلّامُ الْغُیُوبِ.

[خداوندا به‌نام پوشیده ومخزون و پاك وپاکیزه ومبارکت، و به‌نام بزرگ وسلطنت بی آغازت ازتو درخواست می‌کنم ای‌بخشنده عطایا، وای آزاد کنندهٔ اسیران، و ای آزادکنندهٔ بندگان از آتش دوزخ ، از تو می‌خواهم که برمحمد وآل‌محمد درود فرستی، ومرا ازآتش‌دوزخ آزاد ساختی، ودر حالت امن وامان ازدنیا بیرونم بری، وباسلامتی در بهشت واردم سازی، و آغاز دعایم‌را رستگاری، ومیانش‌را پیروزی، وپایانش را صلاح و درستی قراردهی، که همانا توبسیار دانای غیب‌ها هستی].

بعد ازآن باید گفت آن چیزی را که مخصوص‌است به تعقیب نماز صبح وآن اینست:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ اُشْهِدُكَ وَ كَفیٰ بِكَ شَهیداً ، وَ اُشْهِدُ مَلائِكَتَكَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَسُكّانَ سَمٰواتِكَ وَاَرْضِكَ، وَاَنْبِیاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ الصّالِحینَ مِنْ عِبادِكَ

وَ جَمیعَ خَلْقِكَ ، فَاشْهَدْ لی وَ كَفٰی بِكَ شَهیداً ، اَنّی اَشْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ اللهُ وَحْدَكَ لا شَریكَ لَكَ ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً ﷺ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ ، وَاَنَّ كُلَّ مَعْبُودٍ مِمّا دُونَ عَرْشِكَ اِلیٰ قَرارِ اَرْضِكَ السّابِعَةِ السُّفْلیٰ باطِلٌ مُضْمَحِلٌّ ما عَدا وَجْهِكَ الْكَریمِ ، فَاِنَّهُ اَعَزُّ وَ اَكْرَمُ ، وَ اَجَلُّ وَ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ یَصِفَ الْواصِفُونَ كُنْهَ جَلالِهِ ، اَوْ تَهْتَدِیَ الْقُلُوبُ اِلیٰ كُنْهِ عَظَمَتِهِ ، یامَنْ فاقَ مَدْحَ الْمادِحینَ فَخْرُ مَدْحِهِ ، وَعَدا وَصْفَ الْواصِفینَ مَآثِرُ حَمْدِهِ ، وَ جَلَّ عَنْ مَقالَةِ النّاطِقینَ تَعْظیمُ شَأْنِهِ ، صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ افْعَلْ بِنا ما اَنْتَ اَهْلُهُ یا اَهْلَ التَّقْویٰ وَ اَهْلَ الْمَغْفِرَةِ .

[خداوندا صبح کردم درحالیکه تورا گواه می گیرم ـ وتو از نظر گواه بودن کافی هستی ـ وفرشتگان وحاملان عرش وساکنان آسمانها وزمین وپیامبران و فرستادگان و شایستگان از بندگانت وتمامی آفریدگان تورا گواه می گیرم ؛ پس گواهم باش ـ که تو از نظر گواه‌بودن کافی هستی ـ که‌من گواهی‌می‌دهم که همانا تو خدای یگانه‌ هستی که شریکی برای‌تو نیست؛ وهمانامحمد(ص) بنده‌و فرستادهٔ توست، وهمانا هر معبودی از زیرعرش گرفته تا کانون زمین هفتم زیرین باطل ومضمحل است جز وجه‌کریم تو که آن عزیزتر و گرامی‌تر و جلیل‌تر وبزرگتر از آنست که وصف کنندگان کنه وحقیقت جلال آنرا اوصف کنند. یادلهابه کنه عظمت آنراه یابد.ای آنکه‌فخر مدح‌تو برمدح‌ستایشگران فائق‌آمده، وآثار حمدتو از مرزوصف توصیف‌کنندگان در گذشته. وتعظیم شأن‌تو از گفتار سخنگویان برتر آمده، برمحمد وآل محمد درود فرست؛ و آنچه راکه توخود اهل‌آنی با ماکن، ای‌آنکه اهل‌تقوا واهل‌آمرزشی].

و بعد از آن باید گفت:

سُبْحانَ اللهِ كُلَّما سَبَّحَ اللهَ شَیْءٌ ، وَ كَما یُحِبُّ اللهُ اَنْ یُسَبَّحَ ، وَ كَما هُوَ اَهْلُهُ ، وَ كَما یَنْبَغی لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلالِهِ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كُلَّما حَمِدَاللهَ شَیْءٌ ، وَكَما یُحِبُّ اللهُ اَنْ یُحْمَدَ ، وَكَما هُوَ اَهْلُهُ ، وَ كَما یَنْبَغی لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلالِهِ ، وَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ كُلَّما هَلَّلَ اللهَ شَیْءٌ ، وَكَما یُحِبُّ اللهُ اَنْ یُهَلَّلَ ، وَكَما هُوَ اَهْلُهُ ،

وَ كَمٰا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلاٰلِهِ، وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ كُلَّمٰا كَبَّرَ اللّٰهَ شَيْءٌ، وَ كَمٰا يُحِبُّ اللّٰهُ أَنْ يُكَبَّرَ، وَ كَمٰا هُوَ أَهْلُهُ، وَ كَمٰا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلاٰلِهِ، سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ عَلٰى كُلِّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَ اللّٰهُ بِهٰا عَلَيَّ، وَ عَلٰى كُلِّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مِمَّنْ كٰانَ أَوْ يَكُونُ إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰامَةِ. أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مٰا أَرْجُو، وَ خَيْرَ مٰا لاٰ أَرْجُو، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مٰا أَحْذَرُ، وَمِنْ شَرِّ مٰا لاٰ أَحْذَرُ.

[«سبحان‌الله» گویم هرزمان‌که چیزی تسبیح خدا گوید، و همانگونه‌که خدا دوست دارد تسبیح‌شود، وهمانطورکه اواهل آن‌است، وآنگونه‌که‌شایستهٔ کرامت وجه وعز جلال اوست. و «الحمدلله» گویم هر زمان‌که چیزی حمد خدا گوید، وهمانگونه‌که خدا دوست دارد ستایش شود، و همانطورکه او اهل آن‌است، وهمانگونه‌که شایستهٔ کرامت وجه وعز جلال اوست. و«لااله الاالله» گویم هرزمان‌که چیزی «لااله الاالله» گوید، وهمانگونه‌که خدا دوست دارد اورا به‌یگانگی یادکنند، و همانطورکه او اهل آن است، و همانگونه‌که شایستهٔ کرامت وجه وعز جلال اوست. و «الله اکبر» گویم هر زمان‌که چیزی خدارا به بزرگی یادکند، وهمانگونه‌که خدا دوست دارد به‌بزرگی یادشود، وهمانطورکه او اهل آن است، وهمانگونه‌که شایستهٔ کرامت وجه وعز جلال اوست.

سبحان‌الله والحمدلله ولااله الاالله و الله‌اکبر بر هر نعمتی‌که خداوند به من وبه‌هریک‌ازآفریدگانش چه‌آنهایی‌که درگذشته‌بوده و چه آنانی‌که در آینده تا روز قیامت خواهند آمد ارزانی داشته است. خداوندا از تو می‌خواهم که برمحمد وآل‌محمد درود فرستی، وخیرآنچه‌راکه امید دارم، وخیر آنچه‌راکه امید ندارم ازتو خواهانم، وازشر آنچه‌که ازآن بیم دارم، وازشرآنچه‌که ازآن بیم‌ندارم، به‌تو پناه می‌آورم].

بعد از آن باید خواند دعائی‌را که درقت شام نیز می‌توان خواند [1] وآن اینست:

۱ـ باتبدیل‌کردن لفظ «أَصْبَحْتُ» به «أَمْسَيْتُ» چنانکه درص ۲۳۱خواهدآمد.

بِسْمِ اللهِ خَيْرِ الْأَسْمٰاءِ، بِسْمِ اللهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمٰاءِ، بِسْمِ اللهِ الَّذى لٰا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ سَمٌّ وَلٰا دٰاءٌ، بِسْمِ اللهِ اَصْبَحْتُ وَعَلَى اللهِ تَوَكَّلْتُ، بِسْمِ اللهِ عَلىٰ قَلْبى وَنَفْسى، بِسْمِ اللهِ عَلىٰ دينى وَعَقْلى، بِسْمِ اللهِ عَلىٰ اَهْلى وَمٰالى، بِسْمِ اللهِ عَلىٰ مٰا اَعْطٰانى رَبّى، بِسْمِ اللهِ الَّذى لٰا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَىْءٌ فِى الْأَرْضِ وَلٰا فِى السَّمٰاءِ، وَهُوَ السَّميعُ الْعَليمُ.

اَللهُ اَللهُ رَبّى حَقّاً لٰا اُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ، اَللهُ اَعَزُّ وَاَجَلُّ مِمّٰا اَخٰافُ وَاَحْذَرُ، عَزَّ جٰارُكَ، وَجَلَّ ثَنٰاؤُكَ، وَتَقَدَّسَتْ اَسْمٰاؤُكَ، وَلٰا اِلٰهَ غَيْرُكَ. اَللّٰهُمَّ اِنّى اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسى، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطٰانٍ شَديدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطٰانٍ مَريدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ جَبّٰارٍ عَنيدٍ، وَمِنْ شَرِّ قَضٰاءِ السَّوْءِ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دٰابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنٰاصِيَتِهٰا، اِنَّكَ عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقيمٍ، وَاَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَىْءٍ حَفيظٌ، اِنَّ وَلِيِّىَ اللهُ الَّذى نَزَّلَ الْكِتٰابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحينَ، فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِىَ اللهُ، لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ، فَسَيَكْفيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّميعُ الْعَليمُ، وَلٰا حَوْلَ وَلٰا قُوَّةَ اِلّٰا بِاللهِ الْعَلِىِّ الْعَظيمِ، وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّٰاهِرينَ.

[بنام خدا که بهترین نامهاست، بنام خدا که پروردگار زمین وآسمان است، بنام خدائی که بانام او هیچ‌سم ودردی زیان نمی‌رساند، بنام خدا وارد صبح شدم، وبرخدا توکل نمودم، بسم‌الله بردل ونفسم، بسم‌الله بردین‌وعقلم، بسم‌الله برخانواده ومالم، بسم‌الله برآنچه که پروردگارم بمن بخشیده‌است، بنام خدائی که بانام اوهیچ‌چیز درزمین وآسمان زیان‌نمی‌رساند، و اوشنوا ودانا‌ست. اللهالله حقاً پروردگار من است، چیزی‌را شریك با او نمی‌گیرم، خدا بزرگتر، خدا بزرگتر، خدابزرگتراست، خدا عزیزتر و جلیل‌تر است از آنچه که من از آن می‌ترسم و حذر می‌کنم (خداوندا) پناهندهٔ‌به‌تو عزیز وثنای‌تو بزرك، ونامهای تو مقدس است، و معبودی جز تو نیست. خداوندا از شرنفس‌خود، واز شر هرسلطان‌قوی‌و سختگیر، واز شر هر شیطان

سرکش، واز شر هرزورد گوی معاند، واز شر پیشامدهای بد، واز شر هر جنبنده‌ای که اختیارش به‌دست توست، به‌تو پناه می‌آورم، که‌تو بر راه راستی، وبرهرچیز حافظ ونگهبانی، همانا سرپرست من آن خدائی است که کتاب را نازل فرمود، و او سرپرستی نیکان را به عهده می‌گیرد، پس اگر پشت کردند (ونپذیرفتند) پس بگو: خداوند مرا کافی است، معبودی جز او نیست، براو توکل نمودم، واوصاحب عرش بزرگ است، پس بزودی خداوند تورا نسبت به‌آنان کفایت کند واو شنوا وداناست، وهیچ حول وقوه‌ای نیست مگر به خدای برتر و بزرگ، وخداوند درود فرستد بر بهترین آفریدگانش محمد و آل پاک او].

بعد از آن باید گفت آن چیزی را که از جمله دعاهائی است که مخصوص است به تعقیب نماز صبح وآن اینست:

بِسْمِ اللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ اُفَوِّضُ اَمْری اِلَی اللهِ، اِنَّ اللهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ ، فَوَقٰیهُ اللهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا ، لا اِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ ، فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ ، حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَکیلُ، فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ[1] ، ماشاءَ اللهُ ، لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ ، ماشاءَ اللهُ لا ماشاءَ النّاسُ ، ماشاءَ اللهُ وَ اِنْ کَرِهَ النّاسُ، حَسْبِیَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبینَ ، حَسْبِیَ الْخالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقینَ ، حَسْبِیَ الرّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقینَ ، حَسْبِیَ الَّذی لَمْ یَزَلْ حَسْبی ، حَسْبی مَنْ کانَ مُذْ کُنْتُ حَسْبی، حَسْبِیَ اللهُ، لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ[2]، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ.

[بنام خدا، وخداوند برمحمد وآل اودرود فرستد، وکار خودرا به خداوند واگذار می‌نمایم، همانا خداوند به‌بندگان بیناست، پس خداوند اورا از زیانهایی که ازجانب مکرآنان متوجه او می‌شد نگاه‌داشت، معبودی جزتو نیست، تومنزهی، من ازستمکاران بوده‌ام، پس دعای او را مستجاب کردیم و

۱ـ این اذکار ازآیاتی چندتشکیل یافته، لذا درترجمه مشاهده می‌شود که مطالب ظاهراً بهم مربوط ومسلسل نیست.

۲ـ درنسخه چاپی پس ازالمرزوقین چنین است: حسبی الله رب العالمین، حسبی من هو حسبی، حسبی من لم یزل حسبی... حسبی الله الذی لااله الاهو...

از اندوه نجاتش داديم واينچنين مؤمنان را نجات مى‌دهيم، خداوند ما را كافى است و خوب وكيلى است، پس‌باز گشتند بانعمت و فضلى از جانب خداوندكه هيچگونه‌بدى‌به‌ايشان‌نرسيده‌بود. هرچه‌خداخواست (همان‌خوب است) هيچ‌حول‌وقوه‌اى نيست‌جز به‌خدا، هرچه خدا خواهد نه‌هرچه مردم خواهند، هرچه خدا خواهد هرچندمردم نپسندند. رب به‌جاى مربوبين، و خالق به جاى مخلوقين، ورازق (روزى‌دهنده) بجاى مرزوقين مـرا كافـى است، [پروردگار عالميان‌مرا بس‌است، كافى‌است مرا آنكس كه مرا كافى است]، كافى‌است مراآنكس‌كه پيوسته مراكافى بوده است، كافى است مرا آنكس‌كه ازآغاز پيدايشم مراكافى‌بوده است،كافى‌است مرا خدا[ئى] كه‌جز او معبودى نيست، براو توكل نمودم، واو صاحب عرش بزرك است] .

بعد از آن بايد گفت:

اَللّٰهُمَّ اَصْبَحَ ظُلْمى مُسْتَجيراً بِعَفْوِكَ ، وَاَصْبَحَتْ ذُنُوبى مُسْتَجيرَةً بِمَغْفِرَتِكَ، وَ اَصْبَحَ خَوْفى مُسْتَجيراً بِاَمٰانِكَ ، وَ اَصْبَحَ فَقْرى مُسْتَجيراً بِغِنٰاكَ ،وَ اَصْبَحَ ذُلّى مُسْتَجيراً بِعِزِّكَ ، وَ اَصْبَحَ ضَعْفى مُسْتَجيراً بِقُوَّتِكَ ، وَ اَصْبَحَ وَجْهِىَ الْفٰانى مُسْتَجيراً بِوَجْهِكَ الْبٰاقى، يٰاكٰائِناً قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ، وَيٰا كٰائِناً بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ ، وَ يٰا مُكَوِّنَ كُلِّ شَيْءٍ ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْ لى مِنْ اَمْرى فَرَجاً وَ مَخْرَجاً ، وَ ارْزُقْنى مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ، وَ مِنْ حَيْثُ لاٰ اَحْتَسِبُ .

[خداوندا ظلم وستم‌من بەعفو تو، وگناهانم به‌آمرزش تو، وترسم به امان تو، وفقرم به‌دارائى تو، وذلتم به‌عزت تو، وضعفم به‌قوت‌تو، و وجه فانى‌من به‌وجه باقى‌تو پناه آورده، اى‌آنكه پيش‌ازهرچيز بوده‌اى، واى آنكه پس ازهرچيز خواهى بود، واى پديدآورندهٔ هرچيز، برمحمد وآل محمد درود فرست، ودركارم گشايش‌وراه گريزى‌قرارده، ومرا ازجايى كه گمانم‌مى‌رود و از جايى كه گمانم نمى‌رود روزى بخش] .

بعد از آن بايد كه محاسن خودرا به‌مشت دست راست گرفته، كف دست چپ‌را به سوى آسمان بگشائى وهفت نوبت اين دعارا بخوانى:

يـٰا رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ عَجِّـلْ فَـرَجَ

[مُحَمَّدٍ وَ] آلِ مُحَمَّدٍ.

[ای پروردگار محمد و آل محمد، برمحمد و آل‌محمد درود فرست، و در فرج [محمد و] آل‌محمد تعجیل فرما].

وهفت نوبت دیگر این دعارا باید خواند:

يا رَبَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَعْتِقْ رَقَبَتي مِنَ النّارِ.

[ای پروردگار محمد و آل‌محمد، برمحمد و آل‌محمد درود فرست، و گردنم را از آتش دوزخ آزادساز].

بعد از آن باید گفت:

يا اَللّٰهُ يا رَحْمٰنُ يا رَحيمُ، يا حَيُّ يا قَيُّومُ، بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغيثُ. اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَتي في كُلِّ كُرْبَةٍ، وَ اَنْتَ رَجائي في كُلِّ شِدَّةٍ، وَ اَنْتَ لي في كُلِّ اَمْرٍ نَزَلَ بي ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ، فَاغْفِرْلي ذُنُوبي كُلَّها، وَاكْشِفْ هَمّي، وَ فَرِّجْ غَمّي. اَللّٰهُمَّ اَغْنِني بِحَلالِكَ عَنْ حَرامِكَ، وَ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِواكَ.

[ای خدا، ای رحمن، ای رحیم، ای زنده، ای پاینده، به‌رحمت‌تو یاری‌می‌طلبم. خداوندا تو پشتیبان منی درهرغمی، وتو امید منی درهرسختی ودشواری، و تو درهرمشکلی که برمن فرودآید پشتیبان وساز وبرگ منی، پس تمام گناهان مرا بیامرز، و اندوه مرا برطرف ساز، وغمم را بزدا. خداوندا مرا به‌حلال خود ازحرامت، وبه‌فضل خود از غیر خودت بی نیاز ساز].

بعد از آن باید گفت آن چیزی‌راکه دروقت شام نیز می‌توان گفت، وآن اینست[1]:

اَصْبَحْتُ اَللّٰهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمامِكَ الْمَنيعِ الَّذي لا يُحاوَلُ وَ لا يُطاوَلُ، مِنْ شَرِّ كُلِّ غاشِمٍ وَ طارِقٍ، [وَ]مِنْ سائِرِ ما خَلَقْتَ[2] مِنْ خَلْقِكَ الصّامِتِ وَ النّاطِقِ، في جُنَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ بِلِباسٍ سابِغَةٍ، وَلاءِ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، مُحْتَجِباً مِنْ كُلِّ قاصِدٍ لي بِاَذِيَّةٍ، بِجِدارٍ حَصينِ الْاِخْلاصِ

۱ـ به پاورقی ص ۱۱۹ مراجعه شود. ۲ـ درنسخه چاپی: ماخلقت ومن خلقت...

فِی الْاِعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ ، وَ التَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ، مُوقِناً بِاَنَّ الْحَقَّ مَعَهُمْ وَ فیهِمْ وَ بِهِمْ ، اُوالی مَنْ والَوْا ، وَ اُجانِبُ مَنْ جانَبُوا . فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اَعِذْنِی اللّٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ ما اَتَّقیهِ ، یا عَظیمُ حَجَزْتُ الْاَعادِیَ عَنّی بِبَدیعِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ ، وَجَعَلْنامِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ .

[خداوندا صبح کردم درحالیکه چنگ آویخته‌ام به‌حق‌وحرمت بلندپایه تو که ازهیچ‌راهی‌دسترسی به‌آن‌نیست‌وهرگز مغلوب ومقهور نمی گردد،ازشر هر دشمن ستیزه‌جو، وپیشامدنا گوار،[و] ازجمیع‌مخلوقات‌بی‌زبان و گویا(یا بی جان‌وجاندار)تو،درپناه‌سپری ازهرچیزترسناك به‌لباس‌فراخی که همان‌ولایت خاندان‌پیامبرتومحمد-درود توبراو وآنان باد-است،ودرحالیکه ازهرچیزی که‌قصدآزارمرا دارد به‌پناهگاه‌محکمی که‌همان‌اخلاص‌دراعتراف بحق‌ایشان‌و چنگ آویختن به‌ریسمان محکم آنان است‌خودراپوشیده داشته، ودرحالیکه یقین دارم حق‌باآنان‌ودرمیان‌آنان ، و به‌دست‌آنان‌است، هرکس‌را که آنان دوست‌بدارندد‌وست‌می‌دارم، وازهرکس که دوری کنند‌دوری‌می‌نمایم. پس‌بر محمد وآل‌محمد درودفرست، وخداوندا بحق‌آنان‌مرا ازشرهرآنچه که‌از آن می‌پرهیزم‌پناه‌ده،ای‌عظیم، دشمنان‌را ازخود دورداشتم‌به(آیه‌بدیع‌السماوات والارض) خداوند آفریننده آسمانهاوزمین‌بی‌مثال است، و (آیه‌وجعلنا...) قراردادیم‌ازجلووپشت‌سر ایشان‌سدی پس‌پرده بر دیدگانشان انداختیم پس ایشان‌نمی‌بینند] .

بعد از آن باید گفت آن چیزی‌را که مخصوص‌است به تعقیب صبح و آن اینست:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اَذْهَبَ اللَّیْلَ بِقُدْرَتِهِ ، وَجاءَ بِالنَّهارِ[مُبْصِراً] بِرَحْمَتِهِ خَلْقاًجَدیداً ، وَنَحْنُ فی عافِیَةٍ بِمَنِّهِ وَجُودِهِ وَ کَرَمِهِ ، مَرْحَباً بِالْحافِظَیْنِ .

[سپاس‌خدائی راست که شب‌را به‌قدرت خویش ببرد، وروز [روشن] را به رحمت خود به‌صورت آفرینش‌جدیدی آورد، وما به منّ وبخشش وکرم او درسلامتی بسر می‌بریم، آفرین به‌دو فرشتهٔ حافظ اعمال].

ودروقت گفتن مَرْحَباً بِالْحافِظَيْنِ التفات بـه‌جـانب دست راست خـود کرده بگوئی: وَ حَیّا کُمَا اللهُ مِنْ کاتِبَیْنِ[1].

[خداشما دوکاتب [وشاهد] را زنده بدارد].

والتفات به جانب دست چپ خود کرده بگوئی:

أُكْتُبا - رَحِمَكُمَا اللهُ - بِسْمِ اللهِ ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَـهُ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها ، وَ أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ، عَلىٰ ذٰلِكَ أَحْيىٰ ، وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ ، وَ عَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْشاءَ اللهُ. أَقْرِءا مُحَمَّداً مِنّي السَّلامَ.

[بنویسید - خدا شمارا رحمت کند - بنام خدا، گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست که یگانه‌است وشریکی برای اونیست، وگواهی می‌دهم کـه محمد بنده وفرستادهٔ اوست، وگواهی می‌دهم که قیامت‌خواهدآمد و شکی درآن نیست، وهمانا خداوند مردگان‌را زنده خواهد نمود، بـرهمین عقیده زندگی‌می کنم،وبرهمین‌عقیده می‌میرم، وبرهمین‌عقیده‌ازقبر برانگیخته‌می شوم اگرخداخواهد، ازجانب‌من به‌محمد(ص) سلام بفرستید].

وبعدازآن باید گفت:

أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي النَّهارِ إِذا تَجَلّىٰ، وَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي اللَّيْلِ إِذا يَغْشىٰ ، وَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْآخِرَةِ وَ الْأُولىٰ ، وَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ما لاحَ الْجَدِيدانِ ، وَ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا اطَّرَدَ الْخافِقانِ ، وَ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ما حَدا الْحادِيانِ ، وَ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ما عَسْعَسَ لَيْلٌ وَ ما ادْلَهَمَّ ظَلامٌ، وَ [صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ] ما تَنَفَّسَ صُبْحٌ وَما أَضاءَ فَجْرٌ.

[خداوندا برمحمد وآل‌محمد درودفرست در روز آنگاه‌که روشن شود، و برمحمد وآل‌محمد درودفرست درشب‌آنگاه که تاریکیش فراگیر شود، وبر محمد وآل محمد درودفرست درآخرت ودنیا، وبرمحمد و آل محمد درود

1ـ درنسخه چاپی: من کاتبین و شاهدین.

فرست تاشب وروز ظهور وبروز دارند، وبرمحمد وآل‌محمد درود فرست تامشرق ومغرب برپاست، وبرمحمد وآل‌محمد درود فرست تا نوای شب و روز (که مردم‌را به‌سوی قبرها سیر می‌دهند) برجاست، وبرمحمد وآل‌محمد درود فرست تاآنگاه‌که شب‌درآمدو شداست وظلمت آن‌شدید وفراگیر است،و [برمحمدو آل‌محمد درودفرست] تاصبح‌نفس‌می‌کشد، وفجر روشن می‌شود.

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّداً خَطِيبَ وَفْدِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْكَ ، وَ الْمَكْسُوَّ حُلَلاً لِأَمانٍ إِذا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ النّاطِقَ إِذا خَرِسَتِ الْأَلْسُنُ بِالثَّناءِ عَلَيْكَ.

[خداوندا محمد (ص)را سخنگوی میهمانان مؤمنی‌که برتو وارد می‌شوند قرارده، و او را درآن هنگام که در پیشگاه تو می‌ایستد جامه‌های امان بپوشان (که بتواند بدانها امت‌خویش‌را ازعذاب برهاند)، و اورا گویای به‌مدح خودت قرارده آنگاه‌که تمام‌زبانها بسته و لال بماند].

اَللّٰهُمَّ أَعْلِ مَنْزِلَتَهُ ، وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ ، وَ أَظْهِرْ حُجَّتَهُ ، وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ ، وَ ابْعَثْهُ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْتَهُ ، وَ اغْفِرْ لَهُ ما أَحْدَثَ الْمُحْدِثُونَ مِنْ أُمَّتِهِ بَعْدَهُ .

[خداوندا منزلت اورا بلندگردان، ودرجهٔ اورا بالابر، ودلیل اورا آشکار ساز، وشفاعت اورا بپذیر، واورا درجایگاه پسندیده و ستوده‌ای (مقام شفاعت) که به‌وی وعده فرموده‌ای برانگیز، و آنچه راکه بدعتگزاران از امت اوپس‌ازوی‌احداث کرده‌اند براو ببخشای(ومو جب‌خرده گیری قرارمده)].

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِباتِ رَحْمَتِكَ ، وَ عَزائِمَ مَغْفِرَتِكَ ، وَ الْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ ، وَ السَّلامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ ، وَ أَسْأَلُكَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ ، وَ النَّجاةَ مِنَ النّارِ .

[خداوندا موجبات واسباب رحمت، وآمرزشهای حتمیت، و بهره‌وری از هرکار نیکی، وسلامتی ازهرگناهی‌را ازتو درخواست می‌کنم، ورستگاری به بهشت، و نجات از آتش دوزخ‌را از تو خواستارم].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اجْعَلْ لِي فِي صَلاتِي وَ دُعائِي بَرَكَةً تُطَهِّرُ بِها قَلْبِي ، وَ تُؤْمِنُ بِها رَوْعِي ، وَ تَكْشِفُ بِها كَرْبِي ، وَ تَغْفِرُ بِها

ذَنْبي، وَتُصْلِحُ بِها أَمْري، وَتُغْنِي بِها فَقْري، وَتُذْهِبُ بِها ضُرّي، وَتُفَرِّجُ بِها هَمّي، وَ تُسَلّي بِها غَمّي، وَتَشْفي بِها سُقْمي، وَ تُؤْمِنُ بِها خَوْفي، وَ تَجْلو بِها حُزْني، وَ تَقْضي بِها دَيْني، وَتَجْمَعُ بِها شَمْلي، وَ تُبَيِّضُ بِها وَجْهي. وَاجْعَلْ ما عِنْدَكَ خَيْراً لي.

[خداوندا برمحمد وآل‌محمد درودفرست، ودرنماز ودعای من برکتی قرار ده که بدان‌سبب دلم‌را پاك سازی، وهراسم‌را به‌امان مبدل‌نمایی، و غـم و سختی‌ام را برطرف سازی، و گناهم‌را بیامرزی، وکارم را اصلاح نمایی، وفقرم را به‌دارایی‌آوری، وناراحتیم‌را ببری، واندوهم‌را بزدایی، وغمم‌را آرامش بخشی، ودردم‌را شفادهی،وترسم‌را به‌امان‌آوری، وحزنم را برطرف سازی، وبدهی‌ام را بپردازی، وامور پراکنده‌ام را جمع‌آوری، ورویم را سپیدگردانی، وآنچه‌راکه به نزد خود داری خیرمن قرار ده].

بعد از آن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ إِنّي أَدْعُوكَ لِهَمٍّ لا يُفَرِّجُهُ غَيْرُكَ، وَلِرَحْمَةٍ لا تُنالُ إِلاّ مِنْكَ، وَ لِحاجَةٍ لا يَقْضيها إِلاّ أَنْتَ يا كَريمُ.

[خداوندا تورا می‌خوانم نسبت به اندوهی‌که جز توکسی آنرا بـرطرف نسازد، وبرای رحمتی‌که جز ازسوی توبدست نیاید، و برای حاجتی‌کـه آنرا جزتوکسی برنیاورد ای‌کریم].

اَللّٰهُمَّ كَما كانَ مِنْ شَأْنِكَ ما أَرَدْتَني بِهِ مِنْ ذِكْرِكَ، وَ أَلْهَمْتَنيهِ مِنْ شُكْرِكَ وَ دُعائِكَ، فَلْيَكُنْ مِنْ شَأْنِكَ الْإِجابَةُ لي فيما دَعَوْتُكَ، وَ النَّجاةُ فيما فَزِعْتُ إِلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلاً أَنْ أَبْلُغَ رَحْمَتَكَ فَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَهْلٌ أَنْ تَبْلُغَني وَ تَسَعَني، لِأَنَّها وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَ أَنا شَيْءٌ فَلْتَسَعْني رَحْمَتُكَ يا مَوْلايَ.

[خـداوندا همانگونه‌که ازشأن توست‌که باذکرخودت‌مرا قصدکرده‌ای، و شکر ودعای خویش‌را به‌من الهام نموده‌ای، پس‌باید اجابت دعای من، و نجات ازآنچه‌که ازآن به‌سوی توپناه آورده‌ام نیزشأن توباشد، پس اگر

من شایستهٔ آن‌نیستم که به‌رحمت تو برسم، امارحمت تو شایسته است که به من برسد ومرا فرا گیرد، زیرا که رحمت‌تو هرچیزرا فرا گرفته، و من هم یکی ازچیزهایم، پس بایدرحمت‌تو مرا فرا گیرد ای مولای من].

بعد ازآن باید گفت درحالتی که بگرید یا به‌گریه درآرد خودرا:

إلٰهی إنّ ذُنُوبی وَکَثرَتَها قَدْ غَبَّرَتْ وَجْهی عِنْدَکَ ، وَحَجَبَتْنی عَنِ اسْتِیهالِ رَحْمَتِکَ ، وَ باعَدَتْنی عَنِ اسْتِنْجازِ مَغْفِرَتِکَ ، وَ لَوْلا تَعَلُّقی بِآلائِکَ ، وَتَمَسُّکی بِالرَّجاءِ لِما وَعَدْتَ أمْثالی مِنَ الْمُسْرِفینَ وَ أشْباهی مِنَ الْخاطِئینَ بِقَوْلِکَ: یا «عِبادِیَ الَّذینَ أسْرَفُوا عَلیٰ أنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ»[1] وَ حَذَّرْتَ الْقانِطینَ مِنْ رَحْمَتِکَ فَقُلْتَ : وَ«مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إلَّا الضّالُّونَ»[2] ثُمَّ نَدَبْتَنا بِرَحْمَتِکَ إلیٰ دُعائِکَ فَقُلْتَ: «ادْعُونی أسْتَجِبْ لَکُمْ إنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ»[3] ؛ إلٰهی لَقَدْ کانَ ذُلُّ الْإیاسِ[4] عَلَیَّ مُشْتَمِلاً ، وَ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِکَ بی مُلْتَحِفاً.

[خداوندا گناهان من وبسیاری‌آنها روی مرا در پیشگاه تو بــه غبار خــود پوشانده، ومراازاهلیت‌رحمت‌درپوشانده، وازطلب‌عملی‌شدن‌آمرزش تودور ساخته است، واگرنبود که به نعمتهای توآویخته‌ام، و به امیدواری به تو چنگ زده‌ام‌ـ‌به‌این خاطر که امثال‌من ازاسرافکاران‌واشباه من‌ازخطاکاران‌را به‌این فرمایش خود وعده فرموده‌ای: «**ای بندگان من که برخــود اسراف روا داشته‌اید، ازرحمت خدا ناامید مشوید ، همانا خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد، همانا که او آمرزنده ومهربان است**» و ناامیدان از رحمت خودرا حذر داده‌ای وفرموده‌ای: «**وچه کسی از رحمت پروردگارش ناامید می‌شود جز گمراهان؟**» سپس‌ازروی رحمت‌خود مارا به‌سوی دعای‌خویش فرا خوانده وفرموده‌ای: «**مرا بخوانید تا دعای شما را استجــابت کنم ، همانا کسانی‌که از عبادت من استکبار می‌ورزند بزودی باحالت خواری و**

۱ــ سورهٔ زمر: ۳۹ــ آیهٔ ۵۳. ۲ــ سورهٔ حجر: ۱۵ــ آیهٔ ۵۶.

۳ــ سورهٔ غافر: ۴۰ــ آیهٔ ۶۰. ۴ــ «الیأس ــ خ‌ل» .

زبونی داخل دوزخ می‌شوند » ـ خدای من ، هرآینه ذلت یأس مرا فرا می گرفت، ونومیدی از رحمتت مرا درمی‌پوشاند].

إلٰهي قَدْ وَعَدْتَ الْمُحْسِنَ ظَنَّهُ بِكَ ثَواباً، وَ أَوْعَدْتَ الْمُسيءَ بِكَ ظَنَّهُ عِقاباً.

أَللّٰهُمَّ وَقَدْ أَسْبَلَ دَمْعي حُسْنُ الظَّنِّ بِكَ في عِتْقِ رَقَبَتي مِنَ النّارِ ، وَ تَغَمُّدِ زَلَلي ، وَ إِقالَةِ عَثْرَتي، وَ قُلْتَ ـ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ الَّذي لا خُلْفَ فيهِ وَلا تَبْديلَ ـ : « يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ »[1].

أَللّٰهُمَّ إِنّي أُقِرُّ وَ أَشْهَدُ وَ أَعْتَرِفُ وَ لا أَجْحَدُ ، وَ أُسِرُّ وَ أُظْهِرُ وَ أُعْلِنُ وَ أُبْطِنُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللّٰهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ ، وَحْدَكَ لا شَريكَ لَكَ ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ ، وَ أَنَّ عَلِيّاً أَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيّينَ وَوارِثَ عِلْمِ النَّبِيّينَ وَ قاتِلَ الْمُشْرِكينَ وَ إِمامَ الْمُتَّقينَ وَ مُجاهِدَ النّاكِثينَ وَ الْقاسِطينَ وَ الْمارِقينَ إِمامي وَحُجَّتي وَ صِراطي وَ دَليلي وَ مَحَجَّتي، وَ مَنْ لا أَثِقُ بِالْأَعْمالِ وَ إِنْ زَكَتْ ، وَ لا أَراها مُنْجِيَةً وَ إِنْ صَلُحَتْ إِلّا بِوِلايَتِهِ ، وَ الْإِيتِمامِ بِهِ وَ الْإِقْرارِ بِفَضائِلِهِ ، وَ الْقَبُولِ مِنْ حَمَلَتِها ، وَ التَّسْليمِ لِرُواتِها .

[خدای من! هماناتو به کسی که حسن‌ظن به‌تودارد نویدپاداش داده‌ای،وبه کسی که سوء ظن به‌تو دارد وعدهٔ کیفر فرموده‌ای].

[خداوندا حسن‌ظن من به‌تو دراینکه از آتش دوزخ رهایم‌سازی، وخطاهایم را (به‌آمرزش خود) بپوشانی، واز لغزشهایم درگذری، اشکم را جاری ساخته (تاشاید بدین‌سبب به‌این موارد دست‌یابم ۲) . و تو فرموده‌ای ـو البته سخن‌تو حق است که خلف وتبدیلی درآن نیست ـکه : « (به‌یادآر) روزی را که هردسته از مردم را به‌نام امامشان فرا خوانیم». خداوندا من اقرار می کنم و گواهی می‌دهم واعتراف می‌دارم وانکار ندارم و در پنهان‌و آشکار وظاهر وباطن گواهم که تویی آن‌خداوندی‌که معبودی جز تو نیست،

۱ـ سورهٔ اسراء : ۱۷ ـ آیهٔ ۷۱.

۲ـ درص ۱۶۹تفسیر این‌فراز ازمؤلف (ره) به‌بیانی دیگر خواهد آمد.

یگانه‌ای وشریکی نداری، واینکه محمد(ص) بنده و فرستادهٔ توست، و همانا علی که امیر مؤمنان وسیداوصیاء ووارث علم پیامبران وکشندهٔمشرکان وپیشوای پرهیزکاران وجهادکنندهٔ باعهدشکنان وستمگران و ازدین بیرون روندگان است، امام وحجت وراه ورهنما وجاده پهناورمن (به‌سوی تو) است، وکسی‌است که جز باولایت او وپیروی ازاو واقرار به فضائل او و پذیرش‌آنهاازحاملان ولایت‌اووتسلیم‌دربرابر راویان‌آنها به‌هیچ‌یك از اعمال هرچند پاکیزه باشد اطمینان ندارم، وآنهارا هرچندصالح ودرست بوده باشد نجات‌بخش نمی‌بینم] .

اَللّٰهُمَّ وَاُقِرُّ بِاَوْصِيٰائِهِ مِنْ اَبْنٰائِهِ اَئِمَّةً وَحُجَجاً، وَ اَدِلَّةً وَ سُرُجاً، وَ اَعْلاٰماً وَ مَنٰاراً ، وَسٰادَةً [وَ] اَبْراراً ، وَاَدِينُ بِسِرِّهِمْ وَجَهْرِهِمْ، وَ ظٰاهِرِهِمْ وَبٰاطِنِهِمْ وَ حَيِّهِمْ وَ مَيِّتِهِمْ ، وَشٰاهِدِهِمْ وَ غٰائِبِهِمْ لاٰشَكَّ فِي ذٰلِكَ وَلاٰارْتِيٰابَ ، وَ لاٰ تَحَوُّلَ عَنْهُ وَ لاٰ انْقِلاٰبَ .

[خداوندا و به اوصیاء از فرزندان او که همه پیشوایان وحجتهاورهنمایان وچراغهاونشانه‌ها ومناره‌هاوسروران نیکوکردارند اقرار می کنم،وبه‌نهان و آشکار وظاهر وباطن وزنده ومرده وحاضر وغایب‌آنان دینداری می‌نمایم ، که شك ودودلی درآن نیست، وبازگشت ودگرگونی‌ای از آن وجود ندارد] .

اَللّٰهُمَّ فَادْعُنِي يَوْمَ حَشْرِي وَحِينَ نَشْرِي بِاِمٰامَتِهِمْ، وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَاكْتُبْنِي فِي اَصْحٰابِهِمْ ، وَ اَنْقِذْنِي بِهِمْ يٰامَوْلاٰيَ مِنْ حَرِّ النِّيرٰانِ ، فَاِنَّكَ اِنْ اَعْفَيْتَنِي مِنْهٰا[1] كُنْتُ مِنَ الْفٰائِزِينَ .

[خداوندا مرا درروز حشر وهنگام‌نشرم به‌امامت‌آنان فراخوان ، وددردسته و گروه ایشان محشورم گردان، و نامم‌را در زمرهٔ اصحابشان بنویس، و ای مولای من بحق‌ایشان مرا از گرمای آتش‌دوزخ رهایی‌بخش‌که اگر مرا از آتش دوزخ معاف‌بداری‌ازرستگاران خواهم بود].

۱ــ درنسخهٔ چاپی: اِنْ اَعْتَقْتَنِي مِنْهٰا «اگرمرا آزادسازی‌ازآن».

اَللّٰهُمَّ وَقَدْ اَصْبَحْتُ فِي يَوْمِي هٰذا لا ثِقَةَ لِي وَلا مَفْزَعَ وَلا مَلْجَأَ غَيْرَ مَنْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ اِلَيْكَ مِنْ آلِ رَسُولِكَ، عَلِيٌّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ-صَلَواتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ-.

[خداوندا من امروز صبح کردم درحالیکه هیچ‌پشتیبان و پناهگاه وملجأی ندارم جز کسانی که به‌آنان متوسل شده‌ام از آل رسولت علی و فاطمه وحسن و حسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد و علی وحسن ومحمد ــ درود تو برتمامی آنان باد ــ].

اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْهُمْ حِصْني مِنَ الْمَكارِهِ، وَمَعْقِلي مِنَ الْمَخاوِفِ، وَنَجِّني بِهِمْ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ طاغٍ، وَفاسِقٍ باغٍ، وَمِنْ شَرِّ ما اَعْرِفُ وَما اُنْكِرُ، وَمَا اسْتَتَرَ عَلَيَّ وَما اُبْصِرُ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ رَبّي آخِذٌ بِناصِيَتِها، اِنَّ رَبّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ.

[خداوندا آنان‌را دژ من از ناخوشایندی‌ها، وپناهگاهم از چیزهای هراسناك قرارده، ومرا بحق‌آنان ازهردشمن سرکش، وهرفاسق‌ستمکار، واز شرآنچه که می‌شناسم یانمی‌شناسم، وازشرآنچه‌که بر من پوشیده است و آنچه‌که می‌بینم، وازشر هرجنبنده‌ای‌که اختیارش به‌دست پروردگار من است ــ‌که همانا پروردگارم برراه راست است ــ نجات‌بخش].

اَللّٰهُمَّ بِتَوَسُّلي اِلَيْكَ بِهِمْ، وَتَقَرُّبي بِمَحَبَّتِهِمْ افْتَحْ عَلَيَّ اَبْوابَ رَحْمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ، وَحَبِّبْني اِلى خَلْقِكَ، وَجَنِّبْني عَداوَتَهُمْ وَبُغْضَهُمْ، اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ.

[خداوندا بهمین‌که من آنان‌را وسیلهٔ خودم به‌سوی تو قرار داده وبادوستی ایشان خودرا به‌تو نزدیك ساخته‌ام درهای رحمت و آمرزش خودرا برمن بگشا، ومرا به‌نزد آفریدگانت محبوب‌گردان، ودشمنی وکینهٔ آنان را از من دور دار، که تو بر هرچیزی توانایی].

اَللّٰهُمَّ وَلِكُلِّ مُتَوَسِّلٍ ثَوابٌ، وَلِكُلِّ ذي شَفاعَةٍ حَقٌّ، فَاَسْأَلُكَ بِمَنْ جَعَلْتَهُمْ

إِلَيْكَ سَبَبِي، وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ طَلِبَتِي، أَنْ تُعَرِّفَنِي بَرَكَةَ يَوْمِي هٰذا وَ شَهْرِي هٰذا وَ عامِي هٰذا.

[خداوندا هر توسل پيدا کننده‌اى را پاداشى است، و هر صاحب شفاعتى را حقى، پس بحق آنانى که وسيلهٔ خودم به‌سوى تو قرارشان‌داده، وآنان‌را در پيش حاجت و نيازخويش واداشته‌ام ازتو مى‌خواهم که برکت اين روز واين‌ماه‌و اين سال‌مرا به‌من بشناسانى].

أَللّٰهُمَّ فَهُمْ مُعَوَّلِي فِي شِدَّتِي وَ رَخائِي، وَ عافِيَتِي وَ بَلائِي، وَ نَوْمِي وَ يَقَظَتِي، وَ ظَعْنِي وَ إِقامَتِي، وَ عُسْرِي وَ يُسْرِي، وَ صَباحِي وَ مَسائِي، وَ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوايَ.

[خداوندا اينان تکيه گاه من درهرناراحتى وآسايش، و سلامتى و گرفتارى، وخواب وبيدارى، وسفر وحضر، وسختى وراحتى، وروز وشب، وحرکت‌و سکون منند].

أَللّٰهُمَّ فَلا تُخْلِنِي بِهِمْ مِنْ نِعْمَتِكَ، وَلا تُخَيِّبْنِي بِهِمْ مِنْ نائِلِكَ، وَ لا تَقْطَعْ رَجائِي مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ لا تَفْتِنِّي بِإِغْلاقِ أَبْوابِ الْأَرْزاقِ، وَ انْسِدادِ مَسالِكِها، وَ ارْتِتاجِ مَذاهِبِها، وَ افْتَحْ لِي مِنْ لَدُنْكَ فَتْحاً يَسِيراً، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ ضَنْكٍ مَخْرَجاً، وَ إِلىٰ كُلِّ سَعَةٍ مَنْهَجاً، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ.

[خداوندا بحق آنان‌مرا ازنعمت خويش بيرون‌مبر، و بحق آنان از بخشش خود محرومم مساز، واميدم‌را ازرحمت خود مبر، وبابستن درهاى روزى و مسدود کردن‌راهها وبستن روشهاى آن امتحانم‌مکن، وازجانب خود گشايشى آسان برايم قرارده، وبرايم ازهرسختى وتنگى‌يى راه خروج، وبه سوى هرفراخى‌يى راهى پهناور قرار ده، به رحمت خودت اى مهربانترين مهربانان].

أَللّٰهُمَّ وَ اجْعَلِ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ مُخْتَلِفَيْنِ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ مُعافاتِكَ، وَ مَنِّكَ وَ فَضْلِكَ، وَ لا تُفْقِرْنِي إِلىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ، إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ.

[خداوندا شب‌وروزرا بگونه‌ای قرارده‌که بارحمت وسلامتی وعطاو بخشش تو برمن درآمد وشد باشند، ومرا به‌هیچیك ازخلق خود نیازمند مساز، بـه رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان،که تو برهرچیز توانایی، وبه همه چیز احاطه داری].

مترجم گوید: «ببـاید دانست که مصنّف ـ قـدّس سره ـ در حاشیه ایراد کرده که این‌دعای لازم الانقیاد مسمّی به‌دعای اعتقاد است، وازحضرت امام بحق عالم امـام موسی‌کاظم، وازثامن ائمّهٔ هـدی حضرت امام رضا ـ علیهماالتّحیّة والثّنا ـ مرویست، نهایتش‌نُسخ آن مختلف است به‌زیاده ونقصان. واین‌دعائیست جلیل‌القدر عظیم الشّأن که دروقت شام نیز می‌توان خواندن، امّا چون دروقت شام خوانده شود بجای « اَللّٰهُمَّ وَ قَدْ اَصْبَحْتُ فی یَوْمی هٰذا »، « اَللّٰهُمَّ وَ قَدْ اَمْسَیْتُ فی یَوْمی هٰذا » باید گفت. وَاللهُ المُوَفِّق».

بعد از آن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ یـا مُـدْرِكَ الْهارِبینَ، وَ یـا مَلْجَأَ الْخائِفینَ، وَ یـا صَریـخَ الْمُسْتَصْرِخینَ، وَیـا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، وَ یـا مُنْتَهی غـایَـةِ السّائِلینَ، وَ یا مُجیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّینَ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ، یا اَللهُ یـا رَبّاهُ، یاعَزیزُ یا حَکیمُ، یا غَفُورُ یا رَحیمُ، یا قاهِرُ یا عَلیمُ، یا سَمیعُ یـا بَصیرُ، یـا لَطیفُ یـا خَبیرُ، یا قَهّارُ یا جَبّارُ، یا رَحْمٰنُ یامَنّانُ، یا سُبُّوحُ یـاقُدُّوسُ، یـا مُبْدِیُ یـا مُعیدُ، یا باعِثُ یـا وارِثُ، یـا فـارِجَ الْهَمِّ، یـا کاشِفَ الْغَمِّ، یا مُنْزِلَ الْحَقِّ، یـا قائِلَ الصِّدْقِ، یا ذَاالْبَلاءِ الْجَمیلِ، وَ الطَّوْلِ الْعَظیمِ، یـا مَعْـرُوفاً بِالْاِحْسانِ، یـا مَوْصُوفاً بِالْاِمْتِنانِ، یـا مَنْ قَصُرَتْ عَنْ وَصْفِهِ اَلْسُنُ الْواصِفینَ، وَانْقَطَعَتْ عَنْهُ اَفْکارُ الْمُتَفَکِّرینَ، یـا شاهِدَ النَّجْوی، یـا کاشِفَ الْغَمِّ وَ دافِعَ الْبَلْوی، یـا نِعْمَ النَّصیرُ وَالْمَوْلی، یا مُنْعِمُ یـامُفْضِلُ، یـامُحْسِنُ یـا مُجْمِلُ، یـا مَنْ لا یَشْغَلُهُ صَغیرٌ عَنْ کَبیرٍ، وَلا حَقیرٌ عَـنْ خَطیرٍ، یامَنْ بَدَأَ بِالنِّعْمَةِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها، وَ بِالْفَضیلَةِ قَبْلَ

اسْتِجابَتِها ، یا اَحَقَّ مَنْ عُبِدَ وَ حُمِدَ ، وَ رُجِیَ وَاعْتُمِدَ ؛

[خداوندا از تو درخواست می‌کنم ای گیرندهٔ آنانکه از تو در گریزند، و ای پناهگاه آنانکه از تو در هراسند، وای فریادرس فریادخواهان، و ای یاری‌دهندهٔ کمك خواهان، وای آخرین مقصود درخواست کنندگان، و ای اجابت کنندهٔ دعای بیچارگان، ای‌مهربانترین مهربانان، الها، پروردگارا، عزیزا، حکیما، غفورا، رحیما، قاهرا، علیما، سمیعا (ای شنوا)، بصیرا (ای بینا) لطیفا (ای‌آفرینندهٔ موجودات بسیار کوچك)، خبیرا (ای باخبر ازهمه چیز)، ای‌قهار، ای‌جبار (جبران کنندهٔ نارسائیهای خلق)، ای‌رحمن (کسی که رحمتش عموم آفریدگان‌را فرا گرفته)، ای‌منان (بخشنده)، ای‌سبوح، (پاك ومنزه)، ای‌قدوس (پاك ومبرا)، ای‌مبدی (آفریننده)، ای‌معید (باز - گرداننده)، ای‌باعث (برانگیزنده)، ای‌وارث (که روزی همهٔ زمین و حکومتهای آن از آن تو می‌شود)، ای‌زدایندهٔ اندوهها، ای برطرف کنندهٔ غمها، ای‌نازل‌کنندهٔ حق، ای گویای راستی، ای صاحب نعمتهای زیبا و بخشش‌های بزرگ، ای که به‌نیکی نمودن معروفی، ای که به‌بخشش‌نمودن موصوفی، ای که‌زبان توصیف کنندگان ازوصف تو نارساست، واندیشه‌های اندیشمندان از تو بریده گشته، ای‌که نزد هر‌رازی حاضری، ای‌برطرف - کنندهٔ غمها ودور کنندهٔ گرفتاریها، ای‌یاور وسرپرست خوب، ای نعمت دهنده، ای‌بخشش کننده، ای‌احسان‌کننده، ای‌نیکی نماینده، ای که هیچ‌خردی از کلان بازت ندارد، ونه‌هیچ‌پستی ازبلندوپرارزش، ای کسیکه‌پیش از آنکه کسی‌مستحق‌نعمت‌شود نعمت بخشیده‌ای، وپیش‌از آنکه کسی‌مستوجب‌بخشش شود بخشش نموده‌ای، ای سزاوارترین کسی که مورد عبادت و ستایش و امیدواری و دلبستگی قرار گرفته‌ای] ؛

اَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ مُقَدَّسٍ مُطَهَّرٍ مَكْنُونٍ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ ، وَ كُلِّ ثَناءٍ عالٍ رَفيعٍ كَريمٍ رَضيتَ بِهِ مِدْحَةً لَكَ، وَبِحَقِّ كُلِّ مَلَكٍ قَرَّبْتَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَكَ، وَ بِحَقِّ كُلِّ نَبِيٍّ اَرْسَلْتَهُ اِلى عِبادِكَ[1]، وَ بِحَقِّ كُلِّ شَيْءٍ جَعَلْتَهُ مُصَدِّقاً لِرُسُلِكَ،

۱ــ در نسخه ب: عبیدك .

وَ كُلِّ كِتابٍ فَصَّلْتَهُ وَ أَحْكَمْتَهُ وَ شَرَعْتَهُ، وَ كُلِّ دُعاءٍ سَمِعْتَهُ فَأَجَبْتَهُ، وَ عَمَلٍ رَفَعْتَهُ؛

[از تو می‌خواهم به‌هرنام مقدس پاك وپنهانی که برای‌خودت برگزیده‌ای، وبه‌هر ثنای بلندووالا وبزرگی که جهت ستایش‌خود پسندیده‌ای، وبحق هر فرشته‌ای که منزلت اورا به‌پیشگاه خود نزدیك‌ساخته‌ای، وبحق هرپیامبری که به‌سوی بندگانت فرستاده‌ای، وبحق هرچیزی که دلیل صدق رسولانت قرار داده‌ای، وبه‌هرکتابی که تفصیلش داده واستوارش ساخته و قانونش نهاده‌ای، وبه‌هر دعایی که شنیده سپس اجابتش کرده‌ای، وبه هرعملی که بالایش برده‌ای]؛

وَ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ مَنْ عَظَّمْتَ حَقَّهُ، وَ أَعْلَيْتَ قَدْرَهُ، وَ عَرَّفْتَنا أَمْرَهُ، وَمَنْ لَمْ تُعَرِّفْنا مَقامَهُ، وَلَمْ تُظْهِرْ لَنا شَأْنَهُ، مِمَّنْ خَلَقْتَهُ مِنْ أَوَّلِ مَا ابْتَدَأْتَ بِهِ مِنْ خَلْقِكَ، وَ مِمَّنْ تَخْلُقُهُ إِلَى انْقِضاءِ الدَّهْرِ؛

[واز تو می‌خواهم بحق هرکس که حقش‌را بزرگ داشته، و قدرش‌را بلند نموده، وامرش‌را بما شناسانده‌ای، وبه هرکس که مقامش‌را به‌ما معرفی نکرده‌ای، وشأنش‌را برای‌ما آشکار ننموده‌ای ازجمله کسانی که از اول‌خلقت بوده وازجمله کسانی که تا انقضای روزگار می‌آفرینی]؛

وَ أَسْأَلُكَ بِتَوْحِيدِكَ الَّذِي فَطَرْتَ عَلَيْهِ الْعُقُولَ، وَ أَخَذْتَ بِهِ الْمَواثِيقَ، وَ أَرْسَلْتَ بِهِ الرُّسُلَ، وَ جَعَلْتَهُ أَوَّلَ فُرُوضِكَ، وَ نِهايَةَ طاعَتِكَ؛ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَ مَجْدِكَ، وَ كَرَمِكَ وَ عِزِّكَ، وَ جَلالِكَ وَ عَفْوِكَ، وَ امْتِنانِكَ وَ تَطَوُّلِكَ؛

[واز تو می‌خواهم بحق توحیدت همانکه خردهارا بـراساس آن ساخته، و بدان‌سبب ازبندگان پیمان گرفته، ورسولان‌را فرستاده‌ای، و آنرا نخستین واجب ونهایت طاعت‌خویش قرارداده‌ای، وبه‌تو روی می‌آورم به جود و مجد وکرم وعزت وجلال وگذشت وبخشش و عطایت]؛

وَأَسْأَلُكَ يا أَللهُ يا أَللهُ يا أَللهُ، يا رَبّاهُ يا رَبّاهُ يا رَبّاهُ، وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ خاصّاً

وَ عاماً وَ أَوَّلاً وَ آخِراً بِحَبِيبِكَ وَ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْرَفِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَبِالرِّسالَةِ الَّتِي أَدّاها ، وَالْعِبادَةِ الَّتِي اجْتَهَدَ فِيها، وَالْمِحْنَةِ الَّتِي صَبَرَ عَلَيْها ، وَ الْمَغْفِرَةِ الَّتِي دَعا إِلَيْها ، وَ الدِّيانَةِ الَّتِي حَضَّ عَلَيْها مُنْذُ وَقْتِ رِسالَتِكَ إِيّاهُ إِلى أَنْ تَوَفَّيْتَهُ ، وَ بِما بَيْنَ ذٰلِكَ مِنْ أَقْوالِهِ الْحَكِيمَةِ ، وَ أَفْعالِهِ الْكَرِيمَةِ ، وَمَقاماتِهِ الْمَشْهُودَةِ ، وَساعاتِهِ الْمَعْدُودَةِ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ كَما وَعَدْتَهُ مِنْ نَفْسِكَ ، وَ تُعْطِيَهُ أَفْضَلَ ما أَمَّ مِنْ ثَوابِكَ ، وَ تُزْلِفَ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ ، وَ تُعْلِيَ عِنْدَكَ دَرَجَتَهُ ، وَ تَبْعَثَهُ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ ، وَ تُورِدَهُ حَوْضَ الْكَرَمِ وَ الْجُودِ ، وَ عَلى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَطْهارِ الْمُنْتَجَبِينَ الْأَبْرارِ ، وَ عَلى جَبْرَئِيلَ وَ مِيكائِيلَ وَ الْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ ، وَ عَلى جَمِيعِ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَالشُّهَداءِ وَ الصّالِحِينَ.

[وازتو درخواست می‌کنم ای‌الله ای‌الله ای‌الله، ای‌پروردگار، ای‌پروردگار، ای پروردگار، و خصوصی وعمومی ودر اول وآخر به‌سوی تو دست‌دعا وزاری دراز می‌کنم بحق‌حبیب ورسول‌تو محمدکه سرورپیامبران واشرف اولین وآخرین است، وبه‌رسالتی که اداکرد، و به عبادتی که در آن کوشش نمود، وبه‌رنجی که برآن صبر وپایداری نمود، وبه‌آمرزشی کـه به‌سویش دعوت‌کرد، وبه دیانتی‌که ازآغاز رسالت تاپایان عمر دربـاره‌اش تـأکید فراوان نمود، وبه‌سخنان حکیمانه وافعال‌کریمانه ومقامات مشهود وساعات معدودش‌ـکه دراین‌میان ودرطول‌عمر اوبه‌ظهوررپیوسته‌است‌ـکه‌ازجانب‌خود براو درود فرستی چنانکه به‌او وعده فرموده‌ای، وبهترین پاداشی راکه از جانب تو قصدنموده بدوببخشی، ومنزلت اورا به‌نزد خود نزدیک‌سازی، و درجهٔ اورا به‌نزد خـود بالابـری، واورا در مـقام محمود (مقام شفاعت) برانگیزی، واورا درحوض‌کرم وبخشش‌خودت‌وارد سازی، ونیز برآل‌پاك و پاکیزه وبرگزیدگان نیکوکار او، وبرجبرئیل ومیکائیل وفرشتگان مقرب، و برجمیع انبیاء ومرسلین وشهداء وصالحین درود فرستی].

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرّاً وَلا نَفْعاً ، وَلا مَوْتاً وَ لا حَياةً وَ لا

نُشُوراً ، قَدِ انْقَطَعَتْ وَسائِلِي، وَ ذَهَبَتْ مَسائِلِي، وَ ذَلَّ ناصِرِي، وَ أَسْلَمَنِي أَهْلِي وَوَلَدِي.

[خداوندا من صبح کردم درحالیکه مالك هیچگونه زیان وسود و مرگ و حیات وزندگی مجددی برای خود نیستم، همانا وسائلم بریده شده و مسائلم از دست رفته و یاورم خوار گشته، وخانواده وفرزندانم مرا تسلیم کرده اند].

اَللّٰهُمَّ وَ قَدْ أَكْدَى الطَّلَبُ وَ أَعْيَتِ الْحِيَلُ إِلاّٰ عِنْدَكَ ، وَ انْقَطَعَتِ الطُّرُقُ وَ ضاقَتِ الْمَذاهِبُ إِلاّٰ إِلَيْكَ ، وَ دَرَسَتِ الْآمالُ وَ انْقَطَعَ الرَّجاءُ إِلاّٰ مِنْكَ ، وَ كَذَبَ الظَّنُّ وَ أُخْلِفَتِ الْعِداةُ إِلاّٰ عِدَتَكَ .

[خداوندا همانا طلب سخت ودشوار، وچاره‌ها لنگ‌ودرمانده است جز نزد تو، وراهها بریده وجاده‌ها تنگ است جز به‌سوی تو، و آرزوهـا کهنه و امیدها بریده است جز از درگاه‌تو، و گمانها دروغ درآمده ووعده‌ها عملی نگشته جز وعده‌های تو] .

اَللّٰهُمَّ إِنَّ مَناهِلَ الرَّجاءِ بِفَضْلِكَ مُتْرَعَةٌ ، وَ أَبْوابَ الدُّعاءِ لِمَنْ دَعاكَ مُفَتَّحَةٌ ، وَ الْاِسْتِعانَةَ لِمَنِ اسْتَعانَ بِكَ مُباحَةٌ ، وَ الْاِسْتِغاثَةَ لِمَنِ اسْتَغاثَ بِكَ مَوْجُودَةٌ وَأَنْتَ لِداعِيكَ بِمَوْضِعِ إِجابَةٍ، وَلِلصّارِخِ إِلَيْكَ وَلِيُّ الْإِغاثَةِ، وَ لِلْقاصِدِ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسافَةِ ، وَ أَنْتَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلاّٰ أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمالُ السَّيِّئَةُ ، وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زادِ الرّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرادَةٍ وَ إِخْلاصُ نِيَّةٍ، وَقَدْ دَعَوْتُكَ بِعَزْمِ إِرادَتِي وَإِخْلاصِ طَوِيَّتِي وَصادِقِ نِيَّتِي ؛

[خداوندا آبشخوارهای امیدواری به‌فضل تو لبریز، و درهای دعـاء بـرای کسیکه تورا بخواند گشوده، ویاری تو برای آنکس که به‌تو یاری جویـد مباح، وفریادرسی تو برای آنکس که ازتو فریادخواهی کند موجود است،و تو برای آنکس که تورا بخواند درجایگاه اجابتی، وبرای آنکس که شیون کنان ازتو یاری‌جوید یاوری، وبرای آنکس که تورا قصد کند نزدیکی، و تو ازخلق خود پوشیده نیستی جز آنکه اعمال زشتشان آنان‌را ازتو پوشیده

داشته است، وبه‌یقین دانسته‌ام که برترین توشهٔ مسافر بسه سوی تسو ارادهٔ استوار وخلوص نیت است، ومن نیز تورا بااردهٔ استوار وپاکسازی باطن و نیت راست ودرست خویش خوانده‌ام] ؛

فَها اَنَاذا مِسْكِينُكَ بائِسُكَ اَسِيرُكَ فَقِيرُكَ سائِلُكَ، مُنِيخٌ بِفِنائِكَ، قارِعٌ بابَ رَجائِكَ ، وَ اَنْتَ اَوْلى بِنَصْرِ الْواثِقِ بِكَ ، وَ اَحَقُّ بِرِعايَةِ الْمُنْقَطِعِ إِلَيْكَ، سِرِّى لَكَ مَكْشُوفٌ ، وَاَنَا إِلَيْكَ مَلْهُوفٌ، إِذا اَوْحَشَتْنِي الْغُرْبَةُ آنَسَنى ذِكْرُكَ ، وَ إِذا صُبَّتْ عَلَىَّ الْاُمُورُ اسْتَجَرْتُ بِكَ، وَ إِذا تَلاحَكَتْ عَلَىَّ الشَّدائِدُ اَمَّلْتُكَ . وَاَيْنَ يَذْهَبُ بِي يارَبِّ عَنْكَ ، وَ اَزِمَّةُ الْاُمُورِ كُلِّها بِيَدِكَ ، صادِرَةٌ عَنْ قَضائِكَ، مُذْعِنَةٌ بِالْخُضُوعِ لِقُدْرَتِكَ ، فَقِيرَةٌ إِلى عَفْوِكَ، ذاتُ فاقَةٍ إِلى رَحْمَتِكَ. وَ قَدْ مَسَّنِيَ الْفَقْرُ، وَ نالَنِيَ الضُّرُّ، وَ شَمِلَتْنِي الْخَصاصَةُ، وَ عَرَّتْنِي الْحاجَةُ ، وَ تَوَسَّمْتُ بِالذِّلَّةِ ، وَ عَلَتْنِي الْمَسْكَنَةُ ، وَحَقَّتْ عَلَىَّ الْكَلِمَةُ ، وَ اَحاطَتْ بِيَ الْخَطِيئَةُ ، وَ هذَا الْوَقْتُ الَّذِى وَعَدْتَ اَوْلِياءَكَ فِيهِ الْإِجابَةَ ، فَامْسَحْ ما بِي بِيَمِينِكَ الشّافِيَةِ ، وَ انْظُرْ إِلَىَّ بِعَيْنِكَ الرّاحِمَةِ، وَ اَدْخِلْنِي فِي رَحْمَتِكَ الْواسِعَةِ ، وَ اَقْبِلْ عَلَىَّ بِوَجْهِكَ ذِي الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ، فَإِنَّكَ إِذا اَقْبَلْتَ عَلى اَسِيرٍ فَكَكْتَهُ، وَعَلى ضالٍّ هَدَيْتَهُ ، وَ عَلى حائِرٍ آوَيْتَهُ ، وَ عَلى ضَعِيفٍ قَوَّيْتَهُ، وَ عَلى خائِفٍ آمَنْتَهُ.

[واینک من مسکین و محتاج و اسیر وفقیر ونیازخواه ومقیم آستان وکوبندهٔ در امیدواری توام، و تو شایسته‌تری بدیاری آنکس که به تو امیدبسته، و سزاوارتری بدرعایت‌نمودن آنکس که تنها‌روی‌دل‌بدتونموده. سرّمن برای تو مکشوف است، ومن حزن واندوه خودرا بدسوی‌تومی‌آورم. چون تنهایی‌وبی کسی مرا بدوحشت‌اندازدیادتومرا مونس است، وچون‌کارها‌برسرمن ریزند به‌توپناهنده می‌شوم، وچون‌شدائد وسختیها‌برمن‌هجوم آورند تنهاامیدم‌به‌تو است. پروردگارمن: ازدرگاه تو مرابه‌کجابرند ؟ وحال‌آنکه زمام تمامی کارها بدست‌تو، وصادر ازقضای تو، وبا فروتنی هرچه تمامتر معترف بسه قدرت تو، ومحتاج به‌عفو تو، ونیازمند به‌رحمت توست، راستی که فقر به

من‌رسیده، وپریشانی حال به‌من اصابت نموده، و نیاز شدید مرا فرا گرفته، وحاجتمندی شامل حالم شده، ونشان ذلت‌وخواری پیدا نموده‌ام ، و فقر و مسکنت برمن‌چیره آمده، ومستحق عذاب گردیده‌ام، وخطاها ازهرطرف بـه من احاطه کرده است، واینك آن‌زمان رسیده که دوستان‌خودرا وعدهٔ اجابت درآن داده‌ای، پس‌همهٔ اینهارا بادست شفابخش خویش از من بزدا، و با دیدهٔ مرحمت‌خویش برمن بنگر، ومرا دررحمت واسعهٔ خود داخل ساز،و بارُوی پر جلال و کرامت خویش به من روآور (۱) ، زیراکه هر گاه توبر اسیری روی آوری آزادش سازی ، و چون بر گم گشته‌ای روی آوری رهنمائیش کنی، وچون برسر گردانی روکنی پناهش‌دهی، وچون برناتوانی روی‌آوری نیرومندش سازی، وچون برخائفی روی‌آوری امانش بخشی].

اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَمْ أَشْكُرْ ، وَابْتَلَيْتَنِي فَلَمْ أَصْبِرْ ، فَلَمْ يُوجِبْ عَجْزِي عَنْ شُكْرِكَ مَنْعَ الْمُؤَمَّلِ مِنْ فَضْلِكَ ، وَ أَوْجَبَ عَجْزِي عَنِ الصَّبْرِ عَلَىٰ بَلَائِكَ كَشْفَ ضُرِّكَ وَ إِنْزَالَ رَحْمَتِكَ .

[خداوندا تو برمن نعمت‌دادی ومن سپاس‌نگذاشتم، و گرفتارم نمودی و من صبرنکردم، وناتوانیم ازسپاس تو موجب نشدکه آنچه‌را ازتوامیدمی‌رفت ازمن منع کنی،وعجزمن‌ازصبر دربرابر گرفتاریها واجب گردانیدکه پریشانی مرا برطرف سازی و رحمتت را برمن فرو فرستی].

فَيَا مَنْ قَلَّ عِنْدَ بَلَائِهِ صَبْرِي فَعَافَانِي ، وَ عِنْدَ نَعْمَائِهِ شُكْرِي فَأَعْطَانِي ، أَسْأَلُكَ الْمَزِيدَ مِنْ فَضْلِكَ ، وَالْإِيزَاعَ لِشُكْرِكَ ، وَالْاِغْتِذَاءَ بِنَعْمَائِكَ ، فِي أَعْفَى الْعَافِيَةِ ، وَأَسْبَغِ النِّعْمَةِ ، إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

[ای آنکه صبر من به‌نزد گرفتار نمودت اندك بود پس مرا سلامتی دادی ، وسپاسم به‌نزد نعمتهایت ناچیز بود پس بـه من عطا نمودی، زیادی‌فضلت و الهام نمـودن شکرت و اغتذاء از نعمتهایت را در بهترین سلامتی ، و فراوانترین نعمت ازتو خواهانم، که همانا تو بر هر چیز توانایی] .

۱ـ درنسخه چاپی: **يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**: باروی خود به‌من روآور ای صاحب جلال و کرامت.

اَللّٰهُمَّ لا تُخَلِّنی مِنْ یَدِكَ، وَلا تَتْرُكْنی لَقاً لِعَدُوِّكَ وَلالِعَدُوّی، وَلا تُوحِشْنی مِنْ لَطائِفِكَ الْخَفِیَّةِ وَ كِفایَتِكَ الْجَمیلَةِ ، هٰذا مَقامُ الْعائِذِ بِكَ اللّائِذِ بِعَفْوِكَ، الْمُسْتَجیرِ بِعِزِّ جَلالِكَ،قَدْ رَأَیٰ أَعْلامَ قُدْرَتِكَ، فَأَرِهِ آثارَرَحْمَتِكَ.

[خداوندا مرا از حفظ وحمایت وامگذار (یااز نعمتهای خود خالی مگردان) ومرا مغلوب دشمن خودت ودشمن خودم رها مساز، و مرا از الطاف خفی و کفایت‌جمیل خویش تهیدست مگذار، اینجا جایگاه‌پناهندهٔ به‌تو، و پناه آورندهٔ به‌عفو تو، ودست به‌دامان عز جلال توست، که‌نشانه‌های قدرت تورا دیده، پس آثار رحمت خویش را به وی بنما].

اَللّٰهُمَّ تَوَلَّنی وِلایَةً تُغْنینی بِها عَنْ سِواها ، وَ أَعْطِنی عَطِیَّةً لا أَحْتاجُ إِلیٰ غَیْرِكَ مَعَها ، فَإِنَّها لَیْسَتْ بِبِدْعٍ مِنْ وِلایَتِكَ ، وَلا بِنُكْرٍ مِنْ عَطِیَّتِكَ ، إِدْفَعِ الصَّرْعَةَ ، وَانْعَشِ السَّقْطَةَ ، وَ تَجاوَزْ عَنِ الزَّلَّةِ ، وَاقْبَلِ التَّوبَةَ ، وَارْحَمِ الْهَفْوَةَ ، وَ اَنْجِ مِنَ الْوَرْطَةِ ، وَ أَقِلِ الْعَثْرَةَ ، یا مُنْتَهَی الرَّغْبَةِ ، وَ غِیاثَ الْكُرْبَةِ، وَ وَلِیَّ النِّعْمَةِ، وَ صاحِباً فِی الْغُرْبَةِ[1] ، وَرَحْمٰنَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ ، خُذْ بِیَدی مِنْ دَحْضِ الْمَزَلَّةِ فَقَدْ كَبَوْتُ ، وَ ثَبِّتْنی عَلَی الصِّراطِ الْمُسْتَقیمِ وَ إِلاَّ غَوَیْتُ ، یا هادِیَ الطَّریقِ ، یا فارِجَ الْمَضیقِ، یا جارِیَ اللَّصیقِ ، یا رُكْنِیَ الْوَثیقِ ، أَحْلُلْ عَنِّی الْمَضیقَ ، وَاكْفِنی شَرَّ ما أُطیقُ وَ شَرَّ مالا أُطیقُ ، یاأَهْلَ التَّقْوی وَ أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ ، وَالْعِزَّةِ وَالْقُدْرَةِ ، وَالْآلاءِ وَالْعَظَمَةِ، یاأَرْحَمَ الرّاحِمینَ، وَ أَكْرَمَ النّاظِرینَ ، وَ رَبَّ الْعالَمینَ ، لا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجائی ، وَلا تُخَیِّبْ دُعائی ، وَلا تَجْهَدْ بَلائی ، وَلا تُسِیءْ قَضائی، وَلا تَجْعَلِ النّارَ مَأْوایَ، وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ مَثْوایَ، وَ أَعْطِنی مِنَ الدُّنْیا مُنایَ ، وَ بَلِّغْنی مِنَ الْآخِرَةِ أَمَلی وَ رِضایَ[2] ، وَآتِنی فِی الدُّنْیا حَسَنَةً ،

۱ــ درهمه نسخ خطی: صاحِباً فِی الْكُرْبَةِ است، و متن فوق مطابق نسخهٔ چاپی است.

۲ــ رجائی (خ‌ل) : امیدم.

وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ.

[خداوندا آنچنان مرا یادی ده که بدان ازیادی دیگری بی‌نیازم سازی، و بخششی برمن نما که باداشتن آن به‌غیر تومحتاج نگردم، که اینکار ازیادی رسانی تو بی‌سابقه، واز بخشش تو ناشناخته نیست، درافتادن در گرفتاری را ازمن دورساز، وبه‌هنگام زمین‌خوردن دستم را بگیر و بلندگردان، و از خطاهایم در گذر، وتوبه‌ام‌راپذیر، وبرکجروی‌هایم رحم‌آور، واز ورطه‌ها نجاتم بخش، ولغزشهایم را نادیده گیر، ای‌آخرین حد رغبت (مشتاقین)، و ای فریادرس درسختیها وغمها، وای‌صاحب نعمت، وای همدم در تنهایی، وای رحمان‌دنیا وآخرت، ازلغزیدن وافتادن در گناه دستم را بگیرکه به‌رو درافتاده‌ام، ومرا برراه راست ثابت‌قدم بدار وگرنه گمراه خواهم شد، ای راهنمای طریق، ای‌نجات‌دهندهٔ ازتنگنای، ای‌همسایهٔ نزدیك من، ای‌ستون محکم وقابل اعتمادم، بندگرفتاری‌را ازمن بازکن، وشر آنچه‌راکه طاقت دارم وشرآنچه‌راکه طاقت ندارم ازمن دورساز، ای‌اهل تقوی وآمرزش و عزت وقدرت ونعمتها وعظمت، ای‌مهربانترین مهربانان، و گرامی‌ترین بنندها، وپروردگار عالمیان، امیدم را قطع مکن، ودعایم‌را رد منما، و گرفتاریم‌را مشکل‌مساز، وسرنوشتم‌را شوم‌مساز، ودوزخ‌را مأوایم قرارمده، وبهشت‌را مقر همیشگی من‌قرارده، وآرزویم‌را ازدنیا برآور، ومرا به‌آرزو ورضایم‌ازآخرت برسان، وددنیا وآخرت حسنه‌ونیکی‌را به‌من‌ببخش، ومرا ازآتش دوزخ نگهدار، که توبرهرچیز توانایی. وبرهمه‌چیزاحاطه‌داری] .

بعد از آن باید خواند دعائی‌راکه مشهور است به‌دعای «صباح» حضرت سید الساجدین امام زین العابدین ـصلوات الله علیه وعلی آبائه اجمعینـ وازادعیهٔ «صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه» استـ علی قائلها الصلاة والتحیةـ وآن اینست:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ، وَ مَيَّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ، وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدّاً مَحْدُوداً، وَ أَمَداً مَمْدُوداً، يُولِجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَ يُولِجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ، فِيمَا

يَغْذُوهُمْ بِهِ، وَيُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ، فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ، وَنَهَضَاتِ النَّصَبِ، وَجَعَلَهُ لِبَاساً لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَمَنَامِهِ، فَيَكُونَ ذٰلِكَ لَهُمْ جَمَاماً وَقُوَّةً، وَلِيَنَالُوا بِهِ لَذَّةً وَشَهْوَةً، وَخَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِراً لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ، وَلِيَتَسَبَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَيَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ، طَلَباً لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَدَرَكُ الْآجِلِ فِي أُخْرٰيهُمْ، بِكُلِّ ذٰلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ، وَيَبْلُو أَخْبَارَهُمْ، وَيَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَمَنَازِلِ فُرُوضِهِ، وَمَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنٰى.

[سپاس خدائی راست که بانیروی خویش شب وروز را آفرید، وباقدرت خویش هردورا ازهم ممتاز گردانید، وبرای هرکدام حدی معین واندازه‌ای معلوم قرارداد، هرکدام ازآندورا در دیگری داخل می‌سازد، و دیگری را نیز دراولی فرو می‌برد، واین‌کار بانقشه‌ای‌است ازجانب اوبه‌خاطر بندگان که قوت وغذایشان دهد وبراین حساب نشو و نماشان بخشد، پس شب را برایشان آفرید تادرآن ازحرکات‌مشقت‌بار وتلاشهای رنج‌آور آرامش‌یابند، وآنرا همچون‌لباسی قرارداد تادرلباس شب‌رفته ازراحتی وخوابش‌استفاده کنند، وشب برایشان موجب‌آسایش وبازیابی قوا و نیرو باشد، و تا بدان سبب به‌لذت وخوشی دست یابند. وروز را برای آنان‌روشن آفرید تادر آن در طلب فضل وروزی او روند، و آنرا سبب روزی خداوندی قرار دهند، ودرزمین او به‌خاطر به‌دست آوردن‌آنچه‌که منافع‌دنیوی و بهره‌های اخروی درآن است بگردش پردازند، و بواسطه همینها کارشان را اصلاح کندواخبارشان‌رابررسی و گزارش‌نماید،ومی‌بیندکه‌آنان دراوقات‌طاعات،و مقامات واجبات، ومواقع احکامش چگونه‌اند، تابدکارانرا به‌کردارزشتشان کیفر دهد، ونیکوکارانرا به نیکی‌پاداش بخشد].

اَللّٰهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ، وَمَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ، وَبَصَّرْتَنَا بِهِ مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ، وَوَقَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْآفَاتِ. أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمْلَتِهَا، لَكَ سَمَاؤُهَا وَأَرْضُهَا

وَمٰا بَثَثْتَ فِي كُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمٰا سٰاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ ، وَ مُقِيمُهُ وَ شٰاخِصُهُ ، وَ مٰا عَلٰا فِي الْهَوٰاءِ وَمٰا كَنَّ تَحْتَ الثَّرٰى . أَصْبَحْنٰا فِي قَبْضَتِكَ، يَحْوِينٰا مُلْكُكَ وَ سُلْطٰانُكَ ، وَ تَضُمُّنٰا مَشِيَّتُكَ ، وَ نَتَصَرَّفُ عَنْ أَمْرِكَ ، وَ نَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ ، لَيْسَ لَنٰا مِنَ الْأَمْرِ إِلّٰا مٰا قَضَيْتَ ، وَلٰا مِنَ الْخَيْرِ إِلّٰا مٰا أَعْطَيْتَ .

[خداوندا سپاس از آن توست که سپیدهٔ صبح را برای ما شکافتی، و بدان سبب ما را از روشنایی روز بهره‌مند ساختی، و به راههای به‌دست آوردن قوت و غذا بینا نمودی، و در آن از حوادث آفات نگهداشتی. ما و تمامی اشیا جملگی صبح کردیم در حالیکه همهٔ موجودات عالم از آسمان و زمین، و هر آنچه در هر کدام از آن دو پراکنده نموده‌ای از ساکن و متحرك و مقیم و مسافر، و هر آنچه که در هوا بالا رفته، و آنچه که در زیر خاك پنهان است همه و همه از آن توست، ما همه صبح کردیم در حالیکه در قبضه قدرت توایم، ملك و سلطنت تو ما را از همه طرف احاطه کرده، و خواست و ارادهٔ تو ما را در بر گرفته، و از روی فرمان تو دخل و تصرف می‌کنیم، و در میدان تدبیر و نقشهٔ تو در گردشیم؛ از سود و منفعت، چیزی جز آنچه که تو امضاء نموده‌ای، و از خیر، جز آنچه که تو بخشیده‌ای برای ما نیست] .

اَللّٰهُمَّ وَ هٰذٰا يَوْمٌ حٰادِثٌ جَدِيدٌ ، وَ هُوَ عَلَيْنٰا شٰاهِدٌ عَتِيدٌ ، إِنْ أَحْسَنّٰا وَدَّعَنٰا بِحَمْدٍ ، وَإِنْ أَسَأْنٰا فٰارَقَنٰا بِذَمٍّ .

[خداوندا این روز جدید و نوی است، و بر ما گواهی مواظب و آماده است ، اگر نیکی کنیم با حمد و ستایش ما را وداع گوید، و اگر بدی کنیم با مذمت و نکوهش از ما جدا می‌شود] .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَارْزُقْنٰا حُسْنَ مُصٰاحَبَتِهِ ، وَاعْصِمْنٰا مِنْ سُوءِ مُفٰارَقَتِهِ بِارْتِكٰابِ جَرِيرَةٍ، أَوِ اقْتِرٰافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ ، وَ أَجْزِلْ لَنٰا فِيهِ مِنَ الْحَسَنٰاتِ ، وَأَخْلِنٰا فِيهِ مِنَ السَّيِّئٰاتِ ، وَامْلَأْ لَنٰا مٰا بَيْنَ طَرَفَيْهِ حَمْداً وَ شُكْراً ، وَ أَجْراً وَ ذُخْراً ، وَ فَضْلاً وَإِحْسٰاناً .

[خداوندا برمحمد وآل‌محمد درود فرست، ومصاحبت نیکوی باآنرا به ما روزی کن، و مارا ازبد مفارقت کردن آن با ارتکاب اعمال زشت و انجام گناهان کوچك وبزرگ محفوظ بدار، ودراین روز حسنات مارا فراوان گردان، ومارا از گناهان خالی‌ساز، وبرای ما درمیان اینروز آنچه جادارد ازستایش‌وسپاسگزاری وپاداش وذخیره آخرت وفضل واحسان پرساز].

اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ عَلَى الْكِرامِ الْكاتِبينَ مَؤُونَتَنا ، وَامْلَأْ لَنا مِنْ حَسَناتِنا صَحائِفَنا ، وَلا تُخْزِنا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمالِنا .

[خداوندا زحمت مارا برفرشتگان‌کاتب‌اعمال آسان‌نما، واوراق نامهٔ‌اعمال مارا از حسناتمان پرساز، و مارا با اعمال زشتمان به نزد آنان خوار وبی ارزش مساز].

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنا فى كُلِّ ساعَةٍ مِنْ ساعاتِهِ حَظّاً مِنْ عِبادَتِكَ ، وَنَصيباً مِنْ شُكْرِكَ ، وَشاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلائِكَتِكَ .

[خداوندا در هر ساعتی از ساعات اینروز بهره‌ای از عبادتت، ونصیبی‌از سپاسگزاریت، وگواه صادقی از فرشتگانت برای ما قرار ده] .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَاحْفَظْنا فيهِ مِنْ بَيْنِ أَيْدينا وَمِنْ خَلْفِنا وَعَنْ أَيْمانِنا وَعَنْ شَمائِلِنا وَمِنْ جَميعِ نَواحينا ، حِفْظاً عاصِماً مِنْ مَعْصِيَتِكَ، هادِياً إِلى طاعَتِكَ ، مُسْتَعْمِلاً لِمَحَبَّتِكَ .

[خداوندا برمحمد وآل او درود فرست، و مارا از پیشرو وپشت سر و راست وچپ واز جمیع اطراف خودمان محافظت نما ، آنچنان حفظی که نگهدارندهٔ ازمعصیت ورهنمای به‌طاعت وسرگرم‌کننده به محبت توباشد].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ وَفِّقْنا فى يَوْمِنا هٰذا [فى] لَيْلَتِنا هٰذِهِ وَفى جَميعِ أَيّامِنا وَلَيالينا لِاسْتِعْمالِ الْخَيْرِ ، وَ هِجْرانِ الشَّرِّ ، وَشُكْرِ النِّعَمِ ، وَاتِّباعِ السُّنَنِ، وَمُجانَبَةِ الْبِدَعِ، وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْىِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ حِياطَةِ الْإِسْلامِ ، وَانْتِقاصِ الْباطِلِ وَإِذْلالِهِ ، وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَإِعْزازِهِ ، وَ إِرْشادِ الضّالِّ ، وَ مُعاوَنَةِ الضَّعيفِ ، وَ إِدْراكِ اللَّهيفِ .

[خداوندا برمحمد وآل او درود فرست، ومارا دراینروز وشب ودر جمیع روزها وشبهامان به‌انجام‌خیر، ودوری‌ازبدی، وسپاس‌نعمتها،وپیروی سنت‌ها، وپرهیزاز بدعتها، وامر به‌معروف، ونهی ازمنکر، وپاسداری اسلام، وکاستن وخوار نمودن باطل، ونصرت واعزازحق، وارشاد گمراه، وکمك ناتوان،و یاوری‌ضعیف،ودادرسی مظلوم موفق بدار] .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَاجْعَلْهُ اَيْمَنَ يَوْمٍ عَهِدْنٰاهُ ، وَ اَفْضَلَ صٰاحِبٍ[1] صَحِبْنٰاهُ ، وَخَيْرَ وَقْتٍ ظَلِلْنٰا فِيهِ ، وَاجْعَلْنٰا مِنْ اَرْضٰى مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهٰارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ ، اَشْكَرَهُمْ لِمٰا اَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ ، وَ اَقْوَمَهُمْ بِمٰا شَرَعْتَ مِنْ شَرٰائِعِكَ ، وَ اَوْقَفَهُمْ عَمّٰا حَذَّرْتَ مِنْ نَهْيِكَ .

[خداوندا برمحمد وآل او درود فرست، واینروز را مبارکترین روزی‌که سراغ داریم، وبرترین همدمی‌که بااو درخوریم، و بهترین وقتی که در آن ماندگاریم قرارده، ومارا درمیان خلق‌خود از خرسندترین افرادی‌که شب‌و روز برآنان می‌گذرد، از سپاسگزارترین کسانی‌که ازنعمتهای خودبه‌آنان بخشیده‌ای، وقیام‌کننده‌ترین‌کسان به‌انجام شرایع ودستوراتی‌که نهاده‌ای، وخوددارترین آنان ازآنچه‌که نهی فرموده وترسانده‌ای قرار ده].

اَللّٰهُمَّ اِنّي اُشْهِدُكَ وَ كَفٰى بِكَ شَهِيداً ، وَ اُشْهِدُ سَمٰاءَكَ وَ اَرْضَكَ وَ مَنْ اَسْكَنْتَهُمٰا مِنْ مَلاٰئِكَتِكَ وَ سٰائِرِ خَلْقِكَ ، فِي يَوْمي هٰذٰا ، وَ سٰاعَتي هٰذِهِ ، وَ لَيْلَتي هٰذِهِ ، وَ مُسْتَقَرّي هٰذٰا ، اَنّي اَشْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذي لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ ، قٰائِمٌ بِالْقِسْطِ ، عَدْلٌ[2] فِي الْحُكْمِ، رَؤُوفٌ بِالْعِبٰادِ ، مٰالِكُ الْمُلْكِ ، رَحيمٌ بِالْخَلْقِ ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ ، وَ خِيَرَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ ، حَمَّلْتَهُ رِسٰالَتَكَ فَاَدّٰاهٰا ، وَ اَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِاُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهٰا.

[خداوندا تورا گواه می‌گیرم ـ وتو از نظر گواه بودن کافی هستی ـ و آسمان وزمین وفرشتگان وسایر مخلوقاتت راکه در آنها اسکان داده‌ای در اینروز و این ساعت وهمین شب و همین جایگاهم گواه می‌گیرم‌که :

۱ـ درنسخه الف وب: اَفْضَلَ يَوْمٍ وَاَيْمَنَ صٰاحِبٍ است.

من گواهی می‌دهم که تو خدایی هستی که معبودی جز تو نیست، قیام‌کنندهٔ به عدل، عادل درداوری، مهربان به‌بندگان، مالك ملك‌هستی، دلسوز آفریدگان می‌باشی. واینکه محمد(ص) بنده وفرستاده وبرگزیده ازمیان آفریدگان توست، بار رسالت خودرا بدوش او نهادی پس‌آنرا ادا نمود، واورا به خیرخواهی امتش دستور دادی واو نیز برای‌آنان خیرخواهی نمود] .

اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَكْثَرَ مٰا صَلَّيْتَ[1] عَلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ آتِهِ عَنّٰا اَفْضَلَ مٰا آتَيْتَ اَحَداً مِنْ عِبٰادِكَ ، وَاجْزِهِ عَنّٰا اَفْضَلَ وَ اَكْرَمَ مٰاجَزَيْتَ اَحَداً مِنَ الْاَنْبِيٰاءِ عَنْ اُمَّتِهِ، اِنَّكَ اَنْتَ الْمَنّٰانُ بِالْجَسِيمِ ، اَلْغٰافِرُ لِلْعَظِيمِ، وَ اَنْتَ اَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ؛ وَ صَلَّى اللهُ عَلٰى سَيِّدِنٰا وَ نَبِيِّنٰا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّٰاهِرِينَ الْاَخْيٰارِ الْاَنْجَبِينَ.

[خداوندا پس برمحمد وآل‌او درودفرست بیشترین‌آن درودی‌راکه برهر کدام ازآفریدگانت فرستاده‌ای، وازطرف مابرترین چیزی راکه به‌هریك‌از بندگانت‌داده‌ای بدوی بده، واز جانب مابرترین‌وگرامی‌ترین پاداشی‌راکه به‌هرکدام‌ازپیامبرانت‌ازسوی امت‌خود داده‌ای به‌اوببخش، که تویی‌بخشندهٔ عطاهای گران، و آمرزندهٔ گناهان بزرگ، و تویی مهربانتر از هرمهربانی. وخداونددرود فرستد برسرورمامحمد وآل‌پاك‌وپاکیزهٔ اوکه‌برگزیدگان‌خلق و شرافتمندان عالمند].

وبباید دانست که ادعیه واذکاری که وارد است ازارباب عصمت واصحاب هدایت ـصلوات‌الله علیهم‌ـ درباب تعقیبات نماز، بخصوص ادعیه و اذکاری که‌در تعقیب نمازصبح مذکور است بسیار است، نهایتش ما از جهت رعایت اختصار و اجتناب از اطناب واکثار که مبادا باعث کلال وموروث ملال گردد به‌همین‌قدر که یاد کرده‌شد اکتفا کردیم،وبه‌زیاده از آن اقدام‌ننمودیم، والله ولیّ‌الاعانةوالتّوفیق، وبیده أزمّة التّحقیق.

۱ــ درنسخه الف: كَاَتَمِّ مٰاصَلَّيْتَ.

[توضیحی ازمؤلف درآداب تعقیب]

وببايد دانست که آنچه ما ذکر کردیم درین مختصر ازتعقیب نماز، مأخوذ است ازاحادیث متکثّره وروایات متعدّده که دریك روایت مجتمع نبوده است، بلکه ازروایات متفرق نقل کرده شده، پس‌تو مخیّری درآنکه همهٔ آن ادعیه‌راکه ذکریافته است بخوانی، یا بربعضی ازآن اقتصارنمائی هرگاه‌که وقت‌تو گنجایش خواندن همهٔ‌آن نداشته باشد وهرگاه ازنفس خود کلالی وملالی دریابی پس‌باید که ترك دعاخواندن‌کنی و بـدون میل‌نفس به‌سوی آن و اقبال برآن تکلیف بـه اکمال دعا نکنی، زیراکه توجّه واقبال نفس دردعا وعبادت به‌منزلهٔ روح آنست، واصحاب قلوب نیز گفته‌اندکه: دعا خواندن به‌غیر توجّه واقبال خاطر، چـون تیری‌است بی‌پـّر که هرگزبه‌هدف نمی‌رسد.

وسنّت است که بعد از ادای نماز صبح تا برآمدن آفتاب بر مصلّای‌خود نشسته باشی اگرچه مشتغل به‌تعقیب خواندن نبوده باشی، چـه روایت شده است از امام‌المتّقین امیرالمؤمنین ـصلوات‌الله‌علیه‌ـ که آن‌حضرت فرموده‌اند: مَنْ صَلّٰی فَجَلَسَ فی مُصَلّاهُ إلٰی طُلوعِ الشَّمْسِ کانَ لَهُ سِتْراً مِنَ النّارِ. یعنی «هرکس‌که نماز بامداد را ادا نماید، وتا برآمدن آفتاب برجای نماز خود بنشیند هرآینه بوده‌باشد آن عمل ازبرای او ستری ازآتش دوزخ». کنایه ازآنکه به‌سبب این عمل‌ازآتش دوزخ مستور ومحجوب ماند.

وسزاوار آنست که بعد از تعقیب نمازصبح سورهٔ «یس» خوانده شود،چه درحدیث‌آمده است که:«هرکه‌سورهٔ مبارکهٔ «یس»را دراول روز بعد ازنمازصبح بخواند آن روز تا شب ازجمیع مکاره بلکه از مردن درآن روز درامان‌الله‌تعالی بوده باشد، واگر دراول شب بخواند آن‌شب تاروز محفوظ بوده باشد، واگـر لابداورا درآن روز یاشب باید مرد به‌قدرت‌الله تعالی خواندن سورهٔ مذکوره را درآن شب وآن روز فراموش کند».

واین سوره را بدین سبب که دفع موت وبلیّات را در آن روز ازقاری‌خود می کند «سورة الدافعة» می‌نامند ، و همچنین به‌جهت آنکه ازبرای هر حاجتی که خوانده‌شود به برکت آن به اِنجاح رسیده منقضی شود «سورة القاضیة»اش نیز می گویند، والله الموفّق.

[تفسیر مفردات دعاهای این فصل]

توضیح : بیان کنیم آن چیزی‌راکه درین فصل واقعست ومحتاج به بیانست چنانکه دأب وعادت ما درین کتابست. «وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» مراد ازاسلام‌دراینجا اذعان به‌حکم، وانقیاد به امر است ، یعنی: مائیم اذعان‌کننده به‌حکم پروردگـار خود، وانقیاد نماینده به‌امر او، واخلاص ورزنده درعبادت او؛ چنانکه‌مفسّران‌در تفسیر قول خدای‌تعالی که: لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ[1] گفته‌انـد که: مراد به‌اسلام درین کلام‌معجز نظام، ادغان وانقیاد است نه‌معنی متعارف‌اسلام.

«لا نَعْبُدُ اِلاّ اِیّاهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ » یعنی: عبادت مـا منحصر است در عبودیّت حضرت عزت درحالتی که مخلوط سازنده نیستیم عبادت اورا به‌عبادت غیر او، وشریك‌سازنده نیستیم کسی را درطاعت‌او،کنایه ازآنکه عبادت‌نمی کنیم غیر اورا نه برسبیل انفراد، ونه برسبیل اشتراك ، بلکه عمل را خالصاً مـخلصاً از برای خدا می کنیم نه ازبرای سُمعه وریا، چـه عبادت شرکت‌را بـرنتابد بلکـه محض قربت را شاید. ونعم ماقال:

عبادت به اخلاص نیّت نکوست　　　وگرنه چه‌آید زبی‌مغز،پوست

«اَلْقَیُّوم» مراد به قیّوم ذاتی است که قیام و پایداری همهٔ ممکنات‌وجمیع موجودات متعلّق به‌او باشد، یعنی به وجود او وجود پیدا کـرده، یا آنـکه نظام جمیع آنها مربوط به‌قبضهٔ تصرف او بوده باشد بر وجهی که مراعات احوال کل

---

۱ ــ سورهٔ بقره: ۲ــآیهٔ ۱۳۶.

واحد از موجودات‌را بر وفق مقتضای استعداد ذاتی نموده، بـه مرتبهٔ کمالش برساند و کمالات اشیاء ـ کما لایخفی ـ بحسب استعداد و قابلیّت مختلف است.

مترجم گوید: «صاحب «کشّاف» گفته که: القَیّوم هُوَالّذی دائِمُ القِیامِ بِتَدبیرِ الخَلقِ وحِفظِه.[1] وبعضی دیگر گفته‌اند که: قیّوم عبارت از ذاتی است که قائم بذاته باشد، چنانکه گفته‌اند:

قائم مطلق توئی امّا بذات　　　از جوانمردی نیائی درصفات

والله أعلم» . « اِهْدِنی مِنْ عِنْدِکَ » ممکن است که مراد به هدایت خدای تعالی درین کلام خیر انجام، دلالت موصلهٔ به مطلوب که عبارت از رسانیدن به‌مطلوبست باشد، ومی‌تواند بود که مراد به دلالت عَلی ما یُوصِلُ اِلَی الـمَطلوب که بـه معنی ارائهٔ طریق و نمودن راهست بـاشد . پس معنی « اِهْدِنی مِنْ عِنْدِکَ » بـر تقدیر اول که هدایت به‌معنی دلالت موصلهٔ به مطلوبست عبارت از: فیروزی یافتن وفایز شدن به‌جنّات نعیم، وتزویج حورالعین است. وبر تقدیر ثانی کـه به معنی ارائهٔ طریق است عبارت است از: محو نمودن آثار علایق جسمانیّه ورفع کردن استار عوایق هیولانیّه است، کنایه از آنکه عقل وحواس وهستی واساس مرا همواره‌در مطالعهٔ اسرار جلال، وملاحظهٔ انوار جمال خود منحصر ومقتصردار، بروجهی که اصلاً وقطعاً به‌غیر آن انوار واسرار به‌چیزی دیگر ملتفت نشوم، بلکه‌دائم‌الأوقات مستغرق مشاهدهٔ انوار جمالی واسرار جلالی تو بوده باشم.[2]

۱ـ قیوم کسی است که دائماً دست بکار تدبیر ونگهداری مخلوقات است.

۲ـ درترجمه مسامحه شده لذا مطلب معکوس و وارونه جلوه‌گر شده است، زیرا هدایتی که ایصال به‌مطلوب باشد ازهدایتی که به‌معنی ارائهٔ طریق‌است قوی‌تر و شأنش به‌مراتب بالاتر است، پس‌چطور می‌تواند بود که اولی‌دسترسی به‌باغات‌وجنّات وحورـ العین باشد، ودومی نظر به‌انوارجلال وجمال الهی که لذت‌آن بسی‌بالاتر و برتر ازلذت اولی است؟! بلکه ازعبارت‌متن‌عربی‌کتاب برمی‌آید که این هردو قسم تفسیر **مطلوب** است وترجمهٔ آن چنین است:

مترجم گوید: «بباید دانست که «وَ أَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ» فیض در لغت بـه معنی کثرت و سیلان آب‌ست، قال فی «القاموس»: فـاضَ الـماءُ يَفيضُ فَـيْضاً وَ فُـيُضُـوضـةً أيْ كَـثُـرَ حتّى سالَ. یعنی « بسیار کن و به سیلان در آر برمـن فضل و کرم خودرا». و کلام ازقبیل استعارةٌ بالکنایة است با تخییل، چه تشبیه‌شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان کردن به آب، و اکتفا شده است به ذکـر مشبّه؛ و ذکر افاضه که از ملائمات مشبّهٌ به است تخییل آنست. «وَ أَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ» یعنی: «نازل ساز وفرو فرست برمن از بـرکتها ونعمتهای خـود». تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدای‌تعالی برکتهای خودرا بما، به‌انزال که عبارت ازایصال چیزی است از بالا به‌شیب، برسبیل استعاره، چه تشبیه شده‌است بلندی وشیبی به‌حسب رتبه به بلندی وشیبی مکانی، واستعاره شده لفظی که‌ازبرای آن موضع[1] است که درین معنی استعمال یابد درآن معنی ـ والله أعلم».

«وَ مَقْدُرَتِكَ الَّتي لا يَمْتَنِعُ مِنْها شَيْءٌ» یعنی قدرت کاملهٔ تـو که به جمیـع اشیا محیط است. وممکن نیست که هیچ فردی از افراد ممکنات درتحت‌مقدورات الهی منتظم نباشند بلکه قدرت او جمیع مقدورات را بروجه ابلغ احاطه نمـوده است. وازین‌عبارت چنین‌به‌حیطهٔ فهم‌درمی‌آید که لفظ «شیء»را برممتنع‌الوجود اطلاق نمی‌توان کرد.[2]

←

«ممکن است‌مراد ازهدایت دراینجا راهنمایی‌رسانندهٔ به‌مطلوب باشد،یاراهنمایی به‌چیزی که آدمی‌را به‌مطلوب می‌رساند، که (آن‌مطلوب) همان فائزشدن به بهشت یامحو آثار علایق جسمانی و... می‌باشد».

۱ــ درنسخه الف: موضوع.

۲ــ اینکه ممتنع‌الوجود ازتحت قدرت الهی خارج است ازجهت قصور و کاستی قدرت الهی‌نیست، بلکه ازاین جهت است‌که آن‌ممتنع قابلیت آن راکه قدرت‌الهی به آن تعلق گیرد ودرآن اثر بگذارد ندارد، (مانند اینکه یك‌پهلوان نتواندکاغذی‌را چندین

←

«وَلاٰ تُزِغْ قَلْبِی» اصل «تزغ» از «زیغ» است، وآن عبارتست ازمیل‌نمودن ومنحرف شدن ازطریق سداد و مسلك رشاد؛ ومرادآنست که سلب توفیق از من مکن، تا برصفت اهتداباقی بوده باشم وازجادهٔ مستقیم ودین قویم منحرف‌نشوم. والتّوفیق منه سبحانه.

«وَ مِنْ فُجٰاءَةِ نِقْمَتِكَ» فُجٰاءَة ـ بضم فاء ومد همزه ـ عبارتست ازوقوع چیزی ناگاه وبی‌خبر دفعةً واحدة. ومراد به«نِقْمَة» عقابست، و به فتح نون بر وزن‌کَلِمَه، وبه‌کسر نون بروزن نِعْمَة هردو آمده است. قال فی«القاموس»: «النَّقْمَةُ بِالْكَسْرِ وَالْفَتْحِ: الْمُكافاةُ بِالْعُقُوبَةِ.

«وَمِنْ دَرَكِ الشَّقاءِ» درك ـ به‌تحریك ـ را برمکان اطلاق می‌نمایند، و طبقات آنرا «درکات» می‌نامند؛ وطبقات دوزخ را «درکات» می گویند، وطبقات جنّت‌را «درجات»؛ وبرنهایت‌شیء نیز که تعلّق‌به‌جهت‌اسفل دارد اطلاق دَرَك می‌نمایند[1].

«وَمَنْ یَعْنِینی اَمْرُهُ» به‌عین بی‌نقطه ویاء بدو نقطهٔ زیرین که مابین نونین واقع است عبارت ازچیزیست که این‌کس را نهایت اهتمام به‌شأن آن بوده باشد، یُقالُ: عُنِیَ بِالشَّیءِ اذا اهْتَمَّ بِشَأنِهِ.

«بِاللهِ الْاَحَدِ الصَّمَدِ» چنانچه از لفظ «الله» ارادهٔ ذاتی می‌کنند که مستجمع جمیع صفات‌کمال بوده باشد، یعنی صفات جمالی کـه عبارت ازصفات ثبوتیّه است، همچنان ازلفظ «احد» ارادهٔ ذاتی می‌نمایند که مستجمع جمیع‌صفات‌جلالی که عبارت ازصفات سلبیّه‌است بوده باشد، چه واحد حقیقی عبارت ازذاتی‌است

←

متر پرتاب‌کند که ضعف از کاغذ است که قابلیت‌رفتن ندارد نه‌ازپهلوان) بنابراین، قصور وکوتاهی ازجانب خودآن است نه‌ازجانب قدرت کاملهٔ خداوندی (مؤلف ـ ره).

۱ ـ ظاهراً «درك» در اینجا مصدر است به معنی «لحاق» یعنی رسیدن شقاوت وبدبختی. وباکلمات قبل‌خود از قبیل: زوال وتحویل و فجاءة‌که همه مصدرند مناسبتر است.

که می‌باید منزّه بوده باشد از ترکّب ذهنی و خارجی، و تعدّد، و هر چیزی که که مستلزم یکی ازین دوچیز که عبارت از ترکّب وتعدد است بوده باشد مثل جسمیّت وتحیّز؛ ومشارکت درحقیقت ولوازم آن مانند وجوب وجود وقدرت ذاتیّه وحکمت تامّه.

و «صمد» ذاتی را گویند که مرجع و مقصود جمیع موجودات در تحصیل مرادات وطلب حاجات کلّیّهٔ وجزئیّهٔ به او باشد که از کرم عمیم او درخواست کنند والتماس ازو نمایند. قال في«الصّحاح»:صَمَدَهُ يَصْمُدُهُ صَمْداً أيْ قَصَدَهُ.والصَّمَدُ : السَّيِّدُ لأنَّهُ يُصْمَدُ إلَيْهِ فِي الْحَوائِجِ.

و«كُفْوٌ» مثل‌ومانندرا گویند، پس اول این‌سورهٔ مبارکه‌دلالت‌براحدیّت کرد که عبارت ازمنفرد بودن ذاتست با اتّصاف جمیع صفات جمالی، وآخراین سوره دلالت بر واحدیّت نمود که عبارت از منزه بودن ذاتست ازجمیع صفات جلالی .

«بِرَبِّ الْفَلَقِ» فلق عبارت است ازشکافته شدن چیزی به نوعی که چیزی دیگر از آن ظاهر وپیدا شود؛ واین شامل جمیع ممکناتست ، چه حضرت عزت ـجل شأنه‌وعظم‌برهانه‌ـجمیع ممکنات‌را ازظلمت عدم به‌مَنَصّهٔ ظهوروجلوه‌گر نموده، کسوت وجود را درایشان پوشانیده است. و «فَلْق» به‌سکون لام مصدر «فَلَقْتُ الشَّيءَ فَلْقاً» است‌ایْ شَقَقْتُهُ شَقّاً. یعنی شکافتم آنرا شکافتنی، ومنه قوله تعالی: فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوىٰ[1]، یعنی «شکافندهٔ نبات از حبّه ، و درخت از تخم».

و«الغاسق» شب شدیدالظّلمة را گویند، یعنی شبی که بغایت، تاریک و بنهایت، تیره باشد . و «وَقَب» یعنی: داخل شود و نفوذ کند تاریکی شب درهمه چیز. و«النَّفّاثاتِ فِي الْعُقَدِ» یعنی نفوس آدمیان ساحر یازنان ساحره که به طریق

۱ـ سورهٔ انعام : ۶ـ آیهٔ ۹۵.

سحر گرهی چند بر ریسمان‌های الوان می‌زنند وبر آن عقدها دم می‌دمند.

وبباید دانست که اعتقادفرقهٔناجیهٔ امامیّه ـأنارالله براهینهم الجلیّةـ آنست که سحروجادو درحضرت پیغمبرما وسایر انبیا وأئمّهٔ هدی- علیه وعلیهم‌صلوات الله‌الملك الأعلی-مؤثّر نبوده وضرر ایشان نمی‌کرده، واینکه حضرت عزّت‌دراین سورهٔ مبارکه امر به‌استعاذه نمودن‌حضرت رسالت ﷺ از ساحران نفوس کرده دلالت بر آن ندارد که سحر تأثیر درآن حضرت کرده باشد، واین ازقبیل قول خدای تعالی است که حکایت از احوال انبیای سابق به عنوان دعا فرموده که: رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِینٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا[1]، یعنی: «ای پروردگار ما مگیر ما را به عقوبت آن اگرفراموش کردیم فعلی از طاعات را، یاخطاکردیم وبدون قصد مرتکب منّاهی‌شدیم». چه همچنانچه قول مذکور دلالت بروقوع نسیان‌وخطائی که منافی نبوت است نمی‌کند، امر به‌استعاذهٔ مذکوره نیز دلالت بر وقوع تأثیر سحر و جادو برحضرت رسالت ﷺ نمی‌کند.

واما آنچه علمای مخالفین مثل مسلم وبخاری درکتب حدیث خود نقل کرده‌اند که سحر در حضرت رسالت ﷺ به مرتبه‌ای تأثیر کرده بود که آن حضرت را گمان آن می‌شد که فعلی ازجناب ایشان صدور یافته است و اصلاً فعلی ازایشان صادر نشده بود ازجملهٔ اکاذیب و مفتریات واباطیل و واهیات آن قوم است، وهرکه اندك ازعلم بهره داشته باشد داندکه از این مقوله سخنان را خرافات می‌گویند که هیچ عاقلی قائل به‌آن نمی‌شود، زیراکه بر تقدیری که‌آنچه درباب تأثیر سحر می‌گویند واقعی باشد وصحتّی داشته باشد لازم می‌آید که‌طعن کفّار که می‌گفتند: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً[2]، صادق باشد، یعنی «شماپیروی نمی‌کنید مگر مرد مسحور را» یعنی سحر کرده شده را[3].

۱ــ سورهٔ بقره: ۲ــ آیهٔ ۲۸۶. ۲ــ سوره اسراء: ۱۷ــ آیهٔ ۴۷.

۳ــ مرحوم علامهٔ طباطبائی فرموده: این اشکال واردنیست، زیرا منظور مشرکین‌از ←

وامّا اعتذاری که درین باب گفته‌اند که سحر در آن‌حضرت به عنوان جنون تأثیر نموده بود نیز عذر بدتر از گناه است، چه هر گاه سهو ونسیان وتأثیر سحر وهذیان برانبیا وأئمّهٔ هُدی که خَزَنهٔ سرّالله وحَفَظَهٔ حُدود الله‌اند جایز نیست ووقوع آن نسبت به معصوم روا نیست ومنافی عصمت واز نقایص نبوت و امامت است، اتّصاف به جنون نیز به‌طریق اولی از نقایص بوده باشد، فافهم و لاتکن من الغافلین.

و«الْخَنّاس» مراد به‌خنّاس شیطان است که هر گاه انسان ذکر پروردگار خود نماید او فراهم آید ومنقبض شود واز این کس دوری نماید. وتفسیر فاتحة الکتاب را در خاتمةالکتاب ذکر خواهیم کرد، انشاء الله تعالی وحده العزیز.

«لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ» مراد به سِنَه فتور وسستی است که قبل از خواب دست می‌دهد. وتقدیم سنه برنوم ـ باآنکه قیاس درنفی آنست که ترقّی از اعلی به ادنی نمایند برعکس اثبات، که درآن ترقّی‌از ادنی به اعلی کنند ـ بنابرآنست که طبیعت سنه که فتور و سستی است طبعاً بر طبیعت خواب مقدم است؛ یاآنکه مراد به‌سنه حالتی است که مرکّب باشد از سنه وخواب، چنانکه بر حیوانات طاری می‌شود؛ ومقصود نفی این‌حالت مرکّبه است.

مترجم گوید: «بباید دانست که بعضی ازمفسّرین گفته‌اند که: سنه و نوم حالتی است واحدهٔ ممتده که مبدأ آن اول استرخاء اعصاب دماغ است، یعنی سنه مقدمهٔ خوابست، ومجموع سنه ونوم خوابی است تمام، ومقصود نفی این

اینکه آن‌جناب‌را مسحور بخوانند این‌بوده که آن‌جناب بی‌عقل ودیوانه است، آیهٔ شریفه هم این‌معنا را رد می‌کند، واما تأثیر سحر به‌اینکه مرضی دربدن آن‌جناب پدید آیدویا اثر دیگری‌نظیر آنرا داشته باشد، هیچ‌دلیلی برمصونیت آن‌جناب ازچنین تأثیری‌دردست نیست، ودر«مجمع» روایت‌کرده که بسیار می‌شد که رسول‌خدا(ص) حسن وحسین را با این دوسوره تعویذ می‌کرد.

مجموع است به ترتیب وجود، یعنی نفی آن چیزی که اولش سنه است و آخرش نوم، پس سنه و نوم من حیث المجموع یك کلمه است از قبیل: الرُّمّانُ حُلْوٌ حامِضٌ که به معنی مُزٌّ است یعنی می‌خوش. و این وجه چنانچه مخفی نیست بقدر دور است زیرا که حرف «لا» که درمیان سنه و نوم در آمده است مساعدهٔ بر توجیه مذکور نمی کند. وبعضی دیگر درجواب اینکه اولی در نفی تقدیم اقوی است گفته‌اند که: معنی اخذ، غلبه وتسلّط است ؛ و نفی تسلّط ضعیف ، بهذکرْ اولی است . و این وجه نیز تکلّف است۔ والله أعلم بحقایق الأمور» .

«وَلا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما» یعنی ثقیل وسنگین نیست برحضرت عزّت نگاه‌داشتن ومحافظت نمودن آباء علوی وامّهات سِفلی[1]. و «الطّاغُوت» طاغوت بروزن «فَلَعوت» است مشتق ازطغیان که به‌معنی در گذشتن ازحدّ و اندازه است، و در اصل «طَغَیُوت» بوده که لام‌الفعل آنرا برخلاف قاعده وقیاس برعین‌الفعل مقدم داشته‌اند، بعد از آن قلب کرده‌اند «یاء» را به‌واسطهٔ تخفیف به «الف» .

وطاغوت را برچند معنی اطلاق می کنند: برشیطان یاهرچه را پرستش نمایند که غیرمعبود حقیقی باشد، یاهرچه بازدارد بنده را از عبادت حق ـ سبحانه وتعالی ـ چنانچه گفته‌اند:

هرچه مانع آیدت ازیاد دوست ... ازعلی بشنو که آن طاغوت اوست

مترجم گوید : «بباید دانست که بعضی طاغوت را بسرکاهن واصنام و کسی که مانع باشد ازعبادت‌الله تعالی ورئیس وبزرگ اهل‌ضلال نیز اطلاق می کنند۔ والله أعلم».

«لاانْفِصامَ لَها» به‌معنی لاانْقِطاعَ لَها است یعنی: اورا انقطاعی‌نباشد.چه مراد به فَصْم، قطع است.

«ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ» به‌معنی اسْتَولی است یعنی : مستولی شد بر

۱ـ یعنی افلاك آسمانی و عناصر اربعه.

عرش .

«یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ» به‌معنی یُغَطِّیه است یعنی : می‌پوشاند شب ظلمانی را به‌روز نورانی. «یَطْلُبُهُ حَثِیثاً» حثیث فعیل است از«حَثّ» به‌معنی تعاقُب ، یعنی شب وروز تعاقب همدیگر می‌کنند، وبه سرعت تمام ازپی هم درمی‌آیند.

«وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ» این‌هر سه کلمه منصوبند تاعطف بر«سَماوات» باشند. و«مُسَخَّرات» حال‌است از شمس و قمر و نجوم در قرائت نصب، و مرفوع‌اند به مبتدا بودن، ومسخّرات خبر ایشان است در قرائت رفع. و برین تقدیر «تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً» حال باشند، یعنی: دعا کنید وبخوانید مر پروردگار خود را درحالتی که‌متضرّعین یعنی‌زاری‌کننده، ودرحالتی که‌مُختَفین یعنی‌نهاندارنده باشید. کنایه از آنکه دعارا مخفی وپوشیده کنید وآهسته بخوانید، چه دعا در سرّ که عبارت ازنهان داشتن آنست افضل‌است ازدعاکردن به‌ظاهر ودعا خواندن به جهر، زیراکه «مُعْتَدِین» را درقول خدای تعالی: «اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» یعنی «به‌درستی که حضرت عزّت دوست نمی‌دارد جماعت معتدین‌را» تفسیر کرده‌اندبه گروهی که طالب چیزی باشند که لایق ایشان نباشد، مثل آرزوکنندگان مرتبهٔ انبیا واولیا علیهم‌السلام را، وبه جمعی که فریادکنندگانند درقرائت دعا، یعنی به آواز بلند دعا می‌خوانند.

«وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً» این هردو حالند، یعنی : بخوانید و دعا کنید پروردگار خودرا درحالتی که هراسان وترسان باشید از رد وعدم قبول اعمال‌شما بنا برتقصیری که درآن اعمال صادر شده باشد ازشما، ودر حالتی که طامع‌باشید دراجابت دعا بنا بر بسیاری رحمت پروردگار و بهره‌مندی از کرم بی‌نهایت کردگار.

«مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی» مداد به معنی سیاهی است که به آن کتابت می‌کنند. ومراد آنکه اگر دریا تمام سیاهی شود از برای نوشتن کلمات علم و حکمت

پروردگار من، «لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمٰاتُ رَبّی» یعنی: هرآینه مداد دریا تمام شود وهیچ از آن نماند و کلمات پروردگار من همچنان بر حال خود باقی باشد، «وَلَوْ جِئْنٰا بِمِثْلِهِ» ضمیر«بمثله» راجع است به‌بحر، یعنی واگرچه‌بیاوریم مثل دریا دیگر بساره «مَدَداً» یعنی زیاده بر آن دریا. «فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ» مراد به‌لقاء حضرت عزّت، حسن باز گشت ورجوع است بـه سوی ربّ‌العزّة در روز قیامت.

«وَالصّٰافّٰاتِ صَفّاً» ، «واو» «والصّافّات» و « واو » «والزّاجـرات» و «واو» «والتّالیات» این‌هرسه «واو» قسم‌اند، یعنی قسم به‌فرشتگان که صافّات وزاجرات وتالیات‌اند. وبباید دانست که بعضی صافّات وزاجرات و تالیات را به طوایـف فرشتگان تفسیر نموده‌اند، یعنی فرشتگانی که‌به‌حسب مراتب خود درمقام‌عبودیّت صفها کشیده‌اند، وبنا براراده ومقتضای امر الهی به زجر و جبر اجرام عـِلویـّه و سِفلیـّه قیام نموده‌اند تا آثار ونتایجی که به‌امر الهی به‌جهت مصلحت مخلوقات‌در آنها مندرج است به‌ظهور رسد ومقصود به‌حصول بپیوندد، وبه تـلاوت آیـات الهی برانبیا ومرسلین مأمور شده‌اند.

وجمعی دیگر به نفوس علما تفسیر کرده‌اند، یعنی نـفوسی کـه در عبادات صفها بسته‌اند، وبه براهین ساطعه ودلایل قاطعه مکلّفین را از فسق و کفر، زجر و جبر کرده‌اند، وآیات الهی وشرایع‌اورا تلاوت نموده‌اند.

و گروهی دیگر به‌نفوس مجاهدین تفسیر کرده‌اند، یعنی نفوسی که در حال قتال‌صفها کشیده‌اند، واسبان ودشمنان را زجروجبر نموده‌اند، وذکرخدای تعالی را درمعرکهٔ جهاد بروجهی تلاوت کرده‌اند که‌مجاهده ومقاتله ایشان را مانع‌از آن نیست .

«وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ» یعنی مشارق آفتاب که هرروز از درجه یا دقیقه‌ای‌علیحده طالع می‌شود، یا مراد به مشارق مشارق کواکب باشد ، چه هر کوکبی را مشرقی

باشد که کوکب دیگر را نباشد که از آنجا طالع می‌شود ونمودار می گردد.

«إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا» یعنی: به‌تحقیق که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را، یعنی آنکه به‌شما اقرب است. وعلی هذا التقدیر دنیا مأخوذ خواهد بود از «دَنا يَدْنُو» به معنی «قَرُبَ يَقْرُبُ».

«بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ» اضافهٔ زینت به‌کواکب اضافهٔ بیانی است؛ و بنا بر قرأت «زینةٍ» به‌تنوین «الکواکب» بدل‌از«زینة»خواهد بود ، یعنی : به زینتی کـه آن کواکب‌است، یا به کواکب. وامّا درجواب آنچه مشهور است که جمیع ثوابت درفلك هشتم‌اند، و کلّ واحـد از سبعهٔ سیّاره در یـکی از افـلاك سبعه علیحده مرکوزاند، ودر فلك دنیا به‌جزقمر مرکوز نیست پس زینت آن به کواکب‌چون تواند بود، وحال‌آنکه ثوابت درفلك هشتم ثابت‌اند؟ این می‌توان گفت که: بربن مطلب برهان ثابت نشده است که در واقع چنین است بلکه مـحض احتمال است چنانکه بروجود فلك هشتم ونهم برهان قائم نشده است. وایضاً ممکن است که‌در فلك قمر کواکب واقع باشند که هیچکدام ازآنها درممرّ سیّارات ودرممرّ ثوابت مرصوده نبوده باشند؛ وبر امتناع این احتمال نیز دلیل ثابت نشده است.

مترجم گوید : «بباید دانست که قید کواکب‌درغیر ممرّ سیّارات و ثوابت به واسطهٔ اخراج کسف آنهاست مراحدالنّصفین را ، چه اگر کواکب مذکـور در احد ممرّین باشند هرآینه می‌بایست که کسف احد نصفین کنند وحال‌آنکه ارصاد شاهد است برخلاف آن. وقید ثوابت به‌مرصوده به جهت اخراج احتمال کسف آنهاست مر ثوابت غیر مرصوده را چنانچه بر ارباب علم هیئت واصحاب این فن بلند مرتبت مخفی نیست ــ والله أعلم بحقایق الأشیاء ».

ومی‌توان گفت: بر تقدیری که ثابت بوده باشد که جمیع ثوابت در فـلك هشتم‌اند وفلك قمر به‌غیر ازقمر مشتمل بر دیگر ستارگـان نباشد چرا نشاید کـه تزیین آسمان دنیا به اعتبار رؤیت بوده باشد، چه سیّارگان جملگی به‌حسب‌ظاهر

در فلك قمر نمودارند اگرچه درواقع در فلك فوق فلك قمر بوده باشند، و به واسطهٔ زینت همینقدر کافیست ولازم نیست که بالفعل درآن بوده باشند.

«وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ» نصب «حفظاً» بر مصدریّت است، اَیْ: وَحَفِظْناها حِفْظاً، زیرا که سابق، چیزی که صلاحیّت آن داشته باشد که عطف برآن تواند بود نگذشته است. ومی‌تواند بود که عطف باشد برعلّتی که از کلام سابق فهمیده می‌شود، وبرین تقدیر معنی کلام این باشد که: ما به‌تحقیق گردانیدیم کواکب را ازجهت زینت واز جهت حفظ . و «مارد» بیرون آمدهٔ از طاعت، و زندگانی کنندهٔ به‌هوای نفس و ارادت‌را گویند، یعنی کسی که رَقَبهٔ[1] خود را از رِبْقَهٔ[2] طاعت برآورده باشد و به هوای نفس خود زندگانی نماید.

«لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَأِ الْأَعْلیٰ» جمله‌ای است مستأنفه از جهت بیان حال ایشان بعد ازحفظ، یعنی بعد ازحفظ به‌این صفت موصوف‌اند؛ ونشاید که صفت شیاطین که مفهوم از «هرشیطان» است بوده باشد، چه‌حفظ از کسی که نمی‌شنود لازم نیست، زیرا که بعد ازثبوت عدم شنیدن، حفظ را پرفایده‌ای نخواهد بود.

ومراد به «ملأ أعلی»فرشتگان‌اند که ساکنان‌عالم بالااند چنانکه‌مراد «به‌ملأ اسفل» ساکنان‌زمین‌اند که عبارت ازانس وجن‌اند. ومتعدی بودن سماع یا تسمّع بر قرائت تخفیف یا تشدید به‌حرف «الی» از جهت تضمین معنی اِصغاء است بنا برمبالغه درنفی استماع. واِصغاء عبارت از گوش انداختن است ،که اگر چنانچه متضمّن معنی اصغا نمی‌بود هرآینه متعدی به «الی» نمی‌شد، چه‌قیاس آنست که متعدی به‌نفس‌باشد، وحال‌چون تضمین‌معنای‌اِصغاء درآن شده به‌آن اعتبارمتعدّی به «الی» شده است.

«وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ دُحُوراً» یعنی: «انداخته می‌شوند به‌تیر شهاب از هرجانب آسمان که بالا روند وخواهند که استراق سمع کنند. و«دُحور» به معنی

۱ــ گردن.　　۲ــ ریسمان.

طرد وراندن است، ومفعولٌ لَه قذف است، ومعنی آن اینکه: می‌اندازند شُهُب[1] را از هر جانب به جهت رانده شدن تا مطرود گردند و رانده و ممنوع شوند. و می‌تواند بود که «دُحوراً» مفعول مطلق بوده باشد ازغیر باب‌خود بنا برقرب‌معنی آن به‌قذف، چه‌معنی طرد وقذف نزدیك به‌هم‌اند مثل «قـعَـدتُ جـُلـُوساً».

«وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ» و«وصب» دراصل لغت به‌معنی دوام چیزیست‌باشدّت وسختی، یعنی: مر شیاطین راست درآخرت عذاب دائـم شدیـد. «إلاّ مَنْ خَطِفَ الخَطْفَةَ». استثنا ازفاعل «یسّمّعون» است، یعنی: شیاطین را قـوّت استماع کلام ملائکه نیست مگر آنکه در ربایند ربودنـی، یعنی بدزدند سخنی‌را از مـلائکـه دزدیدنی.

«فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ» یعنی: ازپی درآید ومتابعت اوکند شهاب ازجهت سوزانیدن مرجوم، که گویا که آن‌شهاب به‌روشنی خود سوراخ می‌کند هوا را، ولهذا متّصف به‌لفظ «ثاقب» شده. ومراد به شهاب چیزیست کـه نمودار می‌شود درآسمان مثل کوکبی که فرو افتد به‌سوی زمین.

مترجم گوید: «چنانچه مصنّف ــ قدّس سره ــ درحاشیه اشاره به‌آن‌نموده است می‌تواند بود که کوکبی که می‌افتد بعض ازکواکب صغیره باشد که بنا بـر نهایت دوری نمودار نباشند؛ ومی‌تواند بود که از کواکبی باشد که نمودار باشند که چون به‌سوی زمین افتد حق ــ سبحانه ــ علی‌الفور به‌قدرت بالغهٔ خود عوض آن کوکب خلق کند؛ واز اینست کـه من غیر انتقاص مـرئی است ــ والله أعلـم بحقیقة الحال».

واما آنچه‌طبیعیّون که‌عبارت‌ازارباب‌علم‌طبیعی‌باشند ازروی‌تخمین‌وحدث دوربین گفته‌اند که: شهاب بخاریست که از کـرهٔ ارض به جـانب بالا میل نموده متصاعد می‌شود، وچون به‌کرهٔ آتش می‌رسد بنابر دُهنیّتی یعنی چربی کـه در

۱ــ جمع شهاب است، ومعنی آن‌به‌زودی خواهدآمد.

طبع آن متمکّن است مشتعل می‌شود به‌ثبوت نرسیده و به صحّت نیز نانجامیده است، وبر تقدیر صحّت وثبوت، منافی مدلول آیهٔ کریمه نیست چنانچه منافی این آیهٔ کریمه نیز نیست ـ وهو قوله تعالی ـ: «وَلَقَد[1] زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَجَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ[2]».

ودر بیان عدم منافات آنکه: شهاب ومصباح را اطلاق می کنند برچیزی که روشن ومشتعل باشد، وهرچه روشن ومشتعل باشد در جوّ آسمان زینت است چه آسمان به‌سبب آن شعله مستنیر وروشن می‌شود، وآن روشنی آرایش آسمان است، پس مصباح وشهاب زینت آسمان بوده باشد.

و ایضاً استبعاد ندارد که حضرت عزّت ـ جلّ شأنه ـ آن بخار دُهنی را متصاعد کند به کرهٔ آتش درحالتی که شیاطین خواهند استراق کلام ملائکه کنند تا به سبب دُهنیّتی که‌دروست مشتعل گشته ایشان را بسوزاند. واگر گویند که آتش شیاطین را چون تواند سوزانید؟ زیراکه خلق شیاطین نیز از آتش است چنانچه فخریّهٔ شیطان دلالت برآن‌دارد درقول خدای تعالی: قالَ أنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ[3]، وحاصل تفسیر آیه اینست که: من از آدم بهترم زیرا که خلقت من از نار شده است وخلقت آدم ازتراب.

جواب گوئیم که: خلقت شیاطین ازمحض آتش نیست که نتوانند به آتش سوخته شوند چنانچه خلقت آدمیان نیز از محض خاك نیست بلکه اجزای ناری در شیاطین غالبست، چنانکه‌اجزاء ترابی‌درانسان. پس احتراق شیاطین به‌آتشی قویتر از آتش اجزاء ایشان ممکن‌است، چنانکه‌برطبع سلیم‌وذهن‌مستقیم‌ظاهراست. پس گویاشیاطین کلام‌ملائکه‌را نمی‌توانندشنیدمگروقتی که‌صعودنموده‌به‌قرب کرهٔ اثیر[4]

۱ـ درنسخه متن وترجمه اشتباهاً «اننا» نوشته شده است.

۲ـ سورهٔ ملك: ۶۷ـ آیه۵. ۳ـ سورهٔ اعراف: ۷ـ آیهٔ۱۲.

۴ـ فلك نهم را گویند.

منتهی شونـد و چون بـه آن مرتبه رسند و استراق سمـع نموده ارادهٔ رجوع نمایند ، شهاب از پی درآمده بـه ایشان رسد و ایشان را بسوزاند . پس ازاین است که حضرت عزّت ــ جلّ شأنه ــ بیان نموده ازپی درآمدن شهاب و دریافتن مرایشان را بقول خود که: فَاتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.

«إنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذُوا» یعنی اگرقدرت داشته باشید که بیرون رویـد از اطراف سماوات وارض بزور وقوّت خود درحالتی که گریزنده باشید از حـقّ ــ سبحانه و تعالـی ــ «فَانْفُذُوا» پس بگریزید ، «لا تَنْفُذُونَ إلاّ بِسُلْطانٍ» و ایـن جمله‌ایست به سرخود که معنیش آنست: «وحال آنکه شما نمی‌توانید که‌ازاطراف آسمان وزمین بدر رفت مگر بقوّت وشوکت» وشما را خود این قوّت و قدرت نیست، پس نتوانید بدر رفت چه شما مخلوقید ومخلوق را قوّت وقدرت برخالق خود نمی‌باشد .

و «سلطان» مصدر است مثل غُفران، به معنی تسلّط ، ومنه قوله تعالـی : وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً[1] ، اَیْ تَسَلُّطاً ، یعنی ولی مقتول را صاحب تسلّط گردانیدیم برنفس ومال قاتل برآنکه قصاص کند ، یا دیه بگیرد.

«یُرْسَلُ عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ» مراد بـه «شُواظ» لـهب و شرارهٔ آتش است، ومراد به «نُحاس» دود آن شراره، یا مراد ازآن روی گـداختهٔ آب کرده باشد که ریخته شود بر سر ایشان. و مرفوع بودن «نحاس» به سبب عـطف آنست بر «شُواظ» ، وبنا برقرائت «نُحاسٍ» به‌جر عطف بر «نار» خواهد بـود . «فَلا تَنْتَصِرانِ» یعنی : «نصرت نتوانید کرد یکدیگر را، و منع نتوانید کـرد از همدیگر ریخته شدن آنرا» .

«خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللهِ» ، تصدُّع به‌معنی تشقّق است که عبارت از شق شدن وازهم جدا گردیدن است ازهیبت وترس حضرت‌عزّت. وغرض،توبیخ

۱ــ سورهٔ اسراء : ۱۷ــ آیه ۳۳.

وسرزنش قاری قرآن مجید است برعدم خشوع وترس او در وقت تلاوت آیات بیّنات ازجهت قساوت قلب او، وقلّت تدبّر وتفکّر درمعانی آن.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»، یعنی عالم است برآنچه غائب است ازحس وبر آنچه حاضر است؛ یاعالم است به‌سرّوعلانیه.

مترجم گوید : «بباید دانست که مراد از «عالم الغیب والشّهادة» عالم بودن حضرت عزّت است برغایب وحاضر؛ وذکر غیبت نظر بـه انسان است یعنی آن چیزی که ازنظر خلق غائب است مثل جواهر قدسیّه[1] واطّلاع بر احوال آن؛ و مراد به «شهادة» اجرام است واَعراض[2]؛ وذکر تقدم غیبت برشهادت به‌سبب‌تقدم آنست دروجود، زیراکه خلق جواهر در وجود مقدم است بر خلق اجرام ــ والله أعلـم».

«الْقُدُّوسُ» مبالغه است درنزاهت وپاکی از آنچه موجب نقص است نسبت آن به‌ذات متعالی. ونعم ماقیل:

هرچه مفهوم عقل وادراکست　　　ساحت قدس او از آن پاکست

«السَّلَامُ» مصدری‌است که وصف واقع شده‌است از باب مبالغه مثل «زَيْدٌ عَدْلٌ»، ومراد سالم بودنست ازجمیع اقسام نقایص. واینکه جنّت‌را دارالسّلام نامیده‌اند به‌واسطهٔ آنست که سکّان آن سالم‌اند ازجمیع آفات، یا ازبرای‌آنست که جنّت منزلی است که منسوب است به حضرت حق ــ سبحانه وتعالی ــ که نام نامی او ــ جلّ شأنه ــ «سلام»است.

«اَلْمُؤْمِنُ» یعنی بخشندهٔ امن. وازحضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام مرویست که: حق ــ سبحانه وتعالی ــ را ازین‌جهت مؤمن نامیده‌اند که‌رستگار وایمن می گرداند ازسخط وعذاب‌خود کسی راکه اطاعت اومی کند. «اَلْمُهَيْمِنُ»

۱ــ عالم عقول.

۲ــ جمع عرض، یعنی چیزی که درمقابل جوهر است و قائم بذات نیست.

یعنی رقیب ونگاهبانست مرجمیع اشیا را.

مترجم گوید : «در کتاب «عُدّة الدّاعی» مذکورست که : «مهیمن» به معنی شاهد است کما فی‌قوله تعالی: مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ[1] اَیْ شهیداً عَلَیْهِ،و اَللهُ المُهَیْمِن یعنی الله‌تعالی گواه‌است برخلق‌خودبر آنچه‌از ایشان صادر می‌شود از قول و فعل زیرا که هیچ چیز براو پوشیده وپنهان نیست کمافی قوله تعالی: وَما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلا فِی السَّماءِ[2].

بر او علم یك ذره پوشیده نیست   که پیدا وپنهان به‌نزدش یکی‌است

وبعضی گفته‌اند که:«مهیمن» به‌معنی‌امین است.وبعضی گفته‌اند که:رقیب‌بر شیء وحافظ آنست،چنانچه در کتاب‌مذکور است. وبعضی‌دیگر گفته‌اند که: اسمی‌است از اسماءالله‌تعالی ــ والله أعلم بحقیقة الأشیاء».

«اَلْعَزیزُ» یعنی کسی که هیچ‌چیز اورا معادل ومماثل نشود، یا شخصی که برهمهٔ اشخاص غالب بوده باشد واو مغلوب کسی‌نباشد. ومنه قوله تعالی: وَعَزَّنی فِی الْخِطابِ[3] اَیْ غَلَبَنی.

«اَلْجَبّارُ» یعنی کسی که جبر وقهر می کند خلق‌را بربعض امور که ایشان را در آن امور اختیار واقتدارنیست وبر تغییر آن‌قادر نیستند. یا آنکه مراد به«جبّار» آن باشد که جبرمی کند مر بندگان را، وبه اصلاح می‌آورد حال ایشان‌رابه‌نوعی که صلاح ایشان در آنست اگرچه ایشان ندانند وراضی به‌آن نباشند .

«اَلْمُتَکَبِّرُ» یعنی صاحب کبریا از حاجت ونقص،کنایه از آنکه بزرگتر از آنست که اورا حاجتی بوده باشد، یادست‌نقصی به‌دامن کبریای او برسد.

«اَلْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ» بعضی را گمان است که اسماء ثلاثهٔ مبارکه

۱ــ سورهٔ مائده: ۵ـ آیهٔ ۴۸.

۲ــ سورهٔ یونس: ۱۰ـ آیه۶۱؛ ودر نسخه‌ها اشتباهاً «لایغیب عنه» آمده است.

۳ــ سورهٔ ص: ۳۸ـ آیه ۲۳.

مترادفه‌اند به معنی ایجاد وانشاء، وذکر آنها بنا بر تأکید است. و این گمان غلط است وچنان نیست که ایشان را به خاطر خطور کرده بلکه امور متخالف‌اند در معنی، نمی‌بینی که بنائی را که خواهند بسازند چندچیز در ایجاد آن ضروریست؟ چنانکه اول- محتاجست به تقدیر طول وعرض و وسعت وتنگی. دوم-محتاجست به وضع سنگ وخشت و گِل وچوب وغیرذلك. سیّم- محتاجست بـه تزئین و نقش و تصویر کردن. پس این امور ثلاثهٔ مرتّبه صادر می‌شود ازو - جلّ شأنه - در ایجاد عالم از کتم‌عدم به‌سرحدّ وجود. وبه‌ازاء کلّ واحد ازین اعتبارات‌ثلاث یکی ازاسماء ثلاث‌را به ترتیب مذکور براو - جل‌شأنه - اطلاق می‌نمایند، و او را بدان اسم می‌خوانند.

«یُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْاَرْضِ» مراد به تسبیح، تنزیه و تقدیس است. وتسبیح یا به‌لسان‌حالست که هرذرّه‌ای از موجودات، پروردگار خودرا به زبان حال می‌خوانند وتنزیه می‌کنند ودلالت دارند بروجود صانع حکیم‌واجب لذاته. یا به‌لسان مقالست وآن در ذوی‌العقول ظاهر است، اما در غیر ذوی‌العقول ازحیوانات دیگرفرقهٔ عظیمه‌ای برآن رفته‌اند که هرطایفه ازآنها تسبیح پروردگار خود می‌کنند به‌لغات‌واصواتی‌که ایشان را است مانند نوع بنی‌آدم؛ وبرین‌معنی حمل کرده‌اند قول خدای‌تعالی را جائی که می‌فرماید: وَما مِنْ دابَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ اِلاّ اُمَمٌ اَمْثالُكُمْ[1]. حاصل معنی آیهٔ کریمه - الله أعلم- آنست که: «هیچ متحرّکی نیست برروی زمین ازچرنده وپرنده که نبوده باشد مثل‌شما امّتی درتسبیح وتقدیس پروردگار خود».

و امّا تسبیح گفتن غیر حیوانات ازجمادات، جمعی کثیر وجَمّ غفیر به‌آن قائل شده‌اند که جمادات را نیز تسبیح لسانی هست، چنانچه گفته‌اند:

هیچ‌چیزی ز نامی وجامد	نیست الاّ مُسبّح وحامد

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۳۸.

ومعتضد شده‌اند به‌قول خدای تعالی: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.[1] واین آیهٔ کریمه را مؤیّد قول خود می‌دانند ومی گویند: اگر از تسبیح که درین آیه واقعست مراد تسبیح به زبان حال بوده باشد پس قوله تعالی: وَلٰكِنْ لاَ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ محتاج به‌تأویل باشد. و گفته‌اند که: وجه اعجاز در تسبیح سنگریزه دردست مبارك حضرت رسالت پناه ﷺ نه ازحیثیّت نفس تسبیح است بلکه از آن سبب است که تسبیح سنگ‌ریزه را صحابه استماع نمایند و گوشزد ایشان شود، و الاّ سنگریزه و غیر آن فی‌نفسه دائم الأوقات در تسبیح و تقدیس حضرت مقدّس‌اند، چنانچه گفته‌اند:

به‌ذکرش هرچه بینی در خروش است　　دلی دارند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی‌است　　که هرخاری به تسبیحش زبانی است

«وَ أَنْ تُخْرِجَنِي مِنَ الدُّنْيٰا آمِناً» یعنی: خلاصی دهی مرا از ذلّ گناهان و خواری عصیان که میان من وتوست به اینکه مرا پیش از مردن توفیق توبه کردن دهی، وخلاص سازی مرا ازآلایشی که میان من وخلق توست به اینکه مرا توفیق خلاصی ازحقوق ایشان ارزانی داری.

«وَ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ سٰالِماً» یعنی: سالم گردانی‌مرا ازعقاب پیش ازدخول در جنّت به‌اینکه گناهان‌مرا عفو نمائی وبعد ازآن‌داخل‌بهشتم کنی. واین جمله‌مؤکّد جملهٔ سابق است.

«وَلاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بعضی از«حول» اینجا قدرت اراده کرده‌اند، یعنی هیچکس را قدرت نیست برچیزی مگر به اعانت و یاری حضرت عزّت. وبعضی حول‌را دراینجا به‌معنی تحویل و انتقال گرفته‌اند، یعنی ما را میسّر نیست که تحویل کنیم از کردن عصیان به‌ترك نمودن آن مگر به‌عون و

۱ــ سوره‌اسراء: ۱۷- آیه۴۴. «وهیچ‌چیزی نیست جز اینکه به‌یادی حمدپروردگارش تسبیح می گوید» .

یاری حضرت باری، ونیست مارا قوّتی برطاعات وعبادات مگر به‌توفیق او -جلّ شأنه-. واین معنی را رئیس المحدثین - قدّس الله روحه- در کتاب «توحید» حدیث ازامام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر علیه السلام روایت نموده است. پس سزاوار آنست که قصد همین معنی کنند که مروی از أئمّهٔ هدی است - علیهم صلوات الله الملك الأعلی- .

«وَاکْشِفْ هَمِّی ، وَفَرِّجْ غَمِّی» بعضی تفرقه کرده‌اند میان هَمّ و غَمّ و گفته‌انـد که: «هَمّ» آنست که انسان را قدرت برزایل نمودن آن باشد مثل افلاس[1] مثلاً، و «غَمّ» آنست که قدرت برازالهٔ آن نباشد مثل موت فرزند وغیره. و بعض دیگـر تفرقه کرده چنین گفته‌اند که: «هَمّ» آنست که قبل ازنزول مکاره حاصل شود، و«غَمّ» آنست که بعد ازنزول آن دست دهد.

«مِنْ شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ» أیْ مُبْغِضٍ یعنی : بغض کننده . «وَ طارِقٍ» مراد به طارق شرّی است که درشب واردشود. «اَلصّامِتِ وَالنّاطِقِ» بیشتر اطلاق «صامت» را برجمادات می کنند، واطلاق «ناطق» را برحیوانات، اگرچه از حیوانات عجم بوده باشد،ومی گویند که:«فلان کس نه‌مالك صامت‌است ونه‌مالك ناطق»یعنی‌مالك هیچ چیز نیست. واز اینجاست قـول فقها کـه گفته‌انـد : «الزّکاةُ فِی النّاطِقِ و الصّامِتِ». واگر از ناطق معنی متعارف آن دراینجا اراده شود نیز جایز است.

«بِبَدیعِ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ» مرادآنست که خلق سماوات وارض بدیع‌است وعدیم‌النّظیر، یعنی نظیرآسمان وزمین معدوم است. واین ازباب وصف به‌اعتبار متعلّق است، مانند: حَسَنُ الْغُلامِ. وبعضی گفته‌اند که: مراد به بدیع ، مُبدِع است - به‌صیغهٔ اسم فاعل - یعنی مُوجد وپیداکننده به‌غیر مثال سابق. واین‌نه از قبیل اجراء صفت برغیر مَنْ هِیَ لَه است.

ومناقشه را درین تحقیق میدانی است‌وسیع، چه صیغهٔ فعیل که صفت مشبهه

۱- ازدست رفتن مال، بی‌پولی.

باشد به معنی مُفعِل که صیغهٔ اسم فاعل است در لغت نیامده و به ثبوت نپیوسته، و اگر فعیل به معنی مُفعل آمده باشد پس شاذّ خواهد بود که قیاس را نشاید. ودرین کلامی است که ان‌شاء الله تعالی درباب سیّم ذکر آن خواهد شد.

«مَالاحَ الْجَدِیدانِ» معنی «لاح» ظاهر است، ومراد از «جدیدان» شب وروز است. «وَمَا اَطْرَدَ الْخافِقانِ» مراد به «خافقان» مشرق ومغرب است، ومراد به اطّراد ایشان بقای ایشان است. «وَماحَدَا الْحادِیانِ». مراد از آن نیز شب و روزاست، کنایه از آنکه گویا لیل ونهار حُدی می گویند به واسطهٔ مردمان که به سوی قبور خود شتاب نمایند چنانکه شتر راکه حدی می گویند زودتر وبیشتر قطع مسیر می کند.

«مَاعَسْعَسَ لَیْلٌ» اَیْ اَقْبَلَ وَاَدْبَرَ. واین لغت از اضداد است یعنی به دو معنی است که ضدّ همدیگرند.

«وَمَا ادْلَهَمَّ ظَلامٌ» ادلهمّ به تشدید میم بروزن اِقْشَعَرَّ یعنی اشتدادیافت ظلمت شب. یُقالُ: لَیْلَةٌ مُدْلَهِمَّةٌ، اَیْ مُظْلِمَةٌ. «وَمَا تَنَفَّسَ صُبْحٌ» به معنی ظاهر وپیدا شدن صبح است. واینکه تعبیر از طلوع صبح به تنفّس کرده‌اند کنایه از آنست که وزیدن نسیم نزد طلوع صبح گویا که نفس می کشد صبح به نسیم در وقت طلوع.

«خَطِیبَ وَفْدِ الْمُؤْمِنِینَ» خطیب القوم در لغت، بزرگ قوم را گویند که درنزد سلاطین به جهت قضای حوایج قوم خود مخاطبه و مکالمه می کند. ومراد به «وَفْد» ـ به فتح واو ـ دراینجا جماعتی‌اند که درجائی بر کسی وارد شوند ونزول کنند و مهمان او گردند.

«وَالْمَکْسُوَّ حُلَلَ الْاَمانِ» یعنی لابس حلّه‌های امان. ومراد به آن امان دادن امّت است از عذاب آتش چنانکه حضرت عزّت ـ جلّ شأنه ـ فرموده که: وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی[1]. وحضرت رسالت ﷺ راضی نخواهد شد که

۱ـ سورهٔ ضحی: ۹۳ـ آیه ۵.

احدی از امّت اودر آتش باشدچنانکه درحدیث وارد شده است. و«حُلَلِ الأمان» استعاره است، وبناء کلام براستعاره بالکنایة است با ترشیح ، چه تشبیه شده است امان به‌چیزی که محیط می‌شود به انسان وبه دور او درمی‌آید مانند جامه و امثال آن، واکتفا شده است درکلام به‌ذکر مشبّه تنها چنانچه قاعدهٔ استعارهٔ بالکنایة است، وذکر کِسوَة ترشیح آنست.

«وَ عِزائِمَ مَغْفِرَتِكَ» مراد از آن مغفرتی است که حتم و واجب شده باشد.
«فیمافزِعْتُ إِلَيْكَ مِنْهُ» فَزِعْتُ ــ به‌فاوزاء نقطه‌دار وعین بی‌نقطه ــ به‌معنی «اِلْتَجَأْتُ» است که عبارت از ملتجی شدن وپناه بردن است، یعنی: ملتجی شدم وپناه بردم به سوی تو ازجمیع افعال و اقوال ناشایسته.

«قَدْ غَبَّرَتْ وَجْهِی» به‌غین نقطه‌دار و باء به‌یك نقطهٔ مشدّده ، مراداز آن غبار آلوده شدن‌روست به سبب کثرت گناه که بروجه‌استعاره بالکنایة واقع شده‌است.
«وَ لَوْلا تَعَلُّقِی» جواب «لَوْلا» لَقَدْ کانَ ذُلُّ الْإِیاسِ است که بعد از آن دراصل دعا مذکوراست، ومعنی‌چنین است که:اگر تعلّق[من] نمی‌بود به‌سوی تو ورحمت‌بی‌ـ نهایت تو به تحقیق که ذلّ عجز و ناامیدی شامل من خواستی بود ، یعنی ناامیدی مرا فرا خـواستی گرفـت « لا تَقْنَطُوا » اَیْ لاتَیْأَسُوا ، یعنی نـاامید مشویـد. « نَدَبْتَنا » اَیْ دَعَوْتَنا وَ طَلَبْتَنا . « داخِرِینَ » به معنی ذلیلین و صاغرین است .

«قَدْ أَسْبَلَ دَمْعِی حُسْنُ الظَّنِّ بِكَ» اسبال دمع جاری شدن آب چشم است، مراد اینکه به تحقیق که به گریه درآورده وجاری ساخته است آب چشم مرا حسن ظنّ من به عفو نمودن تو از گناهکاران، ودرگذشتن تو از بدکرداران و اگرچـه مراتب گناهان ایشان عظیم وبی‌غایت، وخطایای ایشان بی نهایت بوده باشد . پس اگر گویند که: حسن‌ظنّ سبب مسرّت و موجب خوشحالی است نه متضمّن گریه واندوه، جواب گوئیم که: سبب این گریه ازشدّت فرح وابتهاج است نه ازرهگذر

غم واندوه [1].

«وَ تَغَمَّدِ زَلَلی» یعنی پوشیدن وفراگرفتن لغزیدن‌ها واز جادۀ اطاعت بدر رفتن‌های مرا به عفو وغفران‌خود. «وَ إِقالَةِ عَثْرَتی» مراد به «اقالة» مسامحه‌نمودن ودر گذشتن است. ومراد به «عثرة» گناه و خطیّه است که مأخوذ است از عَثْرَة الرَّجُل که به معنی لغزیدن پاست.

«وَ مُجاهِدِ النّاكِثینَ» مراد به «ناکثین» اهل جمل‌اند که عایشه وطلحه‌وزبیر وأتباع ایشان بودند که نکث بیعت امیرالمؤمنین ـ صلوات‌الله علیه ـ نمودند.

«وَالْقاسِطینَ» معاویه واعوان اویند مثل عمروبن عاص، وابوموسی‌اشعری، وغیرهم که از اطاعت امام مفترض‌الطّاعة عدول نمودند و به‌باطل گرویدند، چه قُسوط به معنی عُدول ازحقّ است.

«وَالْمارِقینَ» مراد به‌ایشان خوارج نهروان‌اند که‌ازدین بدر رفتندهمچنانچه تیر ازکمان بدر رود، چنانچه‌درحدیث آمده است. ومراد به«مرق» بدر رفتن‌تیر است ازکمان.

«إمامی» خبر«انّ» است که سبق ذکر یافته ، واوصاف ستّهٔ سابقهٔ مذکوره نعت‌اند ، ومراد به اینها معنی ثبوت است نه حدوث، پس صحیح است که نَعْتِ معرفه واقع شوند، چنانچه درقول خدای تعالی مٰالِكِ یَوْمِ الدّینِ گفته‌اند وجایز داشته‌اند.

مترجم گوید : «تفصیل این اجمال آنکه هر گاه اسم فاعل مضاف واقع‌شود یا به‌معنی ماضی خواهد بود یا به‌معنی حال واستقبال. اگر به‌معنی ماضی باشد

۱ـ ممکن مراد این‌باشدکه: حسن‌ظن من‌به‌تو دراینکه هرگاه ترا بخوانم و بسه درگاهت زاری‌کنم وازترس توبگریم مرا می‌آمرزی، سبب شده‌که اشك‌بریزم‌تاآمرزش تورا به‌دست آورم، چه‌هرکس مأیوس وبدگمان به‌رحمت تو باشد اینکار ازاو بدوقوع نمی‌پیوندد (مصحح متن عربی کتاب) .

دلالت برثبوت واستمرار می کند، واضافهٔ آن درین صورت اضافهٔ معنوی خواهد بود که کسب تعریف کرده است ، پس می‌تواند بود که صفت معرفه واقع شود چنانکه درین محل واقع شده است. واگر اسم فاعل به معنی حال یا استقبال باشد دلالت برحدوث وتجدّد می کند، واضافهٔ آن درین صورت اضافهٔ لفظی خواهد بود نه اضافهٔ معنوی، زیراکه مضاف به‌اضافهٔ لفظی کسب تعریف نمی کند ، پس نمی‌تواند بود که صفت معرفه واقع شود، ولهذا مصنّف ـ قدّس سرّه ـ در کتاب گفته که: وَيُرادُ بِها مَعْنَى الثّبوتِ لاالْحُدوثِ ، چنانچه صاحب«کشّاف» در تفسیر مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ توضیح این مبحث نموده است ـ والله أعلم».

«وَالْقَبُولِ مِنْ حَمَلَتِها، وَالتَّسْليمِ لِرُواتِها» عطف بیانست به واسطهٔ توضیح وتبیین. و«حَمَلَه»ـ به‌فتحات ثلاث ـ جمع حامل است، ومراد به آن، نقل کنندگان روایت و حدیث‌اند.

« وَ أَعْلاماً وَ مَناراً» أَيْ هُداةً ، یعنی : هادیان دین مبین. و «أَعْلام» جمع عَلَم است وآن چیزیست که ازجهت تعیین راه درصحراها نصب می کنند که‌راه به‌آن دانسته‌شود. و«مَنار» ـ به‌فتح میم ـ موضع مرتفع را گویند که‌بالای آن آتش می‌افروزند تاکسی که راه گم کرده باشد به‌سبب آن روشنی هدایت یافته به منزل رسد. ووجه مناسبت اینکه ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را بـه اعلام ومنار وصف کرده‌اند برفطِن خبیر مخفی نیست .

«لامَفْزَعَ وَلامَلْجَأَ» عطف‌تفسیری «لامَفْزَعَ» است.«وَمَعْقِلي مِنَ الْمَخاوِفِ» مَعْقِل ـ به‌فتح میم و کسر قاف ـ نزدیك است به‌معنی حِصن وحصار. قال فـی «النّهاية الأثيريّة»: اَلْمَعاقِلُ الْحُصُونُ وَواحِدُها مَعْقِلٌ. و گاه هست که آنـرا اطلاق می کنند برملجأ که عبارت ازپناهست.

«أَمامَ طَلِبَتي» ، یعنی پیش از ذکر حاجت من. ومراد به مَنْ قَدَّمْتُهُمْ أَمامَ طَلِبَتي جمعی‌اند که درادعیه قبل‌ازذکرحاجت، توسّل وتشفّع به‌ایشان می کنند،

واین کنایه از حضرت سیّد ابرار و آل عالی مقدار آنحضرت است ـ صلوات الله علیهم ـ و «طَلِبَتی» به‌فتح طا و کسر لام است.

و «مَعْوَّلی» بر صیغهٔ اسم مفعول به معنی ثِقتی ومُعتَمدی است. و «ظَعْنی» ـ به‌ظاء نقطه دار وعین بی‌نقطهٔ ساکنه یامفتوحه ـ به‌معنی سَیْری وسَفَری است. «وَ مُنْقَلَبی وَ مَثْوایَ» مراد به آن رجوع واقامت است، یاحرکت وسکونست.

«مِنْ نائِلِكَ» مراد «به‌نائل» عطیّه است یعنی ازعطیّهٔ تو واحسان تو. ولفظ نوال از اینجا مأخوذ است. «وَمِنْ رَوْحِكَ» به‌فتح را، مراد از آن لطف وراحت است، یعنی از لطف تو وراحت تو. «اِرْتِتاجِ مَذاهِبِها» ارتتاج ـ به‌دوتاء به‌دونقطهٔ فوقانیّه ودر آخر آن جیم ـ به‌معنی انغلاق است که عبارت از بستن در است. یُقالُ: اِرْتَجْتُ الْبابَ اَیْ اَغْلَقْتُهُ.

«مِنْ کُلِّ ضَنْكٍ مَخْرَجاً» ضنك ـ به ضاد نقطه دار مفتوحه ونون ساکنه ـ به معنی ضیق وتنگی است. «وَ مَجْدِكَ» به معنی کبریائك وعظمتك است. «وَ الدِّیانَةِ الَّتی حَضَّ عَلَیْها» حض ـ به‌ضاد نقطه دار مشدّده ـ به معنی مبالغه است در شأن دیانت، یعنی دیانتی که مبالغه نموده است حضرت رسالت ـ صلوات الله علیه وآله ـ درشأن آن، وتحریص کرده است امّت را به‌اتصاف به‌آن. «اَمَّ» ـ به تشدید میم ـ به معنی قصد است. «وَ تَزَلُّفُ» بروزن تَکَرُّمُ به معنی تَقَرُّب است.

«وَ قَدْ اَکْدَیَ الطَّلَبُ» اکدی ـ به‌دال بی‌نقطه ـ به معنی تعسّر وتعذّر ومنقطع شدنست. «وَ اَعْیَتِ الْحِیَلُ» ـ به‌عین بی‌نقطه وبه‌یاء دونقطهٔ زیرین ـ به‌معنی اتْعَبَتْ که عبارت از رنج ومانده شدنست از مشقّت راه رفتن ومحنت کار کردن «مُنیخ» ـ به نون و آخر آن خاء نقطه دار ـ به معنی مقیم بودن است. «فِنائِكَ» فنا ـ به کسر فا وبعد از آن نون ـ فضای خانه را گویند، و مراد اینجا در خانه است. واثبات نمودن فنا به واسطهٔ حضرت عزّت در کلام ازروی استعاره است.

«وَ اِذا تَلاحَکَتْ عَلَیَّ الشَّدائِدُ» تلاحکت ـ به‌حاء بی‌نقطه ـ به معنی درآمدن وملاصق گردیدن است، یعنی: هرگاه که سختیها در آید وملاصق من شود. «وَنالَنی

الضُرُّ»أی أصابَنِی الضُّرُّ، یعنی: وقتی که دریابدمرا ضُر. ومرادبه‌ضُرّ-به‌ضمّ‌ضادنقطه‌دار-
دراینجا به‌معنی بدی احوالست. وامّا به‌فتح ضاد به‌معنی‌ضد نفعست. «وَشَمَلَتْنِی
الْخَصاصَةُ» - به خاء نقطه دارمفتـوحه ودو صاد بی‌نقطه که در میـان ایشان الف
واقعست - به معنی‌احتیاج وپریشانی احوالست.

«وَ عَرَّتْنِی الْحاجَةُ» - به‌عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطهٔ مشدّده - بـه معنی
شامل شدن وفرا گرفتن است ، یعنی احتیاج و پریشانی شامل من شد ومـرا فرا
گرفت .

«وَ تَوَسَّمْتُ بِالذِّلَّةِ» یعنی: به ذلّت و خواری وبه بی‌عزّتی وسبکساری
موسوم گردیدم. «وَحَقَّتْ عَلَیَّ الْكَلِمَةُ» یعنی مستحقّ کلمهٔ عذاب گردیدم. «فَامْسَحْ
مابِی» مراد به مسح زایل ساختن است ، یعنی: زایل ساز وببر آنچه برمن است
ازپریشانی واحتیاج. وجایز است که به صاد بی‌نقطه نیزخوانده شود، ومعنی‌هردو
یکیست وهمانست که گذشت.

«وَالایزاعِ لِشُكْرِكَ» - به‌یاء دونقطهٔ زیرین وبعد ازآن زاء نقطه دار وآخر آن
عین بی‌نقطه - به معنی الهام است، یعنی: ملهم ساز مرا از جهت شکر نعمت خود
چنانچه در کلام مجید واقعست که: رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ
-الآیة[1]، أی أَلْهِمْنِی.

«وَ لا تُخَلِّنِی مِنْ يَدِكَ» - به‌خاء نقطه داروتشدید لام - از تخلیه است که
عبارت‌ازوا گذاشتن است، یعنی: مرا وامگذارازحفظ وحمایت خود. وجایزاست
که ازلفظ «یَد» ارادهٔ نعمت نمایند ودرینصورت لاتُخْلِنِی به تخفیف لام وکسر
آن باید خواند، ومعنی آن أیْ لا تَجْعَلْنِی خالِیاً مِنْ نِعْمَتِكَ، یعنی: خالی مگردان‌مرا
ازنعمت بی‌غایت خود. «لَیْسَتْ بِبِدْعٍ مِنْ وِلایَتِكَ» بِدْع - به‌سکون دال بی‌نقطه -
مراد آنست که از تو بدیع وغریب نیست که احسانی کنی مرا ، ونعمتی ارزانی

۱ـ سورهٔ نمل : ۲۷ ــ آیه ۱۹.

فرمائی که مرا احتیاج به دیگری نبوده باشد، وامثال این قسم احسان وامتنان ازتو بسیار واقعست.

«وَ مِنْ وَلایَتِكَ» - به‌فتح واو - به معنی امداد و اعانت ویاری دادنست. «وَادْفَعِ الصَّرْعَةَ» - به کسر صاد بی‌نقطه وسکون‌را - به معنی وقوع در بلیـّه است، یعنی: دفع کن ازمن درافتادن دربلیـّه را.

«وَ انْعَشِ السَّقْطَةَ» - به‌نون‌وعین‌بی‌نقطه ودرآخرآن شین نقطه دار- دروزن ودرمعنی مثل اِدْفَعْ است ومراد به «سقطه» همانست که در« صرعة » گفته شد. وبناء کلام براستعاره است. «وَلاَ یُنْكِرِ» یعنی: ازتو منکر ومستبعد نیست. «وَ ارْحَمِ الْهَفْوَةَ» - به فتح ها وسکون فا - به معنی ذلـّت وخواری است. «خُذْ بِیَدِی مِنْ دَحْضِ الْمَزَلَّةِ» دحض - به‌حاء بی‌نقطه وضاد نقطه دار - به معنی‌لغزیدن است، یعنی: وارهان ونجات ده مرا ازلغزیدن درخطیئه وگناه.

«فَقَدْ كَبَوْتَ» - به‌باء موحـّده - به معنی دررو درافتادن وبه سردرآمدنست، یعنی: به‌روی درافتادم. «یُولِجُ كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما فی‌صاحِبِهِ وَ یُولِجُ صاحِبَهُ فیهِ» مراد آنست که درهم درمی‌آیند وداخل همدیگر می‌شوند کلّ واحد ازشب‌وروز یعنی: ازشب کم می‌شود وبرروز افزوده می‌گردد، واز روز کم‌می‌شود ودرشب افـزوده می گردد، مانند زیادتی شبهای زمستان وکوتاهی روزهای آن، وزیادتی روزهای تابستان وکوتاهی شبهای آن.

پس اگر کسی گوید که: این معنی از فقرهٔ اول کلام امام علیه‌السلام که یُولِجُ كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما فی‌صاحِبِهِ مستفاد می‌شد، وبه فقرهٔ ثانیه که وَیُولِجُ صاحِبَهُ فیهِ احتیاج نبود وفایده‌ای برآن مترتـّب نیست.جـواب گوئیم که : مراد حضرت امام علیه‌السلام تنبیه برامر غریبی بودکه آن حصول زیادتی ونقصان است با هم درکلّ واحد از شب وروز دروقت واحد ، واین بحسب اختلافِ بقاع شمالیـّه و جنوبیـّه ازخط استواست ، خواه آن بـقاع مسکون باشد و خواه غیر مسکون، زیرا که تابستان

شمالی، زمستان جنوبیست وبرعکس که زمستان جنوبی تابستان شمالی است.

پس زیادتی روز ونقصان آن دروقت واحد واقعست، امّا دردو بقعه، وهمچنین زیادتی شب ونقصان آن دروقت واحد به اختلاف بقاع؛ که اگرچنانچه حضرت امام علیه السلام تصریح به آن نمی‌فرمودند که: «یُولِجُ صاحِبَهُ فیه» تنبیه به این معنی حاصل نمی‌شد بلکه ظاهر از کلام امام علیه السلام همین وقوع زیادتی روزدروقتی ونقصان آن دروقتی دیگرمعلوم می‌شد، وهمچنین زیادتی شب ونقصان آن، چنانچه محسوس ومعروف خاص وعام است. و گفته‌اند درقول امام علیه السلام که: «وَ یُولِجُ صاحِبَهُ فیه» واوحالست به‌اضمارمبتداچنانچه میان نُحات‌مشهوراست.

«وَنَهَضاتِ النَّصَبِ» ـ به‌نون وضاد نقطه دار ـ به‌معنی نُهوض است که عبارت ازبرخاستن ازجای خود است. قال فی «الصّحاح»: نَهَضَ یَنْهَضُ نُهُوضاً وَ نَهْضاً اَیْ قامَ: ومراد اینجا تردّدات بدنیّه است که موجب نَصَب که عبارت از تعب است می‌شود. قال فی «الصّحاح»: نَصِبَ الرَّجُلُ ـ بالکسر ـ اَیْ تَعِبَ.

و «بَهَظاتِ» ـ به‌باء موحّده وظاء معجمه ـ نیزروایت کرده‌اند که‌مأخوذ از «بَهَظَهُ الْحِمْلُ» باشد یعنی: ثقیل وسنگین کرد بار اورا، وعاجزشده است از آن. قال فی «الصّحاح»: بَهَظَهُ الحِمْلُ یَبْهَظُهُ بَهْظاً اَیْ اَثْقَلَهُ وَ عَجَزَ عَنْهُ فَهُوَ مَبْهُوظٌ، وَ هٰذا اَمْرٌ باهِظٌ اَیْ شاقٌّ.

«لِیَکُونَ لَهُمْ جَماماً» ـ به‌فتح جیم ـ به معنی راحتست.قال فی «الصّحاح»: الْجَمام بالْفَتح الراحة. یُقال جَمَّ الفَرس جَمّاً وجَماماً اذا ذهب اعیاؤه.

«وَیَبْلُوَ اَخْبارَهُمْ» به معنی اختبار و امتحان است ومنه قوله تعالی: یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ [1] » یعنی: روزی که امتحان کرده شود و دانسته گردد سرایر. فَلَقْتَ لَنا مِنَ الْاِصْباحِ» تفسیر «فلق» سبق ذکریافت. «وَ مابَثَثْتَ» ـ به‌دو ثاء سه نقطه ـ مأخوذاست از بَثّ ـ به‌تشدید ـ و آن به‌معنی تفریق وپراکنده‌شدن[2] وپریشان ساختن است.

۱ـ سورهٔ طارق: ۸۶ ـ آیه ۹.

۲ـ پراکنده کردن ـ صحیح است.

«وَمُقیمُهُ وَ شاخِصُهُ» مراد به «شاخص» در این مقام مسافر است که ضد «مقیم» است، و از شَخَصَ مِنَ الْبَلَدِ، که به معنی ذَهَبَ و سارَ است مأخوذ است. «وَما کُنَّ تَحْتَ الثَّریٰ» کُنَّ -به‌تشدید- یعنی: آن چیزی که درزیر خاك نهان ومخفی بوده باشد.

«لَیْسَ لَنا مِنَ الْاَمْرِ اِلاّ ما قَضَیْتَ» مراد به لفظ امر که درین محل واقعست به‌معنی نفع است، وجملهٔ «وَلا مِنَ الْخَیْرِ اِلاّ ما اَعْطَیْتَ» که بلافاصله بعد ازاین جمله مذکور شده است به منزلهٔ تفسیرجملهٔ اولست. «شاهِدٌ عَتیدٌ» - به‌تاء دونقطهٔ فوقانیّه - به معنی مهیّاست، یعنی: شاهدی است این روز برمن که مهیّا وحاضر است. قال فی «الغریبین»: عتیدٌ ای حاضِرٌ. ومنه قوله تعالی: رَقیبٌ عَتیدٌ[1] اَیْ مُعَدٌّ حاضِرٌ.

«بِارْتِکابِ جَریرَةٍ» جریره - به‌جیم وراء بی‌نقطه - جنایت است، وازاینجا است که می گویند: ضامن جریره. ومراد به جریره اینجا خطیئه و گناه است. «اَوِ اقْتِرافِ صَغیرَةٍ» اقتراف به معنی اکتساب است، یعنی: کسب نمودن صغیره.

«وَ اَجْزِلْ لَنا» اَیْ اَکْثِرْ لَنا، یعنی: بسیار کن ازبرای ما. «وَ اَخْلِنا فیهِ مِنَ السَّیِّئاتِ» یعنی: بگردان مارا درین روز خالی از سیّئات. «وَ یَسِّرْ عَلَی الْکِرامِ الْکاتِبینَ مَؤُونَتَنا» مراد به‌این، طلب عصمت نمودن است ازبسیاری سخن گفتن و از اشتغال نمودن به چیزهائی که نه متضمّن نفع دنیوی باشد ونه اخروی، چه ظاهر است که به‌سبب کم گفتن و کم کردن اشیاء لا یَنْفَع تخفیف حاصل می‌شود کِرام الکاتبین‌را که عبارت ازنویسندگان اعمال حسنه وقبیحهٔ عبادند در نوشتن اقوال وافعال. «مُسْتَعْمِلاً لِمَحَبَّتِکَ» بنابرقاعدهٔ نحویان «لمحبّتك» اضافهٔ مصدراست به سوی فاعل یامفعول، یعنی: محبّت تو مارا یامحبّت ما تورا.

۱ــ سورهٔ ق: ۵۰ ــ آیه ۱۸.

مترجم گوید: «بباید دانست که معنی دوست داشتن خدای تعالی مربندگان‌را چنانچه مصنّف - قدّس سرّه - درشرح‌حدیث سی‌وپنجم از کتاب « اربعین » ایراد کرده است آنست که حجاب بیگانگی‌را از پیش دل او بردارد،وتمکین دهد اورا که بربساط قرب وآشنائی او به راه رود، زیرا که امثال این صفات‌را که به خدای تعالی نسبت می‌دهند به اعتبار اثر وفایده‌ایست که بر آن صفات مترتّب است نه به اعتبار مبادی آن صفات.

وعلامت دوستی خدای تعالی مربنده‌را آنست که توفیق دهد اورا که قطع تعلّق ازدار غرور نموده به عـالم نور که عبارت از عالم انس به خدا و آشنائی اوست عروج نماید، واز آنچه غیـر اوست بالکلّیـّه بریده ومنقطع شود، وچنان گردد که جمیع فکرهـا وخیالات او یکی شود، وبُعد ودوری از میان او وخـدا برداشته شود.

وبعضی از ارباب عرفان گفته‌اند: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ مَقَامَكَ فَانْظُرْ فِيمَا أَقَامَكَ، یعنی: چون خواهی که بدانی مقام خودرا نزد پروردگار خـود، درنگر درآنچه ترا برپای داشته است درآن - والله الموفّق».

«وَحِيَاطَةِ الْإِسْلَامِ»-به‌حاءبی‌نقطه‌و یاءبه‌دو نقطهٔ‌زیرین‌و طاءبی‌نقطه-به‌معنی‌حفظ وحراست ونگاهداشتن است ازجمیع جوانب آن. «وَ أَوْقِفْهُمْ عَمَّا حَذَّرْتَ» مراد آنست که ایستاده گردان‌وبترسان مارا از آن چیزی که حذراز آن فرموده‌ای ونهی ازآن کرده‌ای، چه هر که بازایستد ازچیزی وحذرنماید ازآن هرآینه‌داخل آن‌چیز نخواهد شد ومرتکب آن نخواهد گردید.

«وَ سَائِرِ خَلْقِكَ» اگر « سائر » را مجرور بخوانند عطف بر «ملائـکتـك» خواهد بود، واگر به نصب بخوانند عطف بر «سمائِك».

مترجم گوید: «بعضی گویند که: مراد ازسایر خلق، مابقی خلق است، واین مأخوذ است از سُؤْرُ الْإِنَاءِ أَيْ مَا بَقِيَ مِنْهُ. وبعضی گویند که: مراد ازسایرخلق،

جمیع خلق است. قال الجوهریُّ فی صحاحه: سائِرُ النّاسِ جَمیعُهُمْ . ودراین محل سایر به‌معنی جمیع خلق ظاهرتراست ـ والله أعلم بحقیقة الأُمور».

« وَ خَیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ» خیـَرة ـ به کسرخاء نقطه داروباء مفتوحهٔ به‌دو نقطهٔ زیرین وراء بی‌نقطهٔ مفتوحه ـ به‌معنی مختار ومنتخب وبرگزیده است، وبه‌سکون «یا» نیز آمده است، قال فی «الصحاح» : اَلْخَیْرَةُ مِثْلُ الْعَیْبَةِ : اَلاِسْمُ مِنْ قَوْلِکَ اخْتارَهُ اللهُ، یُقالُ: مُحَمَّدٌ خِیَرَةُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَ خَیْرَةُ اللهِ أیْضاً بِالتَّسْکینِ.

فصل [ششم]

[در تقسیم ساعات روز و دعای ساعت اول]

باید دانست بدرستی که روایت وارد شده است به آنکه روز را به دوازده ساعت قسمت کرده‌اند، و هر ساعتی را به یکی از دوازده امام علیهم‌السلام نسبت داده‌اند، و از برای هر ساعتی دعائی مخصوص ذکر نموده که در آن ساعت مبادرت به قرائت آن باید نمود، وما ان‌شاء الله تعالی وحده العزیز ذکر خواهیم کرد در محل خودش هریك از ساعات دوازده گانه را با ادعیهٔ دوازده گانه که مخصوص به آنست.

ساعت اول - و آن ساعتی است که گفتگوی ما در این باب از آن ساعت است، اعنی مابین طلوع فجر تا طلوع آفتاب. و این ساعت منسوب است به حضرت امام المتّقین ویعسوب المسلمین امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه و آله - ودعائی که مخصوص است به این ساعت، اینست:

اَللّٰهُمَّ رَبَّ الظَّلامِ وَ الْفَلَقِ، وَ الْفَجْرِ وَ الشَّفَقِ، وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ، وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، خالِقَ الْإِنْسانِ مِنْ عَلَقٍ، أَظْهَرْتَ قُدْرَتَكَ بِبَديعِ صَنْعَتِكَ، وَ خَلَقْتَ عِبادَكَ لِما كَلَّفْتَهُمْ مِنْ عِبادَتِكَ، وَهَدَيْتَهُمْ بِكَرَمِ فَضْلِكَ إِلىٰ سُبُلِ طاعَتِكَ، وَ تَفَرَّدْتَ فِي مَلَكُوتِكَ بِعَظيمِ السُّلْطانِ، وَ تَوَدَّدْتَ إِلىٰ خَلْقِكَ بِتَقْديمِ الْإِحْسانِ، وَ تَعَرَّفْتَ إِلىٰ بَرِيَّتِكَ بِجَسيمِ الْاِمْتِنانِ. يا مَنْ يَسْأَلُهُ مَنْ

فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَبِالْقُرْآنِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِهِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ابْنِ عَمِّ الرَّسُولِ، وَبَعْلِ الْبَتُولِ، الَّذِي فَرَضْتَ وِلَايَتَهُ عَلَى الْخَلْقِ، وَ كَانَ يَدُورُ حَيْثُ دَارَ الْحَقُّ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَقَدْ جَعَلْتُهُمْ وَسِيلَتِي، وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمَامِي وَ بَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي، وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي، وَ تُطَهِّرَ قَلْبِي، وَ تَسْتُرَ عَيْبِي، وَ تُفَرِّجَ كَرْبِي، وَ تُبَلِّغَنِي مِنْ طَاعَتِكَ وَ عِبَادَتِكَ أَمَلِي، وَ تَقْضِيَ لِي حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[خداوندا ای پروردگار تاریکی ونور، وفجر (سپیدهٔ صبح) وشفق (روشنی اول غروب)، وشب وآنچه‌را که درخود گرد آورد، وماه هنگامی که تمام فروزان شود، ای آفرینندهٔ انسان ازخونی بسته شده، با آفرینش بی‌مثال خویش نیروی خـودرا آشکار ساخته‌ای، و بندگانت‌را بجهت عبادتی که تکلیفشان کرده‌ای آفریده‌ای، وبه کرم فضل خـویش به راههای طاعت هـدایتشان نموده‌ای، وبا تسلط وقدرت بزرگ خـود در ملکوت خویش یگانه مانده‌ای، وبا نیکیهای دیرینه خود به آفریدگانت مهـرورزیده‌ای ، وخویش‌را با بخششهای بـزرگ به آفـریدگانت شناسانده‌ای، ای آنکه هرکس درآسمانها وزمین است دست نیاز بسوی تو دارد، ودرهرروز بر سر انجام کاری هستی. خداوندا بـه محمد خاتم پیامبران، وبـه قـرآنی که روح الامین برقلب نازنین او فـرود آورده تا از بیم دهندگان باشد بـزبان عربی روشن، وبه امیـر مؤمنان علی بن ابی‌طالب پسرعمـوی رسول خـدا ، وهمسر (فاطمه) بتول، همو که ولایتش‌را برخلق واجب نمودی، وهـرجا بود حق نیز بااو بود، ازتو درخواست می‌کنم که برمحمد وآل محمد درود فرستی، که من ایشان‌را وسیلهٔ خود، ودرپیشاپیش‌خود ونیازهایم قرارداده‌ام، وگناهم بیامرزی، ودلم پاک سازی، وعیبم بپوشانی، وغمم بزدایی، ومرا به

آرزویم درزمینه طاعت وعبادت خود برسانی، وحوائج دنیا وآخـرتم را برآوری، ای مهربانترین مهربانان].

[فضیلت سجدهٔ شکر وآداب آن]

وباید که این دعارا ازجملهٔ تعقیب نمازصبح گردانی. وباید که آخرچیزی که بعد ازنماز به‌عمل آوری دوسجدهٔ شکر بـوده باشد، چـه روایت کرده است رئیس‌المحدثین درکتاب «من‌لایحضره‌الفقیه» ازامام بحق‌ناطق ابی‌عبدالله جعفربن محمّدالصادق علیه‌السلام که آن حضرت فرموده‌اند:

سِجْدَةُ الشُّكْرِ واجِبَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، تُتِمُّ بِها صَلاتَكَ، وَ تُرْضي بِها رَبَّكَ، وَ تُعْجِبُ الْمَلائِكَةَ مِنْكَ. وَ إنَّ الْعَبْدَ إذا صَلّىٰ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّكْرِ فَتَحَ الرَّبُّ الْحِجابَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْمَلائِكَةِ فَيَقُولُ: يا مَلائِكَتي انْظُرُوا إلىٰ عَبْدي أدّىٰ فَرْضي، وَ أتَمَّ عَهْدي ثُمَّ سَجَدَ لي شُكْراً عَلىٰ ما أنْعَمْتُ بِهِ عَلَيْهِ، مَلائِكَتي! ماذا لَهُ؟

فَتَقُولُ الْمَلائِكَةُ: يا رَبَّنا رَحْمَتُكَ. ثُمَّ يَقُولُ الرَّبُّ تَعالىٰ: ثُمَّ ماذا؟ فَتَقُولُ الْمَلائِكَةُ: يا رَبَّنا جَنَّتُكَ. فَيَقُولُ الرَّبُّ تَعالىٰ: ثُمَّ ماذا؟ فَتَقُولُ الْمَلائِكَةُ يا رَبَّنا كِفايَةُ مُهِمِّهِ. فَيَقُولُ الرَّبُّ: ثُمَّ ماذا؟ فَلا يَبْقىٰ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ إلّا قالَتْهُ الْمَلائِكَةُ. فَيَقُولُ اللهُ تَعالىٰ: يا مَلائِكَتي ثُمَّ ماذا؟ فَتَقُولُ الْمَلائِكَةُ: يا رَبَّنا لا عِلْمَ لَنا. فَيَقُولُ اللهُ تَعالىٰ: لَأشْكُرَنَّهُ كَما شَكَرَني، وَ اُقْبِلُ إلَيْهِ بِفَضْلي، وَ اُريهِ رَحْمَتي.

خلاصهٔ کلام معجزنظام امام علیه‌السلام آنکه: «سجدهٔ شکر واجبست برهمه کس، نماز به آن تمام می‌شود، وحضرت عزّت بـه سبب آن راضی می گردد، وملائکه آنکس‌را دوست می‌دارند[1]. بدرستی که هرگاه بندهٔ مؤمن نماز گزارد وبعد از آن

۱ــ تـرجمه تحت اللفظی جملات فـوق اینست: « نمازهایت‌را بدان سبب تمام وکامل کنی، وبدان سبب پروردگاد خودرا خشنود سازی، وملائکه از تو به شگفت آیند».

سر بـه سجده نهد، پس حـق سبحانه درهای آسمان‌را گشاده کند، وحجاب از میان بنده و ملائکه‌بردارد، وخطاب به ایشان‌کرده بگوید: يَامَلائِكَتِي‌اُنْظُرُوا إِلَى عَبْدِي ،یعنی: «ای ملائکهٔمن نظر کنید به بندهٔ من که ادای واجبی‌خود کرده است، واز عهدهٔ عهدی که با او کرده بودم برآمده، وبعد از آن مرا سجده کرده بـه شکـرانهٔ نعمتی که من به او ارزانی داشته‌ام ، بگوئید ای ملائکهٔ من که چه چیز اورا باید ؟

پس ملائکه بگویند: ای پروردگارما اورا رحمت تو باید. بعداز آن‌حضرت عزّت گوید که:دیگر چه‌باید؟ ملائکه گویند: جنّت‌تو اورا شاید. پس‌حضرت‌عزّت بگوید: ودیگر چه باید؟ ملائکه گویند: خداوندگارا کفایت مهم او. پس‌حضرت عزّت بگوید: دیگرچه باید، تا آنکه چیزی نماند از خیر وخـوبی مگر که ملائکه گویند فلان چیز اوراشاید، تاآنکه ملائکه عاجز آمده گویند که: پروردگارادیگر مارا علم به‌آن حاصل نیست چه بگوئیم.

پس حضرت عـزّت ـ عَمَّتْ عَطِيّاتُه ـ گوید : هـرآینه شکر گویم بندهٔ خودرا چنـانچه مرا شکر گفت، وبه فضل ورحمت خـود اقبال‌کنم به سوی او ومتوجّه او شده، بنمایم رحمت خودرا بدو» کنایه از آنکه رحمت خودرا شامل [وکافل]حال او کنم.

ومستحب است‌که درسجدهٔ شکربسیار بماند وآنـرا به‌طول کشاند، چـه روایت شده است درکتاب «من لایحضره‌الفقیه»: إِنَّ الْكاظِمَ عليه‌السلام كانَ يَسْجُدُ بَعْدَ ما يُصَلِّي الصُّبْحَ فَلا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتّى يَتَعالَى النَّهارُ.

یعنی: « به درستی که امام بحق عالم موسی کاظم ـ علیه‌الصّلاة والسّلام ـ بعد ازآنکه نماز صبح‌را می گزاردند سجدهٔ شکر می کردند وسربر نمی‌داشتند تا آنکه آفتاب مرتفع می‌شد وبلند می گردید».

مترجم گوید: «بسا باشد که گمان برده شود که اطالت سجـود که درسجدهٔ

شکر از امام علیه السلام به عمل می‌آمده واین حدیث اشعار به آن دارد در سجدهٔ ثانیه باشد نه درسجدهٔ اول، والاّ عبارت حدیث که: فَلایَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتّی یَتَعالَی النَّهارُ خوب نباشد زیرا که عدم رفع رأس درسجدهٔ اول صادق نیاید؛ و حال آنکه نه اینچنین است، چه درمیان دوسجدهٔ شکر که بعد از نماز به عمل می‌آید فصل به رفع رأس واقع نمی‌شود، بلکه فصل به وضع رخسارها برزمین واقع می‌شود، پس عدم بر داشتن سر که درحدیث وارد است صادق باشد - والله أعلم بحقیقة الحال.»

پس هر گاه که دوسجدهٔ شکر بجاآری باید که ذراع دستهارا برزمین فرش کنی یعنی‌هردو ذراع را برزمین بچسبانی وسینه وشکم خودرا برزمین بچسبانی، وبگوئی آنچیزی‌را که روایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب «کافی» بسند حسن از ابی‌الحسن الماضی اعنی امام موسی کاظم - علیه‌الصّلاة والسّلام - پس باید گفت درسجدهٔ اولی:

أَللّٰهُمَّ إِنّی اُشْهِدُكَ وَاُشْهِدُ مَلائِكَتَكَ وَأَنْبِیاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ جَمیعَ خَلْقِكَ أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ رَبّی، وَ اْلإِسْلامَ دینی، وَمُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَبِیّی، وَ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیّاً وَمُحَمَّداً وَجَعْفَراً وَمُوسی وَعَلِیّاً وَمُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَالْحَسَنَ وَ مُحَمَّداً - سَلامُ اللهِ عَلَیْهِمْ - أَئِمَّتی ، بِهِمْ أَتَوَلّی، وَ مِنْ أَعْدائِهِمْ أَتَبَرَّأُ.

[خداوندا تورا وفرشتگان وپیامبران وفرستادگان وجمیع آفریدگانت را گواه می گیرم که توالله پروردگارمنی، واسلام دینم، ومحمد (ص) پیامبرم، وعلی وحسن وحسین وعلی ومحمد وجعفر و موسی وعلی ومحمد وعلی و حسن و محمد - درود خدا برهمهٔ آنان باد - پیشوایان منند ، بدیشان مهرمی‌ورزم، وازدشمنانشان بیزاری می‌جویم].

بعد ازآن سه مرتبه باید گفت:

أَللّٰهُمَّ إِنّی أَنْشُدُكَ دَمَ الْمَظْلُومِ.

[خداوندا بحق خودت سوگندت می‌دهم وازتو می‌خواهم که انتقام خون (بناحق ریخته شده) مظلوم (حسین‌بن‌علی)را بگیری].

بعد از آن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَنْشُدُكَ بِاِیواٰئِكَ عَلٰی نَفْسِكَ لِاَوْلِیاٰئِكَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِمْ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ [وَآلِ مُحَمَّدٍ]وَ عَلَی الْمُسْتَحْفَظینَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

[خداوندا به عهدی که برای دوستانت باخود بسته‌ای که آنان‌را بردشمن خودت وآنان غلبه دهی تورا سوگند می‌دهم وازتو می‌خواهم که برمحمد [وآل‌محمد] وبرآن کسان ازآل محمد(ص) که امانتداران تواند درود فرستی].

بعدازآن سه مرتبه باید گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ.

[خداوندا آسانی پس‌ازمشکلات وسختیهارا ازتو درخواست می‌کنم].

پس از آن باید که رخسارهٔ راست خود را برزمین گذاری وبگوئی:

یا کَهْفی حینَ تُعْیینِی الْمَذاهِبُ، وَ تَضیقُ عَلَیَّ الْاَرْضُ بِما رَحُبَتْ، یا باریْ خَلْقی رَحْمَةً بی‌وَکانَ عَنْ خَلْقی غَنِیّاً،صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ [وَآلِ مُحَمَّدٍ] وَ عَلَی الْمُسْتَحْفَظینَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

[ای پناهگاه من درآنگاه‌که رفت وآمدم بنزد خلق مراخسته ومانده‌کند و زمین با آن همه فراخی برمن تنگ‌آید، ای‌آنکه مرا ازروی رحمت به‌من آفریده‌ای، وحال‌آنکه ازآفرینش‌من بی‌نیاز بوده‌ای، برمحمد [وآل‌محمد] وبر آن‌کسان ازآل محمد(ص) که امانتداران تواند درود فرست].

پس‌ازآن‌باید که‌رخسارهٔ‌چپ خودرابرزمین گذاری،وسه مرتبه بگوئی:

یا مُذِلَّ کُلِّ جَبّارٍ، یا مُعِزَّ کُلِّ ذَلیلٍ، قَدْ ـ وَعِزَّتِكَ ـ بَلَغَ بی مَجْهُودی.

[ای خوار کنندهٔ هرستمگر زورگو، وای عزیز کنندهٔ هرخوار، به عـزت سوگندکه رنج ومشقت مرا ازپای درآورده است].

بعد ازآن سه مرتبه باید گفت:

یـا حَنّانُ یـا مَنّانُ ، یـا کاشِفَ الْکُرَبِ الْعِظامِ.

[ای مهربان، ای بخشنده، ای زدایندهٔ غمهای بزرگ جانکاه].

بعد ازآن باید که سجدهٔ دوم را بجای آری وصدمرتبه شُکْراً شُکْراً بگوئی ، وبعد ازآن هرحاجتی که داشته باشی بخواهی. وهم ازآنحضرت امام بحق عالم امام‌موسی‌کاظم -علیه‌وعلی آبائه‌شرایف‌التحیـّة‌والسـّلام- روایت شده که آنحضرت درسجدهٔ شکربه آواز حزین‌ودل اندوهگین‌وچشم گریان‌واشک‌ریزان می‌فرموده‌اند:

عَصَیْتُکَ رَبِّ بِلِسانی ، وَ لَوْشِئْتَ- وَ عِزَّتِکَ- لَاَخْرَسْتَنی، وَ عَصَیْتُکَ بِبَصَری وَ لَوْشِئْتَ وَ- عِزَّتِکَ- لَاَکْمَهْتَنی، وَ عَصَیْتُکَ بِسَمْعی وَ لَوْ شِئْتَ - وَ عِـزَّتِکَ - لَاَصْمَمْتَنی، وَ عَصَیْتُکَ بِیَدی وَ لَـوْ شِئْتَ - وَ عِزَّتِکَ - لَکَنَعْتَنی، وَ عَصَیْتُکَ بِرِجْلی وَلَوْ شِئْتَ - وَ عِزَّتِکَ - لَجَذَمْتَنی ، وَعَصَیْتُکَ بِفَرْجی وَ لَوْشِئْتَ - وَ عِزَّتِکَ - لَعَقَمْتَنی ، وَعَصَیْتُکَ بِجَمیعِ جَوارِحِیَ الَّتی اَنْعَمْتَ بِها عَلَیَّ ، وَ لَیْسَ هٰذا جَزاؤُکَ مِنّی.

[پروردگار من! بازبانم ترا نافرمانی کردم واگرمی‌خـواستی - به عزتت سوگند - لالم می‌ساختی، وباچشم تورا معصیت نمودم واگر می‌خواستی - به‌عزتت سوگند - کورم می‌کردی، وباگوشم تورا معصیت نمودم واگر می‌خواستی - به عزتت سوگند - مراکرمی‌نمودی، وبا دستم ترا نافرمانی کردم واگر می‌خواستی - به عزتت سوگند - انگشتانم‌را برمی‌گرفتی، وباپایم تـورا نافرمانی کردم واگر می‌خواستی - به‌عزتت سوگند - قدمم را می‌شکستی، وبافرجم تورامعصیت نمودم واگرمی‌خواستی- به‌عزتت سوگند- مراعقیم می‌ساختی، وبا تمام اعضاء وجـوارح خـودم‌که بمن بخشیده‌ای تورا نافرمانی کردم واین عکس‌العمل شایسته‌ای ازمن دربرابر نعمتهای بی‌پایان تو نبود].

بعد از آن هزار مرتبه می‌فرموده‌اند: اَلْعَفْوَ، اَلْعَفْوَ. بعد از آن رخسارهٔ راست مبارك خودرا برزمین گذاشته سه مرتبه به آواز حزین قائل به این کلمات می‌شده‌اند:

بُؤْتُ اِلَیْكَ بِذَنْبی، عَمِلْتُ سُوءاً، وَظَلَمْتُ نَفْسی، فَاغْفِرْ لی ذُنُوبی فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَیْرُكَ مَوْلایَ.

[در پیشگاه تو به گناهم معترفم، بد کردم و به‌خودم ستم نمودم، پس گناهانم‌را ببخش که کسی جز تو گناهان‌را نمی‌بخشد ای مولای من].

بعد از آن رخسارهٔ چپ مبارك خودرا برزمین گذاشته سه مرتبه مبادرت به گفتن این دعا می‌نموده‌اند:

اِرْحَمْ مَنْ اَساءَ وَاقْتَرَفَ، وَ اسْتَكانَ وَ اعْتَرَفَ.

[رحم کن به کسی که بد کرده و گناهان بسیار نموده، و(سپس) اظهار خواری وفروتنی کرده و به گناه خویش اعتراف نموده است].

وچون سر ازسجدهٔ شکر برداری باید گفت:

اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنی وَ لَمْ اَكُ شَیْئاً مَذْكُوراً، رَبِّ اَعِنّی عَلی اَهْوالِ الدُّنْیا، وَ بَوائِقِ الدَّهْرِ، وَ نَكَباتِ الزَّمانِ، وَ مُصیباتِ اللَّیالی وَ الْاَیّامِ، وَاكْفِنی شَرَّ ما یَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِی الْاَرْضِ؛ وَ فی سَفَری فَاصْحَبْنی، وَفی اَهْلی فَاخْلُفْنی، وَ فیما رَزَقْتَنی فَبارِكْ لی، وَ فی نَفْسی لَكَ فَذَلِّلْنی، وَ فی اَعْیُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنی، وَ اِلَیْكَ فَحَبِّبْنی، وَ بِذُنُوبی فَلا تَفْضَحْنی، وَ بِعَمَلی فَلا تُبْسِلْنی، وَ بِسَریرَتی فَلا تُخْزِنی، وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ فَسَلِّمْنی، وَ لِمَحاسِنِ الْاَخْلاقِ فَوَفِّقْنی، وَ مِنْ مَساوِی الْاَخْلاقِ فَجَنِّبْنی.

[خداوندا سپاس ازآن توست چنانکه مرا آفریدی و حال آنکه چیز قابل ذکری نبودم، پروردگارا من‌امرا برامورهول‌انگیز دنیاو گرفتاریهای روزگار ونکبتهای زمان ومصائب شبها وروزهـا یاری رسان، وشر آنچه را که

ستمگران درروی زمین می‌کنند ازمن باز دار، ودر سفر همراهم، ودر خانواده‌ام جانشینم باش، ودرآنچه روزیم کرده‌ای برکت ده، ومرا در برابرخودت خواروفروتن گردان، ودرنظرمردم بزرگم ساز، وبه نزدخودت محبوبم نما، وبه گناهانم رسوایم مکن، ومرا با کردارم به هلاکت میندار، وبا (زشتی‌وناپاکی)باطنم خوارم مگردان، وازشرجن وانس‌مراسالم بدار، وبه خود سازی وکسب اخلاق نیکو توفیقم بخش، واز خویهای زشت دورم ساز.]

إِلٰى مَنْ تَكِلُنِي يٰا رَبِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَ أَنْتَ رَبِّي؟ إِلٰى عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ أَمْرِي، أَمْ إِلٰى بَعِيدٍ فَيَتَجَهَّمُنِي؟ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَيَّ يٰا رَبِّ فَلاٰ أُبٰالِي غَيْرَ أَنَّ عٰافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي وَ أَحَبُّ إِلَيَّ. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْأَرْضُ، وَ كُشِفَتْ بِهِ الظُّلْمَةُ، وَ صَلُحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، أَنْ يَحِلَّ عَلَيَّ غَضَبُكَ، وَ يَنْزِلَ بِي سَخَطُكَ. لَكَ الْحَمْدُ حَتّٰى تَرْضٰى وَ بَعْدَ الرِّضٰا، وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِكَ.

[مرا به‌چه‌کس وامی‌گذاری ای‌پروردگارمستضعفان وحال‌آنکه پروردگارم تویی، به دشمنی‌که امـرم‌را به‌دست اوسپرده‌ای ۱؟ یا به شخص دوری‌که با روی گره‌کرده بامن مـواجه می‌شود؟ پروردگار من! همینکه برمن خشم نگرفته باشی (مـرابس است) دیگرباکی ندارم جـز آنکه عافیت دادنت برایم‌فراختر، وبه‌نزدم محبوبتراست. (خداوندا) به‌نور وجه‌تو که آسمانها و زمین از آن روشن شده، وتـاریکی بدان برطرف گشته، وکار اولین و آخرین (گذشتگان وآیندگان) بدان اصلاح گردیده به‌تو پناه می‌آورم از اینکه غضب توبرمن‌وارد شود، وخشم توبرمن‌فرودآید. ستایش‌از آن توست آنقدرکه خشنود گردی وپس‌ازخشنودی‌نیز، وهیچ‌حول وقوه‌ای جزبه‌دست تو نیست].

۱ـ مراد هارون‌الرشید است‌که با وجـود خویشاوندی وی با آنحضرت دشمنی شدیدی نسبت به‌آن حضرت داشت وبالأخره حضرتش‌را مسموم ساخت.

توضیح

[تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

«رَبَّ الظَّلامِ وَ الْفَلَقِ» مراد به‌فلق در اینجانور است به قرینهٔ ظلام. «وَاللَّیْلِ وَما وَسَقَ» یعنی: و آنچه جمع سازد وپوشیده ومستور گرداند. «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» یعنی: هر گاه که ماه جمع وتمام شود وبدر گردد.

«وَ کانَ یَدُورُ حَیْثُ دارَ الْحَقُّ» یدور که صیغهٔ مضارع است در لفظ حق عمل کرده تا آنرا فاعل خود گردانیده، وضمیر دارَ که فعل ماضی است راجع است به حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه‌الصّلاة والسّلام ـ وحاصل معنی آنست که: حق می گردید چنانچه حضرت‌امیر ـ صلوات‌الله علیه ـ می گردید؛ تاآنکه عبارت دعا منطبق شود به کلام معجز نظام سیّد انام ـ علیه وعلی آله الصّلاة من الملك العلّام ـ که درباب حضرت‌امیردعا کرده فرمودند: أَللّٰهُمَّ أَدِرِالْحَقَّ مَعَهُ کَیْفَما دارَ، یعنی: «بارخدایا بگردان حق را با حضرت امیر ـ علیه صلوات‌الله الملك القدیر ـ چنانکه اوبگردد وبه هرجانب که‌اورود» کنایه از آنکه حق‌را تابع او گردان که به هرجانب که او گردد وهرطرف که اورود حق با اوباشد.

وتأخیر فاعل که لفظ «حق» است به واسطهٔ رعایت فواصل است که «فلق» و «وسق» و«اتّسق» است، چنانچه در کلام مجید فرموده درجائی که خبراز احوال موسی ـ علی نبیّنا وعلیه‌السّلام ـ داده دروقت معارضهٔ سحرهٔ فرعون وگفته: فَأَوْجَسَ فی نَفْسِهِ خیفَةً مُوسی[1]، که تأخیر مُوسی‌کرده به‌جهت رعایت فواصل.

«أَنْشُدُكَ دَمَ الْمَظْلُومِ» أَنْشُدُ بروزن أَفْعُلُ،قال فی«الصّحاح»: نَشَدْتُ فُلاناً أَنْشُدُهُ ای قُلْتُ لَهُ: نَشَدْتُكَ اللهَ ای سَأَلْتُكَ بِاللهِ. یعنی: عرب گاهی که

[1] ــ سورهٔ طه: ۲۰ـ آیهٔ ۶۷.

گوید: نشدت فلاناً أنشدته، به‌این معنی‌است که: گفتم به‌او انْشُدكَ اللهَ، یعنی: «از تو درخواست می‌نمایم بخدای» ومراد دراینجا آنست که: «سؤال می کنم ترا به حق تو که مؤاخذه کنی به خـون مظلوم اعنی حضرت امام حسین علیه‌السلام، وانتقام بکشی از قاتلان او، وازآن جماعت که اول ایشان اساس ظلم را گذاشتند وبنای جوررا نهادند؛ وبراو وبرپدر بزرگوار وبرادر عالیمقدار او - صلوات‌الله علیهم- ظلم‌وجور کردند، و متکفّل غصب‌حق ایشان شدند، وباعث برقتل وکشتن ایشان وشیعهٔ منیعهٔ رفیعهٔ ایشان گشتند.

«بِایْوائِكَ عَلٰى نَفْسِكَ» ایواء - به‌یاء به دو نقطهٔ زیـرین ودرآخر آن الف ممدوده - به معنی عهد وپیمان ومیثاق است.

«وَعَلَى الْمُسْتَحْفَظِینَ» می‌تواند بود که صیغهٔ مستحفظین مبنی از برای فاعل باشد یعنی: آنانی که حفظ ونگاهبانی امامت وخلافت نمودند. ومی‌تواند بود که مبنی ازبرای مفعول باشد به‌این معنی که: آنانی که حضرت عزّت ایشان‌را ازبرای امامت وخلافت حفظ ونگاهبانی نمود[1].

«یا كَهْفی حینَ تُعْیینی الْمَذاهِبُ» مـراد بـه کهف، ملجـأ و پناه است، قال فی «الصّحاح»: یُقالُ: فُلانٌ كَهْفٌ أیْ مَلْجَأٌ. یعنی: ای آنکه پناه وملجـأ منی در وقتی که به تعب و تشویش می‌اندازد مرا رفتنهای من به جـانب خلق، وترددات من به‌ایشان به‌جهت قضای حاجتی که دارم وبرنمی‌آید» چه التجای این کس به خلق موجب تعب ومذلّت وخواری این کس می گردد.

و «تُعْیینی» می‌تواند بود که به دویاء به‌دونقطهٔ زیرین باشدوبعدازآن نون مأخوذ از «عی» که به معنی تعب است، ومی‌تواند بود که به دونـون باشد که نون اول مشدّد ودرمابین آن یاء به دونقطهٔ زیرین باشد، مأخوذ ازعـناء» به فتح عین که آن نیز به معنی تعب است.

---

[1]- درصورت مبنی بـودن برای مفعول معنی چنین می‌شود: «آنانی که خـداوند امامت وخلافت‌را بدیشان سپرد وحفظ آندورا ازایشان خواست».

«وَ كَضيقُ عَلَيَّ اْلاَرْضِ بِما رَحُبَتْ» مـراد به رحب، سعت ووسعت است، و «ما» مساء مصدريست، يعني: روى زمين بـرمن تنگ شد با وجـود سعت وفراخي آن.

«وَ لَوْ شِئْتَ ـ وَ عِزَّتِكَ ـ لَاَكْمَهْتَني» اكمه كور مادرزادرا گويند، ومعنى آنكه: عصيان تو نمودم به‌چشم خود، واگرمشيّت تو تعلّق مي گرفت ـ به عزّت و بزرگي تو قسم كه ـ هر آينه مرا كور مادرزاد مي كردى. «لَكَنَعْتَني» كنع ـ به نون وعين بي‌نقطه ـ به معني به‌هم آمدن و گشاده نگشتن انگشتانست، يعني: عصيان تونمودم به دست خود، واگرمي‌خواستي ـ به عزّت وبزرگي توقسم كه ـ هـر آينه مرا يك نوع مي كردي كه انگشتان دست من از گشاده گشتن بازمـاندى و گشاده نگشتي.

«لَجَذَمْتَني» به جيم وذال نقطه دار، به‌معني قَطَعْتَني است، يعني: عصيان تونمودم به‌پاى خود، واگرمي‌خواستي ـ به‌عزّت وعظمت توقسم كه ـ هر آينه مرا مجذوم يعني‌مقطوع الرِّجْل مي كردي.

[بحث در توجيه استغفار معصوم ۱]

واگر گويند كه صدور امثال اين دعوات از معصوم به چـه كيفيّت تواند بود باكمال عصمت ايشان؟ چه اين‌عبارت وامثال اين كه دربعضي ازدعوات ديگر نيـز واردست اشعار برصدورعصيان از ايشان ـ صلـوات‌الله عليهم ـ دارد، واين بحسب ظاهرموافقت ندارد به‌قواعد مذهب اماميّه ـ أنارالله براهينهم الجليّة ـ كه قائل به عصمت ائمّهٔ اثناعشرند ـ صلوات‌الله عليهم ـ.

جواب گوئيم كه: انبيا وائمّهٔ هـدى عليهم السلام بروجهى مسلوك مي‌داشته‌اند كه

۱ــ دراين بخش مترجم (ره) شرح وتفسير خـودرا با كلام مـؤلف (ره) در آميخته است.

جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدابوده است چنانچه لمحه‌ای دلهای خودرا از آن فارغ نمی‌داشته‌اند، وخاطرهای ایشان متعلّق به ملأ أعلی ومربوط به عالم بالابوده، وایشان همیشه حق‌را درنظربصیرت خود داشته درمراقبت ومواصلت او به‌سر می‌برده‌اند ، چنانچه امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ فرموده‌اند: أُعْبُدِ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ [1]، یعنی: «به عبادت خـدای قیام نمای چنانکه گویا اورا می‌بینی، چه اگر تو اورا نمی‌بینی بدرستی که او ترا می‌بیند».

پس چون ازین‌مرتبهٔ رفیعه فرود می‌آمده‌اند ومشغول به‌کاردیگر می‌شده‌اند ازاموری که لازمهٔ زندگانیست مثل خوردن غذائی، یا آشامیدن آبی، یا مباشرت حلالی، یامثل آن امری ازامورمباحه، آنرا پیش خود گناه بزرگی می‌شمرده‌اند، وخطای عظیمی می‌دانسته، ودرحال درمقام استغفارازآن درمی‌آمده آمرزش آنرا ازخدای خود می‌خواسته‌اند، چنانکه بعض ازنزدیکان وتابعان ملوك اگردرحـالت مجالست ومصاحبت پادشاه متوجّه به دیگری یا ملتفت به‌چـیزی شوند، درزمان، دراعتذار می‌کوشند و آنـرا گناه می‌شمرند؛ وهمچنین نمی‌بینی که بعض خـدم و بندگان‌ارباب دنیا اگردرجائی که نظرصاحب‌ایشان برایشان‌باشد ودانند که صاحب ایشان ایشان‌را می‌بیند لمحه‌ای به اکل وشرب مشغول شوند درنظر مردم گناهکار ومستحق ملامت می‌نمایند؟! پس چه گمان‌داری گاهی که این امر نسبت به صاحب همهٔ صاحبان، ومالك جمیع مالکان وقوع یابد؟

وبه‌این‌اشارتست کلام حضرت علیه‌السلام که: حَسَناتُ الْأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبينَ [2].

وبرین معنی محمولست آنچه روایت کرده است ثقة‌الاسلام محمّدبن یعقوب کلینی

۱ـ این جمله درسفارشات رسول خدا (ص) به ابی‌ذر (ره) آمده ومرحوم شیخ طوسی در «امالی» آنرا نقل، وعلامهٔ مجلسی در«عین‌الحیاة» آنراشرح کرده است.

۲ـ کارهای خوب نیکان برای مقربان درگاه خداوندی گناه محسوب است.

درباب استغفار از کتاب «کافی» ازامام بحق ناطق امـام جعفـر صادق عليه السلام که: إنَّ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه وآله كانَ يَتُوبُ إلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً. یعنی: «بدرستی که رسول‌خدای صلّى الله عليه وآله رجوع می‌نمودند از معـاصی و کردار ناشایسته به سوی خدائی که عزیزاست وبزرگ هرروز هفتاد مرتبه».

وهمچنین است آنچه اهل سنّت نیز در«صحاح» خود روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ـ صلوات‌الله علیه و آله ـ فرموده‌اند که: إنَّهُ لَيُغانُ عَلـى قَلْبي، وَ إنّي لَأَسْتَغْفِرُ بِالنَّهارِ سَبْعِينَ مَرَّةً. یعنی:«بدرستی که پوشیده می‌شود بردل من[1]، وبدرستی که من استغفارمی‌نمایم، وطلب آمرزش می کنم ازخدای خود، ورجوع می کنم به‌سوی او ازمعاصی درروز هفتادمرتبه».

مترجم گوید: «بباید دانست که مصنّف ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ درحاشیه ایراد نموده ودر«اربعین» خود نیزذکر کرده که: قاضی‌بیضاوی صاحب تفسیر«انوارالتّنزیل» درکتاب «شرح مصابیح» که هم ازمصنّفات اوست جائی که شرح حدیث پیغمبر ـصلوات‌الله علیه و آله ـ که إنَّهُ لَيُغانُ عَلى قَلْبي وَ إنّي لَأَسْتَغْفِرُاللهَ فِي‌الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ می‌نماید گفته است که: «غین» درلغت به‌معنی «غَیْم وابر» استعمال یافته، وغانَ عَلَی کَذابه‌معنی«غطّی‌علیه»است. وابوعبیده که از ائمّهٔ لغت است برین وجه این حدیث‌رامعنی گفته‌است: بدرستی که درپوشید دل‌من چیزی‌را که می‌پوشیداورا[2]».

واز اصمعی به من رسیده است که ازمعنی این‌حدیث ازاوسؤال کردند، در جواب آن بـه سائل گفت: درباب دل که روایت شده است؟ گفت:درباب دل پیغمبر ـ صلوات‌الله علیه و آله ـ. اصمعی گفت: اگر غیـردل پیغمبر ـ صلوات‌الله علیه و آله ـ می‌بود، درمقام تفسیر آن از برای تـو درمی‌آمدم، نهایتش چـون دل پیغمبر ـ صلوات‌الله علیه و آله ـ است جسارت برتفسیرآن نمی کنم.

۱ـ یعنی کدورتها وغبارهائی (ازغفلت) روی دلم می‌نشیند.

۲ـ ترجمهٔ صحیح کلام وی چنین است: «چیزی دلم‌را می‌پوشاند که همچون لباس آنرا فرا می گیرد».

کس نداند که در آن سینه چه اسرار بود

قاضی گوید: خدای خیر دهد اصمعی‌را که درین‌مقام، سلوك طریق ادب نموده ودرمقام تعظیم وبزرگ داشتن دلی‌شده است که حضرت عزّت- جلّ ذکره- آنرا موضع وحی‌ومنزل تنزیل‌خود ساخته. وبدرستی که دریافت این‌معنی‌را مرتبه‌ایست که راه رسیدن به‌آن برارباب بیان واصحاب قال مسدود است، وطریق وصول به آن براهل حقیقت وارباب حال، مفتوح، وتوضیح دادن وبه عبارت درآوردن‌آن نیست‌مگرحق‌مشایخ صوفیّه که رازداران انجمن‌قرب،وآشنایان‌اسرارحقّ‌اند، وما نیز به‌نوری که ازمشکات هدایت ایشان مقتبس‌است به‌راه درآمده می گوئیم که:

چون دل مبارك آن سرور که مستغرق دریای عرفان بوده، درصفا و ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است، وآنحضرت با آن حال تعیین شده بود که قـرار شرع وحکمت، وبنای دین وسنّت‌را تجدید دهد بروجهی که متضمّن‌سهولت و آسانی‌باشد نه عسرت واشکال، ناچاربود اوراکه ازمرتبهٔ قرب واتّصال، به‌جانب بعض رخصتهای الهی نزول نموده به‌بعض حُظوظ نفسانی التفات نماید باآنچه از جانب خدادرمعرض امتحان به آن درآمده بود ومکلّف به‌آن شده از احکامی که لازم بشریّت است.

پس‌هرگاه مرتکب‌چیزی‌از آن می‌شدند غباری برآینهٔ دل ایشان می‌نشست، وبه واسطهٔ نهایت صفا ونورانیّتی که داشت از آن متأثّرمی‌شد، زیرا که هرچند رقّت‌وصفای‌اشیابیشتراست‌تأثیر کدورات‌در آن زودترظاهرمی‌شود؛ وآنحضرت ﷺ هرگاه احساس به چیزی از آن می کردند آنرا برنفس‌خود گناهی بزرگ می‌شمردند ودرمقام استغفاروطلب آمرزش از آن درمی آمدند. تااینجا بود خلاصهٔ کلام قاضی بیضاوی درکتاب «مصابیح».

وزبدة العارفین شیخ جمال‌الدّین عبدالرّزاق کاشی را درین مقام کلامیست به‌غایت لطیف که به‌واسطهٔ خسوف به‌طول انجامیدن کلام درمقـام ذکـرآن نشد

ــ والله‌الهادی».

«بُؤْتُ اِلَیْکَ بِذَنْبی» بُؤْتُ ـ به‌باء یك‌نقطهٔ مضمومه‌وبعداز آن‌همزه درآخر تاء به‌دونقطهٔ زیربن ـ به‌معنی «اَقْرَرْتُ» یعنی: اقرار کردم واعتـراف نمودم به تو به گناه خود.

«وَ بَوائِقِ الدَّهْرِ» مراد از بـوائق، مصایب دهـر ونکبات زمان است . «وَ بِعَمَلی فَلا تُبْسِلْنی» به‌باء یك‌نقطه وسین بی‌نقطه، به معنی تأدیهٔ به‌هلاکت است، یعنی: مؤدّی مسازمرا به‌هلاکت به سبب شومی اعمال قبیحه وافعـال ناشایستهٔ من. وبه این معنی است قول خدای تعالی درقرآن‌مجید جائی که میفرماید: اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما کَسَبَتْ [1]، یعنی آنکه: هلاك شود نفس به‌سبب کسب گناه‌وفسق‌و کفروفجور وامثال آن.

«اَمْ اِلی بَعیدٍ فَیَتَجَهَّمُنی» تَجَهُّم، به‌معنی‌درهم کشیدن وترش کردن‌روست، یعنی: اگربه کسی‌ملتجی شوم وپناه به‌اوبرم چون مرا ببیند ومواجهت نماید روی درهم کشد ومراد من برنیارد.

۱ــ سورهٔ انعام: ۶ـ آیهٔ ۷۰.

باب دوّم

در آنچه از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت

باب دوم

درآنچه ازوقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال مرعی باید داشت

بباید دانست که درآخرباباول سبق‌ذکر یافت که روایت‌وارد شده‌است به آنکه روزرا بـه دوازده ساعت قسمت کرده‌اند وهـرساعتی‌را به یکـی از ائمهٔ اثناعشر- علیهم صلوات‌الله‌الملك الاکبر - نسبت داده‌اند وازبرای هرساعتی دعائی مخصوص ذکرنموده‌اند، پس‌ساعت اول که مابین طلوع فجراست تاطلوع‌آفتاب ومنسوب است به‌حضرت امام المتّقین امیرالمؤمنین - صلوات‌الله علیه - با دعائی که مخصوص‌آن‌ساعت‌است‌دراعمال همان وقت‌سمت گزارش‌یافت، والحال‌ذکر می‌کنیم دراینجاآنچه مخصوص‌است به‌این وقت که ازطلوع آفتاب است تاهنگام زوال، پس‌می‌گوئیم که:

ساعت دویم : ازطلوع آفتاب است تازایل شدن حمرهٔآن ازجـانب مشرق وآن ساعت منسوب است به حضرت امام السرّ والعلن امـام حسن - صلوات الله علیه - وباید که درآن ساعت به‌خواندن این دعا تبرّك جوئی:

اَللّٰهُمَّ یٰا خٰالِقَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ ، وَ مٰالِكَ الْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ ، وَ مُدَبِّرَ الْاِبْرٰامِ وَالنَّقْضِ ، وَیٰا مَنْ‌لایُخَیِّبُ الْمُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ،

یامالِكَ یا جَبّارُ، یا واحِدُ یا قَهّارُ ، یاعَزیزُ یاغَفّارُ ، یا مَنْ لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِكُ الْاَبْصارَ ، یا مَنْ لایُمْسِكُ خَشْیَةَ الْاِنْفاقِ ، وَلا یُقْتِرُ خَوْفَ الْاِمْلاقِ، یاكَریمُ یا رَزّاقُ[1] ، یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ الْاِسْتِحْقاقِ ، یا مَنْ یُنَزِّلُ الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ عَلى مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِیُنْذِرَ یَوْمَ التَّلاقِ، كَبُرَتْ نِعْمَتُكَ عَلَیَّ، وَ صَغُرَ فی جَنْبِها شُكْری ،وَدامَ غِناكَ عَنّی، وَ عَظُمَ اِلَیْكَ فَقْری.

[خداوندا ای آفریدگار آسمانها وزمین، ای که گشودن وبستن به دست توست[2] ، ای که بافته ورشته شدن کارها به تدبیر توست، ای که چون درمانده‌ای توراخواندنومیدش نکنی وگرفتاریش رابرطرف سازی، ای‌مالك (صاحب‌اختیار) ،ای‌جبار (مرهم گذاردردبندگان یاصاحب قدرت‌وعظمت) ای واحد (یگانه)، ای‌قهار (خشم گیربرعاصیان) ای‌عزیز (چیره)، ای‌غفار (آمرزنده)، ای که هیچ چشمی تورا نبیند وتو همهٔ چشمهارا ببینی، ای‌که نبخشیدنت‌ازروی‌ترس‌از فقر ،وتنگ روزی‌ساختنت ازروی بیم‌ازتنگدستی نیست(بلکه بجهت مصلحت بندگان‌است)، ای‌بزرگوار، ای‌فراوان روزی دهنده، ای پیشدستی کنندهٔ بـه نعمت پیش از آنکـه کسی مستحـق آن گردد ، ای که روح را ازامرخود برهریك از بندگانت که خـواهی‌فرو فرستی تامردم را به روز برخورد وملاقات (یکی از اسامی قیامت) هشدار دهد، نعمت تو برمن بسی‌بزرگ بوده، وسپاس‌من درجنب آن بسیار کوچك، وبی‌نیازی توازمن‌پیوسته ادامه داشته، ونیاز من به توبس عظیم است].

اَسْأَلُكَ یاعالِمَ سِرّی وَ جَهْری، یامَنْ لا یَقْدِرُ سِواهُ عَلى كَشْفِ ضُرّی، اَنْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ الْمُخْتارِ ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى الْاَبْرارِ وَ الْفُجّارِ ، وَ عَلى اَهْلِ بَیْتِهِ الطّاهِرینَ الْاَخْیارِ ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْكَ بِالْاَنْزَعِ الْبَطینِ عِلْماً، وَالْاِمامِ الزَّكِیِّ الْحَسَنِ الْمَقْتُولِ سَمّاً، فَقَدِ اسْتَشْفَعْتُ بِهِمْ اِلَیْكَ، وَقَدَّمْتُهُمْ اَمامی وَ بَیْنَ یَدَیْ حَوائِجی، اَنْ تَزیدَنی مِنْ لَدُنْكَ عِلْماً ، وَ تَهَبَ لی

۱ــ رازق (خ ل).

۲ــ تفسیر آن در ص ۲۰۳ خواهدآمد.

حُکْماً، وَ تَجْبُرَ کَسْری، وَ تَشْرَحَ بِالتَّقْوی صَدْری، وَ تَرْحَمَنی إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْیا أَثَری، وَ تَذْکُرَنی إِذا نُسِیَ ذِکْری، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

[ای دانای نهان وآشکارم، ای که جز توکسی‌را یارای زدودن پریشانیم نیست، از تو می‌خواهم که برمحمد آن رسول مختار، و حجت تو بر نیکان وفجار، وبرخاندان پاکیزه‌وبرگزیده‌او درودفرستی، وبه (امیرالمؤمنین‌علی) آنکه ازشرك وبت‌پرستی بدور، ودرونش ازعلم ودانش سرشار است، وبه امام پاك حسن که به سم مقتول شده به‌درگاه تو توسل می‌جویم، که حقاً آنان‌را به‌درگاه توشفیع آورده‌ام، وایشان را درپیش‌خود وحوائجم قرار داده‌ام، که مرا از نزد خود دانشی بیفزایی، وبمن حکمی ببخشی، و نارسائیهایم‌را جبران کنی، وسینه‌ام‌را به‌تقوی گشاده گردانی، وآنگاه که اثرم ازدنیابریده شود به‌من‌رحم‌آوری، وآنگاه که یادم فراموش گردد مرا یادآوری، به‌رحمت خودت ای‌مهربانترین مهربانان].

و ساعت سیم :از زایل شدن سرخی آفتاب است تا بلند شدن روز،وآن ساعت منسوب است به‌حضرت امام‌حسین عليه‌السلام، وباید که درآن ساعت به‌خواندن این دعا مبادرت نمائی:

أَللّهُمَّ رَبَّ الْأَرْبابِ، وَ مُسَبِّبَ الْأَسْبابِ، وَ مالِکَ الرِّقابِ، وَ مُسَخِّرَ السَّحابِ، وَ مُسَهِّلَ الصِّعابِ، یا حَلیمُ یا تَوّابُ، یا کَریمُ یا وَهّابُ، یا مُفَتِّحَ الْأَبْوابِ، یا مَنْ حَیْثُ مادُعِیَ أَجابَ، یا مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ وَ لا بَوّابٌ، یا مَنْ لَیْسَ لِخَزائِنِهِ قُفْلٌ وَ لا بابٌ، یا مَنْ لا یُرْخی عَلَیْهِ سِتْرٌ وَ لا یُضْرَبُ دُونَهُ حِجابٌ، یا مَنْ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ، یا غافِرَ الذَّنْبِ وَ قابِلَ التَّوْبِ شَدیدَ الْعِقابِ.

[خداوندا ای ارباب‌همهٔ اربابها، ای سازندهٔ اسبابها، ای صاحب اختیار انسانها، ای تسخیرکنندهٔ ابرها، ای آسان ساز مشکلها، ای بردبار، ای‌توبه پذیر، ای بزرگوار، ای‌بخشنده، ای گشایندهٔ درها (ی‌رحمت)، ای‌که هرجا صدایت زنند جواب گویی، ای که حاجب ودربانی

ندادی ، ای که خـزینه‌های توراقفل ودری نیست، ای که پرده‌ای برویت کشیده نشده، ومیان تووبندگانت حجابی نباشد، ای که هرکس‌را بخواهی بی‌حساب (وبدون شمارش) روزی می‌دهی، ای آمرزندهٔ گناه، وپذیرندهٔ توبه، وسخت کیفر].

أَللّٰهُمَّ انْقَطَعَ الرَّجاءُ إِلاَّ مِنْ فَضْلِكَ ، وَخـابَ الْأَمَلُ إِلاَّ مِنْ كَـرَمِكَ ، فَأَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِكَ ، وَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ صَفِيِّكَ ، وَ بِـالْحُسَيْنِ الْإِمامِ التَّقِيِّ الَّذِي اشْتَرىٰ نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِكَ ، وَجاهَدَ النّاكِثِينَ عَنْ صِراطِ طاعَتِكَ ، فَقَتَلُوهُ ساغِباً ظَمْآناً، وَهَتَكُوا حُـرْمَتَهُ بَغْياً وَ عُـدْواناً، وَحَمَلُوا رَأْسَهُ فِي الْآفاقِ ، وَأَحَلُّوهُ مَحَلَّ أَهْلِ الْعِنادِ وَ الشِّقاقِ.

[خداوندا همهٔ امیدها جزازبخشش توبریده گشته، وهمهٔ آرزوها جز ازکرم تو بنومیدی گراییده، پس به فرستاده‌ات محمد ، وبه برگزیده‌ات علی، وبه حسین آن امام پاکدامنی که جان خویش‌را در راه طلب رضای تو بفروخت وبامنحرفین ازجاده طاعت توبپیکارنمود، پس‌اورا گرسنه وتشنه کشتند، واز روی ستم وستیز گی پردهٔ حـرمتش دریدند، وسرمبـارکش در تمام آفــاق گرداندند، واورا بمنزلهٔ اهل‌عناد وستیزگی پنداشتند].

أَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِـهِ، وَجَدِّدْ عَلَى الْباغِي عَلَيْهِ مُخْزِياتِ لَعْنِكَ وَ انْتِقامِكَ، وَمُرْدِياتِ سَخَطِكَ وَ نَكالِكَ.

[خداوندا پس برمحمد وآل‌او درود فـرست ، ولعنتها و انتقامهای خـوار کننده وخشمها وعقوبتهای هلاکت‌بار خـویش‌را نو بـه نـو برسر شورشیان علیه او فروریز].

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَأَسْتَشْفِعُ بِـهِمْ إِلَيْكَ، وَأُقَدِّمُهُمْ أَمامِي وَ بَيْنَ يَدَيْ حَوائِجِي، أَنْ لاتَقْطَعَ رَجائِي مِنِ امْتِنانِكَ ، وَلا تُخَيِّبَ تَأْمِيلِي فِي إِحْسانِكَ وَنَـوالِكَ، وَلاتَهْتِكَ السِّتْرَ الْمَسْدُولَ عَلَيَّ مِنْ جِهَتِكَ ، وَلا تُغَيِّرَ عَنِّي عَوائِدَ طَوْلِكَ وَ نِعَمِكَ، وَوَفِّقْنِي لِما يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ، وَاصْرِفْنِي عَمّا يُباعِدُنِي عَنْكَ، وَأَعْطِنِي مِنَ الْخَيْرِ أَفْضَلَ مِمّا أَرْجُو، وَاكْفِنِي مِنَ الشَّرِّ

دعای ساعت چهارم روز

مَا أَخافُ وَ أَحْذَرُ ، بِرَحْمَتِكَ يَاأَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

[خداوندا بحق محمد و آل او از تو درخواست می‌کنم، و آنان‌را شفیع به درگاه تو می‌آورم، و ایشان‌را درپیش‌خود وحوائجم وامی‌دارم، که امیدم‌را ازمَنّ و وبخشش خویش نبری، وآرزویم‌را دراحسان وبخششهای بی‌پایانت نومید مگردانی، وپرده‌ای را که از جانب خویش برگناهم کشیده‌ای نـدری، و بازده‌های بخشش ونعمتهای خودرا ازمن نگردانی، وبآنچه که مرا مقـرب درگاهت می‌سازد توفیق بخشی، وازآنچه که مراازتودورمی‌کند بازداری، واز خوبیها برتر از آنچه که امید دارم به‌من عطا کنی ، وهرگونه شری‌را که ازآن دربیم وهراسم ازمن دورسازی، به‌رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان].

ساعت چهارم ازارتفاع روزاست تازوال آفتاب، وآن ساعت منسوب‌است به‌حضرت سیدالساجدین امام زین‌العابدین عليه السلام، وباید که در آن ساعت به قرائت این دعا مشغول شوی:

اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْمَلِيكُ الْمالِكُ ، وَ كُلُّ شَيْءٍ سِوىٰ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ هالِكٌ ، سَخَّرْتَ بِقُدْرَتِكَ النُّجُومَ السَّوالِكَ، وَ أَمْطَرْتَ بِقُدْرَتِكَ الْغُيُومَ السَّوافِكَ، وَعَلِمْتَ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَماتَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي الظُّلُماتِ الْحَوالِكَ، ياسَمِيعُ يا بَصِيرُ، يابَرُّ ياشَكُورُ، يا غَفُورُ يارَحِيمُ، يا مَنْ يَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ، يامَنْ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولىٰ وَ الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ .

[خداوندا تو پادشاه‌وصاحب‌ملك‌ودارندهٔ هرچیزی،وهرچیزجزوجه گرامی‌تو تباه‌شدنی‌است، به‌نیروی خـود ستارگان پوینده‌را به تسخیر کشیده‌ای، وبا قدرت خویش ابرهای ریزان‌را به‌باریدن آورده‌ای، وآنچه‌را که درخشکی ودریا است وهـربرگی که درتاریکی‌های سخت از درختـی بیفتد همه‌را دانسته‌ای، ای‌شنوا، ای بینا ، ای نیکوکار، ای قـدردان سپاس بندگان، ای آمرزنده، ای مهربان، ای که چشمکهای خائنانه ونیتهایی‌را که در سینه‌ها

پنهان است می‌دانی، ای که حمدوستایش دردنیا وآخرت از آن توست ، و توحکیم و آگاهی].

أَسْأَلُكَ سُؤالَ الْبائِسِ الْحَسِيرِ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ تَضَرُّعَ الضّالِعِ الْكَسِيرِ ، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ تَوَكُّلَ الْخاشِعِ الْمُسْتَجِيرِ، وَ أَقِفُ بِبابِكَ وُقُوفَ الْمُؤْمِّلِ الْفَقِيرِ، وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِالْبَشِيرِ النَّذِيرِ، وَ السِّراجِ الْمُنِيرِ، مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ ابْنِ عَمِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ بِالْإِمامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعابِدِينَ ، وَإِمامِ الْمُتَّقِينَ، الْمُخْفِي لِلصَّدَقاتِ، وَالْخاشِعِ فِي الصَّلَواتِ، وَالدّائِبِ الْمُجْتَهِدِ فِي الْمُجاهَداتِ، السّاجِدِ ذِي الثَّفِناتِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَقَدْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ ، و قَدَّمْتُهُمْ أَمامِي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوائِجِي ، وَأَنْ تَعْصِمَنِي مِنْ مُواقَعَةِ مَعاصِيكَ، وَتُرْشِدَنِي إِلى مُوافَقَةِ ما يُرْضِيكَ، وَتَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُؤْمِنُ بِكَ وَ يَتَّقِيكَ ، وَ يَخافُكَ وَ يَرْتَجِيكَ، وَ يُراقِبُكَ وَ يَسْتَحْيِيكَ، وَ يَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُوالاةِ مَنْ يُوالِيكَ، وَ يَتَحَبَّبُ إِلَيْكَ بِمُعاداةِ مَنْ يُعادِيكَ، وَ يَعْتَرِفُ لَدَيْكَ بِعَظِيمِ نِعَمِكَ وَأَيادِيكَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ .

[همچون نیازمندی خسته از تو درخواست ، وچون شکسته بالی بدرگاهت زاری، وچون فروتنی پناهنده برتوتوکل می کنم، وبه بارگاهت همچون آرزومندی تهیدست می‌ایستم، وبه بشارت دهنده وهشدار دهنده وچراغ فروزان، محمد خاتم پیامبران ، وپسرعمویش امیرمؤمنان ، وبه امام علی بن الحسین زین‌العابدین وپیشوای پرهیزکاران، همو که پنهانی صدقه‌ها می‌داده ودرنمازها خاشع، ودرعبادات شاقه پرکاروکوشا، وساجدی که پیشانیش پینه بسته بود، به درگاهت توسل می‌جویم ، که برمحمد وآل محمد درود فرستی، که همانا من به سبب آنان بسوی توتوسل جسته، وآنان را درپیش خود وحوائجم واداشته‌ام، واینکه مرا ازبرخورد بامعاصی خودت نگهداری، وبه برخورد باآنچه که موجب رضای توست راهنمایم باشی، ومرا ازجمله کسانی که به توایمان آورده وپروای تورا پیشه ساخته، وازتوبیم وبه تو امید داشته، ومراقب فرمان تو بوده، وازتوحیا می کرده، وبا دوستی دوستانت به

تو تقرب جسته، وبا دشمنانی دشمنانت بسوی تو اظهار محبت نموده، ودد پیشگاهت به نعمتها وبخششهای بزرگ تواعتراف ورزیده اند ، قراردهی، به رحمت‌خودت ای مهربانترین مهربانان]

وبباید دانست که نسخ ادعیهٔ ساعات کثیر الاختلاف است به زیاده ونقصان، وآنچه مادرین کتاب یادآورده‌ایم فقرهٔ چندی است که اعتماد برآن و وثوق به‌آن داشته‌ایم، والله ولیّ التّوفیق، وبیده أزمّة التّحقیق.

توضیح

[تفسیر مفردات دعاهای مذکوره]

«مالِكَ الْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ» یامرادبآن آنست که به دست قدرت اوست زمام توسعه‌وتنگی‌رزق بندگان،یا آنکه‌به‌یداوست‌بسط‌دل که‌عبارت‌ازفرح‌وسرور است، وقبض آن که مراد ازغم واندوه است.

«وَ مُدَبِّرَ الْاِبْرامِ وَ النَّقْضِ » ابرام دراصل لغت به معنی تابیدن ریسمان است، ونقض - به‌ضاد نقطه دار- نقیض تابیدن، یعنی ریسمان را پنبه کردن؛ وبناء کلام براستعاره است ومرادآنکه: تدبیر امور عالم به ید قدرت اوست چنانچه حکمت بالغه وقدرت کاملهٔ اواقتضا کند ازنگاه داشتن وفنانمودن، وعزیز گردانیدن وذلیل ساختن ، و قوّت ونصرت بخشیدن وضعیف ونحیف گردانیدن، وامثال اینها .

«یامَنْ لا یُقَتِّرُ خَوْفَ الْاِمْلاقِ» یقتر-به‌قاف وتاء به‌دو نقطهٔ‌زبرین مشدّده-به‌معنی تقتیر وتنگدستی است، ومعنی آنکه: درویش نمی‌کند و تنگدست نمی گرداند کسی‌را ازترس آنکه مبادا خود فقیرشود وبی‌چیز گردد، بلکه به واسطهٔ مصلحت وصلاح بنده که خود به آن عالم وداناست اورا قلّاش ومفلس می‌سازد چنانچه در حدیث قدسی وارد است که: إنَّ مِنْ عِبادی مَنْ لا یُصْلِحُهُ إلاّ الْفَقْرُ، وَلَوْ اَغْنَیْتُهُ

لَأَفْسَدَهُ ذٰلِكَ[1].

یعنی: «به‌درستی که از بندگان من بنده‌ایست که به‌صلاح نمی‌آرد حال اورا مگر فقر و بی‌چیزی، پس اگر غنی‌سازم او را هر آینه‌درفساد می‌اندازد غنا او را» و نعم ماقیل:

آنکس که توانگرت نمی‌گرداند — او مصلحت تو از تو به می‌داند

«يُلْقِي الرُّوحَ» مراد از آن انزال‌وحی الهی است. و «يَوْمَ التَّلاقِ» نامی است از نامهای روز قیامت، و به این اعتبار آنروز را تلاق نامیده‌اند که در آن روز اهل آسمان و اهل زمین با همدیگر ملاقات می‌نمایند، یا آنکه میانهٔ امّت اولین وامّت آخرین ملاقات واقع میشود، یا آنکه میانهٔ ظالم ومظلوم، یامیانهٔ خالق ومخلوق، یامیانهٔ بندگان واعمال ایشان، یامیانهٔ روح وجسد بعد ازمفارقت ودوری که به سبب موت واقع شده؛ یاآنکه میانهٔ کلّ واحد ازاین اقسام ششگانه که مذکورشد باقرین خودش ملاقات واقع می‌شود که اهل‌آسمان‌را با اهل‌زمین، واولین‌را باآخرین، وظالم‌را با مظلوم، وخالق‌را بامخلوق، وبندگان‌را با اعمال، وروح‌را باجسد.

«وَ مُخْزِياتِ لَعْنِكَ» ـ به‌خا وزاء نقطه دار ـ هرچیزیست که موجب خِزْی و خواری باشد. ولعن عبارت ازدوری وبیزاری است.

« و مُرْدِياتِ سَخَطِكَ وَ نَكالِكَ» مراد به مردیات، مهلکات است، وسخط ـ به فتح سین بی‌نقطه وخاء نقطه دار، وضمّ سین وسکون‌خا هردو آمده است ـ به معنی غضب . ونَکال ـ به‌فتح نون ـ به معنی‌عقاب است، یعنی: مهلکات‌غضب‌وعقاب تو.

«وَالْغُيُومَ السَّوافِكَ» از سَفك دم است به‌معنی ریختن خون، وبناء کلام گویابراستعاره است. «و الظُّلُماتِ الْحَوالِكَ» ـبه حاء بی‌نقطه‌ـ جمع حالکة است ای شدیدةالسّواد ، یعنی: ظلمات درنهایت تاریکی وظلمت.

---

۱ ــ «توحید» صدوق، ص ۴۰۰.

«یامَنْ یَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ» مراد به خائنة الأعین نظری است که به خیانت از چشمها صادرشود، ودرینصورت خائنه صیغهٔ اسم فاعل است ازخان یَخُون، واضافهٔ آن ازقبیل اضافهٔ اسم است به‌سوی سبب. ومی‌تواند بود که خائنة مصدر بوده باشد مثل‌عاقبة، یعنی: خیانتی که ازچشمهاسرزند وآنرا درعرف چشمك‌زدن گویند.

«الضّالِعَ الْمُتَحیِّرِ» ـ به‌ضاد نقطه دار ـ ای‌المائل الحائر، یعنی: مایل حیران. قال فی«القاموس»: ضَلَعَ ـ کَمَنَعَ ـ : مالَ وحَنَفَ وحارَ.

«اَلْمُخْفِی لِلصَّدَقاتِ» یعنی: اخفا کننده درصدقات وخیرات. واین اشاره است به‌آنچه‌نقل کرده‌اند ارباب تواریخ وسیر که: حضرت‌امام زین‌العابدین‌علیه‌السلام چهارصد خانه ازفقرا ومساکین‌را درمدینهٔ منوّره به‌مصدوقهٔ کلام معجز نظام نبوی ـ صلوات‌الله علیه‌وآله ـ که: صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِی غَضَبَ الرَّبِّ [1] خفیةً درشبها نفقهٔ آنها می‌داده‌اند، واِطعام ایشان می‌نموده‌اند،وهیچکس‌را اطّلاع برآن حاصل‌نبود که متکفّل این‌امر کیست؛ وچون آنحضرت ازدارفنا به دار بقا منتقل‌شدند ونفقهٔ آنهامنقطع شد دانستند که متکفّل‌آن امرآنحضرت بوده‌اند، ونفقهٔ ایشان درعهدهٔ رعایت‌آن برگزیدهٔ حضرت عزّت بوده است ـ صلوات‌الله وسلامه‌علیه ـ.

« الدّائِبِ الْمُجْتَهِدِ فِی‌الْمُجاهَداتِ » دایب ـ به دال بی‌نقطه ویاء به دونقطهٔ زیرین وباء به‌یك نقطه ـ اسم فاعل است ازدأب به‌معنی جِد نمودن وتعب کشیدن درکاری. ومرادبه‌مجاهدات،عبادات وطاعات شاقّهٔ مشکله‌است،چنانچه درروایت به‌صحّت پیوسته که‌آنجناب درشبی هزارركعت نماز ادا می‌کرده‌اند، وازغایت التذاذی که جناب ایشان را از عبادت معبود حقیقی دست می‌داده تعب مداومت به طاعت وعبادت‌را راحت انگاشته همیشه نفس شریف خودرا متحمّل مشقّت آن

۱ـ صدقه دادن پنهانی آتش‌خشم پروردگاررا خاموش می‌کند.

می‌داشته‌اند.

«اَلسّاجِدِ ذِی الثَّفَنات» ـ به‌ثاء سه‌نقطهٔ‌مفتوحه‌وفاونون مفتوحتان. جمع ثَفَنَة است که آن عبارتست ازپینه‌ای که درسینه‌وزانوهای شتر می‌بندد از کثرت سائیده شدن برزمین؛ وازین جهت که پیشانی مبارك آنجناب از کثرت سجود به مثابهٔ سینهٔ شترپینه بسته شده بود آنحضرت‌را ذِی‌الثَّفَنات نامیده‌اند.

« وَ تَجْعَلَنی مِمَّنْ یُؤْمِنُ بِكَ» مراد به‌ایمان دراین‌مقام به‌حسب اقتضای کلام معرفت کامل وتصدیق تام است زیراکه معرفت وشناسائیی که طاقت انسانی به آن می‌تواند رسید چند مرتبه دارد که هرمرتبه وظیفهٔ جمعی‌است. وسلطان المحقّقین خواجه نصیرطوسی ـ نوّرالله مرقده القدّوسی ـ دربعضی از مصنّفات خودآورده که: قیاس مراتب آن از مـراتب معرفت به‌آتش باید کرد، چه ادنی مـراتب آن آنست که شنیده شود که موجودی هست که هرچه به‌او می‌رسد معدوم می‌شود، و آنچه به محاذات آن درمی‌آید روشنی می‌گیرد، وهـرچند از آن برمی‌دارند کم نمی‌شود، ومردم تعبیراز آن به آتش می‌کنند، بی‌آنکه آتشی دیده باشد واحساس اثرآن کرده؛ ونظیراین مرتبه درشناخت حق شناسائی جمعی‌است که در حضیض تقلید گرفتارند وتصدیق به‌وجود حق کرده‌اند بی‌آنکه دلیل وبرهانی برآن دانند، وبه همین اعتماد کرده‌اند که از پدران واستادان خـود اینچنین شنیده‌ایم، وایشان دروغ نمی‌گویند.

وازین مرتبه بالاتر درمعرفت‌آتش‌مرتبهٔ جمعی‌است که ازدوردودی مشاهده کنند ویقین کنند که موجودی هست که این اثرآن است وازآن برخـاسته؛ ونظیر این‌مرتبه درمعرفت‌واجب تعالی‌معرفت جمعی‌است که به‌دلیل‌وبرهان‌اثبات واجب کرده باشند واز مشاهـدهٔ ممکنات وملاحظهٔ مصنوعات ، علم به وجود صانع بهم رسانیده.

وازین بهتر درشناسائی آتش مرتبهٔ جمعی‌است که احساس گرمی‌آن کرده باشند وبه روشنائی آن غبارظلمت‌را ازپیش‌نظر برداشته، مشاهدهٔ بعض محسوسات که تراکم ظلمت ازآن مانع‌بود نموده باشند؛ ونظیراین‌مرتبه درخداشناسی‌مرتبهٔ برخی است ازمؤمنین خـالص که اطمینان خاطری درشناخت حق ایشان‌را بهم رسیده باشد، وبه علم‌الیقین دانند که اوست خـالق کاینات وروشنی بخش ارض وسماوات چنانچه خود درتوصیف خود می‌فرماید: اَللّهُ نُورُالسَّمٰواتِ وَاْلأَرْضِ [1].

وازین‌بلندمرتبه‌تر کسی‌است که پیکروجود خودرابه‌آتش‌داده بتمامه‌سوخته باشد وخاکستر گردیده؛ ونظیراین مرتبه درمعرفت واجب [معرفت] ارباب شهود وفناست که به‌عین الیقین مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده‌اند، وازغایت التذاذ از آن وجود، خودرادرمیان ندیده، همه‌اوشده‌اند، ودرهرچه می‌نگرندعین‌اومی‌پندارند.

ونعم ماجری علی‌لسان حال بعض ارباب الکمال:

آنانکه زجام معرفت سرشارند   درخلوت دیده غیررا نگذارند

چون‌درنظربینششان‌غیری‌نیست   درهرچه نظر کنند حق پندارند

وازین‌مرتبه مرتبه‌ای بلندترنیست، وازاین پایه پایه‌ای رفیعترنه - انتهی کلامه أعلی‌الله مقامه.

مترجم گوید: «چنانچه مصنّف - رحمه‌الله - فرموده‌اند ظاهـر است که از معـرفتی که ازین دعا مراد است نمی‌تـواند بود که مرتبهٔ اول معرفت مراد باشد چراکه درضمن تقلید، کمالی متصوّرنیست، بلکه مرتبهٔ ثانی‌نیزمرادنیست، چنانچه کلام مولوی معنوی در«مثنوی» شاهد برآن است که گفته‌است:

پـای استدلالیان چـوبین بود   پای چوبین‌سخت بی‌تمکین‌بود

ومولانا مـؤمن حسین یزدی - رحمه‌الله - نیزدرین‌مقام رباعیی داردکه ذکر

۱- سورهٔ نور: ۲۴ - آیهٔ ۳۵.

آن مناسب است:

حق‌را نتوان شناخت ازروی کتاب   حکمت نبـرد راه به اقلیم صواب
دروادی معـرفت براهین حکیم   چون جادّه است در چراگاه دواب

پس‌مراد مرتبهٔ سیـّم خـواهد بود که اهل تحقیق تعبیراز آن به علم‌الیقین می‌کنند، ومرتبهٔ چهارم که محقـّقین عین‌الیقینش می‌نامند ـ رزقناالله‌الوصول الیها والوقوف علیهابمنـّه و کرمه ».

فصل [اول]

[دراعمال ساعات بامداد]

[درفضیلت صدقه دادن دربامداد]

وآنچه سزاوار وشایسته است که دراول روز به عمل آورده شود تصدّق کردن است به‌آنچه ممکن‌باشد ومیسّرشود واگرچه حقیرباشد، چه روایت کرده است ثقةالاسلام درکتاب «کافی» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه‌السلام که آنحضرت فرمودند که: حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده اند: بَكِّرُوا بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْبَلاءَ لا يَتَخَطّاها.

یعنی:«اول روزرا دریابید به صدقه دادن، به‌درستی که بلا ازصدقه تجاوز نمی کند وازآن درنمی گذرد». وهمچنین روایت کرده است درکتاب مذکورهم ازآن حضرت ـ علیه‌الصّلاة والسّلام ـ که فرموده‌اند:

بَكِّرُوا بِالصَّدَقَةِ وَارْغَبُوا فيها فَما مِنْ مُؤْمِنٍ يَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ يُريدُ بِها ماعِنْدَاللهِ لِيَدْفَعَ اللهُ عَنْهُ شَرَّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ في ذٰلِكَ الْيَوْمِ إِلّا وَقاهُ‌اللهُ شَرَّ ما يَنْزِلُ في ذٰلِكَ الْيَوْمِ.

خلاصهٔ مضمون کلام به صدق مقرون امام علیه‌السلام آنکه:«دریابید اول روزرا به‌صدقه دادن، ورغبت کنید درآن؛ زیراکه‌هیچ‌مؤمن نیست که تصدّق کند به‌چیزی

واراده نماید به‌آن چیزی‌راکه درنزد پروردگار باشد به‌واسطهٔ آنکه دفع گرداند حضرت عزّت ازاو به سبب آن تصدّق شرّ آنچیزی‌راکه درآن روز ازآسمان به سوی زمین نازل می‌شود مگر آنکه نگاه دارد الله تعالی آن بنده‌را ازشرّ آنچه در آنروز ازآسمان نازل شود به‌سوی زمین».

[استحباب بکاربردن بوی خوش]

وازجمله آنچه دراول روز بجای باید آورد تمسّح به گلاب است، چه در حدیث ازاصحاب عصمت وارباب عفّت ـ سلام‌الله علیهم ـ وارداست که: مَنْ مَسَحَ وَجْهَهُ بِماءِ الْوَرْدِ لَمْ يُصِبْهُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ بُؤْسٌ وَلافَقْرٌ، وَلْيَمْسَحِ الْوَجْهَ وَالْيَدَيْنِ وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

یعنی: «هرکس که مسح کند روی خودرا به گلاب هرآینه اورا درآن‌روز فقری واحتیاجی نرسد، وباید که گلاب‌را بررو ودستهابمالد، ودرحین مسح کردن ودستهابررو کشیدن برحضرت رسالت صلى الله عليه وآله صلوات فرستد».

مترجم گوید: «وهمچنین درکتابی که منسوب است به امام الوری امام رضا ـ علیه‌التّحیّة والثّنا ـ درباب آداب به‌نظر احقررسیده که آنحضرت فرموده‌اند که: گلاب برروی خود بمال که پدرم ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت نموده که هرکس خواهد که برای حاجتی‌ازخانه بیرون رود و گلاب برروی خود مالد حاجت او برآید واصلاً خواری ومذلّت درآنروز نبیند ـ والله الموفّق».

وازجمله آنچه اغلب اوقات دراول روز به‌عمل‌آورده می‌شود دستارپیچیدن ورخت پوشیدن وکفش ونعلین درپای کردن است، وماذکرخواهیم کرد به‌توفیق الله تعالی بعض از آداب آنها وادعیه‌ای را که مخصوص است به‌آنها. پس می گوئیم:

[آداب عمامه بستن]

امّا آداب دستاربستن‌راکه روایت شده است به آنکه: سزاوار آنست که

دروقت پیچیدن دستار قایل به‌این گفتار باشد که:

اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنی بِسیماءِ الْایمانِ، وَ تَوِّجْنی بِتاجِ الْکَرامَةِ ، وَ قَلِّدْنی حَبْلَ الْاِسْلامِ، وَلا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْایمانِ مِنْ عُنُقی.

[خداوندا مرا به‌نشان ایمان نشانه گذار، وتاج کرامت برسرم نه ، وریسمان اسلام به گردنم آویز، وهرگز بند ایمان از گردنم مگشا].

وباید که‌نشسته دستاررابرسرنپیچی‌بلکه‌دروقت‌پیچیدن‌برپای ایستاده باشی، وهرگاه عمامه‌را بپیچیدی پس‌باید که به آن تحت‌الحنك ببندی چه تحنّك از سنن‌مؤکّداست،وروایت کرده است شیخ‌الطّایفه وامام الشّیعة در کتاب «تهذیب الاحکام» بسند حسن از امام بحقّ ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

مَنِ اعْتَمَّ وَ لَمْ یُدِرِ الْعِمامَةَ تَحْتَ حَنَکِهِ فَاَصابَهُ داءٌ لا دَواءَ لَهُ فَلا یَلُومَنَّ اِلاّ نَفْسَهُ . یعنی: « هرکس که دستار پیچید وطرف عمامه‌را از شیب ذقن که عبارت از تحت حنك است نگرداند هرآینه دریابد اورا دردی که علاج نداشته باشد، پس درآن وقت ملامت نکند مگرنفس خودرا».

ونیز روایت کرده است رئیس المحدّثین در کتاب «من لایحضره‌الفقیه» از امام بحق ناطق امام‌جعفرصادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

اِنّی لَاَعْجَبُ مِمَّنْ یَأْخُذُ فی‌حاجَتِهِ وَهُوَ عَلی وُضُوءٍ کَیْفَ لا تُقْضی‌حاجَتُهُ؛ وَ اِنّی لَاَعْجَبُ مِمَّنْ یَأْخُذُ فی‌حاجَتِهِ وَهُوَ مُعْتَمٌّ تَحْتَ حَنَکِهِ کَیْفَ لاتُقْضی حاجَتُهُ.

خلاصهٔ مضمون خیرمشحون کلام بلاغت انتظام آنکه:«عجب دارم از کسی که با وضوباشد ودرطلب حاجت خود شتابد چگونه باشد که حاجت اوبرنیاید، وعجب دارم از کسی‌که‌تحت‌الحنك بسته باشد ودرپی مهمّی رود چگونه باشد که برحاجت ومهم خود ظفرنیابد».

واحادیث درترغیب ومبالغهٔ تحنّك بستن بسیاراست، وبه‌درستی که اجماع علمای ما - أناراللّه برهانهم - برسنّت بودن تحنّك منعقد است، وعجب است از مخالفین مذهب شیعهٔ علیّه که چگونه انکار آن می کنند با وجـود آنکه درکتب احادیث خود ازحضرت رسالت ﷺ روایت کرده‌اند که:

إِنَّهُ نَهىٰ عَنِ الْاِقْتِعاطِ وَ أَمَرَ بِالتَّلَحّي. یعنی: «حضرت رسالت - صلوات اللّه وسلامه علیه‌وآله - نهی کرده است ازاقتعاط، وامر نموده است به تلحّی».

وجوهری در کتاب «صحاح» عبارتی دربیان اقتعاط ایراد کرده است که‌آن اینست: الاقتِعاط شَدُّ الْعِمامَةِ عَلَى الرَّأس مِن غَيْرِ إدارةِ تَحتَ الْحَنَكِ، وفي الحَديثِ: اِنَّهُ ﷺ نَهىٰ عَنِ الْاِقْتِعاطِ وَ أَمَرَ بِالتَّلَحّي - انتهی کلامه.

یعنی: «اقتعاط استوار کردن عمامه است برسر به غیر گردانیدن کنار آن از شیب ذَقَن، چنانچه درحـدیث مذکور است» وحدیث نهی عـن الاقتعاط وامر بالتلحّی را ذکر کرده است - تااینجا بود خلاصهٔ کلام جوهری.

الحق این بیانی است زیبا وتفسیری است مـوافق مذهب ما، پس نه جای آنست که خاك انکار دردهانشان ریـزی وانکارمذکوررا محض حمق وجهالت، و عین غوا وضلالت شناسی، چه اِقتعاط به معنی مذکوراست، وتلحّی اداره کردن عمامه است به‌تحت اللَّحْيَيْن یعنی زیرحلق، ومـراد به لحیین دو قطعه استخوانی است که سربهم نهاده‌اند وآنرا زنخ می گویند که موی ریش ازآنجا می‌روید، و ریش‌را به‌این اعتبار است که لِحیَ می‌نامند.

وبباید دانست که استحباب‌تحنُّك عامّ است درجمیع اوقات وهمهٔ حالات، ومخصوص به‌حال نماز نیست، واگرچه نماز باتحت‌الحنك گزاردن افضل واکمل است، بلکه تحت‌الحنك بستن امری است مستحب بسرخود خواه نماز با تحت الحنك گزارده شود وخواه بدون آن، وسنّت بـودن تحت‌الحنك بواسطهٔ نماز نیست چنانچه ازکلام بعض علمای ما - رضوان‌اللّه علیهم - ظاهرمی‌شود، وما ظفر

نیافتیم درچیزی ازروایات که متضمّن اصول مذهب ماست به آنچه دلالت کند براستحباب تحنّك ازجهت نماز، بلکه سنّت بودن آن عامّ است، وعلاّمهٔ حلّی - قدّس سرّه - درکتاب «منتهی‌المطلب» درجائی که احادیث استحباب تحنّك‌را مذکور کرده است تصریح به‌این‌معنی نموده که تحت‌الحنك فی‌نفسه سنّتی است مؤکّده، وبعدازآن گفته که: ظاهرشد ازین احادیث که سنّت بودن تحنّك مطلق است خواه درنمازباشد وخواه درغیرنماز - انتهی کلامه أعلی‌الله مقامه.

پس سزاوارآنست که هرگاه درنزد ارادهٔ نماز تحت‌الحنك بندی قصد آن کنی که این‌سنّتی‌است بسرخود وخصوصیّت به‌نمازندارد، مانند اکثرمستحبّات دیگر مثل ردا وغیره که سنّتی است بنفسه ومخصوص به نماز نیست، ومشروط بودن نماز به‌زیادتی ثواب باتحت‌الحنك اقتضای سنّت بودن آن از جهت نماز نمی‌کند ودخلی به مبحث ندارد، واین‌معنی چنانچه برارباب فطنت واصحاب خبرت مخفی‌نیست ظاهراست.

[آداب لباس پوشیدن]

امّا آداب رخت پوشیدن، سزاوارآنست که جامه وقبا کوتاه بوده باشد چه رخت کوتاه به‌طهارت نزدیکتراست، وقول خدای تبارك وتعالی که: وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ [1] را به ثِيابَكَ فَقَصِّرْ [2] تفسیر کرده‌اند.

وهمچنین سزاوار آنست که آستین جبّه وقبا ازسر انگشتان تجاوز نکند، و همچنین رختی که از جهت بیرون رفتن می‌پوشیده باشد آنرا درخانه نپوشد ورختی که باعث شهرت شود نپوشد.

وسنّت است که دروقت نمازرخت سفید بپوشد چه روایت کرده‌اند ازامام

۱ــ سورهٔ مدثر: ۷۴ــآیهٔ ۴.

۲ــ لباست‌را کوتاه کن.

بحق ناطق امام‌جعفر صادق عليه السلام كه آنحضرت فرموده‌اند: يُكْرَهُ السَّوادُ إلاّ في ثَلاثَةٍ: الْخُفِّ وَالْعِمامَةِ وَالْكِساءِ. يعني: «مكروه است رخت سياه پوشيدن مگر سه‌چيز: موزه وعمامه و كساء سياه كه پوشيدن اينهامكروه نيست».

واما دعائي كه درحالت پوشيدن جامه بايد خواند آنست كه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق ـ صلوات الله وسلامه عليه ـ روايت كرده‌اند كه آنحضرت درحين جامه پوشيدن مي‌فرموده‌اند:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يُمْنٍ وَ بَرَكَةٍ. اَللّٰهُمَّ ارْزُقْني‌فيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، وَ حُسْنَ عِبادَتِكَ، وَ الْعَمَلَ بِطاعَتِكَ. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي رَزَقَني ما أَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتي، وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النّاسِ.

[خداوندا اين لباس‌را لباس ميمنت وبركت قرار ده. خداوندا مرا دراين لباس شكرنعمت وحسن عبادت وعمل به طاعت خودت روزي كن. سپاس خدايي‌را كه‌روزي كرد مراچيزي‌كه عورتم رابدان بپوشانم، ودرميان مردم خودرا بدان بيارايم].

[دعاي وقت پوشيدن جامهٔ نو]

واز حضرت امام الباطن والظّاهر امام محمّدباقر عليه السلام روايت شده كه آنحضرت دروقت پوشيدن جامهٔ نو به‌اين دعا تبرك مي‌جسته‌اند:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يُمْنٍ وَ تَقْوىٰ وَبَرَكَةٍ، اَللّٰهُمَّ ارْزُقْني فيهِ حُسْنَ عِبادَتِكَ، وَ عَمَلاً بِطاعَتِكَ، وَ أَداءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي كَساني ما أُواري بِهِ عَوْرَتي، وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النّاسِ.

[خداوندا اين لباس‌را لباس ميمنت وتقوا وبركت قرار ده. خداوندا مرا دراين‌لباس‌حسن‌عبادت وعمل به‌طاعت واداء شكرنعمت‌خودت روزي فرما. سپاس‌خدايي‌را كه‌دربرمن كرد چيزي‌را كه‌عورتم‌رابدان بپوشانم، وخودرادر ميان مردم بدان بيارايم].

[دعای وقت پوشیدن زیرجامه]

ودر روایت آمده که درحالت اِزارپوشیدن این دعا باید خواند که:

اَللّٰهُمَّ اسْتُرْعَوْرَتی، وَآمِنْ رَوْعَتی، وَأعِفَّ فَرْجی، وَلا تَجْعَلْ لِلشَّیْطانِ فی‌ذٰلِکَ نَصیباً، وَلا لَهُ إلیٰ ذٰلِکَ وُصُولاً، فَیَضَعَ لِیَ الْمَکائِدَ، وَیُهَیِّجَنی لِارْتِکابِ مَحارِمِکَ.

[خداوندا عورتم را بپوشان، وبیم مرا به امنیت مبدل ساز، ودامنم را پاك نگاه‌دار، وبرای شیطان (نسبت به من) دراین امر بهره ودسترسی قرارمده، که مکرش را برایم بگسترد، ومرا به ارتکاب گناهان برانگیزد].

وسزاوار آنست که دروقت زیرجامه پوشیدن روی به‌قبله نباشد.

مترجم گوید: «همچنین سزاوار آنست که ایستاده اِزارنپوشد چه در کتابی که منسوب است به امام الوری حضرت امام رضا - علیه‌التّحیّة والثّنا - به نظر احقر رسیده که آنحضرت فرموده‌اند که: «اِزاررا هرگزدرحالی که ایستاده‌ای مپوش بلکه بنشین وازاربپوش، که ازار ایستاده‌پوشیدن مورث استسقا[1] وزرداب‌واندوه‌است».

وبباید دانست که‌عبارت نسخهٔ شریفه بربن‌وجه است که: فَإنَّهُ یُورِثُ الْحَبَنَ وَالْماءَ الْاَصْفَرَ. وشمس الفضلائی مولانا میرزامحمّد استرآبادی -رحمه‌الله- لفظ حین را به‌یاء منقوطه به دونقطهٔ زیرین تصحیح نموده‌اند، وتفسیر آنرا به هلاك کرده‌اند، امّاظاهرأحَبَن به‌فتح حاء بی‌نقطه‌وباء منقوطه‌به یك‌نقطه باید که‌عبارتست از استسقا - والله أعلم بحقیقة الاشیاء».

[آداب کفش پوشیدن]

وامّا دروقت کفش پوشیدن ونعل درپای کردن باید که نشسته باشد، واول پای راست‌را در کفش کند پیش ازپای چپ، ودروقت برآوردن به‌عکس پوشیدن

۱- نوعی بیماری است که بسبب آن آب درشکم جمع می‌شود.

کند، یعنی ایستاده کفش ازپا کَند واول پای چپ را پیش ازپای راست از کفش برآورد. ودروقت کفش پوشیدن یانعل درپاکردن تبرّك به این دعاجوید:

بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَوَطِّیءْ قَدَمَیَّ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ، وَ ثَبِّتْهُما عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدامُ.

[بنام خدا وبه یاری خدا، خداوندا برمحمدوآل محمد درودفرست، وددردنیا وآخرت‌راهم‌را آسان ساز، وقدمم‌را برراه راست ثابت بدار درآنروزی که قدمها به لغزش می‌افتد].

[دعا دروقت کفش کندن]

ودروقت کفش کندن یانعل ازپا برآوردن این دعا بخواند:

بِسْمِ اللهِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی رَزَقَنی ما اُوَقّی بِهِ قَدَمَیَّ مِنَ الْاَذیٰ، اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْهُما عَلٰی صِراطِكَ، وَلا تُزِلَّهُما عَنْ صِراطِكَ السَّوِیِّ.

[بنام خدا وبه یاری خدا، خداوندا برمحمد وآل‌محمد درود فرست ، سپاس خدایی‌را که‌روزی کرد مراچیزی که پاهایم‌رابدان ازاذیت ورنج نگهدارم. خداوندا قدمهای مرا برراه خــودت ثابت بدار، وآندورا ازراه راست خودت ملغزان].

واز حضرت امام به حــق ناطق امــام جعفرصادق ـ علیه‌الصّلاة والسّلام ـ روایت شده که کفش سرخ پوشیدن درحَضَر مکروه است به‌خلاف سفر که درسفر پوشیدن آن مکروه نیست.

وهم از آنحضرت ـ صلوات‌الله وسلامه علیه ـ روایت شده که فرمــوده‌اند : مِنَ السُّنَّةِ الْخُفُّ الْاَسْوَدُ وَالنَّعْلُ الْاَصْفَرُ. یعنی: «ازسنن است پوشیدن موزهٔ سیاه ونعلین زرد».

وهم از آنحضرت ـ صلوات‌الله وسلامه علیه ـ منقولست که پــوشیدن نعل سیاه‌رامکروه‌دانسته‌اند . وهم‌از آنحضرت ـ صلوات‌الله وسلامه‌علیه ـ روایت شده که فرموده‌اند: مَنْ لَبِسَ نَعْلاً صَفْراءَ لَمْ یُبْلِها حَتّٰی یَسْتَفیدَ مالاً. یعنی:«هر کس که نعل زرد پوشد کهنه نکند تازمانی که استفادهٔ مالی کند».

وهم از آنحضرت - علیه‌الصّلاة والسّلام - منقولست که فرموده‌اند: مَنْ لَبِسَ نَعْلاً صَفْراءَ كانَ فی سُرُورٍ حَتّی يُبْلِيَهما. یعنی: «هر کس که نعلین زرد بپوشد همیشه درفرح ومسرّت باشد تازمانی که کهنه شود».

توضیح

[تفسیر مفردات دعاهای مذکوره]

بیان کنیم به توفیق ملك علیم بعض از چیزهائی که این فصل متضمّن آنست ومحتاج به بیانست.

«سَوِّمْنی بِسیماءِ الْإيمانِ» مراد آنست که مرا علامتی کن به علامت ایمان، یعنی ظاهر گردان علامت ایمان‌را ازاقوال وافعال وازجمیع احوال من به‌نوعی که این صفت درمیان مردمان علامت ونشان باشد. وحضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله وسلامه علیه - علامات مؤمنین‌را درخطبهٔ مشهوره که بنابرسؤال همّام - رضی الله عنه - وصف آنها نموده‌اند بیان آن کرده‌اند[1].

«وَالرِّبْقَة» ریسمانی‌است که حلقه‌ها و گوشه‌ها درآن تعبیه کنند ازجهت بستن گاو و گوساله وغیر ذلك. وبناء این سه فقره که درین دعا مذکوراست بر استعاره است.

«وَآمِنْ رَوْعَتی» - یعنی: مبدّل ساز خوف و ترس مرا به ایمن بودن وبی‌ - هراس گشتن. و رَوْعَه - به فتح راء بی‌نقطه - به‌معنی خوف‌است.

۱- «نهج البلاغة» فیض‌الاسلام خطبهٔ ۱۸۴.

فصل [دوم]

[در آداب خوردن و آشامیدن]

و از جمله چیزهائی که عادت به آن جاری شده که در اثنای این وقت که مابین طلوع و زوال است به فعل آید خوردن و آشامیدن است، و ما ذکر خواهیم کرد درین مقام به توفیق ملك علّام بعض از آداب آن و ادعیهٔ مأثوره را که از اصحاب عصمت و ارباب هدایت - سلام‌الله علیهم - در آن باب روایت شده است ، پس می گوئیم که:

هر گاه ارادهٔ طعام خوردن کنی باید که بر جانب چپ خود بنشینی، وزنهار که از مربّع نشستن احتراز کنی زیرا که الله سبحانه و تعالی مربّع نشستن را دشمن دارد ، وصاحب اورا مذموم می‌داند، چنانچه از امام المتّقین و امیرالمؤمنین - صلوات‌الله وسلامه علیه - روایت شده که آنحضرت فرموده‌اند:

إذا جَلَسَ أحَدُكُمْ عَلی طَعامٍ فَلْيَجْلِسْ جِلْسَةَ الْعَبْدِ ، وَ لْيَأْكُلْ عَلَی الْأرْضِ ، وَلا يَضَعْ إحْدی رِجْلَيْهِ عَلَی الْاُخْری وَ يَتَرَبَّعْ ، فَإنَّها جِلْسَةٌ يُبْغِضُهَااللهُ تَعالی وَ يَمْقُتُ صاحِبَها.

مُفاد کلام دُرَرفرجام امام علیه السلام آنکه: «هر گاه که بنشیند یکی‌از شما به طعام

خوردن پس باید که بنشیند برروی زمین مانند نشستن بندگان زرخرید، ونباید که دروقت‌خوردن پای‌را برپای دیگر گذارد ومربّع‌نشیندچنانچه متکبّران ومتجبّران می‌نشینند، زیرا که این نوع نشستن‌را خدای تعالی دشمن می‌دارد، وصاحب اورا مذموم می‌داند».

وهرگاه دست‌را به‌طعام خوردن دراز نمائی بگوی:

بِسْمِ اللهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ

[بنام خدا، وسپاس خدای‌را که پروردگار عالمیان است].

به‌تحقیق که روایت شده است ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق ـ صلوات الله وسلامه علیه ـ که آنحضرت فرموده‌اند:

إنَّ الرَّجُلَ إذا أرادَ أنْ يَطْعَمَ فَأهْوىٰ بِيَدِهِ وَ قالَ: «بِسْمِ اللهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ» غَفَرَاللهُ لَهُ قَبْلَ أنْ تَصيرَ اللُّقْمَةُ إلىٰ فيهِ.

یعنی: «بدرستی که چون کسی ارادهٔ چیز خوردن کند ودست به جانب طعام درازنماید وبگوید: بِسْمِ اللهِ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ ، خدای تبارك وتعالی بیامرزد آن بنده‌را قبل ازآنکه آن لقمه که برداشته است به دهن گذارد».

وروایت شده است که به‌واسطهٔ هررنگی وهرقسمی ازطعام که برسفره باشد وارادهٔ خوردن آن کند سنّت است که بِسْمِ الله بگوید.

وهمچنین روایت شده که سنّت‌است ازبرای هرصحنی وطبقی که برمائده باشد بِسْمِ الله بگوید واگرچه همهٔ طعامها یك‌رنگ ویك قسم باشد.

ورئیس‌المحدثین درکتاب «من‌لایحضره‌الفقیه» روایت کرده است که: هرکس فراموش کند گفتن بِسْمِ الله را برهررنگ ازطعام، پس‌هرگاه که به خاطرش آید بگوید:

بِسْمِ اللهِ عَلىٰ أوَّلِهِ وَ آخِرِهِ

[بنام خدا ازآغاز تا پایان این غذا].

[دعای شروع به غذا خوردن]

وازجمله چیزهائی که سزاوار آنست که دروقت ابتدای به خوردن تبرّك به آن جوید اینست :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی یُطْعِمُ وَلا یُطْعَمُ ، وَیُجیرُ وَ لا یُجارُ عَلَیْهِ ، وَ یَسْتَغْنی وَ یُفْتَقَرُ اِلَیْهِ . اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلیٰ ما رَزَقْتَنا مِنْ طَعامٍ وَ اِدامٍ ، فی یُسْرٍ وَ عافِیَةٍ ، مِنْ غَیْرِ كَدٍّ مِنّا وَلا مَشَقَّةٍ . بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْماءِ ، بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْاَرْضِ وَالسَّماءِ ، بِسْمِ اللّٰهِ الَّذی لا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلا فِی السَّماءِ ، وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ . اَللّٰهُمَّ اَسْعِدْنی فی مَطْعَمی هٰذا بِخَیْرِهِ ، وَ اَعِذْنی مِنْ شَرِّهِ ، وَ اَمْتِعْنی [وَ مَتِّعْنی] بِنَفْعِهِ ، وَسَلِّمْنی مِنْ ضَرِّهِ .

[سپاس خدایی را که می‌خوراند وخود خورانده نشود ، و پناه می‌دهد و در پناه کسی قرار نگیرد، وبی‌نیازاست ، وهمه به اونیازمندند . خداوندا تورا سپاس که خوراك وخورش روزی ماکردی ، درآسانی وسلامتی بدون هیچگونه رنج وزحمتی ازجانب ما. بنام الله که بهترین نامهاست، به نام الله که پروردگار زمین وآسمان است، بنام خدائی که با نام اوهیچ چیز درزمین وآسمان زیانی نرساند ، واو شنوا وداناست . خداوندا مرا به خیر این خوراك فائز گردان ، واز شرآن پناهم ده ، واز نفع آن بهره‌ور گردان، واز زیانش سالمم بدار] .

وسزاوار آنست که اول چیزی که هرروز بر ناشتا تناول نمائی بیست ویك دانه مویز سرخ باشد ، چه از حضرت رسالت ﷺ منقول است که :

مَنْ اَكَلَ كُلَّ یَوْمٍ عَلَی الرّیقِ اِحْدیٰ وَ عِشْرینَ زَبیبَةً حَمْراءَ لَمْ یَعْتَلَّ اِلّا عِلَّةَ الْمَوْتِ .

یعنی: «هر کس که هرروز برناشتا بیست ویك دانه مویزسرخ بخوردبه هیچ علتی[1] گرفتار نشود مگر علّت موت که آن ناچار است ».

---

۱ ــ مرض وبیماری.

ودیگر ازجمله سنّتیهای چیزخوردن ، دست شستن است ، پس باید که هر دو دست را با هم بشوئی پیش از طعام و بعد از طعام . و مکروه است شستن یك دست تنها . و روایت کرده است رئیس‌المحدثین در کتاب « من لا یحضره‌الفقیه » ازحضرت رسالت ﷺ که آن حضرت به زبان معجز بیان فرموده‌اند :
مَنْ غَسَلَ يَدَهُ قَبْلَ الطَّعامِ وَ بَعْدَهُ عاشَ في سَعَةٍ، وَعُوفِيَ مِنْ بَلْوى في جَسَدِهِ.

یعنی : « هر کس که قبل ازطعام وبعد ازطعام دست خود رابشوید زندگانی او همیشه به وسعت ، وتن اوهمیشه به عافیت باشد » .

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ روایت شده که فرمودند: اِنَّهُ یَزیدُ فِي الْعُمْرِ ، وَ یَجْلُو [في] الْبَصَرِ.

یعنی : « دست شستن بواسطه طعام خوردن زیاده می کند عمر را ، وجلا می‌دهد چشم را » .

و سزاوار آن است که در وقت دست شستن پیش از طعام ابتدا به شستن دست [خود] کنی اگر صاحب طعام باشی ، آنگاه کسی که درجانب دست‌راست تو نشسته باشد . ودر دست شستن بعدازطعام ابتدا به کسی کنی که درجانب دست چپ تو نشسته باشد آنگاه آخر همه تودست شوئی .

و در روایتی آمده که ابتد در دست شستن بعد از طعام به کسی کنند که در جانب راست درخانه نشسته ، خواه آزاد باشد وخواه بنده .

وباید که بعداز دست شستن پیش ازطعام دست خودرا به مندیل پاك نکنی بلکه همچنان با رطوبت دست شروع در خوردن نمائی ، و دردست شستن بعد از طعام باید که دست‌خودراپاك کنی‌بعداز آنکه دست تربه چشمهای خودمالیده‌باشی، چه در روایت آمده است که : «هر کس بعد ازطعام دست بشوید و دست خود را به همان رطوبت برچشم مالد ، ودروقت دست برچشم مالیدن این دعا بخواند:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمُجْمِلِ الْمُکْرِمِ، ذِی الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ.

[سپاس خدا را که نعمت دهنده و بخشنده وعطای نیکو دهنده و گرامی دارنده وصاحب جلال و کرامت است].

نور بصر او زیاده شود، وهرگز درد چشم نبیند».

ودیگر از جمله آداب طعام خوردن آنست که آنچه از اثر طعام در دست باقی باشد به زبان بلیسی، آنگاه دست بشوئی، وبعد از آن به رومال خشك کنی.

و مستحب است که در اثنـای طعام خوردن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ را مکرّر سازی و بسیار می گفته باشی.

وسنّت است که اگر صاحب طعام باشی باید که پیشتر از همه کس شروع درخوردن کنی، وبعد از همه کس دست از طعام کشی.

ومکروه است به دست چپ خوردن و آشامیدن، وهمچنین به دو انگشت چیزی خوردن، چنانچه فعل متکبّران است.

وچون بر سر سفره نان حاضر شود انتظار آوردن اطعمهٔ دیگر نکشی، بلکه فی‌الحال شروع درخوردن آن کنی، ونان را در زیر صحن طعام نگذاری، وآن را به کارد وخنجر نبری، بلکه به دست پاره کرده تناول نمائی، چه بریدن نان به کارد وخنجر مورث افلاس وپریشانی، وموجب فقر و بی‌ساماتی می‌شود.

وباید که ابتدا واختتام طعام خوردن را به نمك کنی، ودر روایتی آمده است که: ختم طعام خوردن را به سر که باید کرد. و سنّت است که بر سفره سبزی و تره حاضر سازند، ومکروه است که دریك روز دومرتبه گوشت خوری بلکه سنّت آنست که سه روز درمیان گوشت خوری، ومکروه است که چهل روز ترك گوشت خوردن کنی، وهمچنین مکروه است که استخوان راتمام از گوشت پاك کنی بلکه باید که در استخوان چیزی از گـوشت باقی گذاری، به درستی که در روایت از ارباب عصمت ـ سلام‌الله علیهم ـ وارد شده که:

«مبالغه در پاك نمودن استخوان مكنيد بلكه چيزى از گوشت بر آن باقى گذاريد كه رزق جماعتى‌ديگراست ازبرادران شما (كنايه ازآنكه‌آنچه از گوشت براستخوان مى‌ماند روزى جنّيان است) واگرچنانچه كسى چنان كند كه چيزى از گوشت بر استخوان باقى نماند هرآينه چيزى ازخانهٔ او كه بهتر باشد مى‌برند، چه جنّيان چون بينند كه چيزى از رزق ايشان براستخوان نمانده است محروم مى شوند ، ودعاى بى بركتى مى كنند وبركت ازآن خانه مى‌رود ، وچون بينند كه چيزى از رزق ايشان مانده است دعاى بركت مى كنند».

وسزاوارآنست كه نشستن برسفره را به طول كشانى اگرصاحب طعام‌باشى، به درستى كه روايت كرده است ثقة الاسلام دركتاب « كافى » بـه طريق حسن از زُرارَةبن‌اَعْيَن كه ازثقات روات حديث‌است كه گفته : شنيدم ازحضرت امام به حق ناطق امام جعفرصادق ـ صلوات‌الله وسلامه عليه‌ـ كه فرموده اند :

ثَلاثٌ اِذاتَعَلَّمَهُنَّ الرَّجُلُ كانَتْ زِيادَةً فى عُمْرِهِ وَبَقاءً لِلنِّعْمَةِ عَلَيْهِ. فَقُلْتُ:وَما هُنَّ؟ قالَ: تَطْويلُهُ فى‌رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ فى‌صَلَواتِهِ، وَتَطْويلُهُ بِجُلُوسِهِ عَلى‌طَعامِهِ اِذااَطْعَمَ عَلى مائِدَتِهِ، وَاصْطِناعُهُ الْمَعْرُوفَ اِلى‌اَهْلِهِ.

خلاصهٔ مضمون به صدق مقرون كلام بلاغت انتظام‌آنكه : «سه چيزاست كه هرآنكس آنرابياموزدوبجاى‌آورد سبب ازدياد درعمروافزونى وبقاى‌درنعمت او شود. راوى مذكور مى گويد كه چون امام‌آن سه چيزرا بدان صفت فرمودند من گفتم :آن سه چيز كدام است ؟ پس حضرت درمقام بيان‌آن درآمده فرمودند : اول ـ آنكه ركوع وسجود نمازرا به طول كشاند . دوم ـ آنكه هر گاه جماعتى را اطعام مى كرده باشد برسرسفره بسيار بنشيند . سيّم ـ آنكه به اهل خود احسان و نيكوئى نمايد» .

مترجم گويد: « ببايد دانست كه مصنّف در حاشيه ايراد نموده است كـه : ضمير الى‌اَهْلِه كه در حديث مذكور واقع است در مرجع‌آن دواحتمال است :

اول ـ آنکه اگرراجع به معروف بوده باشد مراد ،آن خواهد بود که احسان کند به اهل احسان ، یعنی به کسی که مستحق احسان بوده باشد ، و اهلیّت آن داشته باشد . واگر راجع به رجل باشد که درروایت مذکوراست مراد ،آن خواهدبود که احسان ونیکوئی به اقارب وخویشان وعشیره و قرابتان خود نماید ـ واللهأعلم بمقاصد أولیائه » .

و بعد از فارغ شدن از طعام خوردن بخوان دعائی راکه روایت شده است ازحضرت به حق ناطق امام جعفر صادق ـ علیه‌التّحیّة والسّلام ـ وآن اینست :

[دعا درپایان غذا خوردن]

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي أَطْعَمَنا في جائِعِينَ ، وَ سَقانا في ظَمْآنِينَ ، وَ كَسانا فِي عارِينَ ، وَهَدانا فِي ضالِّينَ ، وَحَمَلَنا فِي راجِلِينَ ، وَ آوانا فِي ضاحِينَ ، وَ أَخْدَمَنا في عانِينَ ، وَ فَضَّلَنا عَلىٰ كَثِيرٍ مِنَ الْعالَمِينَ .

[سپاس خدا را که مارا درمیان گرسنگان، سیر، ودرمیان تشنگان، سیراب کرد، ودرمیان برهنگان لباس پوشاند ، ودرمیان گمراهان راهنمائی ، ودرمیان پیادگان سوارنمود، ودرمیان بی‌خانگان‌پناه ومسکن داد، ودرمیان‌زحمتکشان کسانی رابه خدمت ما گماشت، ومارا بربسیاری ازعالمیان برتری بخشید].

واما آنچه در این زمان میان مردمان شهرت دارد از خواندن سورهٔ فاتحه بعدازطعام خوردن در کتب حدیث ظفر نیافتم برچیزی که دلالت داشته باشد بر آن.

وسزاوار آنست که حاضرین مجلس همه دریك طشت دست بشویند ، وتا طشت پر نشودبرندارند ونریزند . وسنّت است که بعدازطعام خلال کند، ومکروه است خلال کردن به چوب خرما ونی وبه چوب ریحان وآس وانار.

و سزاوار آنست که آنچه به خلال از بن دندان برآید بیندازند و آنرا فرو نبرند، وآنچه به سرزبان از بن دندان برآید فرو برند . وسزاوار آنست که آنچه ازطعام خوری باید که به‌اشتهاء اهل‌وعیال‌خودخوری، یعنی‌طعامی‌بخوری که اهل

و عیال تو خواهند نه آنچه خاطر تو خواهد ، به درستی که روایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب « کافی » از امام به حق ناطق امام جعفر صادق ـ علیه‌الصّلاة و السّلام ـ که آن حضرت فرمودند که : حضرت رسالت ﷺ به زبان معجز بیان فرموده اند : اَلْمُؤْمِنُ یَأْکُلُ بِشَهْوَةِ اَهْلِهِ ، وَالْمُنافِقُ یَأْکُلُ اَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ .

یعنی: «مؤمن به‌اشتهای عیال‌خود طعام می‌خورد ، ومنافق عیال اوبه اشتهاء او می‌خورند» .

[آداب ودعای نوشیدن آب]

واماآداب آب نوشیدن آنست که در وقت نوشیدن این دعا باید خواند :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مُنْزِلِ الْمآءِ مِنَ السَّماءِ ، وَ مُصَرِّفِ الْاَمْرِ کَیْفَ یَشاءُ ، بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْماءِ .

[سپاس خدائی را که فروآورندۀ آب است از آسمان ، و گرداننده‌کارهاست به هرطورکه خواهد ، به‌نام الله که بهترین نامها است] .

وبعد از نوشیدن این دعا باید خواند :

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی سَقانی ماءً عَذْباً ، وَ لَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحاً اُجاجاً بِذُنُوبی ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی سَقانی فَاَرْوانی ، وَ اَعْطانی فَاَرْضانی ، وَعافانی وَکَفانی . اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِمَّنْ تَسْقیهِ فِی الْمَعادِ ، مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ ﷺ ، وَ تُسْعِدُهُ بِمُرافَقَتِهِ ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ .

[سپاس‌خدائی راکه‌آب شیرین به من نوشاند ، وآن رابه سبب گناهانم شور وتلخ نکرد . سپاس خدایی راکه به من‌آب نوشاند وسیرابم نمود ، وبه من بخشش کرد و خشنودم ساخت ، ومرا عافیت داد وکفایتم نمود . خداوندا مرا از جمله کسانی قرار ده‌که در قیامت از حوض محمد (ص) سیرابشان سازی ، واورا با دوستی وهمنشینی با آنحضرت سعادت بخشی ، به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان] .

و سنّت است که‌آب را وقت آشامیدن بمکد ، و آهسته بنوشد ، نه آنکه

یکبارگی سر کشد ، به درستی که روایت شده است ازحضرت رسالت ﷺ که آن سرور به لفظ درر بار گوهر نثار فرموده‌اند :

إِنَّ شُرْبَ الْماءِ عَبًّا يُورِثُ الْكُبادَ . یعنی: « به درستی که آب رادروقت آشامیدن یکبارگی به‌سر کشیدن مورث کُباد است». و کباد ــ به کاف مضمومه وباء به یك نقطه ــ درد جگر را گویند.

وسزاوار آنست که آب رابه دست بیاشامی ، چنانچه مردم مسافردرصحاری به دست می‌آشامند ، یا آنکه به سه نفس بیاشامی ، و بعد از هرنفسی حمد الله تعالی بجای آری .

وَسُئِلَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ عَنِ الشُّرْبِ بِنَفَسٍ واحِدٍ ، فَقالَ: إِنْ كانَ الَّذي يُناوِلُكَ الْماءَ مَمْلُوكاً فَاشْرَبْ بِثَلاثَةِ أَنْفاسٍ ، وَإِنْ كانَ حُرّاً فَاشْرَبْهُ بِنَفَسٍ واحِدٍ .

یعنی: «سؤال کرده شده است ازامام به حق ناطق‌امام جعفرصادق ــصلوات الله وسلامه علیه ــ ازنوشیدن‌آب به یك نفس، پس آن حضرت درجواب فرمودند که: اگرآب دهنده بنده باشد به سه نفس بیاشام ، واگر آزاد باشد به یك نفس».

ونیز در روایت آمده است که : إِنَّ مَنْ شَرِبَ الْماءَ فَنَحّاهُ وَ هُوَ يَشْتَهِيهِ وَ حَمِدَاللهَ يَفْعَلُ ذٰلِكَ ثَلاثاً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ .

یعنی: «به‌درستی که‌هر کس آب بیاشامد وهنوزمیل به‌آب داشته باشد که‌آب راازلب دور کند وحمد خدای‌تعالی بجای‌آورد وبعدازآن بازبرلب نهاده‌بنوشد، و همچون کند تا سه مرتبه به عمل آورده شود ، هرآینه بهشت از برای‌آنکس واجب شود » .

وسزاوار آنست که ازنزدیك دستهٔ کوزه ، وازموضع شکسته‌آب نیاشامد ، وهمچنین آب بسیار نباید آشامید که‌نوشیدن آب بسیارمادّهٔ بیماری هااست،چنانچه روایت شده است ازامام به حق ناطق امام جعفرصادق ــصلوات‌الله وسلامه علیه ــ :

إِيّاكَ وَالْإِكْثارَ مِنْ شُرْبِ الْماءِ فَإِنَّهُ مادَّةُ كُلِّ داءٍ . یعنی : « با حذر باش از

نوشیدن آب بسیار که مادهٔ جمیع دردها ورنجها است ».

ودر روایت آمده است که :

إِنَّ مَنْ شَرِبَ الْماءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ لَعَنَ قاتِلَهُ كُتِبَ لَهُ مِائَةُ أَلْفِ حَسَنَةٍ ، وَ حُطَّ عَنْهُ مِائَةُ أَلْفِ سَيِّئَةٍ . وَ رُفِعَ لَهُ مِائَةُ أَلْفِ دَرَجَةٍ ، وَ كَأَنَّما أَعْتَقَ مِائَةَ أَلْفِ نَسَمَةٍ .

مضمون به‌صدق مقرون حدیث آنکه : «به درستی که هر کس آب بیاشامد و بعد از آن حضرت امام حسین عليه السلام را یاد کرده صلوات فرستد ، وقاتل آن حضرت را لعن کند ، نوشته شود در صحایف حسنات او صد هزار حسنه ، و محو شود از نامهٔ سیئات او صدهزار سیئه ، یعنی صد هزار گناه از گناهان او آمرزیده شود ، وبلند گردد مرتبهٔ قرب اونزد حضرت عزّت صدهزار درجه ، وچنان بوده باشد که آزاد کرده باشد صدهزار بنده ».

توضیح : [تفسیر مفردات دعای مذکوره]

بیان کنیم بعض ازالفاظی که دراین فصل واقع است واحتیاج به‌بیان دارد.

«یامَنْ یُجیرُ وَلایُجارُ عَلَیْهِ» یعنی: نجات می دهد از جمیع مکاره دنیوی و اخروی کسی راکه به سوی او گریخت ، وپناه به اوآورد ، وهیچکس اورا نجات نتواند داد، ودرپناه خودنتواند آورد کسی راکه ازوی رو گردان شودوفرارنماید. وکلمه یجیر و یجارهردو از اجاره که به معنی إعاذه [1] است ، مشتقّ است ، و ثانیه از جور مشتقّ نیست چنانکه بعض اعلام فهمیده‌اند .

«وَأَمْتِعْني» بروزن أكرمني ، یعنی : بگردان مرا متمتّع به نفع طعام .

«وَآوانا في ضاحينَ» به ضاد نقطه دار و حاء بی نقطه ، به معنی پناه دادن

۱ــ پناه دادن.

است ، یعنی : جا داده است ما را درمسکنها در میان جماعتی که ضاحین اند ، و مرادبه ضاحین گروهی‌اند که میانهٔ ایشان وضحْوشمس که عبارت‌ازروشنی آفتاب است چیزی نیست که ساتر باشد ، وایشان‌را از گرمی آفتاب مانع آید.

«وَ أَخْدَمَنا فی عانینَ» . یعنی: گردانید ازجهت ماخدا خدمتکاران که خدمت ما می کرده‌باشندوحال‌آنکه‌مادرمیانهٔ‌جماعتی واقعیم که‌عانین‌اند، وعانین مأخوذاز عَنَّ[۱] به‌معنی تعب ومشقّت است .حاصل معنی آنکه: خدای تعالی گردانید مارا از مخدومان درمیانهٔ گروهی که خود خدمت نفسهای خود می کنند .

۱ــ عَناء صحیح‌است‌چنانکه‌درمتن عربی‌است، واگربه‌صورت فعل آورده شود باید گفت: مأخوذازعنا است.زیرا عَنا ناقص‌است‌و عَنَّ مضاعف‌می‌باشد.

باب سوّم

در آنچه از وقت زوال تا غروب آفتاب قیام به آن باید نمود.

باب سیم

درآنچه ازوقت زوال تا غروب آفتاب قیام به‌آن باید نمود
وآن در ضمن مقدمه ای وچند فصل سمت تفصیل می‌یابد .

مقدمه

[در فضیلت ساعت زوال شمس]

روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» ازحضرت رسالت ﷺ که آن حضرت به لفظ درربار گوهرنثار فرموده‌اند : إِذا زالَتِ الشَّمْسُ فُتِحَتْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ أَبْوابُ الْجِنانِ ، وَ اسْتُجِيبَ الدُّعاءُ ، فَطُوبى لِمَنْ رُفِعَ لَهُ عَمَلٌ صالِحٌ .

مُفاد کلام معجز نظام آنکه : « هرگاه آفتاب زوال کند یعنی از وسط السماء به جانب مغرب میل کند درهای آسمانها وبهشتها گشاده می‌شود ، ودعاهای داعیان به معرض اجابت می‌رسد ، پس خوشا حال آن کسی که دراین وقت عمل صالحی ازبرای او به سوی آسمان برده شود » .

ونیز روایت کرده است شیخ بزرگوارمشارالیه در کتاب مذکورمعتمدعلیه ازحضرت پیغمبر ـ علیه وعلی آله صلوات الله الملك الاکبر ـ که فرموده‌اند :

إِنَّ الشَّمْسَ عِنْدَ الزَّوالِ لَها حَلْقَةٌ تَدْخُلُ فِيها ، فَإِذا دَخَلَتْ فِيها زالَتِ الشَّمْسُ

فَيُسَبِّحُ كُلُّ شَيْءٍ دُونَ الْعَرْشِ بِحَمْدِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي يُصَلِّي عَلَيَّ فِيهَا رَبِّي جَلَّ جَلالُهُ، وَ فَرَضَ عَلَيَّ وَ عَلى اُمَّتِي فِيهَا الصَّلاةَ، وَقالَ: «أَقِمِ الصَّلوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ»[1] وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي يُؤْتى بِجَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ. فَما مِنْ مُؤْمِنٍ يُوافِقُ تِلْكَ السَّاعَةَ أَنْ يَكُونَ ساجِداً أَوْ راكِعاً أَوْ قائِماً إِلاَّ حَرَّمَ اللهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ.

خلاصهٔ کلام معجزانتظام سیّد انام ـ علیه وعلی آله الصّلاة والسّلام ـ آنکه: «به درستی که چون آفتاب بـه حدّ زوال رسد اورا حلقه ایست که در آن داخل شود، وچون در آن حلقه در آید زوال شود پس در این هنگام جمیع اشیائی که تحت عرش اند به تسبیح وتقدیس و تمجید پروردگار من که عزیز و بزرگ است در آیند، و این آن ساعتی است که پروردگار من جلّ جلاله بر من صلوات می‌فرستد، وبرمن وبرامّت من در این وقت نمازواجب گردانیده است و گفته که: أَقِمِ الصَّلوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ. یعنی: برپای دار نمازرا در وقت زوال تا نیمهٔ ازشب. واین آن ساعتی است که درروزقیامت جهنّم را در آن وقت می‌آورند پس هر آن مؤمنی که درین وقت به سجود ورکوع و قیام مشغول باشد حرام گرداند خدای تعالی جسد اورا بر آتش دوزخ».

توضیح: [تفسیر مفردات حدیث فوق]

مناسب نمود توضیح بعض از الفاظ که این حدیث شریف متضمّن آنست ومحتاج به بیانست. «اَلْحَلْقَه» به سکون لام است، ودر کلام عرب حلقه به فتح لام نیامده است مگر حَلَقَهٔ موی که جمع حالق است مانند فَجَرَه که جمع فاجر است. ومی‌تواند بود که حضرت رسالت ﷺ از لفظ حلقه ارادهٔ دایـرهٔ نصف النّهار

۱ـ سورهٔ اسراء ۱۷: آیهٔ ـ ۷۸.

کرده ، ازجهت سهولت افهام تعبیر ازآن به حلقه نموده باشند .
و لفظ «دون» درقول حضرت که‌دُونَ‌الْعَرْشِ است‌به معنی‌تحت العرش‌است. ولفظ «هِیَ» دروَهِیَ‌السَّاعَةُ الَّتی‌یُصَلّی‌عَلَیَّ فیها رَبّی‌جَلَّ جَلالُهُ عاید است به‌آنچه ازسوق کلام به حیطهٔ فهم درمی‌آید یعنی وقت زوال‌که دُلوك شمس عبارت ازآنست. و وجه اینکه‌اول‌زوال را دلوك نامیده‌اند این می‌تواند بودکه چون مردم می‌خواهند معلوم‌کنند که زوال شده‌است نگاه به‌آفتاب می‌کنند وازنگاه‌کردن به‌آفتاب چشم ایشان خیره و تیره می شود پس درآن وقت چشم خود را به دست می مالندکه ازآن خیرگی وتیرگی برآید ، از این جهت دلوك گفته باشند ،پس اضافه به اَدْنیٰ ملابسه باشد .

و«غَسَقِ اللَّیْلِ» مراد ازآن نصف شب است نه ظلمت اول شب چنانچه بعض اهل لغت گفته اند . وروایت‌کرده است ثقةالاسلام درکتاب « کافی » به سند صحیح از امام‌الباطن والظّاهرامام محمّد باقرـ صلوات‌الله وسلامه علیه ـکه آن حضرت فرموده‌اند : فیما بَیْنَ دُلوكِ الشَّمْسِ إلیٰ غَسَقِ اللَّیْلِ اَرْبَعُ صَلَواتٍ ـالیٰ‌أن قال ـ وغَسَقُ اللَّیْلِ انْتِصافُهُ .

یعنی : « در مابین دلوك شمس که عبارت اززوال است تا غسق لیل که مراد ازآن نصف شب است چهار نماز واجب است ـ تاآنکه آنحضرت عليه السلام تصریح نموده فرمودند : ـ وَ غَسَقُ اللَّیْلِ انْتِصافُهُ » .

و مصدر که ازلفظ اَنْ اشتقاق یافته درکلام حضرت صلى الله عليه وآله وسلم اَنْ یَکُونَ ساجِداً اَوْ راکِعاً اَوْ قائِماً با معمولش که یَکُونَ است فاعل‌فعل‌است که یُوافِقُ باشد، واسم اشاره که تِلْكَ است مفعول‌آنست، وجملهٔ فعل وفاعل ومفعول صفت مؤمن است .

تبصره : [درفضلیت اول‌وقت وراه شناخت آن]

سزاوار آنست که می باید در اول وقت مبادرت به سوی نماز واقع شود

خواه نماز واجبی باشد وخواه سنّتی مگر آنچه استثناکرده شده است ، زیرا که از حضرت به حق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام روایت شده است که : « فضل اول وقت بر آخر وقت مثل فضل آخرت است بردنیا » .

وهم از آنحضرت ــ صلوات‌الله وسلامه علیه ــ روایت شده که فرموده اند : أَوَّلُ الْوَقْتِ رِضْوانُ‌اللهِ ، وَآخِرُهُ عَفْوُاللهِ . یعنی : « نماز در اول وقت سبب خشنودی خداست ، ودر آخر وقت به محض رحمت وعفو مقبول در گاه‌الهی می‌شود » .

مترجم‌گوید : « ودر کتابی که منسوب است به امام الوری حضرت امام رضا ــ علیه‌التّحیّة والثّنا ــ به نظر رسیده که‌آن حضرت فرموده اند که : « هر نماز را دو وقت است : اول وقت وآخر وقت . اول وقت رضوان خداست ، وآخر وقت عفو خدا » .

وروایت است که : « هــر نمازرا سه وقت است : اول واوسط وآخر . اول رضوان‌است ، واوسط عفو ، وآخر غفران » .

واول وقت افضل‌است ، وجایز نیست که آخر وقت را وقت نمــاز گردانند بلکه‌آخر وقت ازبرای مریض ومسافراست ، وعالم عليه السلام [1] فرموده که : «گاه باشد که شخصی دروقتی نماز کند که آن وقت که فوت شده باشد ازاو بهتر باشد برای او از اهل ومال » یعنی بسا باشد که اشتغال رجال به اهل ومال موجب تأخیر نمــاز شود وحال‌آنکه ثواب اول وقت که ازاوفوت شود زیاده براهل ومال بوده باشد .

وفرموده که : « چون آفتاب زوال کند درهای آسمان گشاده شود،پس دوست ندارم که احدی برمن سبقت نماید در طاعت برای آنکه می‌خواهم که صحیفهٔ من اول صحیفه‌ای باشد که در اوعمل صالح بالا برند » .

وفرموده که : « چون وقت نماز درآیـد و فارغ بــاشید ، ایمن مبــاشید از

۱ــ مراد حضرت موسی‌بن جعفر امام کاظم (ع) است .

حدوث حادثه‌ای که مانع شود ازنماز ، ودر تعجیل آن سعی کنید»، قال‌الله تعالی: اَلَّذِینَ هُم عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ[1] یعنی: آنانی که محافظت کنند گانند بر اوقات نماز ودراول وقت ادای نمازمی کنند » .

وفرموده که: « اول وقت افضل است ، وآخروقت ازبرای بیماران است» . پس وقت آخر برای ضعیفان رخصت است و برای اهل قوت و فراغت رحمت ، برای آنکه خدای تعالی فرایض رابرنهجی فرض نموده که هریك ازضعفا راقدرت ادای آن باشد تا ضعیف ترین مردمان تواند بجای آورد ، چنانچه در « هَدْیٌ » فرموده که: فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ[2] یعنی آنچه میسّر شود از هَدی، پس ضعیف الحال که قدرت بر گوسفندی زیاده ندارد با توانگران که بر اَضعاف آن قادرند یکسانند دراینکه زیاده بر گوسفندی برایشان واجب نیست .

ونیز فرموده که: فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ[3] یعنی: حذر کنید ازعذاب وسخط الهی آن مقدار که استطاعت داشته باشید ، یعنی آن مقدار که ضعیف ترین مردمان رااستطاعت باشد . پس درفرایض میان خلق تفاوت نهاد وبنای فرایض را برقدرت ناتوان ترین بندگان گذاشت برای مهربانی برناتوانان که معذورند وبراهل قوّت به‌تبعیّت ناتوانان ». تا اینجابود عبارت نسخهٔ شریفه .

پس بهترو خوشتر آنست که چون وقت نمازداخل شود می‌باید که بنده از جمیع مهمّات دنیا اعراض نموده متوجّه کارسازی عبادت پروردگارخودشود . وباید که هیچ چیزمؤمن را ازنمازاول وقت مشغول نسازد چه نماز در اول وقت گزاردن چنانچه معلوم شد ثواب عظیم دارد بتخصیص[4] نماز صبح ومغرب . و

۱ــ سورهٔ مؤمنون: ۲۳ آیهٔ ۹.

۲ــ سورهٔ بقره :۲ـ آیهٔ ۱۹۶ .

۳ــ سورهٔ تغابن: ۶۴ـ آیهٔ ۱۶ .

۴ــ یعنی خصوصاً .

تأخیر نماز از اول وقت به غایت مکروه است مگر در چند جا که تأخیر نماز از اول وقت سنّت است ـ والله أعلم».

وظاهر آنست که ادراك فضیلت نماز در اول وقت به اشتغال مقدمات آنست در اول وقت مثل آنکه چون وقت نماز در آید مکلّف بلاتوقّف و تأخیر متوجّه طهارت شود، وطهارت کرده شروع در نماز کند، به اینقدر فضیلت اول وقت را درمی‌یابد، ولازم نیست که ادراك فضیلت در اول وقت موقوف بوده باشد به دخول نماز در اول وقت بلافاصله، بلکه اشتغال به مقدمات آن مثل داخل شدن در نماز است چنانچه شیخ ما شیخ شهید ـ نوّر الله مرقدَه ـ فرموده است. واما آنچه متضمّن آنست بعضی از روایات مثل آن روایاتی که ظاهرش مفید خلاف کلام شیخ است ـ همچنانکه روایت شده است از ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ: ما وَقَّرَ الصَّلاةَ مَنْ أخَّرَ الطَّهارَةَ حَتّى يَدْخُلَ وَقْتُها. یعنی «توقیر وتعظیم نماز نکرده است کسی که تأخیر طهارت کند تا آنکه وقت آن در آید»، کنایه از آنکه توقیر نماز نکرده است کسی که پیش از در آمدن وقت نماز طهارت نکرده باشد وموقوفٌ علیه آنرا بجا نیاورده در انتظار آن نباشد تا آنکه چون وقت نماز در آید بلافاصله داخل نماز شود ـ ظفر نیافتم بر آنکه روایت مذکوره را سندی باشد که محل اعتماد تواند بود.

وبر تقدیری که عمل نمودن به این روایت را مندرج سازیم در ضمن عمل کردن به روایتی که روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند حسن از امام به حق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند که: مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوابِ عَلى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كانَ لَهُ أجْرُهُ وَإنْ لَمْ يَكُنْ كَما بَلَغَهُ.

خلاصهٔ کلام امام عليه السلام آنکه: «هر کس بشنود ترتّب چیزی را از ثواب بر عملی وجوداً یا عدماً یعنی به او برسد که اقدام به فلان عمل یا ترك فلان عمل ثواب دارد وبه فعل آورد آنرا یا ترك نماید آنرا، بوده باشد مر او را ثواب آن اگر چه نبوده باشد آن بر وجهی که به

او رسیده »[1]. پس مضمون به صدق مقرون حدیث مذکور به ما ضرر نمی‌رساند به واسطهٔ آنکه حدیث مذکور دلالت می‌کند که مشغولی به طهارت در اول وقت نماز مانع توقیر نماز است نه آنکه مانع ادراك فضیلت آنست زیرا که توقیر، امر دیگر است وفضیلت، امر دیگر «فَتَدَبَّرْ».

و سزاوار آنست که انتظار نماز باید کشید ومنتظر وقت آن باید بود چنانچه روایت شده است که حضرت رسالت ﷺ انتظار داخل شدن وقت نماز می کشیده‌اند ، وخطاب بـه بلال نمـوده می فـرموده‌اند که : آرِحْنا یا بِلالُ ، یعنـی « ای بلال ما را آسایشی ببخش » کنایه از آنکه در آر راحت را بر ما به سبب اعلام در آمدن وقت نماز ، چنانکه آن حضرت ـ صلوات الله وسلامه علیه و آله ـ فرموده اند که : قُرَّةُ عَیْنی فِی الصَّلاةِ ، یعنی « خنکی دیده وروشنائی چشم من در نماز است » .

[راه شناخت زوال ووقت فضیلت نماز ظهر وعصر]

وبدانکه اول وقت زوال آنست که سایه شروع درزیادتی کند بعد از کم شدن، یا آنکه سایه پیدا شود بعد از آنکه منعدم شده باشد، زیرا که هر چند که آفتاب مرتفع می شود سایه کم می شود تا آنکه در آن روز که آفتاب به غایت ارتفـاع می رسد سایه نیز در آن روز به غـایت نقص و کوتـاهی می رسد ، و گاه هست که سـایه بالکلّیّة منعدم می‌شود ، واین در آن روز است که آفتاب به دایرهٔ نصف النّهار یعنی

۱ـ این حدیث شریف وامثال آن به احادیث مَنْ بَلَغ معروف است و فقهاء آنها را دلیل بر تسامح در ادلهٔ سنن گرفته‌اند . وبعضی از علماء را عقیده بر آنست که مراد از این احادیث مقدار ثواب است که اگر زیاده از مقدار منقول از معصوم (ع) نقل شود باز هم به شخص عامل می‌رسد نه اینکه اصل عملی را که از معصوم (ع) نرسیده جعل کنند واین شخص به گمان اینکه از معصوم رسیده عمل کند وپاداش برد ، زیرا در این صورت باب بدعت باز شده وزیان آن بر کسی پوشیده نیست .

به منتصف میانهٔ مشرق ومیانهٔ مغرب رسد .

وظاهر است که آفتاب درین وقت نسبت به ساکنان اقالیم سبعه ، مختلفة ـ ـ الاوضاع خواهد بود ، به این طریق که نسبت به سمت الرأس ساکنان بعض اقالیم، جنوبی خواهد بود ونسبت به سمت الرأس بعض دیگر، شمالی، ونسبت به بعضی دیگر مماسّ سمت الرأس ایشان خواهد بود .

پس نسبت به آن دو گروه که جنوبی و شمالی است درمنتصف روزسایه بالکلّیّة منعدم نخواهد شد بلکه در آن وقت که منتهای کوتاهی و کمی اوست ممتدّ به جانب شمالی یا به جانب جنوبی خواهد بود، ودرین دو حالت که آفتاب از سمت الرأس ایشان جنوبی یاشمالی باشد شروع سایه درزیادتی، اول وقت زوال خواهد بود نظر به حال بلد ایشان . ونسبت به گروه ثالث که مماسّ سمت الرأس ایشان باشد سایه بالکلّیّة منعدم می شود ، پس نزد ایشان اول ظهورسایه برروی زمین اول وقت زوال خواهد بود .

وبباید دانست که سایهٔ شاخص را پیش از آنکه زوال شود «ظِلّ» می نامند، وبعد از زوال ، «فَیْء»، از فاءَ یَفِیءُ بهمعنی رَجَعَ یَرْجِعُ، بهواسطهٔ آنکه سایه آهسته آهسته رجوع می کند به جائی که اول باردر آنجا بوده. ووقت فضیلت نمازظهرمی کشد تاآنکه سایهٔ شاخص بعدازز یادتی مساوی شاخص شود . ووقت فضیلت نمازعصر می کشد تاآنکه سایهٔ شاخص بعداز زیادتی دوبرابر شاخص شود .

ومستحب است تأخیر نمودن نمازظهر وعصر را ازاول وقت به مقدار آنکه نافلهٔ آنها گزارده شود، وکسی که نافله گزار نیست اورا سزاوارنیست که از اول وقت فضیلت تأخیر نماز کند .

ومشهور میان علما آنست که وقت نافلهٔ ظهر که آنرا نماز اَوّابین [1] می نامند از اول زوال آفتاب است تاآنکه سایه به مقدار دو قدم برسد که عبارت ازآنست

۱ــ یعنی توبه کنندگان ورو آورندگان به حضرت حق جل جلاله .

که سایهٔ شاخص به مقدار دوسبع شاخص شود، زیرا که اغلب اوقات قامت هر شخصی به مقدار هفت قدم به قدم آن شخص است، وچیزی را که قدم حقیقی نباشد، قیاس بر انسان کرده همین حکم داده‌اند.

ووقت نافلهٔ عصر که آنرا نماز سُبْحَه [1] می گویند، بعد ازفارغ شدن ازنماز ظهر است تاآنکه سایهٔ شاخص به مقدار چهار قدم برسد. وبعض علماءِ ما ـ رضوان الله علیهم ـ بر آنند که وقت نافلهٔ نمازظهر وعصر ممتدّ است به امتداد وقت فضیلت ظهر وعصر. پس نافلهٔ ظهر را توان کرد تاآنکه سایهٔ شاخص مثل شاخص شود، ونافلهٔ عصر راتاآنکه سایهٔ شاخص دوبرابر شاخص شود.

واین قول پردورنیست، ودراخبار معتبره وآثار معتمده چیزی یافت می‌شود که دلالت براین قول می کند بلکه ظاهر بعض اخبار برتوسعهٔ زیاده بر این دلالت می کند، چنانچه روایت کرده است شیخ الطّایفه وامام الشّیعه در کتاب «تهذیب حدیث» به سند صحیح ازامام به حق ناطق امام جعفر صادق ـعلیه‌الصّلاة والسّلام‌ـ که آنحضرت فرموده‌اند: صَلاةُ التَّطَوُّعِ بِمَنْزِلَةِالْهَدِيَّةِ مَتىٰ ما اُوتِيَ بِها قُبِلَتْ، فَقَدِّمْ مِنْها ما شِئْتَ، وَ أَخِّرْ ما شِئْتَ.

خلاصهٔ کلام بلاغت انتظام امام علیه‌السلام آنکه: «نماز تَطَوُّع که عبارتست ازنماز سنّتی به منزلهٔ هدیّه است هروقت که گزارده شود مقبول است، پس مقدّم دار از آنهارا آنچه خواهی، ومؤخّر دار از آنهارا آنچه خواهی».

نهایتش نمی‌دانم کسی را از علماء ما ـ قدّس الله أرواحهم ـ که قائل به این قول شده باشد، وبه‌مدلول اطلاق این روایت وافی‌هدایت که توسعه درجواز تقدیم وتأخیرنوافل است عمل نموده باشد، ومذهب شده باشد. و می‌تواند بود که مراد از لفظ تقدیم که درین حدیث وارد شده‌است ادا بوده باشد، ومراد از تأخیر، قضا ـ والله أعلم بمقاصد أولیائه.

مترجم گوید: «وگاه باشد که به خاطر خطور کند که مراد ازنماز تطوّع که دراین حدیث واقعست غیرنمازهای سنّتی موقّته بوده باشد نه نمازهای سنّتی

---

[1] ـ از این جهت آنرا سبحه نامند که مانند تسبیحات واذکار در نمازهامستحب می باشد(نهایه).

موقّته که عبارت از نمازهای سنّتی شبانه روز بوده باشد، نهایتش درین کلام نظراست زیرا که قول امام علیه السلام «فَقَدِّمْ مِنْها ما شِئْتَ وَ أَخِّرْ ما شِئْتَ» اشعار بر آن دارد که سخن از نمازهای سنّتی موقّته است که تقدیم و تأخیر در آنها جاریست فَافْهَمْ ــ والله أعلم بحقیقة الأُمور».

و بباید دانست که مشهور میان علماء ما ــ قدّس الله أرواحهم ــ آنست که جایز نیست اعتماد کردن در دخول وقت بر ظنّ، یعنی به گمان اینکه وقت نماز در آمده است اعتماد نماید مگر با عدم قدرت بر تحصیل علم به آن، یعنی قدرت بر تحصیل علم به آن نداشته باشد، پس اعتماد نمودن در معرفت وقت نماز بر اخبار یك شخص عادل نیز جایز نیست، و اعتماد بر اذان شهر کردن نیز جایز نیست، و اگرچه آن مؤذّن عادل بوده باشد مگر آنکه عاجز باشد از به هم رسانیدن علم به وقت آن [1]. وظاهر کلام محقّق شیخ ابوالقاسم حلّی صاحب «شرایع» در کتاب «معتبر» دلالت می کند بر جواز تعویل و اعتماد بر قول مؤذّن واحد اگر عادل بوده باشد. و امّا اعتماد کردن بر اِخبار عَدْلَیْن واذان ایشان، ظاهر آنست که جایز باشد و اگرچه قدرت بر بهم رسانیدن علم به آن داشته باشد زیرا که علم شرعی به این قدر حاصل است وزیاده ازاین تکلّف است.

و سزاوار آنست کسی را که اعتناء به امر نوافل و اهتمام به ادراك فضیلت اول وقت نماز بوده باشد آنکه شاخصی را در فضای خانه یا بر بام خانهٔ خود مستقیم نصب نماید، [2] و باید که آن شاخص را درجای مستوی و راست نصب کند به حیثیّتی که به هیچ طرفی از اطراف مایل نباشد، وآن شاخص را مقسوم به هفت قسمت نموده باشد، پس هرگاه ملاحظه نماید که ظل به غایت نقصان منتهی شد، وسایه شروع درزیادتی کرد درشهری که سایه بالکلّیّة منعدم نمی‌شود وچیزی از سایهٔ شاخص می ماند، یا آنکه سایه حادث گشت و پیدا شد در شهری که سایه

۱ــ برای خوانندهٔ محترم روشن است که این مسأله امروزه منتفی است.

۲ــ بطوریکه ازهرطرف، زاویهٔ آن بازمین ۹۰ درجه باشد.

بالکلیّة معدوم می‌شود پس باید که شروع درنافله گزاردن زوال کند اگر ازآنان باشد که حضرت عزّت ایشان را توفیق استعداد به سعادت قیام بـه نوافل کرامت نموده باشد، یـاشروع در ادای نماز ظهر کند اگر از آن سعادت محروم باشد تـا فضیلت اول وقت نماز را دریابد.

پس باید که در اوقات نماز متفقّد حال سایه می‌بوده باشد که هر گاه سایه به مقدار دوسبع شاخص یا مثل شاخص برسد ــ بنا برخلاف قوم چنانکه اشـارهٔ به آن کرده شد ــ بداند که وقت نافلهٔ ظهر گذشت شروع درنماز ظهر کند، اگر یك رکعت ازنافلهٔ ظهر رادروقت درنیافته باشد، واگر یك رکعت ازنافله‌را دروقت دریافته باشد به نوعی که پیش از آنکه وقت نافله بدر رود سجدهٔ ثانی را از رکعت اول نافله تمام کرده باشد واگرچه هنوز سرازسجده برنداشته باشد برخیزد وهفت رکعت مابقی را نیز اداکند. وظاهر آنست که آن شش رکعت دیگر دربن وقت از نافلهٔ ظهر ادا بوده باشد زیرا که این هشت رکعت درحکم یك نماز است، بعد ازآن نماز ظهر را بجای‌آورد.

وباز به‌واسطهٔ نماز عصرونافلهٔ‌آن تفقّد حال سایه می نموده باشد، پس‌اگر چنانچه سایه به چهار سبع شاخص یا به مقداردومثل شاخص نرسیده باشد باید که شروع درنافله گزاردن نمازعصر کند. واگرسایهٔ شاخص به چهارسبع یا به‌مقدار دومثل‌شاخص رسیده باشد واویك رکعت ازنافله را دروقت دریافته باشد به‌نوعی که درنافلهٔ نمازظهر گذشت نافله را تمام‌کند وبعد ازآن نمازعصر را ادا نماید.

واین حکم که یادکرده شد درغیر نافلهٔ روز جمعه است، و اما درنافلهٔ روز جمعه‌باید که‌چهاررکعت‌دیگربر نافلهٔ‌ظهروعصر افزاید که جمله بیست‌رکعت‌شود،و این بیست‌رکعت‌رابه‌این‌طریق بجای‌آورد که هیجده‌رکعت‌را به‌سه‌دفعه قبل‌اززوال بگزارددروقت‌ارتفاع آفتاب‌ودروقت‌انبساط آن‌ودروقت‌قیام آن‌نزدزوال،ودورکعت دیگر را بعد از زوال بجای آورد، والتّوفیق منه سبحانه.

فصل [اول]

[در آداب و تعقیبات نماز ظهر]

باید دانست که اول چیزی که درنزد تحقّق زوال به‌فعل باید آورد آنست که تبرّك جوئی به آنچه روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» که امام الباطن و الظّاهر امام محمّدباقر ـ علیه الصّلاة و السلام ـ تعلیم ـ محمّدبن مسلم داده وفرموده که: محافظت کن بر آن چنانکه محافظت می کنی بر چشمهای خود، و آن اینست:

سُبْحانَ اللهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریكٌ فِی الْمُلْكِ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبیراً.

[پاك ومنزه می‌دانم خدارا ، ومعبودی جز او نیست ، وسپاس خدائی راست که همسر وفرزندی نگرفته ، وبرای او شریکی در ملك وسلطنت نیست ، و سرپرستی از جهت پستی و زبونی برای او نیست ، و او را بزرگدار بزرگداشتی شایسته] .

بعد از آن مبادرت به‌سوی وضو نموده وضو بساز ، وشروع در دو رکعت نافلهٔ زوال کن، و دررکعت اول تکبیرات سبعهٔ افتتاحیّه را با ادعیهٔ آن به‌طریقی که درباب اول سبق ذکر یافت بجای آر، وبعد از آن استعاذه از شیطان نموده شروع در قرائت کن ، وبعد از فاتحه سورهٔ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ بخوان و دررکعت دوم بعد از

فاتحه سورهٔ قُلْ یٰا أَیُّهَا الْکٰافِرُونَ، چنانچه ثقةالاسلام در کتاب «کافی» به‌سندحسن روایت کرده است. پس سلام ده وبعد از سلام تکبیرات ثلاث که در اول تعقیب است بجای آر، وبعد از آن تسبیح فاطمهٔ زهرا ـصلوات‌الله علیهاـ بگوی ، پس این دعا بخوان:

اَللّٰهُمَّ إِنّي ضَعيفٌ فَقَوِّ فِي رِضاكَ ضَعْفي، وَخُذْ إِلَى الْخَيْرِ بِناصِيَتي ، وَاجْعَلِ الْإيمانَ مُنْتَهىٰ رِضايَ،وَبارِكْ لي فيما قَسَمْتَ لي،وَبَلِّغْني بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذي أَرْجُومِنْكَ، وَاجْعَلْ لي وُدّاً وَسُرُوراً لِلْمُؤْمِنينَ وَعَهْداً عِنْدَكَ .

[خداوندا من‌ضعیفم پس ضعف مرا درراه رضای خود قوی ساز ، وموی پیشانیم‌را بگیر ومرا به‌سوی خیر بگردان (کنایه ازآنکه دل مراپیوسته به‌سوی خیرات وطاعات متوجه‌ساز) وایمان را آخرین درجه خشنودیم قرارده ، و برایم درآنچه که روزیم کرده‌ای برکت‌نه، وبه رحمتت مرا به آنچه که از سوی توامیدوارم برسان ، و برایم دوستی وسروری بـرای مؤمنین قرار ده (بطوریکه مرا دوست دارند وبا دیدن من مسرورشوند) ونیز پیمانی درنزد خودت قرارده (که همان اداء شهادتین باشد)] .

پس دورکعت دیگر نافلهٔ زوال بگزار به طریقی کـه ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیّه وادعیهٔ آن، پس دورکعت دیگررا نیز به‌این‌طریق بجای‌آر، و بعد از هردورکعت ازین شش رکعت آنچه میسّرباشد ازتعقیب نماز ودعائی که‌بعد ازدورکعت‌اول‌مذکورشد بخوان. پس‌بعد از آنکه شش‌رکعت نماز نافلهٔ زوال با توابعش به‌عمل‌آوردی برخیز وازبرای نمازظهراذان بگوی ، ومیان اذان واقامت فصل‌کن به‌دو رکعت نماز به‌همان طریق، واین دورکعت نماز که بعد از اذان‌ظهر بجا می‌آوری رکعت هفتم وهشتم ازنافلهٔ زوال است .

بعد از آنکه نافلهٔ ظهرتمام گزارده شد وهشت رکعت نماز بجای آمدبرخیز واقامت بگوی وبعدازاقامت تبرّك به‌این دعا بجوی :

اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقائِمَةِ، بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسيلَةَ، وَالْفَضْلَ وَالْفَضيلَةَ. بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ، وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَتَوَجَّهُ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاجْعَلْني بِهِمْ عِنْدَكَ وَجيهاً فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، وَمِنَ الْمُقَرَّبينَ.

[خداوندا، ای صاحب این دعوت کامل، ونماز برپاشده، محمد(ص) را به درجهٔ بهشتی ومقام شفاعت وفضل و فضیلت برسان. به یاری خدا شروع می کنم، (یا پیروزی می طلبم)، وبه یاری خداوند رستگاری می جویم و به محمد (ص) سوی خداوندروی می آورم. خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست، و مرا به سبب ایشان دردنیا و آخرت آبرومند، واز مقربان درگاهت قرارده].

بعد از آن مشغول به نماز ظهر شو، ومراعات کن در آن آنچه در نماز صبح مراعات آن نمودی از اعمال واقوال مگر درقرائت که قرائت را در نماز ظهر آهسته باید کرد ماعدای بَسْمَلَة [1] چه جهر در بسمله کردن در نمازهای اخفاتی سنّت است.

ودر رکعت اولی بعدازفاتحه سورهٔ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلیٰ یاسورهٔ وَالشَّمْسِ، یا از [سوره‌ها] سوره‌ای که در طول مشابه این دوسوره بوده باشد بخوان چنانچه روایت کرده است شیخ الطّایفه در کتاب «تهذیب الاحکام» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفرصادق ــ علیه الصّلاة والسّلام من الملك العلاّم الخالق ــ. وبعد از آن برخیز از تشهّد اول. ومراعات کن درحالت برخاستن آن چیزی را که مراعات کرده‌ای در حالت برخاستن ازبرای رکعت دوم نماز صبح چنانکه در نماز صبح سبق ذکر یافت، وبخوان سورهٔ فاتحه را، ومخیّری در آن که اگر خواهی الحمد بخوانی واگرخواهی تسبیحات اربعه را که:

سُبْحانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ باشد؛

۱ــ یعنی بسم الله الرحمن الرحیم گفتن، ودرعلم صرف به آن صیغهٔ منحوت یعنی تراشیده شده گویند.

سه‌مرتبه بگوئی و اَسْتَغْفِرُاللهَ را در آخر آن زیاده کنی. پس از آن دستها را تا محاذی گوشها برداشته تکبیر از بـرای رکوع بجای آر، وبعد از آن رکوع و سجود را برقیاس گذشته بعمل آر، وپس از آن برخیز ازبرای رکعت چهارم‌و آنرا نیز به‌ترتیبی که ذکریافت بجای‌آور، و بعد از آن تشهّدبخوان‌وسلام بازده، وبعد از آن تکبیرات ثلاث تعقیب را بگوی، پس از آن باید گفت:

لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ إِلٰهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ـ تا آخر، چنانچه در تعقیب‌نماز صبح گذشت [1]. بعد از آن تسبیح فـاطمهٔ زهـرا عليها السلام بگـوی ، وبعد از تسبیح بخوان آنچه خواهی از ادعیه‌ای که در تعقیب نماز صبح سبق ذکر یافته است‌غیر آنچه مخصوص به‌تعقیب نماز صبح‌باشد ، وادعیه‌ای کـه متضمّن ذکر دخول در صباح است مانند ادعیهٔ ثلاثهٔ اخیره است که در تعقیب صبح گذشت [2]. بعد از آن باید گفت:

یـا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، وَسَتَرَ الْقَبِيحَ ، يـا مَنْ لَمْ يُؤاخِذْ بِـالْجَرِيرَةِ ، وَلَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ، يـا كَرِيمَ الصَّفْحِ ، يـا عَظِيمَ الْمَنِّ، يـاحَسَنَ التَّجاوُزِ ، يـا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ ، يا باسِطَ الْيَدَيْنِ بِـالرَّحْمَةِ، يـا سامِعَ كُلِّ نَجْوَى وَ يـامُنْتَهىٰ كُلِّ شَكْوىٰ، يـا مُبْتَدِئاً بِـالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها،يـا رَبّاهُ يـارَبّاهُ يـارَبّـاهُ، يـا سَيِّداهُ يـاسَيِّداهُ يـاسَيِّداهُ، يـاغايَةَ رَغْبَتاهُ ،يـاذَاالْجَلالِ وَالْإِكْرامِ ، اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ و جَعْفَرٍ وَ مُوسىٰ وَعَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَ مُحَمَّدٍ صاحِبِ الزَّمانِ سَلامُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَكْشِفَ كَرْبِي، وَ تَغْفِرَ ذَنْبِي، وَتُنَفِّسَ هَمِّي، وَتُفَرِّجَ غَمِّي، وَتُصْلِحَ شَأْنِي فِي دِينِي وَدُنْيايَ ، وَ اَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ ، وَلا تُشَوِّهَ خَلْقِي بِالنّـارِ ، وَلا تَفْعَلَ بِي مـا اَنـا

۱ـ باترجمه ص ۱۰۸ به بعد.

۲ـ یعنی غیراز ادعیهٔ ثلاثه‌ای که در اواخر تعقیب نماز صبح در صفحات ۱۱۷ و ۱۲۱ و ۱۲۲ گـذشت و مختص نماز صبح است ادعیهٔ دیگـر را کـه مشترک است می‌توانی بخوانی.

أَهْلُهُ ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

[ای که نیکها راآشکار کرده‌ای ، وزشتیها را پوشانده‌ای ، ای آن که بندگان را به گناهشان نمی گیری (ودرکیفرشان شتاب نمی کنی تاشاید توبه کنند) وپردهٔ گناهشان نمی‌دری ، ای که کریمانه ازخطای بندگان روی گردانی، ای که بخششهای بزرگ نمایی،ای که به‌نیکی‌از گناه‌بندگان در گذری،ای که آمرزشت وسیع است، ای که آغوش‌رحمت‌باز کرده‌ای،ای‌شنوای‌هرنجوایی، وای که تمام شکایتها به تو منتهی می‌شود ، ای که پیش از استحقاق نعمت بخشنده‌ای، پروردگارا ! پروردگارا! پروردگارا! سرورا! سرورا! سرورا! ای آخرین مرز رغبتم، ای صاحب جلال و کرامت] .

[بحق محمد وعلی‌وفاطمه وحسن وحسین وعلی‌ومحمد و جعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی‌وحسن ومحمد صاحب‌الزمان ــ درودخدا برهمه آنان‌باد ــ از تو می‌خواهم که برمحمد و آل‌محمد درود فرستی، وغمم رابزدایی، و گناهم ببخشی ، وغصه‌ام را ببری ، واندوهم برطرف سازی ، وکار مرا دردین و دنیایم‌اصلاح کنی، ودر بهشت داخلم‌نمایی، وخلقتم را به آتش دوزخ زشت نسازی ، وآنچه را من سزاوارم واهل‌آنم برسرم نیاوردی، برحمت خودت ای مهربانترین مهربانان] .

وبعد از آن باید گفت:

يا سامِعَ كُلِّ صَوْتٍ، يا جامِعَ كُلِّ فَوْتٍ ، يا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، يا باعِثُ يا وارِثُ، يا إِلٰهَ الْآلِهَةِ ، يا جَبّارَ الْجَبابِرَةِ ، يا مالِكَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، يا رَبَّ الْأَرْبابِ، وَيا سَيِّدَ السّاداتِ، يا مَلِكَ الْمُلُوكِ ، يا بَطّاشُ ذَاالْبَطْشِ الشَّديدِ ، يا مُبْدِئُ يا مُعيدُ ، يا فَعّالاً لِما يُريدُ ، يا مُحْصِيَ عَدَدِ الْأَنْفاسِ وَ نَقْلِ الْأَقْدامِ ، يا مَنِ السِّرُّ عِنْدَهُ عَلانِيَةٌ .

[ای شنوای هرصدایی ، ای گردآورندهٔ هر از دست رفته‌ای ، ای زنده سازندهٔ جانها پس‌ازمرگ ، ای‌برانگیزندهٔ (مردگان) ، ای ارث‌برنده (از کسانیکه درروی زمین زندگی کرده که هرچه داشته، گذاشته‌اند ومرده‌اند)، ای‌خدای‌خدایان،ای‌جبارجباران،ای‌مالك دنیا و آخرت، ای ارباب‌اربابها، ای‌سرورسروران، ای‌شاه شاهان، ای‌نیرومندی که بانیرومندی هرچه تمامتر

گنهکاران‌را به‌چنگ آوری، ای‌ایجاد کننده، ای باز گرداننده، ای که هرکار خواهی می کنی، ای حسابدان شمار نفسها وحرکت قدمها، ای که پنهان به‌نزدت آشکار است] .

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى نَفْسِكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفَكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ ، وَ أَنْ تُنْجِزَ لِوَلِيِّكَ وَابْنِ نَبِيِّكَ ، اَلدَّاعِي إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ ، وَ أَمِينِكَ فِي أَرْضِكَ ، وَ عَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ ، وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَ بَرَكَاتُكَ وَعْدَهُ .

[به‌حق برگزیدگان تو از میان بندگانت ، وبآن حقی که از آنان برخود واجب کرده‌ای ، ازتو می‌خواهم که برمحمد وخاندان او درود فرستی ، و با آزادساختنم الساعة از آتش‌دوزخ برمن منت نهی،ووعده ای راکه به ولی خودت وفرزند پیامبرت ــ همو که باذن تومردم‌را به‌سویت‌فراخواند، وامین تو در زمینت، وچشم‌تودرمیان بندگانت، وحجت تو بربندگانت است که درود و برکات تو بر اوباد ــ داده‌ای به‌انجام رسانی] .

اَللّٰهُمَّ أَيِّدْهُ بِنَصْرِكَ ، وَ قَوِّ أَصْحَابَهُ وَ صَبِّرْهُمْ ، وَاجْعَلْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ ،وَ مَكِّنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِكَ ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

[خداوندا بانصرت خود تأییدش‌نما ، ویارانش‌را نیرووپایداری عطاکن ، واز نزدخود تسلط وقدرت یاری‌بخشی برایشان قرارده ، و فرجش‌را نزدیک گردان ، واورا بردشمنان خودت ودشمنان پیامبرت پیروزی وغلبه ده ای مهربانترین مهربانان] .

وبعد از آن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ، وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، وَ رَبَّ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ، وَ رَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ ، وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ، صَلِّ

عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذی بِهِ تَقُومُ السَّماواتُ وَ وَالْاَرْضُ، وَ بِهِ تُحْیِی الْمَوْتی، وَ تَرْزُقُ الْاَحْیاءَ، وَ تُفَرِّقُ بَیْنَ الْمُجْتَمِعِ، وَتَجْمَعُ بَیْنَ الْمُتَفَرِّقِ ،وَبِهِ اَحْصَیْتَ عَدَدَ الْآجالِ،وَوَزْنَ الْجِبالِ،وَکَیْلَ الْبِحارِ ، اَسْأَلُكَ یا مَنْ هُوَ کَذٰلِكَ ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَکَذا.

[خداوندا ، ای پروردگار آسمانهای هفتگانه ، وزمینهای هفتگانه ، و آنچه که در آنها وبین آنهاوزیر آنهاست ، وای پروردگار عرش بزرگ، وای پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل،وای پروردگار سبع مثانی[1] وقرآن بزرگ، وای پروردگار محمدخاتم پیامبران، برمحمدوآل او درودفرست، وبه آن نام بزرگ که آسمانها وزمین به آن برپاست، وبه آن مردگان را زنده می کنی، وزندگان را روزی می دهی ، ومیان جمع شده ها جدایی می افکنی ، و میان پراکنده ها اجتماع برقرار می سازی، وبه آن تعداد اجلها ووزن کوهها وآب دریاها رابشمارمی آوری،ازتو درخواست کنم، ازتو درخواست می کنم- ای که چنین هستی- که بر محمدوآل محمد درود فرستی وبرایم چنین و چنان کنی] .

بعد از آن حاجت خودرا بخواه ، وپس از آن دوسجدهٔ شکر بجای آر و بگوی در اثناء آن وبعد از آن آنچه درباب اول گذشت .

---

۱ – تفسیر آن درص ۲۵۷ به بعد خواهد آمد، انشاءالله.

فصل [دوم]

[در آداب و تعقیبات نماز عصر]

بعد از آنکه فارغ شدی از نماز ظهر و آنچه متعلّق به آنست برخیز از برای گزاردن نافلهٔ عصر، وتکبیر احرام برای دو رکعت اول نافلهٔ عصر بگوی بغیر تکبیرات ششگانهٔ افتتاحیّه زیرا که تکبیرات مذکوره گفته نمی‌شود در نوافل مرتّبه برقول مشهور مگر در پنج نماز: در اول نافلهٔ زوال، ودر اول نافلهٔ مغرب، ودر وُتَیْرَه، ودراول نافلهٔ نمازشب، ودرمفردهٔ وتر، اینست آنچه بعض از اصحاب ـ قدّس الله أرواحهم ـ گفته‌اند، نهایتش اظهر استحباب گفتن تکبیرات افتتاحیّه است درجمیع نمازها خواه فرض باشد وخواه سنّت، چنانچه شیخ ماشیخ شهید در کتاب «ذکری» بیان فرموده است ازبرای مطلق بودن روایات.

وبخوان درنافلهٔ عصرهرسوره راکه خواهی، واولی آنست که در نافلهٔ عصر ودرغیر آن از نوافل دیگر، سوره‌هائی راکه ازائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ ترغیب درخواندن آن شده است بخوانی. ومی‌باید که اختیار سوره‌ای کنی که به‌سبب خواندن آن وقت نمازفوت نشود، وبدرستی که روایت شده‌است از امام الباطن والظّاهر امام محمد باقر ـ صلوات الله علیه ـ که آنحضرت فرموده‌اند: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الصَّفِّ فی فَرائِضِهِ وَنَوافِلِهِ صَفَّهُ اللهُ مَعَ مَلائِکَتِهِ وَأَنْبِیائِهِ الْمُرْسَلِینَ.

یعنی هر کس سورهٔ صف[1] را در نماز واجبی وسنّتی بخواند خدای‌تعالی آنکس را داخل صفهای ملائکه وانبیاء مرسلین گرداند» .

و هــم از آنحضرت روایت شده است که: مَنْ اَدْمَنَ قِراءَةَ سُورَةِ «ق» فی فَرائِضِهِ وَ نَوافِلِهِ وَسَّعَ اللهُ عَلَیْهِ رِزْقَهُ وَ اَعْطاهُ کِتابَهُ بِیَمینِهِ ، وَحاسَبَهُ حِساباً یَسیراً .

« یعنی‌هر کس مداومت نماید به‌خواندن سورهٔ «ق» درنمازواجبی وسنّتی خود هر آینه‌حضرت‌عزّت ـ عَمَّتْ عَطیّاتُه ـ روزی‌اورا گشاده گرداند، و درموقف عرصات نامهٔ اعمال اورا به‌دست راست اودهد، وحساب اورا به‌آسانی وسهولت گذراند » .

وهم ازآنحضرت روایت شده است که : اَکْثِرُوا تِلاوَةَ سُورَةِ الْحاقَّةِ فِی الْفَرائِضِ وَالنَّوافِلِ ، لِاَنَّ ذلِكَ مِنَ الْاِیمانِ بِاللهِ وَرَسُولِهِ ، وَلَنْ یُسْلَبَ قارِیها دینَهُ حَتّی یَمُوتَ .

یعنی «بسیار تلاوت کنید سورهٔ حاقّه را در فرایض و نـوافل ، چـه بسیار خواندن‌آن در نمازها از علامات‌ایمانست به‌خدای تعالی ورسول او ، وهیچ‌چیز سلب ایمان ازقاری‌آن نکند تا آنکه فوت شود ، یعنی‌باایمان از دنیا رحلت کند».

و بعد ازفارغ شدن از دور کعت اول نماز نافلهٔ عصر بگوی :

اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لا اِلٰـهَ اِلاّ اَنْتَ ، اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ ، الْعَلِیُّ الْعَظیمُ، الْحَلیمُ الْکَریمُ، الْخالِقُ الرّازِقُ، الْمُحْیِی الْمُمیتُ، الْبَدِیُّ الْبَدیعُ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمَنُّ، وَلَكَ الْکَرَمُ، وَلَكَ الْجُودُ، وَلَكَ الْاَمْرُ وَحْدَكَ لاشَریكَ لَكَ، یاواحِدُ یا اَحَدُ یا صَمَدُ، یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ، وَ لَمْ یَتَّخِذْ

---

[1] ــ سورهٔ ۶۱ وقبل ازسورهٔ مبارکهٔ جمعه است. ودرترجمه **سوره والصافات** آمده واشتباه است.

صاحِبَةً وَلا وَلَداً ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ افْعَلْ بی کَذا وَ کَذا [1] .

[خداوندا حقیقت اینست که معبودی جز تو نیست که زنده و پاینده و برتر وبزرگ وبردبارو بزرگوار وآفریننده وروزی دهنده وزنده کننده ومیراننده وایجادکننده آفریدگان از نیستی به هستی وآفرینندهٔ بی‌مثالی . سپاس وستایش وبخشش و جود وکرم واختیار امور از آن توست، تو تنهایی وشریکی برای تو نیست ، ای یکتا ویگانه ، ای تنها وبی‌نیاز ، ای که نه بزایی ونه زائیده شده‌ای، واَحَدی همتای تو نیست، وهمسروفرزندی نگرفته‌ای ، برمحمدوآل او درود فرست وبرایم چنین وچنان کن] .

بعد ازآن برخیز و دورکعت دیگر را بگزار ، وبعد از آن بگوی :

اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ تاآخر [2]. بعد ازآن‌دورکعت دیگررا بعمل آر، وپس ازآن بگوی :

اَللّٰهُمَّ إِنّی أَدْعوكَ بِما دَعاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُونُسُ ، إِذْذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ، فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، سُبْحانَكَ إِنّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّيْتَهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذٰلِكَ تُنْجِی الْمُؤْمِنينَ، فَإِنَّهُ دَعاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ ، وَ أَنَا أَدْعُوكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ ، وَسَأَلَكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ ، وَ أَنَا أَسْأَلُكَ وَأَنَا عَبْدُكَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تَسْتَجيبَ لی كَمَااسْتَجَبْتَ لَهُ .

[خداوندا تورامی‌خوانم به‌همان چیزی که بنده‌ات یونس تورا خواند آنگاه که باحالت خشم ازمیان قوم خودبیرون رفت وپنداشت که تو بر او تنگ نمی‌گیری ، پس (چون درشکم ماهی قرار گرفت) در آن تاریکیها صدا زد که معبودی جزتو نیست ، تورا منزه می‌دانم همانا من ازستمکاران بوده‌ام، پس‌تودعای اورامستجاب کردی وازاندوهش رهانیدی ؛ وهمانطورکه اوتو

۱ــ در اینجا ودرتمام مــوارد گذشته و آینده بــه جای « وافعل بی کذا وکذا » حاجات خودرا بگوید.

۲ــ به‌دعای قنوت ص ۹۲ مراجعه شود .

را خواند و بندهٔ تو بود، من نیز تو را می‌خوانم و بندهٔ توام، و نیز از تو درخواست کرد درحالیکه بندهٔ تو بود، من نیز از تو درخواست می‌کنم درحالیکه بندهٔ توام، که برمحمد و آل‌محمد درود فرستی، و دعایم را مستجاب کنی همانگونه که دعای اورا مستجاب فرمودی] .

وَ اَدْعُوكَ بِمادَعاكَ بِهِ عَبْدُكَ اَيُّوبُ اِذْمَسَّهُ الضُّرُّ،فَدَعاكَ اَنّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَكَشَفْتَ ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ ، وَ آتَيْتَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ ، وَ اَنَا اَدْعُوكَ وَ اَنَا عَبْدُكَ ، وَ سَأَلَكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ، وَ اَنَا اَسْأَلُكَ وَ اَنَا عَبْدُكَ ، اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تُفَرِّجَ عَنّي كَما فَرَّجْتَ عَنْهُ ، وَ اَنْ تَسْتَجيبَ لي كَمَااسْتَجَبْتَ لَهُ .

[و تو را می‌خوانم به‌همان چیزی که بنده‌ات ایوب تو را خواند آنگاه که گرفتاری و پریشانحالی بدو رسید پس تو را خواند که: براستی مشکلات و گرفتاری به‌من رسیده و تو مهربانترین مهربانانی، پس دعای او را مستجاب و گرفتاریش را برطرف ساختی، و اهل و خانواده‌اش را دوبرابر به‌وی باز گردانیدی؛ و همانطور که او تو را خواند و بندهٔ تو بود، من نیز تو را می‌خوانم و بندهٔ توام ، و از تو درخواست کرد در حالیکه بندهٔ تو بود، من نیز از تو درخواست کنم درحالیکه بندهٔ توام، که برمحمد و آل‌محمد درود فرستی، و گره از کارم بگشایی چنانکه از کار او گشودی، و دعایم را مستجاب کنی همانطور که دعای او را مستجاب فرمودی] .

وَ اَدْعُوكَ بِما دَعاكَ بِهِ يُوسُفُ ، اِذْفُرِّقَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَهْلِهِ ، وَ اِذْ هُوَ فِي السِّجْنِ ، فَاِنَّهُ دَعاكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ ، وَ اَنَا اَدْعُوكَ وَ اَنَا عَبْدُكَ ، وَسَأَلَكَ وَ هُوَ عَبْدُكَ ، وَ اَنَا اَسْأَلُكَ وَ اَنَا عَبْدُكَ ، اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اَنْ تُفَرِّجَ عَنّي كَما فَرَّجْتَ عَنْهُ ، وَ اَنْ تَسْتَجيبَ لي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ افْعَلْ بي كَذا وَكَذا .

[وتورا می‌خوانم به‌همان چیزی که یوسف تورا خواند آنگاه که بین اوو اهلش جدایی افکندی، آنگه که اودرزندان بسرمی برد، پس همانگونه که اوتورا خواند و بندهٔ تو بود، من نیز تورامی‌خوانم وبندهٔ توام ، واز تونیز درخواست نمود درحالیکه بندهٔ تو بود، من نیزاز تو درخواست می کنم درحالیکه بندهٔ توام ،که برمحمد وآل‌محمد درود فرستی، و گره ازکارم بگشایی چنانکه از کار او گشودی ، ودعایم را مستجاب کنی همانگونه که دعای او را مستجاب فرمودی ، پس بر محمد وآل محمد درود فرست ،وبرایم چنین وچنان کن].

وحاجت خودرا بیان کن. بعد ازآن دورکعت دیگررا بجای آر، وبگوی بعد از آنکه فارغ شدی از آن : یـا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَسَتَرَ الْقَبیحَ تاآخر دعا چنانچه گذشت.[1]

وبعد از آنکه از دعا فارغ شدی به‌واسطهٔ نماز عصر اذان بگوی ، و فصل کن میان اذان واقامت به‌سجده‌ای ، وبخوان آنچه خواندی درمیان اذان و اقامت نماز صبح ونماز ظهر.

پس ازآن مشغول به‌نماز عصرشو وجمیع آداب کـه در نماز ظهر مرعی داشته‌ای در اینجا نیز مرعی‌دار ، و دررکعت اول سورهٔ إذاجاءَ نَصْرُالله یـا سورهٔ اَلْهیٰكُمُ التَّكاثُرُ یا هر سوره‌ای که درکوتاهی مثل اینها بوده باشد بخوان،چنانچه روایت کرده است شیخ‌الطّائفة وامـام الشّیعة درکتاب «تهذیب الاحکام» به سند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه‌السلام .

و بعد ازفارغ شدن ازنماز عصربخوان همان تعقیبی راکه بعد از نماز ظهر خواندی سوای آن‌چیزی که مخصوص به‌تعقیب نمازظهر باشد . و بگوی بعد از آن، آن چیزی راکه مخصوص است به‌نماز عصر، وآن اینست :

---

[1]- ص ۲۴۵.

أَسْتَغْفِرُاللهَ الَّذي لاإِلٰهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ ، ذَاالْجَلالِ وَالْإِكْرامِ، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَليلٍ خاضِعٍ فَقيرٍ بائِسٍ مُسْتَكينٍ مُسْتَجيرٍ،لايَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرّاً وَ لانَفْعاً،وَلامَوْتاً وَلاحَياةً وَلانُشُوراً. أَللّٰهُمَّ إِنّي أَعُوذُبِكَ مِنْ نَفْسٍ لاتَشْبَعُ،وَمِنْ قَلْبٍ لايَخْشَعُ، وَمِنْ عِلْمٍ لايَنْفَعُ، وَمِنْ صَلاةٍ لاتُرْفَعُ، وَمِنْ دُعاءٍ لايُسْمَعُ. أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ، وَالْفَرَجَ بَعْدَالْكَرْبِ ، وَالرَّخاءَ بَعْدَ الشِّدَّةِ . أَللّٰهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ وَحْدَكَ [لاشَريكَ لَكَ]، لاإِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ ، أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ .

[آمرزش می‌طلبم ازخدایی که معبودی جزاو نیست ، زنده است وپاینده ، رحمتش عام وخاص را فرا گرفته ، همان خدایی که صاحب جلال و اکرام است، وازاودرخواست می‌کنم که توبهٔ مرا که توبهٔ بنده‌ای ذلیل‌وسرشکسته وفقیروتهیدست ونیازمندوپناهنده است ومالك هیچ گونه سود وزیان ومرگ وزندگی وبرانگیخته شدن ازقبربرای خودش نیست بپذیرد. خداوندا به‌تو پناه می‌آورم ازنفسی که سیرنشود، وازدلی که خشوع نیابد ، واز دانشی که سود نبخشد ، وازنمازی که بالا نرود (پذیرفته نگردد) واز دعایی که شنیده نشود (به هدف اجابت نرسد) . خداوندا آسانی را پس از سختی ، و گشایش را پس‌از گرفتاری، وآسایش را پس ازشدت ورنج ازتوخواهانم. خداوندا هرنعمتی که دراختیارماست ازجانب توست، تویگانه‌ای ، معبودی جزتو نیست [وشریکی نداری]، ازتو آمرزش‌می‌طلبم وبسوی‌تو بازمی گردم].

وسنّت است که بعد ازنماز عصر هفتاد بار استغفار کنی ،وده بار سورهٔ إِنّا أَنْزَلْناهُ بخوانی ، چه روایت شده‌است ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند : مَنِ اسْتَغْفَرَ بَعْدَ صَلاةِ الْعَصْرِ سَبْعينَ مَرَّةً غَفَرَ اللهُ لَهُ سَبْعَمِائَةِ ذَنْبٍ .

یعني: «هر کس بعد از نماز عصرهفتاد باراستغفار کند خدای‌تعالی درعوض

آن هفتصد گناه اورا بیامرزد» .

واز ابی‌جعفر ثانی أعنی امام محمد جواد علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرموده‌اند: مَنْ قَرَأَ إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ عَشْرَ مَرّاتٍ بَعْدَ الْعَصْرِ مَرَّتْ لَهُ عَلی مِثْلِ أَعْمالِ الْخَلائِقِ فی ذٰلِکَ الْیَوْمِ .

یعنی : «هر کس سورهٔ اِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ را بعد ازنماز عصر ده بار بخواند ، ثبت شود درنامهٔ اعمال آنکس آن قرائت مثل ثواب اعمالی که ازخلایق در آنروز صادر شده باشد» .

مترجم گوید : « مصنّف ـ طاب ثراه ـ درحاشیه گفته است که: عبارت حدیث که : مَرَّتْ لَهُ عَلی مِثْلِ أَعْمالِ الْخَلائِقِ فی ذٰلِکَ الْیَوْمِ به معنی مَرَّتِ الْقِراءَةُ الْمَذْکُورَةُ مُشْتَمِلَةً عَلی مِثْلِ ثَوابِ الْأَعْمالِ الْمَسْنُونَةِ الْواقِعَةِ مِنَ الْخَلائِقِ فی ذٰلِکَ الْیَوْمِ است ، یعنی برو می گذردقرائت سورهٔ مذکوره، درحالتی که مشتمل باشد برمثل ثواب اعمال سنّتی که از خلایق درآنروز واقع شده باشد. و واجب است که استثنا کنیم ثواب خواندن ده بار سورهٔ مذکوره را از اعمال خلایق چنانچه مخفی نیست . پس معنی چنین باشد که: کسی که بعد ازنماز عصر ده مرتبه انّا أنزلناه فی لیلة القدر بخواند برو می گذرد روز قیامت عمل مذکور مثل اعمال سنّتی جمیع خلایق، یعنی اعمالی که غیراز عمل مذکور باشد ـ والله أعلم».

بعد از آن دوسجدهٔ شکر کن وبخوان در آن وبعد از آن دعاهائی را که در سجدهٔ شکر سبق ذکر یافت[1]. وباید که آخر دعاهائی که درین سجده خواهی خواند این دعا باشد که :

اَللّٰهُمَّ إِنّی وَجَّهْتُ وَجْهی إِلَیْکَ ، وَأَقْبَلْتُ بِدُعائی عَلَیْکَ، راجِیاً إِجابَتَکَ، طامِعاً فی مَغْفِرَتِکَ، طالِباً ما آوَیْتَ بِهِ عَلی نَفْسِکَ ، مُسْتَنْجِزاً وَعْدَکَ ، إِذْ تَقُولُ : اُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ [2]، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْبِلْ إِلَیَّ

---

۱ ـ ص ۱۸۳.

۲ـ سورهٔ غافر: ۴۰ آیهٔ ۶۰.

بِوَجْهِكَ، وَارْحَمْنی‌وَاسْتَجِبْ دُعائی، یا إلٰهَ الْعالَمینَ.

[خداوندا روی دل سوی تو کردم، وبا دعایم روبه توآوردم، در حالیکه امیدوار به‌اجابت و آزمندآمرزش وجویای‌وعده‌ای که برعهدهٔ خویش قرار داده‌ای وخواهان عملی‌شدن وعده‌ات‌هستم، زیراکه خود می‌فرمایی: **«مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را»**، پس برمحمد و آل محمددرودفرست، وبا روی گرامیت به‌من روی آور، وبه‌من رحم آر، و دعایم را مستجاب کن ای معبود عالمیان].

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

مناسب نمود بیان آن چیزی که درین دو فصل واقع است و محتاج به بیان است.

«خُذْ إلَی الْخَیْرِ بِناصِیَتی» یعنی مایل گردان دل مرا به‌سوی‌اعمال‌خیرات، وموفّق دارمرا برقیام وظایف‌طاعات، چنانچه‌کسی را موی پیش‌سر گرفته‌به‌سوی کاری می کشیده باشند، واین کلام برسبیل استعاره است.

«یا مَنْ أظْهَرَ الْجَمیلَ وَسَتَرَ الْقَبیحَ» روایت شده است در تأویل آن از امام بحق ناطق امام جعفرصادق عليه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

ما مِنْ مُؤْمِنٍ إلاّ وَلَهُ مِثالٌ فِی الْعَرْشِ، فَإذا اشْتَغَلَ بِالرُّکوعِ وَالسُّجودِ وَنَحْوِهِما فَعَلَ مِثالُهُ مِثْلَ فِعْلِهِ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَراهُ الْمَلائِکَةُ فَیُصَلُّونَ وَیَسْتَغْفِرُونَ لَهُ، وَ إذا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصِیَةٍ أرْخَی اللهُ تَعالیٰ عَلیٰ مِثالِهِ سِتْراً لِئَلاّ تَطَّلِعَ الْمَلائِکَةُ عَلَیْها. فَهٰذا تَأْویلُ «یا مَنْ أظْهَرَ الْجَمیلَ وَسَتَرَ الْقَبیحَ».

یعنی «نیست هیچ مؤمنی که نبوده باشد اورا مثالی در زیرعرش که هر گاه آن مؤمن اشتغال نماید به‌رکوع وسجود وغیرذلك از عبادات دیگر، آن مثال نیز مشغول به‌آن فعل‌شود که آن‌مؤمن می کند، پس‌چون‌ملائکه آن مثال‌رامشغول‌به‌آن فعل می‌بینند آن مؤمن را دعا می کنند واز برای او استغفار می‌نمایند و آمرزش

می‌طلبند ، وهر گاه‌آن بنده مشتغل شود به فعل معصیتی ، حضرت عــزّت پرده بر روی آن مثال کشد تا آنکه ملائکه را اطلاع بر آن‌فعل قبیحی که از آن مؤمن صدور می‌یابد حاصل نشود ، فهذا تأویل یامن اظهرالجمیل وسترالقبیح ». ونِعْمَ ماقیل:

فغانی باده پنهان خور که یار از غایت رحمت
نمی‌خواهد که کردار گنهکاران شود پیدا

« یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَریرَةِ » تفسیر جریره در آخـر تعقیب صبح سبق ذکر یافت ، ومراد آنست که تعجیل نمی‌کند عقوبت معصیت را در دنیا ازغـایت حلم و نهایت کرم که شاید بندهٔ گناهکار توبه و استغفار کند و از کردار ناسزاوار خود پشیمان شود، وبه سبب آن ازعقوبت کردگار خلاصی یابد.

و«الصَّفْح» به‌معنی در گذشتن از گناهست. و«النَّجْوی» کلام آهسته‌را گویند که عبارت ازسر گوشی باشد. و «تَنَفَّسْ هَمّی» یعنی: راحت‌ده مراازین همّ، وزایل کن آنــرا ازمن. و «لاتُشَوِّهْ خَلْقی بِالنّارِ» به‌شین نقطه‌دار و واو مشدّده ، یعنی: قبیح مگردان خلقت و هیأت مرا به‌سبب سوختن آن به‌آتش .

«یا جامِعَ کُلِّ فَوْتٍ» یعنی جمع کنندهٔ همهٔ امــوات . وفقرهٔ بعد ازین کـه «یا بارِئَ النُّفُوسِ» باشد یعنی: ای خالق نفوس واعاده کنندهٔ آنها، به‌منزلهٔ مفسّر فقرهٔ اُولی است .

« یا بَطّاشُ ذَا الْبَطْشِ الشَّدیدِ» بطش به معنی گرفتن به عنف و تعدّی است. وسَطْوَة را نیزبَطْشَه می گویند . وممکن است که بطّاش را برین معنی‌حمل‌نمایند. وذا البطش را برمعنی اول .

«خِیَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ» معنی خیره درآخر تعقیب صبح ذکــر یافت . « وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثانی» وآن‌سورهٔ فاتحه است، واز جهت تسمیهٔ آن به‌سبع‌المثانی‌وجوه چندیست که ذکر کرده‌ایم آنرا در تفسیری که موسوم به «عروةالوثقی» است، واز آن جمله آنکه : درهر نماز واجبی دوبار خوانده می‌شود . واگر کسی گوید: پس

چه می گوئی در نمازمیّت که فرض است ودر آن یك‌بار هم خوانده نمی‌شود، پس کلّیّهٌ صادق نباشد . جواب گوئیم که : نمازجنازه در نزدمانمازی است مَجازی، ومراد به‌نماز میّت دعای برمیّت است زیرا که نماز آنست که مشتمل بر طهارت وفاتحة‌الکتاب باشد ، چنانچه حضرت رسالت‌ﷺ فرموده‌اند که :

لاصَلاةَ اِلاّ بِطَهُورٍ ، وَلاصَلاةَ اِلاّ بِفاتِحَةِ الْکِتابِ . یعنی «نیست نمازی صحیح ومقبول مگر آنکه بجا آرندهٔ آن به‌طهارت باشد ، ونیست نمازی صحیح ومقبول مگر آنکه در آن فاتحة‌الکتاب خوانده شود».

مترجم گوید : «مصنّف ــطاب ثراهــ درحاشیه گفته‌است که : امّا آنچه شیخ طبرسی ــنوّرالله مرقدهــ در «مجمع البیان» ذکر نموده است از وجه تسمیهٔ سورهٔ مذکوره به‌سبع‌المثانی به‌آنکه در هرنماز واجبی وسنّتی دوبار خوانده می‌شود، و براو اعتراض کرده‌اند که درنماز وتر که یك رکعت است سورهٔ مذکوره زیاده از یك‌بار خــوانده نمی‌شود ، پس کلّیّهٌ حق نباشد که این‌سوره درهرنمازمثنّی می‌شود، جواب آنرا ان‌شاءالله تعالی درمبحث صلاة وَتْرخواهی‌شنید[1] ــوالتّوفیق منه سبحانه » .

واز جمله وجوه تسمیهٔ سبع‌المثانی آنکه : هفت‌آیه است مشتمل بر ثنای‌حق سبحانه وتعالی ، چه اسما وصفات‌حق تعالی‌دوقسم است: یکی آنکه دلالت‌می‌کند برعظمت وقدرت او ، دوم آنکه دلالت می‌کند بررحمت ورأفت او، و این سوره مشتمل است برهر دوقسم .

واز جملهٔ وجوه آنکه:دوبار نازل شده است یك‌باردرمکّهٔ معظّمه دروقتی که نماز واجب شد ، ویك‌بار دیگر درمدینهٔ منوّره دروقتی که تحویل قبله‌ازجانب بیت‌المقدس‌به‌جانب کعبه شد. واعتراض‌وارد نمی‌شود براینکه اگر کسی گوید که: تسمیهٔ آن به‌سبع‌المثانی درمکّه شده‌است پیش‌ازنزول‌آن در مرتبهٔ ثانی که‌درمدینه شده است، زیرا که قول خدای‌تعالی که: وَلَقَدْ آتَیْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی‌درسورهٔ

---

[1] ــ ص ۳۸۹ به بعد.

بحجراست وسورهٔ حجر مکّی است؛ به آنکه درجواب گوئیم که : چون الله‌تعالی می‌دانست که مرتبهٔ دیگر درمدینه نازل‌خواهد ساخت جایز باشد گفتن سبع‌المثانی به‌اعتبار تحقّق آن درعلم الهی.

«اَلْبَدِیُٔ اَلْبَدیعُ» مراد به بَدِیْ آنکه الله تعالی موجد ومبدی ماسوای خود است از کتم عدم به‌صحرای وجود. ومراد به بدیع ، مُبدع وخالق خلایق است نه برمثال سابق ، یعنی‌خلق خلایق وابداع ایشان‌را بروجهی نکرده که پیشتر از آن‌بوده باشد، بلکه این‌خلق را اختراع‌نموده است، زیرا که مبدع کسی‌را گویند که‌چیزی بسازد که مثل آن چیز هرگز ندیده‌باشد.

ودرتعقیب‌صبح جائی که تفسیرفقرهٔ «حَجَرْتُ اَلاعادیَ عَنّی بِبَدیعِ السّماواتِ وَالْاَرْضِ » شده سبق ذکریافت، ودر آنجا ذکرکردیم که بعضی توقّف کرده‌اند‌در فَعیل که به‌معنی مُفعِل آمده باشد ولهذا بدیع را در آنجا از قبیل وصف به‌حال متعلّق گرفته‌اند. ومخفی‌نخواهد بود که چون بدیع در اینجا به‌غیراضافه واقع‌شده است‌بلاتوقّف‌به‌معنی‌مُفْعِل می‌توان گرفت ، و ورود آن درادعیهٔ مأثوره که ازائمّهٔ معصومین-صلوات‌الله‌علیهم اجمعین-نقل شده ودرنودونه نام باری‌تعالی‌اقوی‌دلیل است برثبوت آن اگرچه برخلاف ضابط اهل‌لغت باشد.

«اِذْذَهَبَ مُغاضِباً»مراد-والله‌أعلم-آنست که‌حضرت‌یونس-علی‌نبیّنا‌وعلیه‌السّلام از میان قوم خودهجرت کرد درحالتی که غضبناك بود برایشان‌زیراکه مدتی مدید دعوت‌ایشان به‌سوی ایمان کرده بود وایشان قبول قول اونکردند وایمان نیاوردند.

«فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ» ظنّ اینجا به معنی علم است. و لن نقدر علیه یعنی روزی اورا تنگ نمی کنی براو[1]. چه قدر به‌معنی ضیق وتنگی است چنانچه در وجه تسمیهٔ لیلةالقدر ذکرکرده‌اند که درشب قدرآن مقدار ملائکه از آسمان برزمین فرود می‌آیند که روی زمین برایشان‌تنگی می کند.ومنه قوله‌تعالی وَاَمّا اِذا ما ابْتَلیهُ رَبُّهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ.

۱- درعبارت دعا «لن تقدر» به صیغهٔ مخاطب است چنانکه درمتن آورده شده . ولی‌مترجم‌نظربآیهٔ قرآن «لن نقدر» آورده و«تنگ‌نمی کنیم» ترجمه‌نموده که اصلاح گردید.

معنی آیه ـ واللّه أعلم ـ آن است که: «امّا چون انسان‌را بیازماید پروردگار او به درویشی وسختی پس تنگ سازد براو روزی‌را[1]». چه فقدر علیه رزقه به‌معنی ضـیّـق علیه است. ومراد از آیهٔ سابقه آنکه: یونس علیه السلام به یقین می‌دانست که ما روزی اورا بـی آنکه برو تنگ سازیم به‌او می‌رسانیم خواه درمیان قوم باشدوخواه از ایشان هجرت کند.

«وَالْبائِس» کسی‌را گویند که حاجتمندی او به نهایت بـاشد، وهمچنین «الْمُسْتَکین»نیزبه‌معنی شدید الحاجة است.

۱ـ سورهٔ فجر:۸۹ ـ آیه ۱۶. ودنباله‌آیه ترجمه‌اش اینست: «... گوید پروردگارم مرا خوار نموده است» .

فصل [سوم]

[در دعاهای ساعت پنجم و ششم و هفتم روز]

بدان بدرستی که روز را به دوازده ساعت تقسیم کرده اند و هریك از ساعات را به‌یکی از ائمّهٔ اثنا عشر ـ علیهم صلوات الله الملك الأکبر ـ نسبت داده‌اند ، و از برای هر ساعتی دعایی مخصوص ذکر کرده اند ، و ماذکر کردیم ادعیهٔ ساعات چهار گانه را که منسوب بوده به ائمّهٔ اربعه علیهم السلام ، و حال ذکر می کنیم در اینجا ساعت پنجم را ، و آن از زوال آفتاب است تا آن زمان که از زوال به قدر چهار رکعت نماز بگذرد، و منسوب است به‌امام الباطن والظاهر امام محمّد باقر علیه السلام ، و این دعا مخصوص آنست. و بهتر آنست که این دعا را بعد از رکعت چهارم از نافلهٔ زوال بخوانی ، ودعا اینست :

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ، هُوَ اللّٰهُ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ، عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ، هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحیمُ، هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ ، وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ ، وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ ، فالِقُ الْاِصْباحِ ، وَجاعِلُ اللَّیْلِ سَکَناً، وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْباناً، ذٰلِكَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیمِ .

[خداوندا تو همان خدایی هستی که جز او معبودی نیست. خدائی که زنده است و پاینده، چرت و خواب فرا یش نگیرد، او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای

نهان و آشکار است ، بخشاینده ومهربان است ، اول وآخر وظاهر وباطن اوست ، وبه هرچیزی داناست ، شکافندۀ صبح است،وقراردهنده‌است شب را موجب آسایش ، وخورشید وماه راجهت حفظ حساب ، این تقدیر خداوند چیره وداناست] .

یا غالِباً غَیْرَ مَغْلُوبٍ ، وَ یا شاهِداً لا یَغیبُ ، یا قَریبُ یا مُجیبُ ، ذٰلِکُمُ اللهُ رَبّی لا إلٰهَ إلاّ هُوَ ، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إلَیْهِ اُنیبُ . أتَذَلَّلُ إلَیْکَ تَذَلُّلَ الطّالِبینَ ، وَ أخْضَعُ بَیْنَ یَدَیْکَ خُضُوعَ الرّاغِبینَ ، وَ أسْألُکَ سُؤالَ الْفَقیرِ الْمِسْکینِ ، وَ أسْألُکَ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً[1] ، إنَّکَ لا تُحِبُّ الْمُعْتَدینَ ، وَ وَأدْعُوکَ خَوْفاً وَ طَمَعاً ، إنَّ رَحْمَتَکَ قَریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ ، وَ أتَوَسَّلُ إلَیْکَ بِخِیَرَتِکَ وَ صَفْوَتِکَ مِنَ الْعالَمینَ ، الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلینَ ، مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ النَّذیرِ الْمُبینِ ، وَ بِوَلِیِّکَ وَ عَبْدِکَ عَلِیِّ بْنِ أبی طالِبٍ أمیرِ الْمُؤْمِنینَ ، وَ بِالْإمامِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِیٍّ باقِرِ عِلْمِ الْأوَّلینَ وَالْآخِرینَ ، وَ الْعالِمِ بِتَأْویلِ الْکِتابِ الْمُسْتَبینِ .

[ای غالبی که مغلوب نگردی ، وای شاهدی که پنهان نشوی ، ای نزدیک، ای پاسخگو ، اینست پروردگار من که معبودی جزاو نیست ، براوتوکل کردم و بسویش بازمی‌گردم . (خداوندا) همچون طالبان بسویت اظهار خواری می‌کنم ، ودر حضورت همچون راغبان اظهارکوچکی می‌نمایم ، وچون فقیری درمانده و زمینگیر ازتو درخواست می‌کنم ، وباحالت زاری وپنهانی ازتودرخواست کرده می‌خوانمت که تومتجاوزین‌را دوست نداری. و ازروی ترس وطمع تورا می‌خوانم که رحمت تو به نیکوکاران نزدیک است ، ودست به دامان تومی‌شوم به منتخب وبرگزیدۀ توازمیان جهانیان، همان‌که راستی آورده وپیامبران گذشته را تصدیق نموده یعنی محمد بنده و رسول توکه هشدار دهنده‌ای آشکار است ، وبه ولی وبنده‌ات علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین، وبه‌امام محمدبن‌علی که شکافندۀ علوم اولین وآخرین ودانای به تأویل کتاب مستبین (روشن) است].

۱ـ درپاره‌ای ازنسخ « تضرعاًوخیفةً » است یعنی: باحالت زاری وترس. وبه هردو قسم درقرآن کریم آمده، لیکن‌ازدنبالۀ دعا برمی‌آیدکه آنچه درمتن است صحیح می‌باشد.

وَأَسْأَلُكَ بِمَكانِهِمْ عِنْدَكَ، وَأُقَدِّمُهُمْ أَمامي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوائِجي، أَنْ تُوزِعَني شُكْرَ ما أَوْلَيْتَني مِنْ نِعَمِكَ، وَ تَجْعَلَ لي فَرَجاً وَمَخْرَجاً مِنْ كُلِّ كَرْبٍ وَغَمٍّ، وَ تَرْزُقَني مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لاأَحْتَسِبُ، وَ تُيَسِّرَ لي مِنْ فَضْلِكَ ما تُغْنيني بِهِ عَنْ كُلِّ مَطْلَبٍ، وَاقْذِفْ في قَلْبي رَجاكَ، وَاقْطَعْ رَجائي مِمَّنْ سِواكَ، حَتّى لاأَرْجُوَ إِلاّ إِيّاكَ، إِنَّكَ تُجيبُ الدّاعي إِذا دَعاكَ، وَ تُغيثُ الْمَلْهُوفَ إِذا ناداكَ، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ.

[و به مقام ومنزلتشان نزدتو ازتو درخواست می‌کنم، و ایشان را درپیش خودوحوائجم بازمی‌دارم که توفیق سپاس نعمتهایی را که به‌من ارزانی داشته‌ای به من‌بخشی، وازهر گرفتاری وغمی فرج وراه گریز برایم قرار دهی، واز جائی که گمان داشته یا گمان ندارم به من روزی دهی، وازفضل خویش چندان دارائیم بخشی که مرا ازهرطلبی بی‌نیازسازی، وامید خویش‌دردلم انداز، وامیدم را از هر کس جز خودت ببر، تاجائی که جزبه تو امید نبندم، که توخواننده را پاسخ گوئی چون تورا بخواند، وغم دیده را فریاد رسی چون تو را صدا زند، وتو ازهرمهربانی مهربان تری].

واما ساعت ششم: ــ بعد از گذشتن مقدار چهار رکعت از زوال است تا نماز ظهر، وآن منسوب است به امام به حق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام، و این دعا مخصوص آنست، وبهتر آنست که بعد از رکعت ششم ازنافلهٔ زوال بخوانی، و دعا اینست:

أَللّهُمَّ أَنْتَ أَنْزَلْتَ الْغَيْثَ بِرَحْمَتِكَ، وَ عَلِمْتَ الْغَيْبَ بِمَشِيَّتِكَ، وَ دَبَّرْتَ الْأُمُورَ بِحِكْمَتِكَ، وَذَلَّلْتَ الصِّعابَ بِعِزَّتِكَ، وَأَعْجَزْتَ الْعُقُولَ عَنْ عِلْمِ كَيْفِيَّتِكَ، وَ حَجَبْتَ الْأَبْصارَ عَنْ إِدْراكِ صِفَتِكَ، وَالْأَوْهامَ عَنْ حَقيقَةِ مَعْرِفَتِكَ، وَ اضْطَرَرْتَ الْأَفْهامَ إِلَى الْإِقْرارِ بِوَحْدانِيَّتِكَ.

[خداوندا تو باران را به رحمت خویش فرستادی، وبا مشیت خودت غیب را دانستی، وبا حکمت به تدبیرامور پرداختی، وحیوانات چموش را به عزتت

رام ساخته‌ای، و خردها را از پی بردن به چگونگی خودت ناتوان ساختی، و دیده‌ها را از ادراک صفتت، و اوهام را از حقیقت شناختنت در پرده داشتی، و افهام را به اقرار به یگانگی خویش وادار نمودی].

یا مَنْ یَرْحَمُ الْعَبْرَةَ، وَ یُقیلُ الْعَثْرَةَ، لَكَ الْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ، لا یَعْزُبُ عَنْكَ فِی الْاَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ، اَتَوَسَّلُ اِلَیْكَ بِالنَّبِیِّ الْاُمِّیِّ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ الْعَرَبِیِّ الْمَكِّیِّ الْمَدَنِیِّ الْهاشِمِیِّ الَّذی اَخْرَجْتَنا بِهِ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ، وَبِاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ الَّذی شَرَحْتَ بِوِلایَتِهِ الصُّدُورَ، وَ بِالْاِمامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ فِی الْاَخْبارِ، الْمُؤْتَمَنِ عَلی مَكْنُونِ الْاَسْرارِ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ بِالْعَشِیِّ وَ الْاِبْكارِ.

[ای که به‌سرشك دیده‌ها و گریه‌های گلوگیر رحمت می‌آوری، واز لغزشها چشم می‌پوشی، عزت وقدرت از آن توست، کوچکترین ذره‌ای در زمین و آسمان از نظر تو پنهان نیست، دست توسل به دامان تو دراز می‌کنم به نبی امی، محمد رسول تو آن رسول عرب مکی‌مدنی هاشمی، همو که بدست او ما را از تاریکیها به‌سوی نور بیرون آوردی، و به امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب (ع) همو که باولایتش سینه‌ها را گشاده ساختی، و به امام جعفربن محمد (ع) که در اخبار راستگو، و بر اسرار پوشیده امین است، روزان وشبان درود خدا براو وبرخاندانش باد].

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْاَلُكَ بِهِمْ، وَ اَسْتَشْفِعُ بِمَكانِهِمْ لَدَیْكَ، وَ اُقَدِّمُهُمْ اَمامی وَ بَیْنَ یَدَیْ حَوائِجی، فَاَعْطِنِی الْفَرَجَ الْهَنِیَّ، وَ الْمَخْرَجَ الْوَحِیَّ، وَ الصُّنْعَ الْقَریبَ، وَ الْاَمانَ مِنَ الْفَزَعِ فِی الْیَوْمِ الْعَصیبِ، وَ اَنْ تَغْفِرَ لی مُوبِقاتِ الذُّنُوبِ، وَ تَسْتُرَ عَلَیَّ فاضِحاتِ الْعُیُوبِ، فَاَنْتَ الرَّبُّ وَ اَنَا الْمَرْبُوبُ، وَ اَنَا الطّالِبُ وَ اَنْتَ الْمَطْلُوبُ، وَ اَنْتَ الَّذی بِذِكْرِكَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، وَ اَنْتَ الَّذی تَقْذِفُ بِالْحَقِّ، وَ اَنْتَ عَلّامُ الْغُیُوبِ، یا اَكْرَمَ الْاَكْرَمینَ، وَ یا خَیْرَ الْفاضِلینَ، وَ یا اَحْكَمَ الْحاكِمینَ وَ[یا] اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

دعای ساعت هفتم روز

[خداوندا به‌حق آنان ازتو درخواست می کنم، وبه مقام و منزلتشان به نزد تو شفاعت می‌جویم، وآنانراپیشاپیش‌خود وحوائجم وامی‌دارم، پس فرجی بی‌رنج ، و گشایشی سریع، واحسانی قریب، وامانی ازترس ونگرانی در روزی بسیارسخت (روزقیامت) به‌من ببخش، (وازتو می‌خواهم) که گناهان مهلکمرابیامرزی، وبرعیوب رسواسازم پرده‌پوشی کنی، که تو پروردگاری، ومن دست‌پروردهٔ توام، ومن طالبم وتومطلوبی، وتوهمانی که به‌یاد تودلها آرامش یابد، وتوهمانی که حق‌داالقاء می کنی، وتـو دانای غیبهائی ، ای گرامی‌تـرین گرامی‌ها، وای بهترین بخشندگان، وای حـاکمترین حکـم کنندگان؛ وای مهربانترین مهربانان].

و اما ساعت هفتم : ـ از وقت نماز ظهر است تا گذشتن مقدار چهار رکعت قبل از عصر ، و آن منسوب است به امام به حق عـالم امام موسی کـاظم عليه السلام ، و دعای آن اینست :

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَرْجُوُّ اِذَا اشْتَدَّ الْاَمْرُ ، وَ اَنْتَ الْمَدْعُوُّ اِذا مَسَّ الضُّرُّ ، وَ مُجِيبُ الْمَلْهُوفِ الْمُضْطَرِّ ، وَ الْمُنْجي مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ، وَ مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْاَمْرُ ، وَ الْعالِمُ بِوَساوِسِ الصُّدُورِ ، وَ الْمُطَّلِعُ عَلٰى خَفِيِّ السِّرِّ ، يا غايَةَ كُلِّ نَجْوىٰ ، وَ مُنْتَهىٰ كُلِّ شَكْوىٰ ، يا مَنْ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ الْاُولىٰ ، يا مَنْ خَلَقَ الْاَرْضَ وَ السَّمٰواتِ الْعُلىٰ ، اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ ، لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرىٰ ، وَ اِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفىٰ ، اَللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنىٰ.

[خداوندا تومورد امیدی چون کارسخت شود؛ وتوخوانده شوی چون زیان روی آورد، وپاسخگوی غمدیدهٔ درمـانده‌ای؛ ورهایی‌بخش از تاریکیهای خشکی ودریایی، وهمانی که خلق وامـر بدست اوست، ودانای بدوسواس دلهایی، وآگاه ازاسرار پنهانی، ای نهایت هـرراز، وای منتهای هرشکوا، ای که سپاس دردنیـا و آخـرت ازآن توست، ای که زمین وآسمانهـای

برافراشته‌راآفریده‌ای. خدای رحمن برعرش استیلا دارد، آنچه درآسمانها وزمین ومیان آنها ودراعماق زمین است همه ازآن اوست، واگرسخن بلند گویی‌اوپنهان وپنهان‌ترهمه‌رامی‌داند، خداوندکه هیچ معبودی‌جزاونیست، نامهای نیکو ازآن اوست].

أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيِّينَ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ الْمُؤْتَمَنِ عَلَىٰ أَداءِ رِسالَتِكَ، وَبِأَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ الَّذي جَعَلْتَ وِلايَتَهُ مَفْرُوضَةً مَعَ وِلايَتِكَ، وَ مَحَبَّتَهُ مَقْرُونَةً بِرِضاكَ وَ مَحَبَّتِكَ ، وَ بِالْإِمامِ الْكاظِمِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلامُ الَّذي سَأَلَكَ أَنْ تُفَرِّغَهُ لِعِبادَتِكَ، وَتُخَلِّيَهُ لِطاعَتِكَ ، فَأَجَبْتَ دَعْوَتَهُ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، صَلاةً تَقْضي بِها عَنّي واجِبَ حُقُوقِهِمْ ، وَ تَرْضىٰ بِها فِي أَداءِ فُرُوضِهِمْ ، وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهِمْ وَ أَسْتَشْفِعُ بِمَنْزِلَتِهِمْ، وَ قَدْ قَدَّمْتُهُمْ أَمامي وَ بَيْنَ يَدَيْ حَوائِجي، أَنْ تُجْرِيَني عَلىٰ جَميلِ عَوائِدِكَ ، وَ تَمْنَحَني جَزيلَ فَوائِدِكَ ، وَ تَأْخُذَ بِسَمْعي وَ بَصَري وَ سِرّي وَ ناصِيَتي وَ قَلْبي وَ عَزيمَتي وَ لُبّي إِلىٰ ما تُعينُني بِهِ عَلىٰ هَواكَ ، وَ تُقَرِّبُني مِنْ أَسْبابِ رِضاكَ ، وَ تُوجِبُ لي نَوافِلَ فَضْلِكَ ، وَ تَسْتَديمُ لي مَنائِحَ طَوْلِكَ ، يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

[به محمد خاتم پیامبران که برگزیدهٔ توازمیان آفریدگانت، ومورد اعتماد برادای رسالت توست، وبه امیرالمؤمنین (ع) همو که ولایتش‌را درکنار ولایت خود واجب دانسته، ودوستی وی‌را مقرون رضایت ومحبت خویش ساخته‌ای، وبه امام کاظم موسی‌بن‌جعفر(ع) همو که ازتوخواست که فراغتی برایش جهت عبادت خویش فراهم سازی، وبه‌جهت طاعت خودت تنهایش گذاری، وتونیز دعایش‌را مستجاب فرمودی، ازتو می‌خواهم که برمحمدو آل‌محمد درود فرستی، درودی‌که بدان سبب حقوق واجب ایشان‌را ازسوی من اداکنی، وخودت نیز به سبب ادای حق واجبشان خشنود گردی، وبه حق آنان دست توسل به‌سوی تودراز می کنم ، وبه مقام ومنزلتشان شفاعت می‌جویم، وآنان‌را پیشاپیش خود وحوائجم وامی‌دارم که مرا برهمان حالت

بهره‌وری ازنیکیهایت جریان دهی، وازبهره‌های‌خویش به من‌ارزانی داری وگوش وچشم ونهان وآشکار وتوجه ودل وعزم وخـردم همه‌را به‌سوی آن چیزی بگردانی که به‌سبب‌آن درراه دلخواهت یادیم می کنی، وبه اسباب رضایت نزدیکم می‌سازی، وبخششهای اضافی وفـراوانت‌را بـرایم لازم مـی‌داری، و احسانهای ارزانی داشته‌ات‌را بـرایم ادامـه می‌دهـی، ای مهربانترین مهربانان].

توضیح: [تفسیرمفردات دعاهای مذکور]

«فالِقُ الإِصْباحِ» یعنی: شکـافندهٔ عمـود صبح از ظلمت شب. «وَجاعِلِ اللَّيْلِ سَكَناً» سکناً ــ به فتح اول ودوم ــ یعنی: موجب سکون وراحت ازتعب. «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً». یعنی: دانسته می‌شودوبه حساب درمی‌آید به دوران آفتاب وماه اَزْمَنَه وسِنین.

«وإِلَيْهِ اُنيبُ» بـه نون و یاء به دونقطهٔ زیرین و باء به یك نقطه ــ صیغهٔ متکلّم است، یعنی: رجوع می کنم به توبه به سوی پروردگار.

«وَاقْذِفْ فی قَلْبی رَجاكَ» اقذف ــ به قاف وذال نقطه دار ــ مأخوذ ازقذف به‌معنی رَمْی است، یعنی: بینداز در دل من‌رجاء خود را، وامید وارگردان مرابه کرم و لطف خود، [و] مرا نا امید مگردان‌که ناامیدی از کرم تو موجب کفراست.

«یامَنْ يَرْحَمُ الْعَبْرَةَ» ــ به فتح عین بی نقطه وإسکان باء به یك نقطه ــ به معنی اشك چشم است؛ یا به معنی تردید گریه است درسینه که ازغلبهٔ گـریه و اضطراب بهم می‌رسد.

«لايَعْزُبُ» ــ به عین بی‌نقطه وزاء نقطه دار بروزن يَقْعُدُ بـه معنـی لایَغیبُ است یعنی چیزی ازتو غایب نمی‌شود.

«فَاَعْطِنِی الْفَرَجَ الْهَنِيَّ» یعنی: اعطاکن‌مرافرجی که نبوده باشددرآن‌تعبی. «وَالْمَخْرَجَ الْوَحِيَّ» ــ به‌حاءبی‌نقطه‌وتشدیدیاءبه‌دونقطهٔ‌زیرین ــ به‌معنی‌سریع‌است، یعنی:

إعطاکن مرا مخرج سریع.

«وَالصُّنْعَ الْقَرِیبَ» ـ به‌صاد بی‌نقطهٔ مضمومه ونون ساکنه ـ به‌معنی احسان است.

«فِی الْیَوْمِ الْعَصِیبِ» ـ به عین وصاد بی‌نقطه ویاء به دونقطهٔ زیرین وباء به یك نقطه ـ به معنی شدید است وصعب.

«مُوبِقَاتِ الذُّنُوبِ» ـ به باء به‌یك‌نقطه وقاف ـ به معنی مهلکات است، که مراد به‌آن مهلکات گناهان باشد. واضافهٔ موبقات بـه ذنوب ازقبیل اضافـهٔ صفت است به موصوف.

«أَنْ تُجْرِیَنِی عَلٰی جَمِیلِ عَوَائِدِكَ» تجرینی، به‌جیم وراء بی‌نقطه‌است. وعواید ـ به عین بی‌نقطه ـ جمع عایده است به‌معنی احسان، یعنی: جاری گردانی مرا بر آنچه عادت فرموده‌ای مرا بر آن ازلطف واحسان خود.

«وَتَمْنَحَنِی» به معنی تُعْطِیَنِی است ازمِنْحَه‌وآن به‌معنی عَطیّه‌است.

«وَتُوجِبَ لِی نَوَافِلَ فَضْلِكَ» جمع نافله‌است، واین نیز به‌معنی عطیّه است.

«وَمَنَایِحَ طَوْلِكَ» منایح ـ به نون ویاء به‌دونقطهٔ زیرین ـ جمع مِنْحَه‌است، ومنحه عطا واحسان را گویند چنانچه گذشت. وطَوْل ـ به‌فتح طاء ـ مراد به‌آن احسان است.

فصل چهارم

[دردعاهای ساعت هشتم و نهم و دهم]

واما ساعت هشتم : از گذشتن چهار رکعت پیش از عصر است تا وقت نماز عصر، و آن منسوب است به ثامن ائمّهٔ هدی علیّ بن موسی الرضا علیه التّحیّة والثّنا ودعای آن اینست :

اَللّهُمَّ اَنْتَ الْكاشِفُ لِلْمُلِمّاتِ، وَالْكافِى لِلْمُهِمّاتِ، وَالْمُفَرِّجُ لِلْكُرُباتِ وَالسّامِعُ لِلْاَصْواتِ، وَالْمُخْرِجُ مِنَ الظُّلُماتِ، وَالْمُجيبُ لِلدَّعَواتِ، الرّاحِمُ لِلْعَبَراتِ، جَبّارُ الْاَرْضِ وَالسَّمواتِ، يا وَلِيُّ ياموْلى، يا عَلِيُّ يا اَعْلى، يا كَريمُ يا اَكْرَمُ، يامَنْ لَهُ الْاِسْمُ الْاَعْظَمُ، يامَنْ عَلَّمَ الْاِنْسانَ مالَمْ يَعْلَمْ، فاطِرَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ، وَهُوَ يُطْعِمُ وَلايُطْعَمُ :

[خداوندا تو زدایندهٔ مصائب، و کفایت کنندهٔ مهمات، و برطرف کنندهٔ غمها، و شنوندهٔ صداها (دعاها)، و بیرون آورندهٔ از تاریکیها، و پاسخگوی دعاها، و رحمت آورندهٔ براشکها، وجبار زمین و آسمانهایی . ای دوست و سرپرست ای ارباب، ای بلندپایه، ای برتر، ای بزرگوار، ای گرانمایه، ای که اسم اعظم ازآن توست، ای که به انسان آنچه را نمی‌دانست آموختی ، خالق آسمانها وزمین، ای که می‌خورانی وخورانده نشوی].

اَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى مِنَ الْخَلْقِ، الْمَبْعُوثِ بِالْحَقِّ، وَبِاَميرِ الْمُؤْمِنينَ

الَّذى اَوْلَيْتَهُ فَاَلْفَيْتَهُ شاكِراً ، وَ ابْتَلَيْتَهُ فَوَجَدْتَهُ صابِراً ؛ وَ بِالْاِمامِ الرِّضا عَلِىِّ بْنِ مُوسى ، اَلَّذى اَوْفى بِعَهْدِكَ ، وَ وَثِقَ بِوَعْدِكَ ، وَ اَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيا وَ قَدْ اَقْبَلَتْ اِلَيْهِ ، وَ رَغِبَ عَنْ زينَتِها وَ قَدْ رَغِبَتْ فيهِ ، اَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَقَدْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ اِلَيْكَ ، وَ قَدَّمْتُهُمْ اَمامى وَ بَيْنَ يَدَىْ حَوائِجى ، اَنْ تَهْدِيَنى اِلى سُبُلِ مَرْضاتِكَ ، وَ تُيَسِّرَ لى اَسْبابَ طاعَتِكَ ، وَ تُوَفِّقَنى لِابْتِغاءِ الزُّلْفَةِ بِمُوالاةِ اَوْلِيائِكَ ، وَ اِدْراكِ الْحَظْوَةِ مِنْ مُعاداةِ اَعْدائِكَ ، وَ تُعينَنى عَلى اَداءِ فُرُوضِكَ ، وَ اسْتِعْمالِ سُنَّتِكَ ؛ وَ تُوَفِّقَنى عَلَى الْمَحَجَّةِ الْمُؤَدِّيَةِ اِلَى الْعِتْقِ مِنْ عَذابِكَ ، وَالْفَوْزِ بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ .

[به محمد که بر گزیدهٔ از میان خلق، و برانگیخته‌شدهٔ به‌حق‌است، و به امیرمؤمنان همو که نعمتش دادی وسپاسگزارش یافتی، و گرفتارش نمودی وصابرش دیدی وبه امام رضا علی بن موسی ، همو که به عهدت وفا نمود ، و به وعده‌ات اطمینان کرد ، وچون دنیا به‌او روآورد بدان پشت کرد ، وبا اینکه زینتش بدو مایل بود ازآن روی گرداند ، ازتو می‌خواهم که برمحمد وآل‌محمد درود فرستی که من بوسیله ایشان دست توسل به دامان توزده ، و آنان را پیشاپیش‌خود وحوائجم‌واداشته‌ام که مرا به‌راه خشنودیت رهنمایی، واسباب طاعت خود را برایم میسر کنی، وبرای نزدیکی به تو با دوستی اولیائت‌و برای رسیدن‌به‌هدف دشمنی بادشمنانت توفیقم دهی، ومرا برانجام واجبات وبکار گیری سنت خودت‌یاریم کنی، وبرراهی که‌به‌آزادی‌ازعذاب‌ودستیابی به‌رحمتت می‌انجامد ثابت‌قدم‌بداری، ای‌مهربان‌ترین‌مهربانان].

و اما ساعت نهم : از نماز عصر است تا گذشتن دوساعت ، وآن منسوب است به حضرت امام محمد جواد عليه السلام، ودعای آن اینست :

اَللّهُمَّ يا خالِقَ الْاَنْوارِ ، وَ مُقَدِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ ، تَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثى ، وَ ما تَغيضُ الْاَرْحامُ وَ ما تَزْدادُ ، وَ كُلُّ شَىْءٍ عِنْدَكَ بِمِقْدارٍ ؛ اِذا

تَفاقَمَ اَمْرٌ طُرِحَ عَلَيْكَ، وَإِذا غُلِّقَتِ الْاَبْوابُ قُرِعَ بابُ فَضْلِكَ، وَ إِذا ضاقَتِ الْحاجاتُ فُزِعَ إِلىٰ سَعَةِ طَوْلِكَ، وَإِذَا انْقَطَعَ الْاَمَلُ مِنَ الْخَلْقِ اتَّصَلَ بِكَ، وَ إِذا وَقَعَ الْيَأْسُ مِنَ النّاسِ وَقَفَ الرَّجاءُ عَلَيْكَ.

[خداوندا ای خالق نورها، وای اندازه‌دهندهٔ شب وروز، تو می‌دانی آنچه‌را که هرزنی دررحم‌دارد، وآنچه را که مدت حملش دررحم‌ها کم‌وزیادمی‌شود وهرچیز نزدتو به‌مقدار معینی است؛ چون کاری سخت گردد به‌نزدتو افکنده شود، وچون همهٔ درها بسته شوددرب فضل تو رازنند،وچون نیازها شدت گیرد به احسان وسیع تو پناه آورند، وچون امیدها از خلق ببرد به تو پیوندد، و چون نومیدی ازمردم حاصل آید امیدها به‌تو بسته شود.]

اَسْأَلُكَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الْاَوّابِ، اَلَّذي اَنْزَلْتَ عَلَيْهِ الْكِتابَ، وَنَصَرْتَهُ عَلَى الْاَحْزابِ، وَ هَيَّئْتَنا بِهِ إِلىٰ دارِ الْمَآبِ؛ وَ بِاَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ اَبي‌طالِبٍ الْكَريمِ النِّصابِ، الْمُتَصَدِّقِ بِخاتَمِهِ فِي الْمِحْرابِ؛ وَبِالْإِمامِ الْفاضِلِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، اَلَّذي سُئِلَ فَوَفَّقْتَهُ لِرَدِّ الْجَوابِ، وَ امْتُحِنَ فَسَدَّدْتَهُ بِالتَّوْفيقِ وَ الصَّوابِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلىٰ اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَطْهارِ، اَنْ تَجْعَلَ مُوالاتي لَهُمْ عِصْمَةً مِنَ النّارِ، وَ مَحَجَّةً إِلىٰ دارِ الْقَرارِ، فَقَدْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ، وَقَدَّمْتُهُمْ اَمامي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوائِجي، وَ اَنْ تَعْصِمَني مِنَ التَّعَرُّضِ لِمَواقِفِ سَخَطِكَ، وَتُوَفِّقَني لِسُلوكِ سَبيلِ مَحَبَّتِكَ وَمَرْضاتِكَ، يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

[به‌حق نبی اَوّاب(۱) همو که کتاب‌را براوفرستادی، وبراحزاب‌دشمن‌یاریش دادی، وما را بدست‌او به خانهٔ آخرت رهنمودی، و به امیرمؤمنان علی بن ابیطالب آن گرامی‌نژاد که‌درمحراب عبادت انگشترخویش صدقه داد، وبه امام بخشنده محمدبن علی (ع) همو که ازوی‌پرسش شد وتـوفیق پاسخش دادی، و مورد آزمایش قرار گرفت و با توفیق و درستی نیرومندش ساختی

---

۱ ــ معنی اواب در ص۲۷۴خواهد آمد.

ـ درود خدا براو وخاندان پاکش باد ـ ازتو می‌خواهم که دوستی مرانسبت بایشان موجب نگهداریم از آتش دوزخ وراهی بسوی خانه همیشگی قراردهی که من بواسطهٔ آنان دست توسل به‌سوی تودرازنموده وآنان را پیشاپیش خود و حوائجم واداشته‌ام، واینکه مرا از افتادن درمعرض خشمت نگهداری، و درجهت پویش راه محبت ورضایت توفیقم بخشی، ای مهربان‌ترین مهربانان].

و اما ساعت دهم بعداز گذشتن دوساعت ازنمازعصراست تانزدیك زردشدن آفتــاب ، وآن منسوب است به‌امام المرتضیٰ المرضی امام علیّ نقی علیه السلام ، و دعای آن اینست :

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْوَلِیُّ الْحَمِیدُ ، الْغَفُورُ الْوَدُودُ، الْمُبْدِئُ الْمُعِیدُ ، ذُوالْعَرْشِ الْمَجِیدِ ، وَ الْبَطْشِ الشَّدِیدِ ، فَعَّالٌ لِمَایُرِیدُ ، یـا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ ، یـا مَنْ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ ، یـا مَنْ لا یَتَعـاظَمُـهُ غُفْرانُ الذُّنُوبِ، وَلا یَکْبُرُ عَلَیْهِ الصَّفْحُ عَنِ الْعُیُوبِ .

[خداوندا تو ولی ستوده، آمرزنده ومهربان، آفریننده وباز گرداننده، صاحب عرش باعظمت ، ونیروی شدید ، وانجام دهندهٔ هر آنچه خواهی هستی، ای که به‌من از رگ گردن نزدیکتری، ای که برهرچیز آگاه و گواهـــی ، ای که آمرزش گناهان برایت بزرك نباید ، وگذشت از عیبها برتو سخت نباشد].

اَسْأَلُكَ بِجَلالِكَ ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذی مَلَأَ اَرْکانَ عَـرْشِكَ ، وَ بِقُدْرَتِكَ الَّتی قَدَرْتَ بِـها عَلٰی خَلْقِكَ ، وَبِرَحْمَتِكَ الَّتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ ، وَ بِقُوَّتِكَ الَّتی ضَعُفَ لَـها کُلُّ قَوِیٍّ ، وَ بِعِزَّتِكَ الَّتی ذَلَّ لَـها کُلُّ عَزیزٍ ، وَ بِمَشِیَّتِكَ الَّتی ضَعُفَ فیـها کُلُّ کَبیرٍ ، وَبِرَسُولِكَ الَّذی رَحِمْتَ بِـهِ الْعِبادَ، وَ هَدَیْتَ بِهِ اِلٰی سُبُلِ الرَّشادِ،وَ بِاَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ اَوَّلِ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِكَ وَصَدَّقَ ، وَ الَّذی وَفٰی بِماعاهَدَ عَلَیْهِ وَ تَصَـدَّقَ ، وَ بِالْاِمامِ الْبَرِّ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ السَّلامُ الَّذی کَفَیْتَهُ حیلَةَ الْاَعْداءِ، وَاَرَیْتَهُمْ عَجیبَ الْآیَةِ اِذْتَوَسَّلُوابِهِ فِی الدُّعاءِ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، فَقَدِاسْتَشْفَعْتُ

بِهِمْ إِلَيْكَ، وَقَدَّمْتُهُمْ أَمامي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوائِجي، وَأَنْ تَجْعَلَني مِنْ كِفايَتِكَ فِي حِرْزٍ حَريزٍ، وَمِنْ كَلاءَتِكَ تَحْتَ عِزٍّ عَزيزٍ، وَ تُوزِعَني شُكْرَ آلائِكَ وَ مِنَنِكَ، وَ تُوَفِّقَني لِلاِعْتِرافِ بِأَيادِيكَ وَ نِعَمِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

[به جلالت وبه‌نوروجهت که ارکان عرش تورا فراگرفته، و به قدرتت که بدان برآفریدگانت نیرومند گشته‌ای، وبه‌رحمتت که هرچیز را فراگرفته، و به نیرویت که هرنیرومندی دربرابرش‌ناتوان‌است، وبه عزتت که‌هرعزیزی دربرابرش‌خواروذلیل‌است،وبه مشیتت که هربزرگی دربرابرش‌ناتوان است وبه رسولت که بواسطهٔ اوبربندگان رحمت آورده‌ای، وبدست او بسه راه راست ره نموده‌ای، وبه امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) نخستین کسی که به رسول تو گروید وتصدیق اونمود، وبه‌آنچه‌عهد بسته‌بودوفا کرده وتصدق نمود، وبه امام نیکوکارعلی‌بن‌محمد (ع) همو که نیرنك دشمنان را ازو باز داشتی، وچون دردعا بدو متوسل شدند نشانه‌ای شگفت را به‌آنان نمودی ازتومی‌خواهم که‌برمحمد وآل‌محمددرود فرستی که من‌بواسطهٔ ایشان بسوی توشفاعت جستم، وآنان راپیشاپیش خود وحوائجم واداشتم، واینکه در دژ محکمی‌ازمراقبت‌وکفایت‌خویش، وودرزیرسایهٔ عزعزیزی‌تحت حفظوحمایت خود قرارم دهی، وسپاس نعمتها و بخششهایت را به من ارزانی داری، وبه اعتراف به داده‌ها ونعمتهایت توفیقم بخشی، ای‌مهربانترین مهربانان].

توضیح : (تفسیر مفردات‌دعاهای‌مذکور):

«اَلْكاشِفُ لِلْمُلِمّاتِ» به‌ضمّ‌میم اول‌وتشدید میم دوم‌وکسرلام درمیان دومیم، به معنی سختیها و مصایب است. «اَلرّاحِمُ لِلْعَبَراتِ» به‌فتح عین بی‌نقطه وباء به یك نقطه، جمع عَبْره است ـ به سکون‌با ـ ومراداز آن‌اشك چشم است‌چنانچه عنقریب مذکور شد. «جَبّارُ الْاَرْضِ وَالسَّماواتِ» جبّاردرین مقام به معنـی قهّار متسلّط است، و به غیراز حضرت عزّت دیگری بدین صفت موصوف نمی‌شود مگربه عنوان مذمّت وخواری.

«يُطْعِمُ وَ لايُطْعَمُ» یعنی:روزی‌همه به دست قدرت اوست واومرزوق کسی

نیست. «اَلَّتی اَوْلَیْتَهُ» به‌معنی اَنْعَمْتَ عَلَیْهِ است یعنی آنکسی که تو او را شایستهٔ انعام کردی. «اِلی سُبُلِ» به‌ضمّ سین بی‌نقطه و باء به‌یك‌نقطه. جمع سبیل است و آن به معنی جادّه و طریق است.

«لِابْتِغاءِ الزُّلْفَةِ» یعنی از برای طلب قرب. وزُلْفة ـ به زاء نقطه دار ولام ساکنه ـ به‌معنی قرب و نزدیکی است. «وَاِدْراكِ الْحَظْوَةِ» به حاء بی‌نقطهٔ مفتوحه و ظاء نقطه‌دار ساکنه، به معنی رسیدن به‌مطلب و مرام است. «وَدُوَقِّفْنی عَلَی الْمَحَجَّةِ» به‌میم وحاء بی‌نقطه وجیم، به معنی جاده وطریق است، یعنی: استاده گردانی مرا بر طریق مستقیم و جادهٔ قویم.

«وَما تَغیضُ الْاَرْحامُ» یعنی آنچه نقص می‌پذیرد مدت حمل آن. و مأخوذ است از قول عرب: غاضَ الْماءُ گاهی که آب کم می‌شود.

«بِحَقِّ النَّبِیِّ الْاَوّابِ» مراد به‌اوّاب ـ به‌تشدید واو ـ به‌معنی کثیر الرجوع است. و وصف آنحضرت صلّی‌الله‌علیه‌وآله به این صفت یا از جهت کثرت رجوع آنحضرت است صلّی‌الله‌علیه‌وآله به سوی تسبیح و تقدیس، یا به واسطهٔ رجوع آنحضرت است صلّی‌الله‌علیه‌وآله به سوی وقتی که نه پیغمبر مرسلی و نه ملك مقرّبی را در آن وقت با آنحضرت مصاحبت و مؤانست می گنجد، چنانچه آنحضرت ـ صلوات‌الله‌علیه و سلامه ـ به زبان معجز بیان فرموده‌اند که: لی مَعَ اللهِ وَقْتٌ لایَسَعُنی فیهِ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلامَلَكٌ مُقَرَّبٌ. یعنی: «مرا با پروردگار وقتی است که نمی گنجد با من در آن وقت مصاحبت هیچ نبیّ مرسلی و ملك مقرّبی».

«اَلْکَریمُ النِّصابِ» به نون وصاد بی‌نقطه، به معنی اصل است. «اَلَّتی سُئِلَ فَوُفِّقْتَهُ لِرَدِّ الْجَوابِ» دراین کلام بلاغت انتظام اشاره است به‌آنچه نقل کرده‌اند از خاصّه وعامّه که روزی مأمون عبّاسی با موکب خلافت خود سوار شده قصد شکار داشت ناگاه گذارش به بعضی کوچه‌های بغداد افتاد که ابوجعفر ثانی امام محمّد تقی علیه‌السلام با جمعی از کودکان ایستاده بود، چون کودکان را رسیدن مأمون

معلوم شد ازسرراه به‌یك طرف گریختند وجواد عليه السلام برجای خود توقّف فرمود.

پس چون مأمون به حضرت امام عليه السلام رسید گفت که:توچرا باکودکان‌دیگر از سرراه نرفتی وبا ایشان در گریختن موافقت نکردی؟ آنحضرت جـواب دادند که: راه تنگ نیست که به رفتن خودآن‌رابرتو گشاده گردانم ، ونیزمرا درخدمت خلافت جریمه‌ای نیست که باعث خوف وفرارمن شود که بگریزم ، وظنّ من نیز به تو آنست که بی‌جریمه آزار کسی نکنی.

مأمون را از صورت وسیرت وتکلّم وفصاحت‌آنحضرت شگفت آمد و از آنجا گذشت، وچون ازشهربیرون رفت بازی را برطایری انداخت وآن‌بازمدتی غایب شد وچـون باز آمد درمنقار ، ماهی خـُرد داشت ، مأمـون از مشاهدهٔ آن حال بغایت متعجّب گشته‌آن ماهی را به دست گرفته مراجعت نمود و به‌آن کوچه رسید ، بار دیگر کودکان ازسرراه دور شدند وامام جواد به دستور اول بجـای خود ایستاده بود ، مأمون‌آن ماهی را به مشت گرفته پیش آنحضرت‌آمدوازامـام پرسید که دردست من چیست ؟ حضرت فرمودند که: ابروقت‌آب برداشتن ازدریا ماهی ریزه باآب برداشته ودروقت افتادن‌آن ماهی، بازمَلِك‌آن‌رادرهوا ربوده‌صید خودکرده است ، و حالا ملك به آن ماهی امتحان سُلالهٔ نبوت و دودمان رسالت می‌نماید .

چون مأمون این سخن شنید مدهوش وحیران گشته ازامام عليه السلام سؤال کرد که توچه کسی ؟آنحضرت درجواب‌فرمود که:من محمّدبن‌علی‌بن‌موسی‌الـرّضاام عليه السلام، پس چون مأمون را معلوم شد که امام محمّد جواد عليه السلام است‌ازاسب‌پیاده شده حضرت را درکنار کشید و سرمبارك آنحضرت را بوسه داد ونهایت تذلـّل وخشوع‌نظر به‌حضرت‌امام عليه السلام بجای آورد ، وبعد از چند گاه دخترخودامّ الفضل را درحبالهٔ نکاح آنحضرت درآورد، وآنحضرت را درآن‌وقت‌ازعمرشریف‌یازده سال گذشته بود، وبه روایتی ده سال. واین‌سؤال وجواب بعدازفوت حضرت امام

رضا ــ علیه‌التحیّة والثّنا ــ واقع‌شده. «وَ امْتُحِنَ فَعَضَدْتَهُ بِالتَّوْفِيقِ وَالصَّوابِ» عَضَدْتَهُ به عین بی‌نقطه وضاد نقطه دار ــ به معنی قوّت است اَیْ قَوَّیْتَهُ. ودرین فقره اشاره است به‌آنچه در اکثر کُتُب تواریخ مذکور ودر السنهٔ خاصّ و عامّ مشهور است که: چون مأمون اراده نمود که دختر خود امّ الفضل را به عقد حضرت امام علیه‌السلام درآورد عبّاسیان را ازاین عقد عقده‌ای دردل بهم رسید، و درپی آن شدند که تزویج مذکور واقع نشود.

باعلمای آن‌زمان مشورت نموده‌به‌عرض مأمون‌رسانیدند که‌امام علیه‌السلام کوچك سال است و هنوز ازفقه ومعرفت‌چیزی نیاموخته، باید که امرتزویج موقوف‌باشد تاآنحضرت تحصیل علوم کند و درهمهٔ ابواب کامل‌شود، بعد از آن آنچه‌رأی‌خلیفه بر آن قرار گیرد چنان کنند.

مأمون درجواب گفت که: ایشان‌سلالهٔ نبوّت ودودمان معدن رسالت ومؤیّد من عندالله‌اند، علم ایشان لدنّی است نه کسبی، که ایشان را احتیاج بـه کسب و تحصیل باشد ، اگرشمارا درین باب شبهه‌ای باشد امتحان کنید واز او سؤال مسئله نمایید تا حقیقت حال‌او برشما ظاهر گردد وصدق مقالهٔ من به ثبوت رسد.

بعدازآن مأمون فرمود که به جهت ایقاع عقد، مجلس‌عظیمی آراستند وامام علیه‌السلام را برمسند پهلوی خود بنشاند ، وهریك از علما وفضلا را درموضعی‌مناسب، رخصت جلوس ارزانی داشت، بعدازآن به اشارت مأمون واجازت امام ربـع مسکون ، یحیی‌بن‌اَکْثَم ازآن جناب پرسید که یابن‌رسول‌الله چه می‌فرمائید درباب مُحرمی که به قتل‌صیدی اقدام نموده باشد ، اورا چه باید کرد وچه کفّاره‌بایدداد؟

پس‌آنحضرت درمقام جواب اودرآمده فرمودند که: باید دید که‌این‌شخص که قتل صید کرده آیا این قتل ازو درحِلّ به وجودآمده‌یا درحرم، این‌صیدحلال بوده یا حرام ، آن‌شخص‌عالم بوده یا جاهل، ازروی خطا به فعل‌آمـده یا ازروی عمد ، آزاد بوده یا بنده ، این صیدِ اول اوبوده یاصیدی دیگرقبل ازاین کرده ،

این صید بَرّی بوده یا بحری،ازپرندگان بوده یا از چرندگان ، از صغارصید بوده یا از کبار ؟

پس ازشنیدن این کلام دُرَر فرجام یحیی بن اکثم،اُبکم شده از غایت حیرت مصداق فَبُهِتَ الَّذی کَفَرَ [1] سراسیمه و مضطر گشته ندانست که چه جواب گوید، وعجزاوبراهل مجلس ظاهر گشت. مأمون گفت: اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی هذِهِ النِّعْمَةِ وَالتَّوْفیقِ لی فِی الرَّأْیِ. پس حضرت بنابرالتماس مأمون ویحیی جمیع شقوق مسئله را بیان فرمود، آنگاه مأمون دراقرباء خود نگریسته، گفت: اَعْتَرَفْتُمُ الآنَ ما کُنْتُم تُنْکِرُونَهُ جمیعاً ؟ همه معترف گشتند. بعد از آن مأمون برپای خاست وخطبه ادا نمود و گفت: گواه باشید که من دخترخود امّ الفضل را تزویج نمودم ودرحبالهٔ نکاح محمّدبن علی‌بن‌موسی بن جعفربن‌محمد بن علیّ‌بن‌الحسین بن‌علیّ‌بن‌ابیطالب عَلَیْهِمُ السَّلامُ درآوردم به صداق سنّت ، به خدا قسم اگراین اسامی برصخرهٔ صَلدا خوانده شودکه از هم بپاشد وشَقّ شود هرآینه منشق شود وازهم بپاشد.

و مخفی نخواهد بودکه‌هریك ازاین‌دوفقره‌دعا را به هریك‌ازاین‌دوحکایت که ذکریافت حمل نمایند جایزاست.

«لایَکْبُرُ عَلَیْه» به باء به یك نقطهٔ مضمومه، به معنی صعب و دشوار است. اَیْ لایَصْعُبُ . «اَلَّذی کَفَیْتَهُ حیلَةَ الْاَعْداء» دربن کلام اشاره است بـه آنچـه اصحاب سیر وتواریخ از خاصّه وعامّه نقل کرده‌اندکه: متوکّل بعض‌ازساحران را گفت : اگرتوانید شعبده‌ای سازید که امام علیّ‌نقی(ع)را خجل ومنفعل گردانید من شمارا هزاردینار کپکی [2] بدهم .مشعبدان گفتند:اگرنانهای‌تنك وسبك‌برسرسفره نهی وامام‌علیه‌السلام‌را برآن سفره نشانی ماشعبده‌ای برانگیزیم که اورا منفعل گردانیم. پس متوکّل فرمود تا سفره گسترانیدند ونانهـای تنك‌برآن گذاشتنـد و

۱ـ اقتباس‌ازآیهٔ ۲۰۸ سورهٔ ۲:بقره.

۲ـ نوعی دینار و تومان‌که درعهد مغول : تیموریان وصفویان متداول‌بوده‌است.

آن‌حضرت را بر آن‌سفره حاضر کردند ، و متوکّل واهل مجلس او جمیع بر سفره نشستند و مُشَعْبِد نیزبرجای نشست . چون دست به طعام آوردند حضرت امام علیه السلام دست به جانب یکی از آن نانها دراز کرد آن نان به شعبده از سفره برخاسته‌به جانب سقف خانه بالا رفت ، پس آنحضرت متوجه‌نان دیگرشدآن نیز طیران نمود .

متوکّل و اهل مجلس ازین‌حال خندیدند. رنك آنحضرت متغیّر گردید پس نظربرجانب صورت شیری که دریکی از بساط آن منزل تصویر کرده بودند نموده گفت: بگیراین‌دشمن خدا ورسول را . فی‌الحال به قدرت الهی و کرامات اهل بیت حضرت رسالت پناهی آن شیربه حرکت درآمده از جای خود برجست و آن مشعبد را از هم بر دریده فرو برد و باز به صورت اول چنانکه بود عود نمود .

متوکّل وجمیع اهل‌آن محفل ازمشاهدهٔ این‌معجزه ترسان‌وهراسان شدند وبیهوش گشتند . چون متوکّل به هوش آمد عذر بسیار از آن خلاصهٔ ابرار خواست‌وقسم یادکردکه من نگفته بودم . حضرت عذر آن غدّار را دانسته قبول نموده‌از مجلس به‌منزل شریف خود رجعت فرمود ـ علیه وعلی آبائه صلوات‌الله الملك‌المعبود.

«وَأَرِنْهُمْ عَجِيبَ الْآيَةِ إِذْتَوَسَّلُوا بِهِفِي الدُّعاءِ» مراد به‌آيهٔ عجیبه،معجزه ایست که ازحضرت هادی علیه السلام به ظهوررسیده، وآن چنانست که بعض ازمشایخ‌ما ـرضوان‌الله علیهم‌ـ ذکرآن کرده‌اندکه این‌فقره اشاره به‌آنست‌که: متوکّل‌اراده کردکه به حضرت هادی علیه السلام اهانتی و استخفافی رساند ، در روزی که هوا در نهایت حرارت‌و گرمی بود فرمود تا مُنادی کردندکه: خلیفه ارادهٔ سواری فلان موضع دارد و حکم چنان صادر شده که غیرجناب ایشان کسی دیگر سواره نباشد

و جمیع مردم از اشراف واعیان از بنی‌هاشم وغیرایشان درملازمت پیاده می‌رفته باشند. وقصد خلیفه به این امر احتقارشأن امام علیه السلام بود، واینکه حکم به پیاده رفتن جمیع مردم کرده بود به واسطهٔ اینکه گمان نکنند که مقصود احتقار شأن آن رفیع‌الشأن ـ علیه صلوات الله الملك المنّان ـ است بلکه این امر نسبت به جمیع بزرگان است.

چون راه دور بود و هوا در نهایت حرارت، آنحضرت غرق عرق گشته بسیار مانده شده هردم تکیه بر یکی از خادمان خود می‌نمودند. در این اثنا یکی از منافقان را نظر به حضرت افتاد که بسیار مانده و آزرده‌اند، خواست که از جانب متوکّل معذرت گوید، گفت: یا حضرت این مشقّت و تعب مخصوص شما نیست، و خلیفه قصد آزار واهانت شما نکرده، بلکه جمیع مردم به این تعب گرفتارند.

حضرت امام علیه السلام به آن شخص گفت که: به خدا قسم ناقهٔ صالح نزد خدای تعالی عزیزتر از من نبود، و این آیه را از قرآن بر زبان معجز بیان جاری ساختند: تَمَتَّعُوا فِي دارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيّامٍ ذٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ [1]. همچنانکه حضرت فرموده بودند در شب چهارم از آن سواری، غلامان متوکّل اتّفاق کرده در وقتی که متوکّل در مجلس نشسته بود بر سر او ریختند و به ضرب تیغ او را پاره پاره کردند، و آن مردی که از جانب متوکّل عذر می‌گفت به خدمت حضرت آمده توبه‌و بازگشت از معاصی نموده در سلك شیعیان و پیروان آن برگزیدهٔ ملك منّان منتظم گردید.

اینست کلام بعض مشایخ عظام، ومخفی نخواهد بود که این فقره که:

۱ـ سورهٔ هود: ۱۱ ـ آیهٔ ۶۵: «تا سه روز در منازل خود بهره‌ور گردید، که این وعده‌ای است که البته دروغ نیست» این فرمایش حضرت صالح پیامبر (ع) است آنگاه که قوم وی پند حضرتش نشنیدند و ناقه را پی کردند، و بدین کلام آنان را از عذاب الهی خبرداد.

« تَوَسَّلُوا بِهِ فِي الدُّعاءِ » باشد مناسبت به این حکایت ندارد ، چه آنچه مناسب این مقام است آنست که می باید توسّل جسته باشند به آنحضرت که دعا کنند از جهت ایشان برای بعضی از امور مثل طلب باران، و آنحضرت دعا کرده باشند و به اجابت رسیده باشد چنانچه مطلب ایشانست، چنانچه از حضرت امام رضا ـ علیه التّحیّة و الثّنا ـ نیز این قسم چیزی با مأمون واقع شده که مأمون از امام ربع مسکون امام رضا ـ علیه التّحیّة و الثّنا ـ التماس دعا نمود و حضرت دعا کردند و دعای ایشان مستجاب شد، و رئیس المحدثین در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل آن حکایت کرده است ـ و الله أعلم بحقایق الأمور.

«مِنْ كِلاءَ تِكَ»أیْ مِنْ حِفْظِكَ وَ حِمايَتِكَ.

فصل [پنجم]

[دعای ساعت یازدهم و دوازدهم روز]

واما ساعت یازدهم: پیش اززردی آفتاب است به اندك زمانی تا وقت زرد شدن آن، واین ساعت منسوب است به امام حسن عسکری علیه السلام، ودعای آن اینست:

اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ مُنَزِّلُ الْقُرْآنِ، وَ خالِقُ الْإِنْسِ وَالْجانِّ، وَ جاعِلُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ بِحُسْبانٍ، اَلْمُبْتَدِئُ بِالطَّوْلِ وَالْاِمْتِنانِ، وَالْمُبْدِئُ لِلْفَضْلِ وَالْاِحْسانِ، وَ ضامِنُ الرِّزْقِ لِجَمِيعِ الْحَيَوانِ، لَكَ الْمَحامِدُ وَالْمَمادِحُ، وَ مِنْكَ الْعَوائِدُ وَالْمَنايِحُ، وَ إِلَيْكَ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ، وَ أَنْتَ الْعالِمُ بِما تُخْفِي الصُّدُورُ وَالْجَوانِحُ.

[خداوندا تو فرو فرستندۀ قرآن، وخالق انس وجان، وقرار دهندۀ خورشید وماه ازروی حساب، وابتدا کنندۀ به بخشش وامتنان، و آغاز کنندۀ به فضل و احسان، وضامن روزی همۀ حیوانات هستی، تمامی ستایشها ومدحها ویژۀ توست، وهمۀ احسانها وبخششها ازسوی توست، و سخن پاك (شهادتین) و عمل شایسته بسوی تو بالا میآیند، وتو به رازهایی که درمیان قفسۀ سینه هاواستخوانهای پهلوها نهان است دانایی].

اَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولِكَ إِلَى الْكافَّةِ، وَأَمِينِكَ الْمَبْعُوثِ بِالرَّحْمَةِ

وَالرَّأْفَةِ، وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُفْتَرَضِ طَاعَتُهُ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، الْمُؤَيَّدِ بِنَصْرِكَ فِي كُلِّ مَوْقِفٍ مَشْهُودٍ، وَبِالْإِمَامِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الَّذِي طُرِحَ لِلسِّبَاعِ فَخَلَّصْتَهُ مِنْ مَرَابِضِهَا، وَامْتَحَنَ بِالثَّوَابِ الصِّعَابِ فَذَلَّلْتَ لَهُ مَرَاكِبَهَا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَقَدْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ، وَقَدَّمْتُهُمْ أَمَامِي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي، وَأَنْ تَرْحَمَنِي بِالتَّوْفِيقِ لِتَرْكِ مَعَاصِيكَ مَا أَبْقَيْتَنِي، وَتُعِينَنِي عَلَى التَّمَسُّكِ بِطَاعَتِكَ مَا أَحْيَيْتَنِي، وَأَنْ تَخْتِمَ لِي بِالْخَيْرَاتِ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي، وَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِالْمُيَاسَرَةِ إِذَا حَاسَبْتَنِي، وَتَهَبَ لِيَ الْعَفْوَ إِذَا كَاشَفْتَنِي، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي فَأَضِلَّ، وَلَا تُحْوِجْنِي إِلَى غَيْرِكَ فَأَذِلَّ، وَلَا تُحَمِّلْنِي مَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ فَأَضْعُفَ، وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِمَا لَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ فَأَعْجِزَ، وَأَجْرِنِي عَلَى جَمِيعِ عَوَائِدِكَ عِنْدِي، وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِسُوءِ فِعْلِي، وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[بهمحمد(ص) که فرستادهٔتوست بهسوی جمیع مردم؛ وامین توست که به رحمت ورأفت برانگیخته شده، وبهامیرمؤمنان علیبنابی طالب (ع) که طاعتش بردور ونزدیك واجب گشته، ودر هرمیدانکارزاری بهیاری تومؤید بوده، وبهامام حسن بن علی، همو که درمیان درندگان افکنده شد وتو از آن بیشه خلاصش نمودی، و با اسبان چموش مورد آزمایش قرار گرفت و تو آنهارادربرابرش رام ساختی؛ ازتومیخواهم که برمحمدوآل محمد درود فرستی، که بواسطه ایشان دست توسل بدامنت زده، وآنان را درپیشاپیش خود وحوائجم واداشتهام، واینکه باتوفیق ترك معصیت درطول زندگانیم برمن رحمت کنی، وتازندهام برتمسك بهطاعتت یاریم دهی، وچونمرابمیرانی کارمرا باخیرات بهپایان بری، وسهولت در حساب رابههنگام حسابرسی به من ببخشی، وچون بهمجادله بامن برخیزی عفوخودرا شاملحالم سازی؛ و مرا بهخودم وانگذاری که گمراه شوم، وبه غیرخودت نیازمندم تسازی که

خوار گردم، و آنچه را که تاب تحملش را ندارم بردوشم ننهی که ناتوان گردم، وبدانچه صبر بر آن نتوانم گرفتارم نسازی که عاجزمانم، وبر همان احسانهای گذشته‌ات جریانم ده، ومرا به‌زشتی کردارم مگیر، وآنکس را که به‌من رحم نکند برمن مسلط مساز، برحمتت ای مهربانترین مهربانان].

واما ساعت دوازدهم: ازوقت زردی آفتاب است تا غروب آن. واین ساعت منسوب است به‌حضرت صاحب العصر والزمان -علیه صلوات الله الملك المنّان- ودعای آن اینست:

اَللّٰهُمَّ یاخالِقَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْمِهادِ الْمَوْضُوعِ، وَرازِقَ الْعاصی وَ الْمُطیعِ، اَلَّذی لَیْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَلاشَفیعٌ، اَسْأَلُكَ بِاَسْمائِكَ الَّتی اِذا سُمِّیَتْ بِها عَلیٰ طَوارِقِ الْعُسْرِ عادَتْ یُسْراً، وَاِذا وُضِعَتْ عَلَی الْجِبالِ کانَتْ هَباءً مَنْثُوراً، وَ اِذا ارْتَفَعَتْ اِلَی السَّماءِ تَفَتَّحَتْ لَهَا الْمَغالِقُ، وَ اِذا هَبَطَتْ اِلیٰ ظُلُماتِ الْاَرْضِ اتَّسَعَتْ لَهَا الْمَضائِقُ، وَ اِذا دُعِیَتْ بِهَا الْمَوْتیٰ انْتَشَرَتْ مِنَ اللُّحُودِ، وَاِذا نُودِیَتْ بِهَا الْمَعْدُوماتُ خَرَجَتْ اِلَی الْوُجُودِ، وَ اِذا ذُکِرَتْ عَلَی الْقُلُوبِ وَجِلَتْ خُشُوعاً، وَ اِذا قَرَعَتِ الْاَسْماعَ فاضَتِ الْعُیُونُ دُمُوعاً.

[خداوندا ای آفریننده آسمان برافراشته وزمین هموار، و روزی بخش گنهکار وفرمانبر همو که جز تو سرپرست وواسطه‌ای ندارد، ازتو می‌خواهم به آن اسامیت که چون برای حل مشکلات بدانها نامیده شوی آسان گردند، وچون بر کوهها نهاده شود ذراتی پراکنده گردند، وچون به آسمان بالا برند درهای بسته آن باز گردد، وچون بر تاریکیهای زمین فرود آید تنگناهایش گشاده گردد، وچون مردگان بدان خوانده شوند از گورها برآیند، وچون نیستی‌ها بدان صدا شوند به‌عرصهٔ وجود پانهند، وچون بردلها یاد شود ازدوی فروتنی به‌لرزه آیند، وچون بر گوشها طنین اندازد دیدگان اشك بارند].

اَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِكَ الْمُؤَیَّدِ بِالْمُعْجِزاتِ، اَلْمَبْعُوثِ بِمُحْکَمِ الْاٰیاتِ، وَبِاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ اَلَّذِی اخْتَرْتَهُ لِمُؤاخاتِهِ وَوَصِیَّتِهِ،

وَاصْطَفَيْتَهُ لِمُصافاتِه وَمُصاهَرَتِه ، وَ بِصاحِبِ الزَّمانِ الْمَهْدِيِّ الَّذي تَجْمَعُ عَلىٰ طاعَتِهِ الْآراءَ الْمُتَفَرِّقَةَ ، وَ تُؤَلِّفُ بِه بَيْنَ الْاَهْوآءِ الْمُخْتَلِفَةِ ، وَ تَسْتَخْلِصُ بِه حُقُوقَ اَوْلِيائِكَ ، وَ تَنْتَقِمُ بِه مِنْ شِرارِ اَعْدائِكَ ، وَ تَمْلَأُ بِهِ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ إِحْساناً ، وَ تُوَسِّعُ عَلَى الْعِبادِ بِظُهُورِه فَضْلاً وَ امْتِناناً ، وَ تُعيدُ الْحَقَّ إِلىٰ مَكانِه عَزيزاً حَميداً ، وَ تُرْجِعُ الدّينَ عَلىٰ يَدَيْهِ غَضّاً جَديداً ، اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَقَدِ اسْتَشْفَعْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ ، وَ قَدَّمْتُهُمْ أَمامي وَ بَيْنَ يَدَيْ حَوائِجي ، وَ اَنْ تُوزِعَني شُكْرَ نِعْمَتِكَ فِي التَّوْفيقِ لِمَعْرِفَتِه ، وَ الْهِدايَةِ إِلىٰ طاعَتِه ، وَ تَزيدَني قُوَّةً فِي التَّمَسُّكِ بِعِصْمَتِه ، وَ الْاِقْتِداءِ بِسُنَّتِه ، وَ الْكَوْنِ في زُمْرَتِه ، إِنَّكَ سَميعُ الدُّعاءِ ، بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ .

[و بـه محمد رسول تـوكه بامعجـزات تأييد ، وبـه آيـات محكمات مبعوث شده، وبه اميرمؤمنان علي بن ابي طالب ، همو كه وي را براى برادرى ووصايت او اختيار كردى، و بجهت دوستى و دامساديش بر گزيدى ، و به صاحب زمان مهدى ، همو كه آراء و عقايد پراكنده را بر فـرمانش گرد آورى،وبواسطهٔاوميان خواستههاى گوناگون الفت نهى، وبدست وى حقوق دوستانت را بازستانى ، وازبدترين دشمنانت انتقام گيرى ، و بسبب اوزمين را ازعدل واحسان سرشاد نمايى، وبا ظهورش فضل وبخشش را بربندگان فراگيرسازى،وحق‌راعزيزوستوده بهجايگاهش باز گردانى، ودين‌را بردست باكفايت‌وى‌تروتازه‌سازى،ازتومى‌خواهم كه برمحمدوآل‌محمد درود فرستى كه من‌بواسطه آنان بدرگاه‌تو شفاعت جسته، وآنانراپيشاپيش‌خود وحوائجم واداشته‌ام، واينكه سپاس‌نعمتت‌را درتوفيق يافتن به‌شناخت اووهدايت شدن به‌طاعتش به‌من‌ارزانى‌دارى، ونيرويم را درچنگ زدن به عصمتش واقتداء به‌سنتش‌وبودن‌در گروهش‌افزون‌سازى،كه‌همانا‌تودعاراهمى‌شنوى، به‌رحمتت اى مهربانترين مهربانان] .

توضیح : [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

«جاعِلُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ بِحُسْبانٍ » یعنی مقدر گرداننده‌ای سیر هر کدام از شمس و قمر را در بروج و منازل به‌حساب معیّن که سرمویی از آن تجاوز نتوانند نمود .

«لَكَ الْمَحامِدُ وَالْمَمادِحُ» یعنی جمیع محامد وممادح راجع است به‌سوی تو ، وفی‌الحقیقة محمود وممدوح توئی ، از برای آنکه توئی بخشندهٔ هر قدرت و اختیار برای هرمحمود وهر ممدوح. « وَ مِنْكَ الْعَوائِدُ وَالْمَنایِحُ » عوائد ـ به‌عین بی‌نقطه ـ جمع عایده است که عبارت است از تَعَطُّف واحسان. وتفسیر مَنایح در آخر دعای ساعت هفتم سمت گزارش یافت[1].

« إِلَيْكَ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ» تفسیر کرده‌اند صعود به‌جانب معبود را به‌قبول آن از بندگان ، وآیهٔ وافی هدایه‌ای که این فقره اشاره به آنست در قرآن چنین است: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ[2]. ضمیر «يَرْفَعُهُ» یا راجع است به‌سوی «عمل صالح» یعنی عمل صالح درمعرض قبول درمی‌آید كَماهُوَ الْمُرادُ فی هٰذَا الدُّعاءِ. یا راجع است به‌سوی کلم طیّب، به‌این معنی که عمل صالح رفع کلمهٔ طیّبه می‌کند. وبعضی گفته‌اند که این از باب قلب است، یعنی کلمهٔ طیّبه رفع عمل صالح می‌کند . ومراد از کلمهٔ طیّبه شهادتان است .

«بِما تُخْفِي الصُّدُورُ وَالْجَوانِحُ» جوانح ـ به‌جیم ونون ـ استخوانهای پهلوی نزدیك به‌سینه است . «اَلَّذی طُرِحَ لِلسِّباعِ فَخَلَّصْتَهُ مِنْ مَرابِضِها» طُرِحَ به صیغهٔ مجهول است، و مَرابِض ـ به‌باء به یك نقطه وضاد نقطه‌دار ـ مواضع استقرار درندگان را گویند که شیر و پلنگ و ببر را در آنجا نگاه می‌دارند . واین فقره اشاره است به‌آنچه ارباب سِیَر وتواریخ ازخاصّه وعامّه نقل کرده‌اند که : خلیفهٔ عباسی را در

۱ـ ص ۲۶۸ .

۲ـ سورهٔ فاطر : ۳۵ ـ آیهٔ ۱۰.

سامره بِرْکهٔ عظیمی پرازدرندگان بوده ، وهر کس راکه خلیفه غضب می کردودر آن برکه می‌انداختندفی‌الفور اورا از هم می‌دریدند، وآن برکه را بِرْکَةُالسِّباع می‌نامیدند .

خلیفه روزی غلامان خودرا فرمودکه : شبی ازشبها فرصت یافته امام‌حسن عسکری علیه السلام را درآن‌برکه اندازند ، خادمان به گفتهٔ او عمل نموده شبی امام علیه السلام را در برکه‌انداختند.چون روزشدواحوال‌امام علیه السلام معلوم کردند دیدندکه‌آنحضرت به‌نماز قیام نموده‌اند ودرندگان ازچهار طرف‌آنحضرت درنهایت تذلّل وفروتنی دستها برزمین فرش کرده سردر پیش‌انداخته‌اند . خلیفه از کردهٔ خود منفعل شده، امر کرد که امام علیه السلام را ازآنجا بیرون‌آوردند .

« وَامْتُحِنَ بِالدَّوابِّ الصِّعابِ » اُمْتُحِـنَ مبنی برمفعول است، و دربن فقره نیز اشاره است به‌آنچه در سیر وتواریخ مذکور ، ودر السنه وافواه مشهوراست که: خلیفه را استرچموشی بودکه هیچکس را قدرت برلجام‌کردن وزین‌نهادن و سوار شدن اونبود . روزی حضرت عسکری علیه السلام به‌رسم زیارت به‌دیدن خلیفه آمد، خلیفه روی به‌امام علیه السلام کرده گفت : یا ابامحمّد التماس دارم کـه شماایـن‌استر را لجام‌کنید وزین برو گذارید .

حضرت فی‌الحال ازجای خود برخاسته دست مبارك خود را بر کفل استر مالیدند ، درحال استر به عرق افتاد به نوعی کـه ازهرموی آن استر قطرهٔ عرقی روان گردید و درنهایت تذلّل وفروتنی شد. حضرت در دم لجام برسرش کرد و زین برپشت اونهاد وسوار شده‌درمیـان سرای خلیفه به‌هرطرف گردانید ودوانید، بعد ازآن فرودآمد. خلیفه تعجّب بسیار نموده ازشرمندگی که اورا حاصل شده بودآن استررا به‌امام علیه السلام بخشید.

« وَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِالْمُياسَرَةِ اِذا حاسَبْتَنی» تَفَضَّلَ، فعل مضارع است کـه دراصل تَتَفَضَّلُ بوده ، تاء اول را حذف کرده‌اند . وَالْمُياسَرَة ـ به یاء دونقطهٔ

زیرین و سین بی‌نقطه- مفاعله است از یُسر و فراخی، و مراد اینجا مسامحه نمودن است در حساب.

«وَلا تُحَمِّلْنی ما لاطاقَةَ لی بِهِ» یعنی: بار مکن مراچیزی که من قدرت بر آن نداشته‌باشم ازعقوبات آتش که مافوق طاقت‌بشراست. و اگر طلب‌عدم تکلیف بمالایُطاق اراده شود پس مراد به‌آن اینست که: آنچه در آن شدّت‌وصعوبت‌زایده بوده باشد. یا آنکه ازقبیل بسط کلام است با محبوب، پس ضرر نمی‌کند واقع بودن مضمون آن طلب آنرا ازملك منّان همچنانکه در آیهٔ کریمهٔ رَبَّنا لاتُؤاخِذْنا اِنْ نَسینا اَوْاَخْطَأْنا [1] واقع است، چه گاه هست که ازانسان طلب امری که حاصل است اورا واقع می‌شود ومقصود بسط کلام و پهن‌ساختن سخن است بامحبوب، وخودرا درمعرض‌احتیاج وافتقاراو درآوردن چنانچه ازآیهٔ مذکوره ظاهراست.

«وَالْمِهادِ الْمَوْضُوعِ» مِهاد -به‌کسرمیم- عبارت‌ازفرش‌است، ومراد اینجا کرهٔ ارض است. «وَالْمَبْعُوثِ بِمُحْکَمِ الْآیاتِ» مراد به‌آیات محکم آنست که خالی ازاجمال باشد، ومتشابه درمقابل محکم است. «غَضّاً جَدیداً» غَضّ -به‌غین نقطه دار وضاد نقطه‌دارمشدّده- به‌معنی تروتازه است، و«جَدیداً» به‌منزلهٔ تفسیر آنست.

۱- سورهٔ بقره: ۲. آیهٔ ۲۸۶.

باب چهارم

در آنچه از وقت غروب آفتاب تا هنگام خواب مُبادرت به آن باید نمود

باب چهارم

در آنچه از وقت غروب آفتاب تا هنگام خواب مبادرت به آن باید نمود

بباید دانست که اول وقت نماز مغرب بنابر قول مشهور از وقت برطرف شدن سرخی است که درجانب مشرق ظاهر می‌شود، ووقت فضیلت آن می کشد تا غایب شدن شفق، ووقت اداء آن تا آنکه باقی ماند به‌نصف شب آن مقدار وقت که سه رکعت شام وچهار رکعت خفتن را در آن توان کردن.

پس هر گاه که متحقّق شود دخول وقت نماز مغرب، ده‌بار باید گفت آن چیزی را که روایت کرده‌است رئیس المحدّثین در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به‌سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام از دعاء نوح عَلَى نَبِيِّنا وعليه السّلام،[1] و همچنین باید گفت آن چیزی راکه روایت کرده است ثقة‌الاسلام در کتاب «کافی» به‌سند صحیح از امام الباطن والظاهر امام محمّد باقر عليه السلام.[2] واین هردو دعا در ادعیهٔ طلوع فجر سبق ذکر یافت. وباید که دست خودرا برفرق سر گذاری وپس از آن بر روی خود فرود آری ومحاسن خود را به‌مشت بگیری وبگوئی:

---

۱ و۲ — ص ۱۹۹ و۲۰۰.

[دعای دخول وقت مغرب]

أَحَطْتُ عَلى نَفْسي وَأَهْلي وَمالي وَوَلَدي مِنْ غائِبٍ وَ شاهِدٍ بِاللهِ الَّذي لاإِلٰهَ إِلاّهُوَ ، عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ ، الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ ، الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلانَوْمٌ ـ تا قوله‌تعالی ـ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيمُ . (بقره، آیهٔ ۲۵۵)

[خودم واهل ومال وفرزندانم ازغائب وحاضر را درحفظ ومراقبت قرار دادم به‌یاری خداوندکه معبودی جز اونیست ، دانای غیب وآشکار ، رحمن و رحیم ، وزنده و پاینده است ، چرت وخواب فرابش‌نگیرد ــ تا ــ واو بلند پایه وبزرگ است] .

وتو مخیّری که اقتصار کنی بریکی ازاین ادعیهٔ ثلاثه به‌تخصیص، گاهی که ترس ازتنگی وقت نمازداشته باشی. بعد ازآن‌سزاوار آنست کـه مبادرت نمائـی به‌سوی‌نماز مغرب‌زیراکه ازروایات معتبره که ازارباب عصمت واصحاب‌هدایت سلام‌الله علیهم وارد شده مستفاد می‌شودکه چون وقت نمازمغرب داخل شودباید کـه بی‌تأخیر متوجّه نماز مغرب شود به جهت آنکه وقت آن مضیّق است ، و روایات درین باب متظافر است .

چنانچه روایت کرده‌است ثقةالاسلام درکتاب «کافی» به‌سند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند : إِنَّ جَبْرَئيلَ عليه‌السلام أَتَى النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِكُلِّ صَلاةٍ بِوَقْتَيْنِ غَيْرَصَلاةِ الْمَغْرِبِ فَإِنَّ وَقْتَها واحِدٌ، وَوَقْتُها وُجُوبُها.

یعنی: «بدرستی که جبرئیل علیه‌السلام از برای حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله از جهت هرنماز دو وقت آورد به‌غیر از نماز مغـرب‌که وقت‌آن یکی است ، و آن وقت وجوب آنست که اول وقت مغرب‌باشد».

وچنانچه روایت کرده‌است‌رئیس‌المحدثین درمجلس شصت ودوم ازکتاب «امالی» ازابی اُسامه که گفت : شنیدم ازامام بحق ناطق امـام جعفرصادق علیه‌السلام کـه می‌فرمودند : مَنْ أَخَّرَالْمَغْرِبَ حَتّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ .

«یعنی کسی که تأخیر نماز مغرب بکند تا ستاره‌ها نمودار شوند من از وی بری‌ام».

و چنانچه روایت کرده‌است شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» به‌سند صحیح از ذَریح که گفت: گفتم به‌امام جعفر صادق علیه‌السلام که: جمعی از اصحاب ابی‌الخَطّاب قیام می‌کنند به نماز مغرب وقتی کـه ستاره‌ها همه نمایان می‌شود، آن حضرت فرمودند: اَبْرَأُ اِلَی‌اللهِ تَعالیٰ مِمَّنْ فَعَلَ ذٰلِکَ مُتَعَمِّداً. یعنی «دوری می گزینم و پناه می‌برم به‌سوی خدای تعالی از آن کسی که عمداً این فعل کند» یعنی نماز مغرب را تأخیر کند تا وقتی که ستاره‌ها نمودار شوند.

وچنانچه روایت کرده است در کتاب «تهذیب» به‌سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه‌السلام که آن‌حضرت فرموده‌اند: إنَّ جِبْرِیلَ علیه‌السلام أَمَرَ رَسُولَ‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِالصَّلَواتِ کُلِّها، فَجَعَلَ لِکُلِّ صَلاةٍ وَقْتَیْنِ اِلّا الْمَغْرِبَ فَاِنَّهُ جَعَلَ لَها وَقْتاً واحِداً.

یعنی: «بدرستی که جبرئیل علیه‌السلام پیغمبر ـ صلوات الله علیه و آله ـ را از جانب خدای تعالی امر به‌نماز پنجگانه نمود، پس از برای هر نماز دو وقت مقرّر داشت سوای نماز مغرب که از برای آن یك وقت قرارداد».

[در تنگ بودن وقت مغرب]

ودر روایات متعدّدهٔ معتبره نیز وارد شده است که بیرون می‌رود وقت نماز مغرب به‌برطرف شدن شفق مغربی؛ یعنی همینکه سرخی شفق مغرب برطرف شود وقت مغرب منقضی می‌شود. وجماعتی از علمای ما ـ رضوان الله علیهم ـ عمل به آن کرده گفته‌اند که: مابین غروب آفتاب و برطرف شدن شفق از جانب مغرب وقت نماز مغرب است نسبت به‌کسی که اختیار داشته باشد ومانع شرعی از اداء نماز نداشته باشد، پس او را جایز نیست که نماز مغرب را به نیّت ادا گزارد چه نظر به او قضاست. وبعد از آن وقت مغرب کسی است که مضطر باشد ومانع شرعی از اداء نماز داشته باشد، پس او را جایز است کـه به نیّت ادا گزارد چه نظر بـه‌حـال او ادا است نه قضا.

وظاهر تر آنست که متأخّرین علماء ما ـ قدّس الله أرواحهم ـ بر آن رفته‌اند که: وقت مُضَیَّق وقت فضیلت است نه وقت ادا، ووقت ادا می کشد تا وقت خاصّهٔ عِشا داخل شود. پس برائتی که امام علیه السلام اظهار فرموده‌اند محمول است بر آنکه نسبت به کسی باشد که تأخیر تا آن وقت را که عبارت از نمودار شدن ستاره‌ها است واجب داند.

[اهمیت اذان واقامه درنماز مغرب]

وسزاوار آنست که اذان واقامت نمازمغرب را ترك نکنی، بدرستی که جماعتی از علماء ما مثل سیّد مرتضی علم الهدی، وابن ابی عقیل، وابن جُنَیْد ـ قَدَّس الله أرواحَهم ـ قائل به وجوب آن شده‌اند، بلکه بعضی از علما نمازمغرب را به ترك اذان و اقامت آن عمداً باطل دانسته‌اند وحکم به بطلان نماز کرده‌اند.

وهر گاه که اذان گفتی پس فصل کن میان اذان واقامت به نفس زدنی یانشستنی، بدرستی که روایت شده‌است از امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند: مَنْ جَلَسَ فیما بَیْنَ اَذانِ الْمَغْرِبِ وَالْاِقامَةِ کانَ کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فی سَبیلِ اللهِ.

یعنی: «هر کس درمیان اذان واقامت نماز مغرب بنشیند، بوده باشد ثواب او مانند ثواب کسی که درراه خدای تعالی درخون خود تپیده باشد یعنی شهیدشده باشد». ودعائی که درمیان اذان واقامت مغرب باید خواند اینست:

[دعای مابین اذان واقامهٔ مغرب]

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ بِاِقْبالِ لَیْلِكَ وَ اِدْبارِ نَهارِكَ، وَ حُضُورِ صَلَواتِكَ وَ اَصْواتِ دُعاتِكَ، وَتَسْبیحِ مَلائِکَتِكَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تَتُوبَ عَلَیَّ، اِنَّكَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ.

[خداوندا بهرو آوردن شب وپشت کردن روزت، ورسیدن وقت نمازهایت وصداهای خوانندگانت وتسبیح فرشتگانت ازتو می‌خواهم که برمحمدوآل

محمد درود فرستی ، وتوبه مرا بپذیری که هماناتوپذیرندهٔ توبه‌ومهربانی.]

واما استحباب فصل کردن‌درمیان‌اذان و اقامت مغرب‌به گامی، در کتب‌فروع مذکور است ودرمیان فقها مشهور ، نهایتش مستند آن‌غیرمعلوم است چه شیخ ما شیخ شهید ـقُدِّس‌سِرُّه ـ در کتاب «ذِکْرٰی» گفته که حدیثی دیده‌نشده‌است که‌دلالت براستحباب آن داشته باشد.

وباید گفت بعد از گفتن اقامت‌آنچه ازادعیهٔ مأثوره که دربحث اذان واقامت گفته شده.[1] بعد ازآن افتتاح نماز کند بارعایت‌آدابی که پیشترمذکورشد.

وباید که اختیار کنی ازسوره‌ها دررکعت اول‌سورهٔ إذاجاءَ نَصْرُالله یاسورهٔ أَلْهٰیكُمُ التَّكاثُر یاهرسوره که درطول وقصرمشابه اینها بوده‌باشد، چنانچه‌روایت کرده است شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» بسه سند صحیح ، و در رکعت دوم سورهٔ توحید .

[تعقیب نماز مغرب]

وبعد ازفارغ شدن ازنماز شروع به‌تعقیب کن به‌تکبیرات سه گانه، وتسبیح فاطمهٔ زهراـ‌صلوات‌الله علیهاـ بعدازآن‌سه مرتبه باید گفت‌آن چیزی‌راکه روایت کرده است رئیس‌المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی یَفْعَلُ ما یَشاءُ وَلایَفْعَلُ ما یَشاءُ غَیْرُهُ .

[سپاس خدائی راست که هرچه خواهد می‌کند ، و دیگران هر چه خواهند نتوانندکرد] .

[بیان نافلهٔ مغرب]

بعد ازآن برخیز وچهار رکعت نافلهٔ مغرب بگزار واگر می‌خواسته باشی که تعقیب را به‌طول کشانی پس‌افضل آنست که بعد ازنافله بخوانی زیاده برآنچه

---

۱ ـ در ص ۷۵ .

مذکور شد، اگروقت تو وسعت داشته باشد.

مترجم گوید: «بباید دانست که شیخ المحقّقین مترجم «اربعین» ـ خُلِّدَتْ ظِلالُ إفضالِه الیٰ یوم الدّین ـ در حاشیهٔ کتاب «جامع عبّاسی» ذکر کرده‌اند که: شیخ مفید ـ طاب ثراه ـ در کتاب «مقنعه» نقل کرده است که: اَولیٰ آنست که بعد از فراغ از نماز مغرب بلافاصله شروع در نماز نافله کند قبل از تعقیب. وشیخ شهید ـ قدّس سرّه ـ در کتاب «ذکریٰ» می گوید: افضل مبادرت به نافلهٔ مغرب است قبل از همه چیز، به واسطهٔ آنکه روایت شده است که: وقتی که خبر تولّد امام حسن عليه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید دو رکعت نماز به جهت شکر آن کردند بعد از نماز مغرب، وچون خبر ولادت امام حسین عليه السلام رسید دو رکعت دیگر بعد از آن گزاردند، وبعد از آن مشغول به تعقیب شدند. واز این دو روایت فهم می‌شود که بر تسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات الله علیها ـ نیز مقدم داشتند، نهایتش این روایت ضعیف است ومعارَض است به حدیث صحیح دیگر که متضمّن امر به تسبیح زهراست قبل از آنکه پاها را حرکت دهد از نماز فرض. یعنی به همان نشستنی که سلام داده است قبل از آنکه تغییر وضع پاها بدهد تسبیح بگوید ـ والله أعلم».

[اهمیت نافلهٔ مغرب]

و درباب گزاردن نافلهٔ مغرب مبالغهٔ بسیار وتأکید بی‌شمار از ارباب عصمت سلام‌الله علیهم وارد شده است. از آنجمله روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که آنحضرت به حارث بن مُغیره فرمودند که: لاٰتَدَعْ أَرْبَعَ رَكَعاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فی سَفَرٍ وَلا حَضَرٍ، وَإنْ طَلَبَتْكَ الْخَيْلُ.

یعنی: «ترک مکن چهار رکعت را بعد از مغرب درسفر ودر حضر اگر چه گریخته باشی از اعدا و ایشان درطلب تو باشند».

ومکروه است حرف‌زدن میانهٔ نماز مغرب ونافلهٔ آن، ودر روایت خَفّاف که از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است دلالتی بر کراهت آن هست. وروایت کرده

است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند : مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ ثُمَّ عَقَّبَ وَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ كُتِبَتَا لَهُ فِي عِلِّيِّينَ ، فَإِنْ صَلَّى أَرْبَعاً كُتِبَتْ لَهُ حِجَّةٌ مَبْرُورَةٌ .

یعنی : «هر کس که نماز مغرب را ادا کند وبعد از آن تعقیب بخواند وتکلّم نکند تا دو رکعت اول نافلهٔ آن را بگزارد ، مرتبهٔ نماز اورا درعلیّین می‌نویسند، واگر تکلّم نکند تا آن دو رکعت دیگر را نیز بگزارد ثواب حج مبرور نیکو درنامهٔ اعمال او می‌نویسند » .

و کراهت حرف زدن میانهٔ چهار رکعت یعنی میان دو رکعت اول ودو رکعت دوم شهرتی ندارد ، وآنچه دلالت بر کراهت آن دارد روایت أبی الفوارس است که گفت : نَهَانِي أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام عَنْ أَنْ أَتَكَلَّمَ بَيْنَ الْأَرْبَعِ الَّتِي بَعْدَ الْمَغْرِبِ .

یعنی: «نهی کرد مرا ابوعبدالله علیه السلام ازحرف زدن در میان چهار رکعت بعد از مغرب » .

واستدلال کرده است علاّمهٔ حلّی ـ قدّس سرّه ـ در کتاب «منتهی المطلب» به این روایت بر کراهت حرف زدن درمیانهٔ نماز مغرب ونافلهٔ آن، وشیخ ما شیخ شهید ـ طاب ثراه ـ نیز در کتاب «ذکری» دراین استدلال بااو موافقت کرده، وآن چنانست که می‌بینی.[1]

[تعیین وقت نافلهٔ مغرب]

واول وقت این چهار رکعت فارغ شدن ازنماز مغرب است که دراول وقت گزارده شود ، وآخر آن برقول مشهور برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم می‌رسد. ومزاحم نمی‌شود نمازعشا نافلهٔ مغرب را خواه متلبّس به آن شده

---

۱ ـ یعنی ضعیف است. ومرحوم مؤلف در وجه ضعف آن فرموده :

« وجه ضعف این استدلال آنست که نهی در این روایت نهی از تکلم بین نماز مغرب و نافله نیست بلکه نهی از تکلم در بین اجزاء نافله است » .

باشد وخواه نشده باشد. وبعضی گفته‌اند که: وقت نافلهٔ مغرب می کشد تاوقتی که باقی ماند ازنصف شب به‌مقدار اداء آن که آن‌وقت مخصوص نماز عشا است . و شیخ ماشیخ‌شهید ـقدّس سرّه‌ـ در کتاب «ذِکری»نیزقائل‌به‌این‌قول‌شده‌است،واختیار این‌نموده،نهایتش کلام‌علاّمه ـطاب‌ثراه‌ـ در کتاب«منتهی» دلالت‌داردبراتّفاق‌علماء ما ــرضوان‌الله علیهم‌ـ برآنکه آخروقت نافلهٔ مغرب برطرف شدن‌شفق‌است،پس حینئذٍ عدول ازمشهور نباید کرد .

وهرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب پس سزاوار آنست که قضا کند آنرا همچون سایر نوافل ، چه روایت شده است‌ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند که : گفت رسول خدای صلّی الله علیه وآله : إنَّ اللهَ تَعالی یُباهی بِالْعَبْدِ یَقْضی صَلاةَ اللَّیْلِ بِالنَّهارِ ، یَقُولُ : یا مَلائِکَتی انْظُرُوا إلی عَبْدی یَقْضی مالَمْ أفْتَرِضْ عَلَیْهِ ، اُشْهِدُکُمْ أنّی قَدْ غَفَرْتُ لَهُ .

یعنی: «بدرستی که‌حضرت‌عزّت ـعمّت عطیّاته‌ـ مباهات می کند به بنده که نماز نافله‌که درشب ازوفوت شده است درروز قضا می کند، ومی گوید: ای ملائکهٔ من نظر کنید بندهٔ‌مرا که قضا می کند چیزی راکه برو واجب نکرده‌ام،شما راگواه می گیرم برآنکه من آمرزیدم گناهان اورا » .

وبدرستی که روایت‌شده‌است ازاصحاب عصمت‌ـ سلام‌الله‌علیهم‌ـ درتفسیر قول خدای تعالی جائی که می‌فرماید: اَلَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ. یعنی : آن کسانی که مداومت می کنند بر نمازهای سنّتی که اگر گاهی به‌شب از ایشان نافله‌ای فوت شود به‌روز قضامی کنند ، وچون به‌روز فوت شود در شب‌به‌قضای آن قیام می‌نمایند .

و سزاوار آنست که چون شروع درنافلهٔ مغرب کنی هفت تکبیر افتتاحیّه رابا ادعیهٔ‌ثلاثه بجا آوری، ودرر کعت‌اول‌بعدازحمد سورهٔ‌توحیدسه‌نوبت‌بخوانی، ودر رکعت دوم سورهٔ إنّا أنْزَلْناهُ رایك نوبت . واگر خواهی در رکعت اول سورهٔ قُلْ یا أیُّهَا الْکافِرُونَ ، ودر رکعت دوم سورهٔ قُلْ هُوَ اللهُ أحَدٌ بخوان . و

اگر در هر دو رکعت به‌حمد اکتفا کنی نیز جایز است همچنانکه درسایر نوافل.

و سزاوار آنست که قرائت را در نافلهٔ مغرب و جمیع نوافل شب بلند بخوانی، وبعد از فارغ شدن از آن دو رکعت اول این‌دعا بخوان:

[دعای میان رکعات نافلهٔ مغرب]

اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَرىٰ وَلَا تُرىٰ، وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلىٰ، وَ إِنَّ إِلَيْكَ الرُّجْعىٰ وَ الْمُنْتَهىٰ، وَ إِنَّ لَكَ الْمَمَاتَ وَالْمَحْيىٰ، وَإِنَّ لَكَ الْآخِرَةَ وَ الْأُولىٰ. اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزىٰ، وَنَأْتِيَ مَا عَنْهُ تَنْهىٰ. اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَأَسْتَعِيذُ بِكَ مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِكَ، وَأَسْأَلُكَ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِعِزَّتِكَ، وَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْسَعَ رِزْقي عِنْدَ كِبَرِ سِنّي، وَ أَحْسَنَ عَمَلي عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلي، وَ أَطِلْ في طَاعَتِكَ وَ مَا يُقَرِّبُ مِنْكَ وَ يُحْظي عِنْدَكَ وَ يُزْلِفُ لَدَيْكَ عُمْري، وَ أَحْسِنْ في جَميعِ أَحْوَالي وَأُمُوري مَعْرِفَتي[1]، وَ لَا تَكِلْني إِلىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَ تَطَوَّلْ عَلَيَّ بِقَضَاءِ جَميعِ حَوَائِجي لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَابْدَأْ بِوَالِدَيَّ وَ وُلْدي وَ جَميعِ إِخْوَانِيَ الْمُؤْمِنينَ في جَميعِ مَا سَأَلْتُكَ لِنَفْسي، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

[خداوندا تو می‌بینی‌ودیده نمی‌شوی، وتو درنظرگاه‌بلند هستی، وباز گشت وآخرکار بسوی توست، ومرگ وزندگی بدست توست، و آخرت و دنیا از برای توست. خداوندا بتو پناه می‌بریم ازاینکه خوار و بی‌یاور شویم وآنچه‌را نهی فرموده‌ای بکار گیریم. خداوندا ازتو می‌خواهم که برمحمد وآل محمد درود فرستی، وبهشت را ازروی رحمت درخواست دارم، و باقدرتت‌ازآتش دوزخ به‌تو پناه می‌آورم، و به عزتت حورالعین از تو می‌خواهم، واینکه فراخ‌ترین روزیم رادر ایام پیریم، و نیکوترین اعمالم را به‌هنگام نزدیك شدن اجلم قراردهی، وعمرم را در راه طاعت و آنچه که بسوی تو نزدیکی می‌آورد وموجب بهره‌برداری نزد توست ومرا به پیشگاهت‌نزدیك می‌سازد طولانی‌سازی، وشناختم‌را درهمهٔ احوال وامورم

۱ــ درحاشیهٔ یك‌نسخه «مَعونَتي» است، یعني: درهمهٔ احوال‌وامورم نیکویاریم رسان.

نیکو گردان، ومرا به‌هیچیك ازآفریدگانت وامگذار، وبا برآوردن تمامی حاجات دنیوی وآخرویم برمن احسان‌کن، وآنچه را از تو برای خویشتن درخواست‌کرده‌ام نخست به‌پدر وفرزندان و همهٔ برادران مؤمنم عطافرما ، به‌رحمتت ای مهربانترین مهربانان] .

تتمة : و بعد ازآنکه فارغ شدی ازآنچه متعلّق است به‌دو رکعت اول نافلهٔ مغرب ، شروع کن در دو رکعت دیگـر از نافلهٔ مغرب ، وبخوان دررکعت اول ازین دو رکعت بعد ازحمد، اول سورهٔ حدید [1] را که اینست :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ* سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ يُحْيي وَ يُميتُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ * هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّٰاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ * هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ في سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِي الْاَرْضِ وَما يَخْرُجُ مِنْها وَ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما يَعْرُجُ فيها وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَ ما كُنْتُمْ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ* لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَإِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ * يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ .

ودر رکعت دوم آخر سورهٔ حشر [2] را وآن اینست :

لَوْ اَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَاَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَ تِلْكَ الْاَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ * هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنىٰ يُسَبِّحُ لَهُ

۱ــ سورهٔ ۵۷ آیات ۱ تا ۶.

۲ــ سورهٔ ۵۹ آیات ۲۱ تا ۲۴.

ما فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ .

وبگوی درسجدهٔ آخر ازین دورکعت هفت نوبت :

اَللّٰهُمَّ إِنّی أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْکَرِیمِ ، وَاسْمِكَ الْعَظِیمِ ، وَ مُلْكِكَ الْقَدِیمِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اَنْ تَغْفِرَلی ذَنْبِیَ الْعَظِیمَ ، إِنَّهُ لایَغْفِرُ الْعَظِیمَ إِلَّا الْعَظِیمُ .

[خداوندا بهروی گرامی ونام بزرگ وپادشاهی بی‌آغازت ازتو می‌خواهم که برمحمد وآل‌محمد درودفرستی ، و گناه بزرگ مرا بیامرزی کـه گناه بزرگ را جز بزرگ نیامرزد] .

پس هرگاه که فارغ شدی ازرکعات‌چهارگانه مانعی نیست ازآنکه‌اکمال تعقیب کنی به‌بعض‌آنچه در تعقیب صبح مذکور شد از ادعیه کـه در صباح و مسا خوانده می‌شود ، چنانچه درمحل خودش تراآگاه‌گردانیده‌ایم برآن .

فصل [اول]

[در تعقیبات نماز مغرب]

واگر وقت تو گنجایش داشته‌باشد پس بعد از تعقیب نافلهٔ مغرب تبرّك به خواندن این دعا بجوی :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ الْبَشيرِ النَّذيرِ، السِّراجِ الْمُنيرِ، الطُّهْرِ الطّاهِرِ، خاتَمِ اَنْبِيائِكَ، وَ سَيِّدِ اَصْفِيائِكَ، وَخالِصِ اَخِلّائِكَ، ذِي الْمَقامِ الْمَحْمُودِ، وَ الْمَنْهَلِ الْمَشْهُودِ، وَ الْحَوْضِ الْمَوْرُودِ.

[بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان . خداوندا درود فرست برمحمد همان مژده دهنده وهشداردهنده وچراغ فروزان وپاك وپاكیزه وخاتم پیامبرانت وسرور بر گزیدگانت وخالص دوستانت ، صاحب مقام محمـود (مقام شفاعت) وآبشخوارمشهود وحوض مورود (حوض کوثر که شیعیان بر کنار آن وارد شوند).

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ كَما بَلَّغَ رِسالَتَكَ، وَ جاهَدَ فى سَبيلِكَ، وَ نَصَحَ لِاُمَّتِهِ حَتّىٰ اَتاهُ الْيَقينُ. وَ صَلِّ عَلىٰ آلِهِ الطّاهِرينَ الْاَخْيارِ الْاَتْقِياءِ الْاَبْرارِ، الَّذينَ انْتَجَبْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ اصْطَفَيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ، وَاَمَنْتَهُمْ عَلىٰ وَحْيِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خُزّانَ عِلْمِكَ وَ تَراجِمَةَ وَحْيِكَ وَ اَعْلامَ نُورِكَ وَ

دعای تعقیب نماز مغرب

حَفَظَةَ سِرِّكَ، وَاَذْهَبْتَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيراً.

[خداوندا برمحمد درودفرست چنانکه پیامت را رساند، ودرراهت کوشید، وخیرخواهی امتش‌نمود تا مرگ اودررسید. وبرخاندان پاك وبرگزیده و پرهیزکارونیکوکاروی‌درود فرست همانان‌که برای‌خویشتن انتخابشان‌کردی وازمیان‌آفریدگانت برگزیدیشان، و بروحی خودت امینشان ساختی، و گنجینه‌داران ومفسران و بیان‌کنندگان وحی ونشانه‌های نوروحافظان اسرار خویش قرارشان دادی، وپلیدی ازایشان ببردی وبه‌کلی‌پاکشان‌ساختی].

اَللّٰهُمَّ انْفَعْنا بِحُبِّهِمْ، وَاحْشُرْنا فِي زُمْرَتِهِمْ وَ تَحْتَ لِوائِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ، وَ اجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، الَّذِينَ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ.

[خداوندا بدوستی‌آنان مارا سودبخش، ودرگروه وزیرپرچم آنان‌محشورمان کن، وبین ما وآنان جدایی میانداز، ومرا بسبب‌آنان بنزد خویش در دنیا و آخرت‌آبرومند وازمقربان درگاهت‌همانان‌که هیچ‌ترس وبیمی‌برآنان‌نیست وغمگین نگردند، قرارده].

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ النَّهارَ بِقُدْرَتِهِ، وَجاءَ بِاللَّيْلِ بِرَحْمَتِهِ خَلْقاً جَدِيداً، وَجَعَلَهُ لِباساً وَ سَكَناً، وَجَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ لِنَعْلَمَ بِهِما عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسابَ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَىٰ إِقْبالِ اللَّيْلِ وَ إِدْبارِ النَّهارِ.

[سپاس خداوندی راست‌که روز را به قدرت خویش ببرد، و شب را به صورت آفرینش تازه‌ای به رحمتش آورد،وبه‌منـزلت پوشش و مـوجب آرامش قرارش داد، وشب وروز را دونشانه ساخت تا بدان سبب شمار سالها وحساب (چیزها) را بدانیم. سپاس خدایرا بر روی آوردن شب وپشت نمودن روز].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاَصْلِحْ لِي دِينِيَ الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ اَمْرِي، وَاَصْلِحْ لِي آخِرَتِيَ الَّتِي إِلَيْها مُنْقَلَبِي، وَاجْعَلِ الْحَياةَ زِيادَةً لِي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ راحَةً لِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ، وَ اكْفِنِي اَمْرَ دُنْيايَ وَ آخِرَتِي بِما

كَفَيْتَ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ حِزْبَكَ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ، وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُمَا، وَ وَفِّقْنِي لِمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا كَرِيمُ. أَمْسَيْنَا وَ الْمُلْكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، وَمَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

[خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست ، و دینم را که حافظ حال و بال من است برایم اصلاح کن ، و آخرتم را که بازگشتم بآن سوست برایم به صلاح آر، و زنده ماندن را موجب افزونی از هر نوع خوبیها برایم گردان ، و مرگ را موجب راحتی از هر بدی برایم قرارده ، و امر دنیا و آخرتم را به همان صورت که دوستان و حزب خود از بندگان شایسته ات را کفایت نمودی کفایت فرما ، و شر آن دو را از من دور ساز، و مرا به انجام آنچه که تو را خشنود سازد موفق بدار ای کریم . شب کردیم در حالیکه پادشاهی و آنچه در شب و روز است از آن خدای یکتای قهار است] .

اَللّٰهُمَّ إِنِّي وَ هٰذَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِكَ ، فَاعْصِمْنِي فِيهِمَا بِقُوَّتِكَ ، وَلَا تُرِهِمَا جُرْأَةً مِنِّي عَلَى مَعَاصِيكَ ، وَ لَا رُكُوباً لِمَحَارِمِكَ ، وَاجْعَلْ عَمَلِي فِيهِمَا مَقْبُولاً ، وَسَعْيِي مَشْكُوراً ، وَ سَهِّلْ لِي مَا أَخَافُ عُسْرَهُ ، وَاقْضِ لِي فِيهِ بِالْحُسْنَى ، وَآمِنِّي مَكْرَكَ ، وَ لَا تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَكَ ، وَ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ ، وَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ ، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً ، وَلَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ يَا كَرِيمُ .

[خداوندا من و این شب و روز دو آفریده از آفریدگان تو ئیم ، پس مرا در آن دو به قوت خودت نگهدار، و جرأت مرا بر گناهان و ارتکاب حرامهایت سر آن دو منما، و کردارم را در آن دو مقبول و کوششم را مشکور گردان، و آنچه را که از مشکلاتش می هراسم برایم آسان ساز، و در آن نیکی را برایم مقدر نما و مرا از مکر خود در امان دار، و پردهٔ خودرا (که بر گناهم افکنده ای) مدر ، و یادت را از خاطرم مبر، و میان من و حول و قوه ات فاصله مینداز، و مرا به خودم و به هیچیك از آفریدگانت چشم بهم زدنی وامگذار ای کریم].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْتَحْ [مَسَامِعَ] قَلْبِي لِذِكْرِكَ، حَتَّى أَعِيَ

وَحْيَكَ ، وَأَتَّبِعَ أَمْرَكَ ، وَأَجْتَنِبَ نَهْيَكَ .

[خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست، و روزنه‌های گوش دلم را برای یادت بگشا تا وحی تو را فرا گیرم و فرمانت را پی گیرم و از نهیت دوری گزینم] .

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَلا تَصْرِفْ عَنّي وَجْهَكَ ، وَلا تَمْنَعْني فَضْلَكَ ، وَلا تَحْرِمْني عَفْوَكَ ، وَاجْعَلْني اُوالي أَوْلِياءَكَ وَاُعادي أَعْداءَكَ ، وَارْزُقْني الرَّهْبَةَ مِنْكَ ، وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ ، وَالتَّسْليمَ لِأَمْرِكَ ، وَالتَّصْديقَ بِكِتابِكَ وَاتِّباعَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

[خداوندا برمحمد و آل محمد درود فرست ، و رویت را ازمن مگردان ، و بخششت را ازمن دریغ مدار ، و ازعفوت محرومم مساز ،و مرا به گونه‌ای قرارده که دوستانت را دوست ودشمنانت‌را دشمن بدارم ، وترس خودت و میل به‌سویت وتسلیم فرمانت وتصدیق به کتابت وپیروی سنت‌پیامبرت (ص) را روزیم فرما] .

اَللّهُمَّ إِنّي أَعوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لاتَقْنَعُ ، وَبَطْنٍ لايَشْبَعُ ، وَعَيْنٍ لاتَدْمَعُ ، وَقَلْبٍ لا يَخْشَعُ ، وَصَلاةٍ لاتُقْبَلُ ، وَعَمَلٍ لايَنْفَعُ ، وَدُعاءٍ لا يُسْمَعُ . وَأَعوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ الْقَضاءِ ، وَدَرَكِ الشَّقاءِ ، وَشَماتَةِ الْأَعْداءِ ، وَجَهْدِ الْبَلاءِ ، وَعَمَلٍ لايُرْضي . وَأَعوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْكُفْرِ وَالْغَدْرِ ، وَضيقِ الصَّدْرِ وَسُوءِ الْأَمْرِ ، وَمِنْ بَلاءٍ لَيْسَ لي بِهِ صَبْرٌ ، وَمِنَ الدّاءِ الْعُضالِ ، وَغَلَبَةِ الرِّجالِ ، وَخَيْبَةِ الْمُنْقَلَبِ ، وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي النَّفْسِ وَالْأَهْلِ وَالْمالِ وَالدّينِ وَالْوَلَدِ ، وَعِنْدَ مُعايَنَةِ مَلَكِ الْمَوْتِ . وَأَعوذُ بِاللهِ مِنْ إِنْسانِ سَوْءٍ ، وَجارِ سَوْءٍ ، وَقَرينِ سَوْءٍ وَساعَةِ سَوْءٍ ، وَمِنْ شَرِّ مايَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمايَخْرُجُ مِنْها وَما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما يَعْرُجُ فيها ، وَمِنْ شَرِّ طَوارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ ، إِلّا طارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ رَبّي آخِذٌ بِناصِيَتِها ، إِنَّ رَبّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ . فَسَيَكْفيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّميعُ الْعَليمُ . اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي قَضى عَنّي صَلاةً كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنينَ كِتاباً مَوْقُوتاً .

[خداوندا بتو پناه می‌برم از نفسی که قانع نشود، وشکمی که سیر نگردد، و چشمی که سرشك نبارد، ودلی که خشوع نیابد، ونمازی که قبول نشود، و عملی که سود نبخشد، و دعایی که شنیده نگردد.و پناه می‌برم به تو از پیشامدهای ناگوار ورسیدن بدبختی وسرزنش دشمنان وبلای طاقت‌فرسا، وعمل ناپسند. و پناه می‌برم به تواز فقروکفرونیرنك و دلتنگی (بی‌صبری) وبدآوری و ازبلایی که صبر بر آن ندارم وازدرد بی‌دوا وغالب‌آمدن مردان و خسران درقیامت، و بدآوردن درنفس واهل‌ومال ودین و فرزنـد و وقت روبروشدن با فرشتهٔ مرك. وپناه می‌برم بهخـدا از آدم بد وهمسایـهٔ بد و همنشین بد ووقت بد،وازشرهر آنچه درزمین فرورود وازآن برآیدوهرآنچه ازآسمان فروریزد و درآن بالا رود، و ازشر پیشامدهای ناگوارشب‌وروز جزپیشامدی که بخوبی‌واردشود،و ازشرهرجنبنده‌ای که پروردگارم زمامدار اوست که پروردگارم برراه راست‌است، وبزودی‌خدا تورا کفایت کند و او شنوا ودانااست (۱). سپاس خدارا که نمازی ازعهدهٔمن برآورد که برمؤمنین دراوقات‌معین‌واجب گشته‌است].

بعدازآن باید گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ النُّورَ فی بَصَری، وَ الْبَصیرَةَ فی دینی، وَالْیَقینَ فی قَلْبی، وَ الْاِخْلاصَ فی عَمَلی، وَ السَّلامَةَ فی نَفْسی، وَ السَّعَةَ فی رِزْقی، وَالشُّکْرَ لَكَ اَبَداً ما اَبْقَیْتَنی.

[خداوندا بحق محمد وآل محمد ازتومی‌خواهم که برمحمدوآل‌محمد درود فرستی، ودرچشمم نور، ودردینم بینش، ودرقلبم یقین، ودرعملم اخلاص، و در جانم سلامتی، ودرروزیم فراخی قراردهی، وتا زنده‌ام می‌داری توفیق سپاست رابمن روزی نمایی].

بعدازآن دوسجدهٔ شکربجای‌آور، وبگوی درآن وبعدازآن آنچه قبل‌ازین

۱ـ اقتباس ازآیه قرآن‌کریم است وگویا بدین خاطر آورده شده‌کـه داعی را به استجابت دعا خاطر جمع‌کند.

درسجدۀ شکر مذکور شد. واقلّ آنچه جایز است که در هریك ازین دو سجده گفته شود و اکتفا به آن کند آنست که سه مرتبه شُکْراً شُکْراً بگوید. و دربعضی روایات مذکوراست که سجدۀ شکر را بعدازنافلۀ مغرب بجاباید آورد، ودربعضی دیگر آنکه قبل از نافله باید کرد.

مترجم گوید : «ببایددانست که مترجم «اربعین» -أدام الله ظِلاله الی یوم الدّین- درحاشیۀ کتاب «جامع عبّاسی» درمبحث نماز سنّتی ایراد کرده است که علاّمه در «منتهی» آورده است که سجدۀ شکر نماز مغرب می باید بعدازفراغ ازچهاررکعت نافلۀ آن بعمل آید چنانچه درکتاب مذکور است بـه واسطۀ آنکه شیـخ از حَفْص الجوهری روایت کرده است که امام رضا -علیه التّحیّة والثّناء- باما نماز گزاردند و بعدازرکعت هفتم سجدۀ شکر کردند، پس گفتم به او علیه السلام که پدران شما بعدازرکعت سیّم که بعدازفریضه باشد سجده می کردند، امام علیه السلام فرمودند:

ماکانَ اَحَدٌ مِنْ آبائی سَجَدَهُ اِلاّ بَعْدَ السَّبْعَةِ ، یعنی: « هیچکس ازپدران من سجدۀ شکر نکردند الاّ بعدازرکعت هفتم» که بعداز فراغ ز نافله باشد، نهایتش این حدیث ضعیف است، وجَهْم بن الجَهْم روایت کرده است که دیدم امام موسی علیه السلام را که بعدازرکعت سیّم که آخر فریضه است سجده کردند، گفتم: جان من فدای تو باد دیدم که بعدازسه رکعت فریضه سجده کردید؟ حضرت فرمودند: دیدی؟ گفتم: بلی دیدم، فرمودند که: لاتَدَعْهُما فَاِنَّ الدُّعاءَ فیهِما مُسْتَجابٌ ، یعنی: «وامگذار آنرا که دعا در آن مستجاب است » ؛ وظاهر اینست که سجدۀ مذکورسجدۀ شکربوده -والله أعلم بحقیقة الأمور».

وبعدازآنکه فارغ شدی ازسجدۀ شکر برخیز ازجهت دورکعت نماز غفیله، و بخوان دررکعت اول بعدازحمد :

وَذَاالنُّونِ اِذْذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ

مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ[1].

[وذوالنون (یونس پیامبر) راآنگاه که خشمگین (ازمیان قومش) برفت، پس دانست که (در روزی) برو تنگ نگیریم، پس در تاریکیها ندا برآورد که معبودی جز تو نیست من از ستمکاران (به خود) بوده‌ام ، پس دعایش را مستجاب کردیم واز اندوه رهایش ساختیم واینچنین مؤمنان را نجات می بخشیم].

و در رکعت دوم :

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لايَعْلَمُهاإلاّ هُوَ وَ يَعْلَمُ مافِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَماتَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إلاّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ في ظُلُماتِ الْأرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلايابِسٍ إلاّ في كِتابٍ مُبينٍ[2].

[وکلیدهای غیب همه نزد خداست ، کسی جز او بدان آگاه نیست ، و آنچه را در خشکی ودریاست می‌داند، وبرگی نیفتد جز اینکه آنرا می‌داند، وهیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین وهیچ تر وخشکی نیفتد جز اینکه همهٔ اینها در کتاب مبین هست].

وبعد از آن دستها بردار ازجهت قنوت خواندن وبگوی:

أللّٰهُمَّ إنّي أسْألُكَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الَّتي لايَعْلَمُها إلاّ أنْتَ ، أنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أنْ تَفْعَلَ بي كَذا وَكَذا .

[خداوندا به کلیدهای غیبی که کسی جز تو بدان آگاه نیست از تو می‌خواهم که برمحمد وآل محمد درود فرستی ، وبرایم چنین وچنان کنی].

یعنی مطالب خود را ذکر کن و بعد از آن بگوی : أللّٰهُمَّ أنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتي ، وَالْقادِرُ عَلىٰ طَلِبَتي ، تَعْلَمُ حاجَتي فَأسْألُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَيْتَها لي .

[خداوندا تو ولی نعمت منی، وبربرآوردن خواسته‌ام قادری ، وحاجتم را

۱ــ سورهٔ انبیاء : ۲۱ ــ آیهٔ ۸۷ .

۲ــ سورهٔ انعام : ۶ ــ آیهٔ ۵۹ .

می‌دانی ، پس بحق محمد وآل‌محمد علیه وعلیهم‌السلام ازتومی‌خواهم که آنهارا برایم برآوردی].

پس حاجت خود را ازحضرت عزّت بخواه ، چه روایت کرده است هشام بن سالم ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه‌السلام که : إِنَّ مَنْ صَلَّى هاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَيْنَ الْعِشائَيْنِ وَ دَعا بِهٰذَا الدُّعاءِ وَسَأَلَ اللّٰهَ حاجَتَهُ أَعْطاهُ اللّٰهُ ما سَأَلَ.

یعنی: « بدرستی که هر کس این‌دورکعت‌را درمیانهٔ نماز شام وخفتن گزارد وبه‌این‌دعاتبرّک‌جوید وحاجت‌خودرا ازحضرت عزّت‌خواهدحق - سبحانه‌وتعالی - حاجت‌اورا بر آورد و آنچه خواهد به او کرامت کند».

و بباید دانست که وجه تسمیهٔ این دورکعت که بِرَكْعَتَيِ الْغُفَيْلَةِ و رَكْعَتَيِ الْغَفْلَةِ ورَكْعَتَيْ ساعَةِ الْغَفْلَةِ‌درمیان فقهای‌ما - رضوان‌الله علیهم - اشتهاریافته‌است آنست که: آن‌وقتی‌را که این‌دورکعت‌دراین‌وقت گزارده‌می‌شودکه‌آن‌مابین‌مغرب وعشاست‌ساعت غفلت می‌نامند، و روایت کرده است رئیس المحدثین درکتاب « من لایحضره الفقیه » از امام الباطن و الظّاهرامام‌محمّد باقر علیه‌السلام که‌آنحضرت فرموده اند :

إِنَّ إِبْلِيسَ إِنَّما يَبُثُّ جُنُودَهُ جُنُودَ اللَّيْلِ مِنْ حَيْثُ تَغِيبُ الشَّمْسُ إِلىٰ مَغِيبِ الشَّفَقِ ، وَيَبُثُّ جُنُودَ النَّهارِمِنْ حِينِ يَطْلَعُ الْفَجْرُإِلىٰ مَطْلَعِ الشَّمْسِ. وَذَكَرَانَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله كانَ يَقُولُ : أَكْثِرُوا ذِكْرَاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هاتَيْنِ السّاعَتَيْنِ ، وَ تَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ شَرِّ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ ، وَعَوِّذُوا صِغارَكُمْ فِيهاتَيْنِ السّاعَتَيْنِ فَإِنَّهُما ساعَتا غَفْلَةٍ.

خلاصهٔ کلام امام علیه‌السلام آنکه : « بدرستی که‌ابلیس‌پرتلبیس پراکنده می کند جنود و اعوان خود را از وقت غایب شدن آفتاب تا هنگام غایب شـدن شفق ، و پراکنده می کند جنود روزرا ازوقت طلوع فجرثانی تا برآمـدن آفتاب، ومنتشر می‌سازد ایشان را ازجهت وسوسه کردن بنی‌آدم . وامام علیه‌السلام‌فرمودند: بدرستی که

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که: درین دوساعت غفلت ذکر حضرت عزّت بسیار کنید و از شرّ ابلیس و جنود او پناه به خدای تعالی برید ، و اطفال خود را نیز درین دو ساعت امر به استعاذه کنید [1] بدرستی که این دو ساعت ساعت غفلت است».

وروایت کرده است شیخ الطّایفة در کتاب « تهذیب الأحکام » از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت گفتند که: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند:

تَنَفَّلُوا فی ساعَةِ الْغَفْلَةِ وَ لَوْ بِرَكْعَتَیْنِ خَفیفَتَیْنِ فَاِنَّهُما یُورِثانِ دارَ الْكَرامَةِ. قیلَ: یارَسُولَ اللهِ وَماساعَةُ الْغَفْلَةِ؟ قالَ: مابَیْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشاءِ.

یعنی: «قیام نمائید به‌نمازسنّتی درساعت غفلت و اگرچه به‌دو رکعت خفیفه بوده باشد ، بدرستی که این دو رکعت نماز مورث دار کرامت است . شخصی سؤال کرد:ای‌رسول خدای ساعت غفلت کدام است؟ پس آنحضرت در جواب فرمودند که:مابین مغرب وعشا» .

مترجم گوید : «مؤیّد اینست چیزی که نقل کرده است شیخ ابوعلی طبرسی ـ طاب ثراه ـ در«مجمع البیان»ازابن عبّاس ـ رضی الله عنه ـ درتفسیرقوله تعالی حکایةً عن موسی علی نبیّنا وعلیه السّلام : وَدَخَلَ الْمَدینَةَ عَلی حینِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها [2]، که: دخول حضرت موسی علی نبیّنا وعلیه السلام مابین مغرب وعشابوده است ــ والله أعلم بحقیقة الأمور».

[درتعیین وقت نمازغفیله]

ومخفی نماند که مراد ازمابین نمازمغرب وعشا مابین وقت مغرب و وقت عشاست که عبارت ازمابین غروب آفتاب وغایب‌شدن شفق است چنانچه حدیث سابق مُشعِر بر آنست، نه آنکه مابین صلاة مغرب وصلاة عشا است ، ودراحادیث

۱ــ ترجمه بااین گونه صحیح است: واطفال خود رانیزدر یندوساعت تعویذ کنید یعنی برای آنان دعای حفظ بخوانید.

۲ــ سورة قصص : ۲۸ ـ آیة ۱۵.

صحیحه وارد شده است که اول وقت عشا برطرف شدن شفق است چنانکه عن قریب ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد.

واز این مقدمات مستفاد گردید که وقت اداء این دو رکعت غفلت مابین غروب آفتاب وبرطرف شدن شفق است، پس هر گاه که آن وقت بگذرد یعنی دو رکعت مذکور تاوقت برطرف شدن شفق بعمل نیاید قضامی شود.

واز جمله چیزهائی که بعمل آوردن آن درساعت غفلت سنّت است دو رکعت نماز است که در رکعت اول بعداز حمد سیزده بار إِذازُلْزِلَتْ باید خواند ودر رکعت دوم بعدازحمد پانزده بار قُلْ هُوَاللهُ أَحَدٌ، بتحقیق که روایت کرده است شیخ الطّایفة ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که آنحضرت فرمودند که: حضرت رسالت صلى الله عليه وآله فرموده اند که: مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ زاحَمَنِي فِي الْجَنَّةِ وَلَمْ يُحْصِ ثَوابَهُ إِلَّا اللهُ تَعالىٰ.

یعنی: «هر کس که این دو رکعت نماز رادرهر شب بعمل آورد با من در بهشت عنبر سرشت مراحمت نماید[1] وپهلوی من نشیند، وحصر ثواب آنرا بجز حضرت عزّت کسی دیگر نتواند».

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

مترجم گوید: « دراول دعای مابین اذان واقامت مغرب واقعست: « وَأَصْواتِ دُعاتِكَ» به تاء دو نقطهٔ فوقانیّه جمع داعٍ است، مراد اینجا اصوات دعاخوانندگان ومباشران عمل دعااند ــ والله أعلم ». « يُحْظىٰ عِنْدَكَ » به حاء بی نقطه وظاء نقطه دار بروزن يُعْطىٰ، یعنی موجب حَظّ شود درنزد تو.« يُزْلِفُ » بر وزن يُكْرِم به معنی يُقَرِّب است، یعنی نزدیك می گرداند به سوی تو.

«وَالْمَنْهَلِ الْمَشْهُودِ» مَنْهل ـ بفتح میم وسکون نون وفتح هاـ موضع نَهَل است بفتحین، وآن اول آشامیدن آب باشد. ومراد به منهل در اینجا حوض کوثر

۱ـ مزاحمت دراینجا کنایه ازشدت قرب ونزدیکی است.

است و عطف « حوض مورود» بر«منهل مشهود» عطف تفسیری است.

«حَتّیٰ اَتٰاهُ الْیَقینُ» ومراد به‌یقین مرگ است، و به این تفسیر کرده‌اند قول خدای‌تعالی‌را آنجا که‌می‌فرماید: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّیٰ یَأْتِیَكَ الْیَقینُ[1] معنی آیه ـ والله أعلم ـ آنکه: «عبادت کن‌پروردگار خودرا تازمانی که دریابد ترا یقین » که عبارت ازمرگ است. « وَ تَراجِمَةِ وَحْیِكَ » تراجمة ـ به‌تاء دونقطهٔ‌فوقانیّه‌وراء مهمله پیش ازالف وجیم مکسوره ومیم قبل‌ازهاء ـ جمع ترجمان است که مراد از آن مترجم باشد، یعنی مفسّرزبانی به زبان دیگر.«وَجَعَلَهُ لِباساً وَسَكَناً » مراد به لباس،غِطاء که عبارت ازپوشیده شدن است ازجهت آنکه شب‌می‌پوشد و مستورمی گرداند به ظلمت خود جهان را. و آیهٔ وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً [2] را همین تفسیر کرده‌اند. و وتفسیر سَكَن دردعای ساعت پنجم ذکر یافت [3].

« وَجَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ» تعیین گردانیده‌است‌شب‌وروز را دوعلامت که دلالت دارند بر کمال قدرت او. « عِصْمَةُ أَمْری » به کسر عین بی‌نقطه و سکون صاد بی‌نقطه ـ به‌معنی وِقایة و حفظ است ، یعنی اصلاح کن دین‌مرا آن دینی که حافظ من‌است از شقاوت مخلّده .

« وَ اجْعَلِ الْحَیاةَ زِیادَةً لی مِنْ كُلِّ خَیْرٍ » یعنی بگردان‌حیات‌رابرای‌من‌سبب اِزدیادهرنوعی ازانواع خیرات ونیکوئی‌ها .

«اَللّٰهُمَّ اِنّی وَ هٰذَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خَلْقانِ » أی‌مخلوقان، وچون شب‌وروز عبارت ازمقداریك‌دورهٔ آفتاب است‌بردورفلك، خَلقان که تَثْنیه‌است خبر از اسم اِنَّ واقع می‌تواند شد، یعنی مَن واین دورهٔ شب و روز دوخلقیم ازجمله‌خلق‌های تو. ومی‌تواند بود که خبرازاسم اِنَّ‌محذوف واقع شود ،وبراین‌تقدیر ازقبیل‌عطف جمله برجمله خواهدبود، وتقدیر کلام چنین باشد که: اِنّی خَلْقُكَ وَ هٰذَا اللَّیْلَ

۱ـ سورهٔ حجر: ۱۵ـ آیهٔ ۹۹.　　۲ـ سورهٔ نبأ : ۷۸ ـ آیهٔ ۱۰.

۳ـ ص ۲۶۷.

وَالنَّهارَ خَلْقانِ مِن خَلْقِكَ.

«وَلا تُرِهِما جُرْأَةً مِنّي» یعنی مگردان روز و شب را به حیثیّتی که ببینند از من جرأتی در اقدام به گناهان، یعنی چنان مکن که ایشان مرا در معصیت تو ببینند. وغرض طلب توفیق است بر ترك گناهان، یعنی مرا توفیق ده که از من گناهی بعمل نیاید که موجب غضب وسخط تو باشد.

«حَتّیٰ أَعِیَ وَحْیَكَ» أعی - به عین بی‌نقطه - به‌معنی أَفْهَمُ است، یعنی بگشا دل مرا به جهت ذکر خود، تا وحی ترا بفهمم. «وَدَرَكِ الشَّقاءِ» تفسیر آن در تعقیب صبح ذکر یافت[1].

«وَجَهْدِ الْبَلاءِ» جهد - به‌فتح جیم و گاهی به‌ضمّ جیم نیز آمده‌است - به‌معنی تعب ومشقّت است. وجَهد البلاء عبارت از حالتی است که این کس را به سبب آن حالت آرزوی مرگ می‌شده باشد. وبعضی گفته‌اند که: مراد از جهد البلاء کثرت عیال است با قلّت مال.

«وَمِنَ الدّاءِ الْعُضالِ» به‌عین بی‌نقطهٔ مضمومه وضادنقطه‌دار، مرض صعبی را گویند که اطبّا از معالجهٔ آن عاجز باشند.

مترجم گوید: «بباید دانست که ثعالبی در کتاب «سِرُّ اللُّغَة» کلامی ایراد کرده است که ترجمهٔ آن بنابر مناسبت مقام‌سمت انتظام می‌یابد و آن اینست که: هر گاه اطبّا از معالجهٔ مرضی عاجز آیند عرب آن مرض را «عَیا» نامند، وچون روز به‌روز متزاید شود وشدّت بهم‌رساند «عُضال»ش خوانند، وچون آنرا دارو نباشد «عُقام»ش گویند، وچون علاج پذیر نباشد «ناجس» و«نجیس»ش نامند، وچون کهنه شود و مدّتی بر آن بگذرد «مُزْمِن»ش خوانند، وچون دانسته نشود که چه مرض است تا آنکه از آن شرّی ظاهر شود «داء دفین»ش گویند[2]. عَصَمَنَا اللهُ إِیّانا وإِیّاکُم مِن جَمیعِ أَقسامِ الْأَسقامِ بمحمّدٍ وآلِهِ عَلَیهِمُ السَّلامُ - انتهی».

1- ص ۱۵۱.

۲- «فقه اللغة» ثعالبی: ص ۱۲۲.

«وَخَيْبَةِ الْمُنْقَلَبِ» خَيْبَة ـ به خاء نقطه‌دار و یاء به دونقطهٔ زیرین و باء به‌یك نقطه ـ مشتق است از خابَ یَخیبُ که به معنی محروم گشته و خاسر گردیده است. ومُنْقَلَب ـ به فتح لام ـ مصدر میمی است به معنی رجوع و انقلاب، ومراد به آن رجوع وبرگشتن است به سوی خدای تعالی درروزجزا.

«مِنْ إِنْسانِ سَوْءٍ وَجارِ سَوْءٍ» ـ به‌فتح سین بی‌نقطه ـ مصدر ساءَهُ است که به‌معنی فَعَلَ بِه‌ما یَکْرَهُهُ آمده، یعنی کاری کرد به‌او که سبب کراهت او شد. وبه‌ضمّ سین، اسمی است ازبرای معنیی که حاصل ازمصدراست. وبرسبیل اضافه وفتح سین نیز می‌گویند مثل اِنْسانِ سَوْءٍ و جارِ سَوْءٍ وقَرینِ سَوْءٍ وامثال آن.

«کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنینَ کِتاباً مَوْقُوتاً» کتاب، مصدر به معنی اسم مفعول است اَیْ مَکْتوباً ، چنانچه قِتال به معنی مقتول است . ومراد اینجا مکتوب به‌معنی مفروض است، ومراد به موقوف، محدود به اوقات معیّنهٔ مشخّصه است.

«وَذَاالنُّونِ» یعنی صاحب ماهی که مراد از آن حضرت یونس ـ علی نبیّنا و علیه‌السّلام ـ باشد. وتفسیر تتمّهٔ آیهٔ کریمه‌در ادعیهٔ نافلهٔ عصر سمت گزارش یافته است[1].

«وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ» یعنی: درنزد اوست خزاین غیب، یامفاتیح آن. ومفاتیح جمع مفتاح است یعنی کلید.

«إلّا فی کِتابٍ مُبینٍ» مراد به کتاب دراینجا لوح محفوظ است، وبعضی گفته‌اند که : مراد به کتاب دراین مقام علم‌الله تعالی است. «وَالْقادِرُ عَلی طَلِبَتی» به فتح طاء بی‌نقطه و کسر لام وفتح باء به یك نقطه، اَیْ مَطْلَبی، یعنی مطلب من. چنانچه درتعقیب صبح سبق ذکر یافت.[2]

«لَمّا قَضَیْتَها لی» لَمّا ــ به تشدید ــ به معنی الّا است چنانچه می‌گویند:

۱ــ ص۲۵۹.

۲ــ درنسخه‌چاپی متن‌عربی تفسیری‌درمورد «وَکَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ» دارد که در هیچکدام از نسخ نبود ، لذا آورده نشد.

أَسْأَلُكَ لَمّا فَعَلْتَ كَذا ، که به‌معنی‌ما أَسْأَلُكَ إِلاّ فِعْلَ كَذا است، یعنی سؤال نمی کنم ترا مگر فعل این‌چنین را. وبعضی لَمّا را به تخفیف خوانده‌اند ودراین‌صورت محتاج نخواهیم بود که فعل مثبت را به تأویل فعل منفی بریم و بربن تقدیر لفظ «ما» زایده‌خواهدبود . وقُرّاء «لَمّا» را درآیهٔ کریمهٔ: إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَيْها حافِظٌ[1] نیزبه دووجه خوانده اند بعضی به تخفیف وبعضی به تشدید.

۱ـ سورهٔ طارق: ۸۶ ، آیهٔ ۴.

فصل [دوم]

[بیان وقت نماز عشا]

باید دانست که اول وقت نماز خفتن بنابر قول مشهور فارغ شدن از نماز مغرب است، و وقت فضیلت آن می‌کشد تا ثلث شب، و وقت اداء آن تا آنکه باقی ماند به نصف شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را در آن توان کردن. وسزاوار آنست که بعد از فارغ شدن از نماز غفیله آن مقدار صبر کنی که سرخی از جانب مغرب برطرف شود بعد از آن شروع در نماز خفتن کنی، چه شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ مفید ـ قدّس الله روحهما ـ بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمی‌شود. وروایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» به‌سند صحیح از امام بحق ناطق امـام جعفر صادق علیه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند که:

إِنَّ أَوَّلَ وَقْتِ الْعِشاءِ الْآخِرَةِ ذَهابُ الْحُمْرَةِ . یعنی: «اول وقت عشاء آخره که عبارت از نماز خفتن است به برطرف شدن سرخی جانب مغرب است».

وحینئذٍ این روایت محمول است بر استحباب تأخیر نماز خفتن تا برطرف شدن شفق. پس هـر گاه که متحقّق شود برطرف شدن سرخـی جـانب مغرب سزاوار آنست که مبادرت نمائی به اذان واقامت گفتن از بـرای نماز خفتن، و ادعیهٔ پیش از اقامت وبعد از اقامت را بجا آوری، بعد از آن افتتاح به تکبیرات

هفتگانه با ادعیهٔ ثلاثه کرده شروع درنماز کنی ، ودررکعت اول سورهٔ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی یاسورهٔ وَ الشَّمْسِ یاهرسوره که دردرازی مشابه اینها باشد بخوانی چنانچه روایت کرده است شیخ الطّایفة درکتاب «تهذیب» به سند صحیح، ودر رکعت دوم سورهٔ توحید همچون باقی نمازهای دیگر، وبعد ازاتمام سوره تکبیر بگوی ودستهارا برابرروی خود بردار وقنوت بخوان به‌آنچه درباب اول مذکور شد، وبه آنچه درباب ششم‌مذکورخواهد شد، وقنوت وتعقیب‌را به‌طول کشان که وقت تو گنجایش آن دارد.

[تعقیب نماز عشا]

وچون از نماز فارغ شدی تعقیب کن به تعقیباتی که مشترك باشد میان نمازهای پنجگانه، یامشترك باشد میانهٔ صبح وشام ، یامخصوص باشد به عشا . و آنچه مخصوص به عشاست اینست:

اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ لا تُؤْمِنّا مَكْرَكَ ، وَلا تُنْسِنا ذِكْرَكَ، وَلا تَكْشِفْ عَنّا سِتْرَكَ ، وَلا تَحْرِمْنا فَضْلَكَ ، وَ لا تُحِلَّ عَلَيْنا غَضَبَكَ، وَلا تُباعِدْنا مِنْ جِوارِكَ، وَلا تُنْقِصْنا مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَلا تَنْزِعْ عَنّا بَرَكاتِكَ ، وَلا تَمْنَعْنا عافِيَتَكَ ، وَ أَصْلِحْ لَنا ما أَعْطَيْتَنا ، وَ زِدْنا مِنْ فَضْلِكَ الْمُبارَكِ الطَّيِّبِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ ، وَلا تُغَيِّرْ مابِنا مِنْ نِعْمَتِكَ ، وَ لا تُؤْيِسْنا مِنْ رَوْحِكَ ، وَلا تُهِنّا بَعْدَ كَرامَتِكَ، وَ لا تُضِلَّنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا، وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ.

[خداوندا به‌حق محمد وآل محمد برمحمد وآل محمد درود فرست ,ومارا ازمکرخود درامان مدار، ویادت‌را ازخاطرمان مبر، وپردهٔ (عفو) خویش از ما مدر، وازفضل خود محروممان مدار، وخشم خویش برمافرود میاور ، واز جوارت دورمان مساز، وازرحمتت بی‌نصیبمان مفرما، وبرکاتت‌را ازما مکن

وعافیت خود ازما دریغ مدار، وآنچه‌را بما داده‌ای برایمان صالح و شایسته فرما، وازفضل مبارك پاك نیكوی زیبای خویش برما بیفزا، ونعمتی راكه دراختیارمان نهاده‌ای تغییرمده، واز رحمت ناامیدمان مكن، وپس از آنكه‌گرامیمان داشته‌ای خوارمان مدار، وپس از آنكه‌راهمان نموده‌ای گمراهمان منما، و از نزد خویش رحمتی برما ببخش كه همانا توبسیار بخشنده‌ای].

پس هریك از فاتحه و قُلْ هُوَاللهُ اَحَد و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّاس را ده نوبت بخوان. وده نوبت بگوی:

سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرُ. وده‌نوبت: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. وبعد ازآن این دعا بخوان:

اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لى اَبْوابَ رَحْمَتِكَ، وَ اَسْبِغْ عَلَيَّ مِنْ حَلالِ رِزْقِكَ، وَمَتِّعْنى بِالْعافِيَةِ ما اَبْقَيْتَنى فى سَمْعى وَ بَصَرى وَ جَميعِ جَوارِحى. اَللّٰهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ، اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوبُ اِلَيْكَ، يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

[خداوندا درهای رحمت‌ترا بررویم بگشا، وازروزی حلالت فراوان برمن فرود آر، وتا باقیم می‌داری مرا ازسلامتی گوش وچشم وهمهٔ اعضایم برخوردار بدار. خداوندا هرنعمتی دراختیار داریم از توست، معبودی جز تو نیست، ازتو آمرزش می‌خواهم وبه سویت باز می گردم ای مهربانترین مهربانان].

بعد ازآن بگو این دعارا كه ازجمله ادعیهٔ طلب رزق است:

[دعای طلب رزق]

اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَيْسَ لى عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقى، وَ اِنَّما اَطْلُبُهُ بِخَطَراتٍ تَخْطُرُ عَلٰى قَلْبى، فَاَجُولُ فى طَلَبِهِ الْبُلْدانَ، وَاَنَا فيما اَطْلُبُهُ كَالْحَيْرانِ، لا اَدْرى اَفى سَهْلٍ هُوَ اَمْ فى جَبَلٍ، اَمْ فى اَرْضٍ حَزْنٍ، اَمْ فى سَماءٍ، اَمْ فى بَرٍّ اَمْ فى بَحْرٍ، وَعَلٰى يَدَىْ مَنْ، وَ مِنْ قِبَلِ مَنْ، وَ قَدْ عَلِمْتُ اَنَّ عِلْمَهُ عِنْدَكَ، وَ اَسْبابَهُ

بِيَدِكَ ، وَ أَنْتَ الَّذِي تَقْسِمُهُ بِلُطْفِكَ ، وَ تُسَبِّبُهُ بِرَحْمَتِكَ.

[خداوندا مرا آگاهی ازجای روزیم نیست ، تنها به مواردی که برقلبم خطور می‌کند درپی آن می‌روم، پس درپی آن شهر به‌شهر می گردم، وچون سرگردانی درراه این طلب هستم، ندانم که دربیابانی هموار است یا در کوه، درزمین سنگلاخ است یادرآسمان، درخشکی است یا دریا، وبه دست کیست، وازسوی کیست؟ تنها می‌دانم که علم آن نزد تـوست ، واسبابش بدست تو، وتویی که با لطف خویش تقسیمش می کنی ، وبا رحمت خـود اسبابش‌را فراهم می‌سازی].

أَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَاجْعَـلْ يٰارَبِّ رِزْقَكَ لِي وٰاسِعاً، وَ مَطْلَبَهُ سَهْلاً ، وَ مَـأْخَذَهُ قَرِيباً ، وَ لاٰ تُعَنِّنِي بِطَلَبِ مٰا لَمْ تُقَدِّرْ لِي فِيهِ رِزْقاً ، فَإِنَّكَ غَنِيٌّ عَـنْ عَذٰابِي ، وَ أَنَا فَقِيرٌ إِلٰـى رَحْمَتِكَ ، فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ جُدْ عَلٰى عَبْدِكَ بِفَضْلِكَ، إِنَّكَ ذُوفَضْلٍ عَظِيمٍ.

[خداوندا پس برمحمد وآل محمد درود فرست، وای پروردگار من روزی خـودرا برایم فـراوان گردان، وراه تحصیلش‌را آسان، ومحل دریافتش‌را نزدیك ساز، ومرا درمورد آنچه که روزیم مقدر نکرده‌ای به زحمت مینداز که از شکنجهٔ مـن بی‌نیازی، ومن به رحمت تـو محتاج. خـداوندا پس برمحمد وآل محمد درود فرست، وبا فضل خود بربندهٔ خویش بخشش کن که تو صاحب فضل بزرگی].

بعد از آن بگوی:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ،أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلاٰةً تُبَلِّغُنٰا بِهٰا رِضْوٰانَكَ وَالْجَنَّةَ، وَتُنْجِينٰا بِهٰا مِنْ سَخَطِكَ وَالنّٰارِ .

[به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان، خداوندا برمحمد وآل او درود فرست ، درودی که بدان سبب مارا به‌خشنودی وبهشت خویش رسانی،وازخشم‌خود وآتش‌دوزخ‌رهایی‌بخشی].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَرِنِي الْحَقَّ حَقّاً حَتّٰى أَتَّبِعَهُ ، وَ أَرِنِي الْبَاطِلَ بَاطِلاً حَتّٰى أَجْتَنِبَهُ ، وَلَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ مُتَشَابِهاً فَأَتَّبِعَ هَوَايَ بِغَيْرِ هُدًى مِنْكَ، وَاجْعَلْ هَوَايَ تَبَعاً لِرِضَاكَ وَ طَاعَتِكَ ، وَ خُذْ لِنَفْسِكَ رِضاً مِنْ نَفْسِي ، وَاهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست، وحق‌را به‌صورت حق به من بنما تا ازآن پیروی کنم، وباطل‌را به‌صورت باطل که ازآن دروی گزینم، وآن‌را برمن متشابه وچند پهلو مگردان‌که درنتیجه از هوای نفسم بجای هدایت تو پیروی کنم، و دلخواه مرا پیرو خشنودی وطاعت خود ساز، وآنچه‌را که موجب خشنودی توست از من بستان، وبه اذن خود مرا در اختلافی که درمورد حق شده (به سوی حق) هدایت فرما که تو هرکه‌را خواهی به راه راست هدایت می‌کنی].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَاهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ ، وَ عَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ ، وَ تَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ ، وَ بَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ ، وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ ، إِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضٰى عَلَيْكَ ، وَ تُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْكَ ، تَمَّ نُورُكَ اللّٰهُمَّ فَهَدَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ ، وَ عَظُمَ حِلْمُكَ فَعَفَوْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ ، وَ بَسَطْتَ يَدَكَ فَأَعْطَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ، تُطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْكُرُ، وَ تُعْصٰى رَبَّنَا فَتَغْفِرُ وَ تَسْتُرُ ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلٰى نَفْسِكَ بِالْكَرَمِ وَ الْجُودِ ، لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ ، تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ ، لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ.

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست، ومرا درزمرهٔ آنانکه هدایت کرده‌ای هدایت کن، ودرمیان آنانکه عافیت بخشیده‌ای عافیت ده، ودرمیان آنانکه سرپرستی کرده‌ای سرپرستی نما، وآنچه‌را عطا فرموده‌ای برایم مبارک گردان، واز شرآنچه که حکم اجرایش داده‌ای نگاهم دار، که تو حکم می‌کنی وبرتوحکمی نمی‌شود؛ وپناه می‌دهی ودرپناه کسی نخواهی بود.

دعای بعد از نماز عشا

خداوندا نورت کامل است پس راه نمودی – پس تو را سپاس – و حلم تو بس بزرگ است پس بخشودی – پس تو را سپاس – و دست گشادی و عطا فرمودی – پس تو را سپاس – . پروردگارا وقتی فرمانت برند جزای خیر دهی، و چون نافرمانیت کنند می‌آمرزی و پرده‌پوشی می کنی، تو چنانی که خود برخویشتن به جود و کرم ثنا گفته‌ای، همه بگوشیم و در خدمت آماده، تو مقدس و بلند پایه‌ای، گریز و پناهی از تو جز به‌سوی تو نیست].

لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ ، سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ ، عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْ لی وَ ارْحَمْنی، وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمینَ. لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، سُبْحانَكَ إِنّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ. لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ ، سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ ، عَمِلْتُ سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسی ، فَاغْفِرْ لی یا خَیْرَ الْغافِرینَ . لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، سُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ ، عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی ، فَتُبْ عَلَیَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ . لا إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ، سُبْحانَكَ إِنّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ ، سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ ، وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلینَ ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

[معبودی جز تو نیست، خداوندا تو منزه وستوده‌ای، من بد کرده و به خود ستم روا داشته‌ام، پس مرا ببخش و رحمت فرما که تو مهربانترین مهربانانی، معبودی جز تو نیست، تو منزهی من از ستمکاران بوده‌ام، معبودی جز تو نیست، خداوندا تو منزه وستوده‌ای ، من بدکرده و به خود ستم روا داشته‌ام ، پس مرا بیامرز ای بهترین آمرزندگان. معبودی جز تو نیست، خداوندا تو منزه وستوده‌ای ، من بدکرده و به خود ستم روا داشته‌ام ، پس توبه‌ام را بپذیر که تو بسیار پذیرندهٔ توبه و مهربانی، معبودی جز تو نیست، تو منزهی من از ستمکاران بوده‌ام. منزه است پروردگار تو که صاحب عزت است از آنچه (مشرکان) توصیف می کنند، و درود بر پیامبران، و سپاس از آن پروردگار عالمیان است].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ بَیِّتْنی مِنْكَ فی عافِیَةٍ ، وَ صَبِّحْنی

مِنْكَ فِي عافِيَةٍ، وَاسْتُرْنِي مِنْكَ فِي عافِيَةٍ، وَارْزُقْنِي تَمامَ الْعافِيَةِ، وَ دَوامَ الْعافِيَةِ، وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعافِيَةِ.

[خداوندا برمحمد و آل محمد درود فرست، ومرادرسلامتی ازسوی خودت درشام‌داخل‌ساز،و درسلامتی ازسوی خودت درصبح‌داخل‌ساز،ومراازسوی‌خویش درعافیت‌فراپوشان، وعافیت کامل‌ودائم و سپاس برعافیت‌وسلامتی‌روزیم فرما].

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَ دِينِي وَ أَهْلِي وَ مالِي وَ وَلَدِي وَ أَهْلَ حُزانَتِي، وَ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِها عَلَيَّ وَ تُنْعِمُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنِي فِي كَنَفِكَ وَ أَمْنِكَ، وَ كِلاءَتِكَ وَ حِفْظِكَ، وَ حِياطَتِكَ وَ كِفايَتِكَ، وَ سَتْرِكَ وَ ذِمَّتِكَ، وَ جِوارِكَ وَ وَدائِعِكَ، يا مَنْ لا تَضِيعُ وَدائِعُهُ، وَلا يَخِيبُ سائِلُهُ، وَ لا يَنْفَدُ ما عِنْدَهُ، إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ فِي نُحُورِ أَعْدائِي، فَكِدْ مَنْ كادَنِي وَ بَغى عَلَيَّ.

[خداوندا خــودم ودین و خانواده ومال واولاد وعیالم‌را که غمخوارشان هستم وهــرنعمتی‌را که بمن بخشیده‌ای وخواهی بخشید به تو سپردم. پس برمحمد و آل محمد درود فرست، ومرا درپناه وامنیت وپاسداری وحفظ و نگهداری وکفایت وپوشش‌وعهد وجوار وامانت خویش‌قرارداده، ای آنکه امانتهایت تباه نگردد، و سائلت نومید وتهی‌دست بازنگردد، و آنچه داری پایان نپذیرد، به پشتیبانی توسلاحم‌را درگلوی دشمن می‌زنم، پس نیرنگ هرکس‌را که به من‌نیرنگ زده وبرمن ستم نموده بخودش باز گردان].

اَللّٰهُمَّ مَنْ أَرادَنا فَأَرِدْهُ، وَ مَنْ كادَنا فَكِدْهُ، وَ مَنْ نَصَبَ لَنا عَداوَةً فَخُذْهُ يا رَبِّ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاصْرِفْ عَنِّي الْبَلِيّاتِ، وَ الْآفاتِ وَ الْعاهاتِ، وَ النِّقَمَ وَلُزُومَ السَّقَمِ، وَ زَوالَ النِّعَمِ وَعَواقِبَ التَّلَفِ، وَ ما طَغى بِهِ الْماءُ لِغَضَبِكَ، وَ ما عَتَتْ بِهِ الرِّيحُ عَنْ أَمْرِكَ، وَ ما أَعْلَمُ وَ ما لا أَعْلَمُ، وَ ما أَخافُ وَ ما لا أَخافُ، وَ ما أَحْذَرُ وَ ما لا أَحْذَرُ، وَ ما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ.

دعای بعد از نماز عشاء

[خداوندا هر که قصد بدی به ما کند قصد وی کن، و به هر که با ما نیرنگ زند نیرنگ زن، و هر کس را که علم دشمنی باما برداشته به کیفر خود بگیر ـ پروردگارا ـ همچون چیره‌ای زورمند. خداوندا برمحمد و آل‌محمد درود فرست، و گرفتاریها و آفات وامراض وفسادها ونقمت‌ها و دوام بیماری و زوال نعمت وعواقب تلف وآنچه‌را که موجب طغیان آب ازروی خشمت وتجاوزازحد باد بفرمانت می‌شود، وآنچه‌را می‌دانم ونمی‌دانم، وآنچه‌را که ازآن می‌ترسم ونمی‌ترسم، وآنچه‌را که ازآن می‌پرهیزم ونمی‌پرهیزم، وآنچه‌را که خود بدان داناتری (همه وهمه‌را) ازمن‌دور گردان].

أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ فَرِّجْ هَمّي، وَ نَفِّسْ غَمّي، وَ سَلِّ حُزْني، وَاكْفِني مٰا ضٰاقَ بِهِ صَدْري، وَعيلَ بِهِ صَبْري، وَ قَلَّتْ فيهِ حيلَتي، وَ ضَعُفَتْ عَنْهُ قُوَّتي، وَ عَجَزَتْ عَنْهُ طاقَتي، وَرَدَّتْني فيهِ الضَّرُورَةُ عِنْدَ انْقِطاعِ الْآمالِ، وَ خَيْبَةِ الرَّجاءِ مِنَ الْمَخْلُوقينَ إِلَيْكَ، فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْفِنيهِ، يا كافِياً مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلا يَكْفي مِنْهُ شَيْءٌ، إِكْفِني كُلَّ شَيْءٍ حَتّى لا يَبْقٰى شَيْءٌ يا كَريمُ.

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست، واندوهم‌را ببر، وغمم‌را بزدا، وحزنم‌را تسلی‌بخش، ومرا درمورد آنچه که سینه‌ام بدان تنگ، وصبرم مغلوب، وچاره‌ام اندك، ونیرویم‌ضعیف، وتابم ناتوان گشته، ودرمورد آنچه که پس‌از بریده گشتن آرزوها ونومید شدن از آفریدگان ناچاری مرا به سوی توکشاند کفایت فرما. پس برمحمد وآل محمد درود فرست ومرا از آنها کفایت کن ای‌که ازهرچیز کفایت کنی وچیزی ازتو کفایت نکند، مرا ازهمه چیز کفایت فرما تاجائیکه چیزی نماند ای کریم].

أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْني حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرامِ، وَ زِيارَةَ [قَبْرِ] نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَ التَّوْبَةِ وَ النَّدَمِ.

[خداوندا برمحمدوآل محمد درود فرست، وحج خانهٔ محترم‌خودراوزیارت [قبر]پیامبرت ـ صلواتك علیه‌وآله ـ راباتوبه وپشیمانی روزیم فرما].

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسی وَ اَهْلی وَ وَلَدی وَ اِخْوانی، وَ اَسْتَكْفيكَ ما اَهَمَّنی وَمالَمْ يُهِمَّنی وَاَسْأَلُكَ بِخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَلَّذی لايَدَّمَنُّ بِهِ سِواكَ يا كَريمُ. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی قَضٰی عَنّی صَلاةً كانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنينَ كِتاباً مَوْقُوتاً.

[خداوندا خودم وخانواده وفرزندان وبرادرانم‌را به تـو می‌سپادم، وازتو می‌خواهم که امور مهم وغیرمهم مرا کفایت کنی، وبه برگزیدهٔ تو از میان آفریدگانت ازتو می‌خواهم آنچه‌را که جـزتو قادر بربخشایش آن نیست (همچون آمرزش گناهان وخلود دربهشت) ای کریم. سپاس خدائی را که نمازی‌را که برمؤمنان واجبی معین وموقت بود(با خواندن آن)از عهده‌ام برداشت].

پس از آن دوسجدهٔ شکر بجا آور وبگوی درسجدهٔ اول:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَنْتَ، اِنْقَطَعَ الرَّجاءُ اِلاّٰ مِنْكَ يا اَحَدَ مَنْ لا اَحَدَ لَهُ، يا اَحَدَ مَنْ لا اَحَدَ لَهُ، يا اَحَدَ مَنْ لااَحَدَ لَهُ غَيْرُكَ، يا مَنْ لايَزيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطاءِ اِلاّٰ كَرَماً وَجُوداً، يا مَنْ لا يَزيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطاءِ اِلاّٰ كَرَماً وَجُوداً، يا مَنْ لايَزيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطاءِ اِلاّٰ كَرَماً وَجُوداً، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ، وَافْعَلْ بی كَذا وَ كَذا[1].

[خداوندا توئی تو، امیدجز ازتو بریده شده، ای یگانهٔ آن کس که یگانه‌ای ندارد، ای یگانهٔ آن کس که یگانه‌ای ندارد، ای یگانه آن کس که جز تو یگانه‌ای ندارد، ای که بخشش فراوان جز بر کرم وجودش نیفزاید(سه بار) برمحمد وخاندانش درود فرست (سه بار) وبرایم چنین وچنان کن].

بعد از آن رخسارهٔ راست‌را برزمین بگذار وهمان دعارا بخوان، بعد از آن رخسارهٔ چپ‌را برزمین گذار وهمان دعارا بخوان، بعد از آن عَـوْد کن به‌سجدهٔ

۱ــ بجای **كذا وكذا** باید حاجات خودرا بگوید.

ثانی وپیشانی برزمین بگذار وهمان دعارا بخـوان ، وبعد ازآن این دعارا که از جمله ادعیهٔ دفـع سختیها ومحنتهاست بخوان، وآن اینست:

یا سابِغَ النِّعَمِ ، یا دافِعَ النِّقَمِ ، یا بارِئَ النَّسَمِ ، یا مُجَلِّیَ الْهِمَمِ، یا مُغْشِیَ الظُّلَمِ، یا کاشِفَ الضُّرِّ وَالْاَلَمِ ، یا ذَا الْجُودِ وَ الْکَرَمِ ، یا سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ ، یا مُدْرِکَ کُلِّ فَوْتٍ ، یامُحْیِیَ الْعِظامِ وَ هِیَ رَمیمٌ ، وَمُنْشِئَها بَعْدَ الْمَوْتِ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اجْعَلْ لی مِنْ اَمْری فَرَجاً وَ مَخْرَجاً یا ذَا الْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ.

[ای فراوان نعمت، ای دور سازندهٔ بلاها و کیفرها، ای آفرینندهٔ جنبندگان، ای زدایندهٔ اندوهها، ای پوشانندهٔ تاریکیها، ای برطرف سازندهٔ پریشانی و درد، ای صاحب جودوکرم، ای شنوندهٔ هرصدا، ای دریابندهٔ آنچه که از دست رود، ای زنده کنندهٔ استخوانهای پوسیده وایجاد کنندهٔ آنها پس از مرگ، برمحمد وآل‌محمد درودفرست، وبرایم‌درکارم گشایش‌وراه گریزی قرارده ای صاحب جلال وکرامت].

بعد ازآن دورکعت وُتَیْرَه را نشسته بگزاری وایستاده گزاردن‌آن نیزجایزاست، ومشهوردرآن نشسته گزاردن است، وبعضی ازعلماء ـ رضوان الله علیهم ـ نشسته گزاردن این دو رکعت‌را افضل ازایستاده گزاردن می‌دانند.

[بیان نماز وُتَیْرَه]

وروایت‌کرده است شیخ الطّائفة درکتاب «تهذیب» به‌سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

رَکْعَتانِ بَعْدَ الْعِشاءِ کانَ اَبی یُصَلّیهِما وَ هُوَ قاعِدٌ، وَ اَنَا اُصَلّیهِما وَاَنَا قائِمٌ. یعنی: «دورکعت بعد ازعشارا پدرم نشسته می گزاردند ومن آنـرا ایستاده می گزارم». وعمل ما درگزاردن این دورکعت برقول مشهوراست.

ووقت آن می کشد تـا وقت نماز عشا، وبعد ازنصف شب قضا مـی‌شود.

وافتتاح آنرا به تکبیرات هفتگانه وادعیهٔ ثلاثه کن، ودرر کعت اولی بعد از فاتحه سورهٔ تَبارَکَ یا سورهٔ واقعه بخـوان، ودرر کعت دوم بعد ازفاتحه سورهٔ توحید بخوان، وبعد ازفارغ شدن دعاکن به‌آنچه خـواهی وحاجت خودرا درخواست کن ازحضرت الهی.

توضیح : [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

«وَ لاتُؤْمِنّا مَکْرَکَ » مراد آنست که مرا ازمکرخود ایمن مگردان ، ونسبت بەمن عمل اِستدراج مکن که به اِزاء هر تقصیری ومعصیتی که از من دروجود آید نعمتی وعافیتی کرامت فرمائی تا باعث غفلت من شود وازخوف تو ایمن گردم و ازندامت وپشیمانی فراموش کنم تاآنکه اجل موعود دررسد ومن مستحقّ عـذاب وعقاب گردیده باشم، وذٰلکَ هوَالخُسرانُالمُبینُ نَعوذُ بِاللهِ منه.

« وَلا تُؤْیِسْنا مِنْ رَوْحِكَ » ــ به فتح راء بی‌نقطه ــ، به‌معنی مِـن رحـْمـَتِـك است. ورَوْح دراصل لغت به‌معنی راحت است، واینجا مراد رحمت است.

«وَ اَسْبِغْ عَلَیَّ مِنْ حَلالِ رِزْقِكَ »، یعنی: وسیع گردان برمن رزق حلال‌را. وچون تضمین شده است دراسباغ معنی افـاضه، به اعتبار آن‌متعدّی شده است به «عَلیٰ» والّا قیاس آنست که متعدّی بنفس باشد.

« وَ لا تُعَنِّنی» ــ به‌عین بی‌نقطه ودونون که نون اول مشدّد است ــ مأخوذ از «عَنای» به فتح عین است که به معنی تعب ومشقّـت است؛ یعنی: مـرا درطلب رزق غیرمقدّر به‌تعب ومشقّت میندازد، چنانچه گفته‌اند:

بشنو این نکته که خود را زغم آزاد کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

وما حصل معنی آنکه: مرا مُلْهَم گردان که ازطلب این قسم روزی که برای من مقدّر نباشد اعراض نمایم ودرپی آن نباشم.

«وَ خُذْ لِنَفْسِكَ رِضىٰ مِنْ نَفْسى »یعنی: نفس مرا راضی گردان به‌آنچه وارد می‌شود به تقدیر تو بر آن.

مترجم گوید: «بباید دانست که تفسیر این فقره بنابر آنچه مصنّف ــ قدّس سرّه ــ ذکر کرده‌اند بقدر دوراست، وآنچه به خاطر یکی از فضلا ــ طاب ثراه ــ رسیده شاید به صواب اقرب باشد وآن اینست که: می‌باید معنی این فقره: خُذْ لِنَفْسِكَ مِنّي ما تَرْضىٰ بِهِ عَنّي باشد یعنی: بگیر به‌جهت نفس‌خود ازمن آنچه راضی شوی به‌آن ازمن. چنانچه درقنوت وَتْر عبارتی‌خواهد آمد که إشعار بر آن دارد وآن اینست که: وَ ها اَنَاذَيْنَ يَدَيْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي الرِّضا حَتّى تَرْضىٰ، لَكَ الْعُتْبىٰ ــ والله أعلم».

« وَ اَهْلَ حُزانَتى » ــ به حاء بی‌نقطهٔ مضمومه وزاء نقطه دار ــ ، مراد اهل وعیال است که ازبرای ایشان این کس محزون وغمناك می‌شود.

« وَاجْعَلْني في كَنَفِكَ » مراد از كَنَف ــ به فتح نون ــ حِرز وپناه است که آدمی ازشدايد ومصائب پناه به او می‌برد وملتجی به او می‌شود.

« وَ حِياطَتِكَ » ــ به حاء بی‌نقطهٔ مکسوره ــ ، به معنی حفظ وتعهّد است .

« وَ ذِمَّتِكَ » به معنی عَهْدِك وكَفالَتِك وضَمانِك .

« اَدْرَأُ بِكَ في نُحُورِ اَعْدائي » اَدْرَأُ ــ بـه دال‌وراء بی‌نقطه ــ دروزن ودرمعنی‌مثل اَدْفَعُ است، وازجهت مناسبت متضمّن‌معنی اَضْرِبُ واَطْعَنُ است. ونُحور ــ به ضم نون ــ جمع نَحْر است، ونحر موضع قِلاده‌را گویند.

« اَخْذَ عَزيزٍ » مراد به‌عزیز دراین مقسام، غالب است. « وَالنِّقَمَ وَ لُزُومَ السَّقَمِ » أولی وأنسب دربن مقام آنست که سَقَم ــ به فتح سین بی‌نقطه وفتح قاف ــ خوانده شود تا مناسب لفظ نَقَم باشد، واگرچه به‌ضم سین وسکون قاف نیز آمده است.

« وَ ما طَغی بِهِ الْماءُ لِغَضَبِكَ » طغی ـ به‌طاء بی‌نقطه وغین نقطه دار ـ از طغیان که به معنی در گذشتن ازحدّ واندازه است، ومراد اینجا یعنی: ازمن کناره گردان آنچه موجب هلاکت به‌آب می‌شود به‌سبب غضب و سخط اوجلّ‌شأنه [1].

« وَ ما عَتَتْ بِهِ الرِّيحُ عَنْ أَمْرِكَ » عتت ـ به‌عین بی‌نقطه وبه دو تاء به دو نقطهٔ فوقانیّه ـ مأخوذ از«عُتُوّ » است که به معنی در گذشتن ازحدّ است، ومراد اینجا یعنی : از من دور گردان آنچه به سبب آن باد ازحدّ و اندازه درمی گذرد در گذشتنی که صادرمی‌شود ازامرتو به‌او نسبت به‌آنچیز.

« وَعيلَ بِهِ صَبْرِی» ـ به‌عین بی‌نقطه وياء به‌دونقطهٔ زیرین ـ به‌صیغهٔ مجهول از «عالَ »است که به معنی غلبه کردن است، یعنی: صبرمـن مغلوب شده است و طاقت صبر کردن نمانده است.

« اَلَّذی لایَمُنُّ بِهِ سِواكَ » یعنی: سؤال می‌کنم ازتو امری‌را که به‌غیر از تو دیگری قـدرت ندارد بربخشیدن آن به مـن ومنّت نهادن به‌آن برمن ، مانند مسئلت آمـرزش گناهان وخـلود درجنان . وماحصل کلام بلاغت انتظام آنکه : درخواست می‌کنم ازتوآمرزش گناهان وجاوید بودن درجنان‌را، وبه غیـر ازتو کرا قدرت براین قسم امری است که به من عطا تـواند کرد ومنّت برمن تـواند نهاد ؟

« یا سابِغَ النِّعَمِ » مـراد به‌سُبوغ نعمت گشادگی ووسعت آنست چنانچه قبل ازین دانستی. واین فقره ازقبیل وصف است به حال‌متعلّق چنانچه در «بدیع السّمٰوات» اشعاری به آن شده.

« یا بـارِئَ النَّسَمِ » باریٔ به‌معنی خالق است، ونَسَم ـ به نون وسین بی

---

[1] ــ دراینجامترجم جمله‌را نقل به معنی کرده ولی ضمیرغائب‌را به مخاطب تبدیل ننموده ، وباید: «به‌سبب غضب وسخط تو» می گفت.

نقطهٔ مفتوحتین ـ جمع نَسَمه ـ به دوفتحه ـ است ومراد ازآن انسان است ، و اطلاق آن برمملوك نیز می‌کنند خواه مرد باشد وخواه زن. وممکن است که درین مقام مراد ازجمیع خلایق باشد ازآدمی وغیر آدمی.

باب پنجم

در آنچه از وقت خواب تا نصف شب مشغول به آن باید بود

باب پنجم

درآنچه از وقت خواب تا نصف شب مشغـول بـه آن باید بـود

[استحباب وضو ساختن برای خواب]

اول‌چیزی که درنزد ارادهٔ خواب کردن به‌عمل باید آورد وضو ساختن است، چه روایت کرده است رئیس‌المحدثین در کتاب «من لایحضره‌الفقیه» از امام بحق ناطق امام‌جعفر صادق علیه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلىٰ فِراشِهِ باتَ وَ فِراشُهُ کَمَسْجِدِهِ. یعنی: «هـر کس که وضو سازد و به‌جامهٔ خواب خود درآید آن جامهٔ خواب چون مسجد او باشد».

وذکر کرده‌اند علماء ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ که قادر بـر استعمال آب‌را جایز است تیمّم ساختن از برای خواب مثل تیمّم ساختن از برای نماز میّت.

[تیمم برای خواب افضل از وضو است]

مترجم گوید: «صاحب وشارع نجات»[1] در کتاب مذکور ذکر کرده است

---

۱ ـ از مرحوم محقق داماد فیلسوف معروف، ودر اصول و فروع دین به‌زبان فارسی است.

که ازبرای خواب کردن مطلقاً وضو سنّت است، وغایت دربن وضو وقوع خواب است بـر صفت کمال چنانچه در «عیـون المسائل»[1] بیـان آن شده است، وتیمّم اینجا افضل است ازوضو با وجـود آب وتمکّن از استعمال مثل تیمّم ازبـرای نمازجنازه. ونیّت تیمّم چنین کند که: اَتَیَمَّمُ لِلنَّوْمِ لِوُقُوعِهِ عَلَی الْوَجْهِ الْکامِلِ ـ والله الموفّق».

وازجمله اعمال سنّتی که دروقت خواب بعمل باید آورد خواندن سورهٔ توحید وسورهٔ جحد است، چه روایت کرده است آنرا رئیس‌المحدثین در کتاب مذکور به‌سند صحیح. ونیز وارد شده است از ارباب عصمت ـ سلام‌الله علیهم ـ که سورهٔ قل هو الله‌احد را دروقت خواب کردن صد مرتبه باید خواند، چنانچـه روایت کرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به طـریق صحیح از ابی اُسامه که گفت: شنیدم از امام بحق ناطق امام‌جعفرصادق علیه‌السلام که فرمودند:

مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَاللهُ اَحَدٌ» مِائَةَ مَرَّةٍ حینَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ غُفِرَ لَهُ ماقَبْلَ ذٰلِكَ خَمْسینَ عاماً. یعنی: «هر کس که درحین درآمدن به‌جامهٔ خواب سورهٔ قُلْ هوالله احد را صدبار بخواند آمرزیده شود گناهان پنجاه سالهٔ او».

ونیزروایت کرده است در کتاب‌مذکورهم از آنحضرت علیه‌السلام که فرموده‌اند که: گفت رسول‌خدای صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ قَرَأَ «اَلْهیٰکُمُ التَّکاثُرُ» عِنْدَ النَّوْمِ وُقِیَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ. یعنی: «هر کس که سورهٔ الهیکم‌التکاثر را درنزد خـواب کردن بخواند از فتنهٔ قبرمحفوظ ماند».

وسزاوار آنست که چون به‌جامهٔ خواب درآئی تبرّك جوئی به‌خواندن این دعـائی که روایت کرده است رئیس‌المحدثین در کتاب «من لایحضره‌الفقیه» بـه طریق‌صحیح ازمحمّدبن مسلم که گفت: گفت مرا ابوجعفر علیه‌السلام: اِذا تَوَسَّدَ الرَّجُلُ یَمینَهُ فَلْیَقُلْ:

بِسْمِ اللهِ، اَللّٰهُمَّ اِنّـی اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیْكَ، وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیْكَ، وَ

---

۱ ـ این کتاب‌نیز ازمرحوم محقق‌داماداست. «الذریعة» ج۱۳ ص۷۴و ج۱۵ ص۳۸۲.

فَوَّضْتُ اَمْرِى اِلَيْكَ ، وَ اَلْجَأْتُ ظَهْرِى اِلَيْكَ ، تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ ، رَهْبَةً مِنْكَ وَ رَغْبَةً اِلَيْكَ، لامَلْجَأَ وَ لامَنْجا مِنْكَ اِلاّ اِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتابِكَ الَّذى اَنْزَلْتَ، وَ بِرَسُولِكَ الَّذى اَرْسَلْتَ.

[بنام خدا، خداوندا خودم‌را تسلیم تو کردم، ورویم‌را به‌سوی تو گرداندم، وکارم‌را به‌تو واگذاردم، وپشتم‌را به‌تو پناه دادم ، برتوتوکل نمودم، هم ازروی ترس ازتو وهم ازروی گرایش به تو، پناهگاه و گریزگاهی از تو جز به‌سوی تو نیست، به کتابت که نازل کردی‌وبه‌پیامبرت‌که فرستادی ایمان آوردم].

ثُمَّ تُسَبِّحُ تَسْبيحَ الزَّهْراءِ عليها السلام ـ هذا آخِرُالحديث. یعنی: هر گاه کسی به‌جامهٔ خواب درآید و برپهلوی راست بخوابد باید که این‌دعائی که مذکورشد بخواند، وبعد ازآن تسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات‌الله علیها ـ بگوید.

وبایدد‌انست که استحباب‌تسبیح‌فاطمهٔ زهرا ـ صلوات‌الله علیها ـ بنابرمشهور مخصوص دووقت است یکی بعد از هرنماز، ودیگری دروقت خواب. وظاهر روایت که وارد است به استحباب گفتن تسبیح دروقت خواب کردن مقتضی تقدیم تسبیح است برتحمید، وظاهر روایت صحیحه که وارد است درمطلق گفتن تسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات‌الله علیها ـ مقتضی تأخیر تسبیح است ازتحمید.

ومناسب نمود گسترانیدن وپهن ساختن کلام درین مقام بعون ملک وهاب واگرچه خارج است ازوضع کتاب.

پس می‌گوئیم ماکه: اختلاف کرده‌اند علماء ما ـ رضوان الله علیهم ـ درباب تقدیم تسبیح برتحمید با وجود اتفاق ایشان برابتداء به تکبیر، چنانچه صحیحهٔ محمّدبن سنان که ازامام جعفرصادق عليه السلام روایت کرده است مصرّح بـه آن است که ابتدا به تکبیر است. وبنابرمشهور که درتعقیبات نمازعمل‌برآنست تقدیم تحمید است برتسبیح ، ورئیس المحدثین وپدراو علیّ‌بن بابویه وابن‌جُنَیْد قائل شده‌اند به‌تأخیر تحمید ازتسبیح.

وروایات که از ائمّهٔ اطهار علیهم السلام دراین باب اشتهار یافته است بحسب ظاهر خالی از اختلاف نیست، وروایت معتبره که ظاهر آن دلالت دارد برتقدیم تحمید بر تسبیح وشامل است باطلاقها بر آنکه بعدازنماز گفته شود ودروقت خواب نیز بعمل آورده شود روایتی است که روایت کرده است شیخ الطّایفة در کتاب «تهذیب» به سند صحیح ازمحمّدبن عُذافر که گفت:

دَخَلْتُ مَعَ اَبی عَلیٰ اَبی عَبْدِاللهِ علیه السلام فَسَأَلَهُ اَبی عَنْ تَسْبیحِ الزَّهْراءِ علیها السلام فَقالَ: «اَللهُ اَکْبَرُ» حَتّیٰ اَحْصیٰ اَرْبَعاً وَ ثَلاثینَ مَرَّةً. ثُمَّ قالَ: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» حَتّیٰ بَلَغَ سَبْعاً وَ سِتّینَ. ثُمَّ قالَ: «سُبْحانَ اللهِ» حَتّیٰ بَلَغَ مِائَةَ مَرَّةٍ یُحْصیها بِیَدِهِ جُمْلَةً واحِدَةً.

خلاصهٔ کلام محمّدبن عُذافر آنکه: «درآمدم من باپدرم به خدمت امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه السلام پس پدرم پرسید از کیفیّت تسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات الله علیها ـ پس آنحضرت درمقام بیان آن درآمده، الله اکبر گفتند تا آنکه سی وچهارمرتبه شمردند، بعدازآن الحمدلله گفتند تاآنکه به شصت وهفت مرتبه رسید، بعد ازآن سبحان‌الله گفتند تا آنکه صد مرتبه تمام شد، ومی‌شمردند به دست مبارك خود تکبیر وتحمید وتسبیح‌را جملةً واحدةً».

وروایتی که ظاهرش دلالت دارد برتقدیم تسبیح برتحمید ومخصوص است به‌آنکه درنزد خواب بعمل آورده شود روایتی است که روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره‌الفقیه» ازامام المتّقین امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند شخصی ازبنی‌سَعد را:

اَلا اُحَدِّثُکُمْ عَنّی وَ عَنْ فاطِمَةَ؟ اِنَّها کانَتْ عِنْدی فَاسْتَقَتْ بِالْقِرْبَةِ حَتّی اَثَّرَ فی صَدْرِها، وَطَحَنَتْ بِالرَّحیٰ حَتّیٰ مَجِلَتْ یَداها، وَ کَسَحَتِ الْبَیْتَ حَتّیٰ اغْبَرَّتْ ثِیابُها، وَ اَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقِدْرِ حَتّیٰ دَکِنَتْ ثِیابُها، فَاَصابَها

مِنْ ذٰلِكَ ضَرَرٌ شَدیدٌ، فَقُلْتُ لَها: لَوْ أَتَیْتِ أَباكِ فَسَأَلْتِهِ خادِماً یَكْفیكِ حَرَّ ما أَنْتِ فیهِ مِنَ الْعَمَلِ. فَأَتَتِ النَّبِیَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ أَحْداثاً فَاسْتَحْیَتْ وَ انْصَرَفَتْ، فَعَلِمَ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّها جاءَتْ لِحاجَةٍ، فَغَدا عَلَیْنا وَ نَحْنُ فی لِحافِنا، فَقالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ، فَسَكَتْنا وَاسْتَحْیَیْنا لِمَكانِنا، ثُمَّ قالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ، فَسَكَتْنا وَاسْتَحْیَیْنا لِمَكانِنا، ثُمَّ قالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ، فَخَشینا إِنْ لَمْ نَرُدَّ عَلَیْهِ أَنْ یَنْصَرِفَ ـ وَقَدْ كانَ یَفْعَلُ ذٰلِكَ یُسَلِّمُ ثَلاثاً فَإِنْ أُذِنَ لَهُ وَ إِلاَّ انْصَرَفَ ـ، فَقُلْتُ: وَ عَلَیْكَ السَّلامُ یا رَسُولَ اللهِ ادْخُلْ.

فَدَخَلَ وَ جَلَسَ عِنْدَ رُؤُوسِنا وَ قالَ: یا فاطِمَةُ ما كانَتْ حاجَتُكِ أَمْسِ عِنْدَ مُحَمَّدٍ؟ فَخَشیتُ إِنْ لَمْ تُجِبْهُ أَنْ یَقُومَ، فَأَخْرَجْتُ رَأْسی، فَقُلْتُ: وَ اللهِ أَنَا أُخْبِرُكَ یا رَسُولَ اللهِ، إِنَّها اسْتَقَتْ بِالْقِرْبَةِ حَتّیٰ أَثَّرَ فی صَدْرِها، وَجَرَتْ بِالرَّحیٰ حَتّیٰ مَجَلَتْ یَداها، وَ كَسَحَتِ الْبَیْتَ حَتّیٰ اغْبَرَّتْ ثِیابُها، وَ أَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقِدْرِ حَتّیٰ دَكِنَتْ ثِیابُها، فَقُلْتُ لَها: لَوْ أَتَیْتِ أَباكِ فَسَأَلْتِهِ خادِماً یَكْفیكِ حَرَّ ما أَنْتِ فیهِ مِنْ هٰذَا الْعَمَلِ.

فَقالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَفَلا أُعَلِّمُكُما ما هُوَ خَیْرٌ لَكُما مِنَ الْخادِمِ؟! إِذا أَخَذْتُما مَنامَكُما فَكَبِّرا أَرْبَعاً وَ ثَلاثینَ تَكْبیرَةً، وَ سَبِّحا ثَلاثاً وَ ثَلاثینَ، وَاحْمَدا ثَلاثاً وَ ثَلاثینَ. فَأَخْرَجَتْ فاطِمَةُ علیها‌السلام رَأْسَها وَ قالَتْ: رَضیتُ عَنِ اللهِ وَ رَسُولِهِ، رَضیتُ عَنِ اللهِ وَ رَسُولِهِ.

خلاصهٔ کلام بلاغت انتظام امام علیه‌السلام آنکه: «خبردهم شمارا از خود واز فاطمه؟ بدرستی که آن خاتون حجلهٔ عصمت درخدمت من [1] چندان آب به مشك آورده بود که اثر ریسمان مشك برسینهٔ او ظاهر گردیده بود، و آنقدر دستاس کرده بود که دستهای مبارك او آبله بر آورده بود، وچندان خانه را جاروب کشیده بود که

---

۱ ـ عبارت متن كانَتْ عِنْدی است، یعنی: درخانهٔ من بود.

رختهای اوغبار آلودشده بود، و آنقدر آتش در ته دیگ افروخته بود که جامه‌های او از اثر دود سیاه گشته بود ، و از سبب این مشقّتها ضرر سختی به او رسیده بود، پس من به او گفتم: چه شود که پیش پدر بزرگوار خود روی واز او درخواست خادمی کنی تا کفایت تعب و مشقّت تو کند، و تورا نباید این قدر مشقّت کشید. پس فاطمه عليها السلام متوجّه مقرّ کرامت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله شد دید که در نزد آنحضرت مردم بسیاری را از جوانان مجتمع اند واز کلام دُرَرفرجام ایشان منتفع می شوند، حیامانع آن بلقیس حجرهٔ تقدیس شد که سؤال کند و طلب خادم نماید ، سؤال نکرده باز گشت ، وچون حضرت رسالت صلى الله عليه وآله دیدند که فاطمه عليها السلام آمده باز گشت، دانستند که به حاجتی آمده بود ، پس روز دیگر وقت صبح خواجهٔ کونین حجرهٔ مادر سبطین را به نور حضور وافرالسّرور آرایشی تمام دادند، ومادر آن وقت درزیر لحاف خود بودیم ، پس آنحضرت گفتند :السّلام علیکم. ما از شرمندگی جواب ندادیم، مرتبهٔ دیگر گفتند : السّلام علیکم. باز از شرمندگی سکوت کردیم، مرتبهٔ سیّم گفتند: السّلام علیکم. پس از ترس آنکه مبادا جواب نگوییم و جناب ایشان بر گردند- چه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله را عادت آن بود که چون به جایی می آمدند سه مرتبه سلام می کردند ، اگر درین سه مرتبه جواب می‌شنیدند داخل می‌شدند، و اگر جواب نمی‌شنیدند باز می گشتند -پس گفتم: وعلیك السّلام یا رسول الله در آیید.

آنحضرت در آمده بالای سر ما نشستند و گفتند: ای فاطمه دیروز چه حاجت نزد محمّد داشتی؟ من ترسیدم که مبادا فاطمه از شرمندگی جواب ندهد و آنحضرت برخاسته برود ، من سر خود از زیر لحاف بر آوردم و گفتم: به خدا قسم که من خبر می‌دهم تورا ای رسول خدای که فاطمه چندان آب به مشك آورده که اثر ریسمان آن برسینهٔ او ظاهر گردیده ، و آنقدر دستاس کرده که دستهای او آبله بر آورده ، و چندان خانه را جاروب کشیده که رختهای او غبار آلود شده ، و آنقدر آتش در ته دیگ افروخته که جامه‌های او از اثر دود سیاه گشته، پس من به او گفتم که: چه شود که پیش

پدر عالیمقدار خود روی و درخواست خادمی کنی که کفایت تعب و مشقّت تو کند، و ترا نباید اینقدر تعب کشید. پس حضرت ﷺ فرمودند: آیا نمی‌خواهید که بیاموزم شما را چیزی که بهتر از خادم باشد برای شما؟ هر گاه که شما به‌جامهٔ خواب در آئید سی و چهار مرتبه الله‌اکبر بگوئید، سی و سه مرتبه سبحان‌الله، و سی و سه مرتبه الحمدلله. بعد از آن فاطمه علیهاالسلام سر مبارك خود از زیر لحاف بر آوردند و فرمودند: راضی شدم از خدای تعالی و رسول او، راضی شدم از خدای تعالی و رسول او به آنچه ایشان بهتر دانسته‌اند».

[تفسیر مفردات حدیث شریف]

مناسب نمود درین مقام توضیح بعضی از الفاظ که این حدیث متضمّن آنست و محتاج به‌بیان است.

«حَتّی مَجِلَتْ یَداها» مَجِلَت ـ به‌فتح جیم و کسر جیم ـ هردو آمده است، و مراد از آن آبله است که از شدت کار کردن در دستها بهم می‌رسد.

«وَ کَسَحَتِ الْبَیْتَ» ـ به‌سین و حاء بی‌نقطه ـ به‌معنی جاروب کشیدن خانه است. «وَ دَکِنَتْ ثِیابُها» ـ به دال بی‌نقطه و کاف مکسوره و نون بعد از کاف ـ، سیاه شدن و چرکین گشتن رخت است.

«لَوْ اَتَیْتِ اَباكِ» جواب لَو در کلام محذوف است به سبب دلالت مقام بر آن، و کلام درین تقدیر است که: لَوْ اَتَیْتِ اَباكِ فَسَأَلْتِه خادِماً یَکْفیكِ حَرَّ ما اَنْتِ فیهِ مِنَ الْعَمَلِ لَاَعْطاكِ.

«فَسَأَلْتِه خادِماً» خادم را اطلاق می کنند بر غلام و کنیز، و تذکیر و تأنیث در آن مساوی است، و اطلاق خادمه ـ به‌تا ـ بر جاریه غلط است.

«یَکْفیكِ حَرَّ ما اَنْتِ فیهِ» حَرّ ـ به حا و راء بی‌نقطه ـ به معنی تعب و شدت

است. «وَجَدَتْ عِنْدَهُ اَحْداثاً» عرب گوید: رَجُلٌ حَدَثٌ ـ به فتح دال بی‌نقطه ـ ای شابٌ، یعنی مرد جوان، واحداث جمع آنست.

مترجم گوید: «درحاشیهٔ کتابی به‌نظر احقر رسیده که لفظ مذکوررا یکی از فضلا چنین تصحیح نموده گفته است که: صواب آنست که حُدّاثاً باشد نه اَحداثاً چنانچه‌دراکثر نسخ«من‌لایحضره الفقیه» است وموافق است به‌آنچه در «نهایهٔ اثیریّه» مذکور است که گفته: وَحَدیثُ فاطِمَةَ عليها السلام اِنَّها جاءَتْ اِلَی النَّبیِّ صلی الله علیه و آله فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ حُدّاثاً أیْ جَماعَةً یَتَحَدَّثُونَ.

یعنی: «بدرستی که آمد حضرت فاطمه عليها السلام بسوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس‌یافت در نزد آنحضرت جماعتی راکه با هم سخن می‌گفتند». وحُدّاث جمع است برغیرقیاس حملاً عَلٰی نظیره مثل سامِرو سُمّار، ومراد ازسُمّار نیز محدِّثون‌است یعنی سخن کنندگان ــ واللهأعلم بکلام أولیائه».

ومخفی نماند که‌این روایت صریح نیست درتقدیم تسبیح برتحمید چراکه واو عطف برقول أصحّ ازبرای‌افادهٔ مطلق‌جمع است‌ودلالت‌برترتیب‌وتعقیب‌ندارد،یعنی واوعطف زیاده برجمع‌شدن‌معطوف ومعطوف علیه‌درحکم دلالت نداردچنانچه‌در اصول مبیّن‌شده،پس‌دلالت آن‌برتقدیم تسبیح برتحمیددرمعرض‌منع است،بلی‌اینقدر هست که ظاهرتقدیم لفظی مقتضی ترتیب‌است، نهایتش‌مثبت مدّعانیست وهمچنین روایت‌سابقه‌نیز صریح نیست در تقدیم تحمید برتسبیح زیرا که کلمهٔ «ثُمّ» که درمتن حدیث واقع است کلام راوی‌است نه تتمّهٔ حدیث، پس چیزی که می‌ماند همان ظاهرتقدیم لفظی‌است،ودلالت‌ظاهری‌تقدیم‌لفظی‌چنانچه‌مذکورشدمثبت‌مدّعانیست پس‌منافات درمیانهٔ روایات بحسب‌ظاهراست‌وسزاواراست‌حمل‌روایت‌دوم‌برروایت اول‌به‌واسطهٔ‌صحّت سند ومعتضد بودن آن‌به بعض‌دیگر ازروایات ضعیفه چنانچه روایت کرده است ابوبصیرازامام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند که فی تَسْبیحِ الزَّهْراءِ عليها السلام: تَبْدَأُ بِالتَّکْبیرِ اَرْبَعاً وَ ثَلاثینَ، ثُمَّ

التَّحْمیدِ ثَلاثاً وَ ثَلاثینَ ، ثُمَّ التَّسْبیحِ ثَلاثاً وَ ثَلاثینَ. «یعنی در تسبیح زهـرا علیهاالسلام[1] ابتد به‌تکبیر کرده سی‌وچهارمرتبه تکبیر بگوی، پس از آن سی‌وسه مرتبه تحمید، پس‌از آن سی‌وسه‌مرتبه تسبیح ». واین‌روایت صریح‌است درتقدیم تحمید برتسبیح ومؤیـّداست به‌ظاهرلفظ روایت‌صحیحه، پس حمل کرده می‌شود روایت دوم‌برخلاف ظاهرلفظش از برای‌آنکه منافاتی که درمیانهٔ روایات است برطـرف شودچنانچه گفتیم. پس اگر گوئی: ممکن‌است‌که عمل‌به ظاهر هردو روایت‌کرده شودبه‌آنکه حمل کنیم روایت اول‌را که متضمـّن تقدیم‌تحمیداسـت برتسبیح بـر آنکه بعداز نماز گفته شود ، وروایت دوم را که متضمـّن تقدیم تسبیح است بـر تحمید برآنکه دروقت ارادهٔ خواب خوانده شود ، پس درین‌صورت عمل به‌ظاهر هردو روایت کرده‌ایم واحتیاج نیز نداریم به اینکه روایت دوم را از ظاهـر خود برگردانیم وارتکاب غیرظاهر کنیم، پس چرا ازین احتمال عـدول کرده وقائل به این احتمال نشده‌ای؟

جواب می‌گوئیم که: ازروی تتبـّع واستقرا ظاهرشده که‌کسی فرق نکرده است میانهٔ تسبیحی که بعد ازنماز خوانده می‌شود ومیانهٔ تسبیحی که دروقت ارادهٔ خـواب گفته می‌شود بلکه آنچه‌ازتتبـّع ظاهر می‌شود آنست‌که هریك ازفریقین که قائلند به تقدیم تحمید وتأخیر آن قائلند به‌آن مطلقاً خواه این تسبیح بعد ازنماز واقع شود وخـواه دروقت ارادهٔ‌خـواب بعمل آید، پس قـائل به تفصیل شدن ، احـداث قول ثالث باشد درمقابل اِجماع مرکـّب ، وکسی که قائل به قول ثالث شود خـرق اجماع مرکـّب کرده باشد .

۱ــ ظاهراً فی‌تسبیح الزّهراء کلام مـؤلف یا ابـوبصیر است، و سخـن امـام علیه‌السلام از تبدأ شروع می‌شود. بنابراین، تـرجمه چنین‌می‌شود: آنحضرت درمـورد تسبیح زهرا علیها السلام فرموده‌اند که: ابتدا به تکبیر کرده ...

واممّا آنچه گفته‌اند که: اِحداث قول ثالث گاهی ممتنع است که لازم آید از اِحداث آن رفع آن چیزی که امّت بر آن اجماع کرده باشند چنانچه اگر کسی گوید که: ردّ بکر موطوءة می‌توان کرد به‌سبب عیب، مجّاناً یعنی رایگان بی‌آنکه اَرْش داده شود، درین‌صورت مخالفت فریقین کرده خواهد بود چرا که اتّفاق کلّ برعدم آنست ، چه فرقه‌ای قائلند که ردّ بکر مَوْطوءَة مـی‌توان کرد به سبب عیب، به‌شرط آنکه اَرْش بکارت داده شود، وفرقه‌ای دیگر بر آنند که ردّ بکر موطوءَة نمی‌توان کرد مطلقاً، پس قول به ردّ آن مجّاناً مخالفت[و]خرق‌اجماع مرکّب است واین جایز نیست، به‌خلاف آنکه چنین نباشد مثل کسی که قائل به فسخ نکاح شود به‌بعض عیوب خمسه بدون بعضی دیگر، درین‌صورت مخالفت اجماع مرکّب نخواهد بود چراکه فرقه‌ای قائلند به‌فسخ نکاح به عیوب خمسه ، وفرقه‌ای دیگر بر آنند که فسخ نکاح به عیوب خمسه نمی‌شود، پس قائل به‌فسخ نکاح به بعض عیوب خمسه بدون بعض دیگر شریك خواهد بود به هردو فرقه ، دراین‌صورت مخالفت اجماع مرکّب حاصل‌نیست.

وما نَحْنُ فیه ازقبیل قول به‌صحّت‌بیع غایب وعدم قتل مسلم به ذِمّی است زیراکه جماعتی می‌گویند که: بیع غایب صحیح است وقتل مسلم به ذمّی نیز صحیح ، وفرقه‌ای دیگر می‌گویند که: بیع غایب وقتل مسلم به ذمّی هیچ‌کدام صحیح نیست،وکسی که قائل‌شده است‌به‌آنکه‌بیع‌غایب‌صحیح‌است وقتل‌مسلم به ذمّی صحیح نیست باهرکدام ازفریقین شریك است. ومسألهٔ تسبیح نیز ازین‌قبیل است، وما بیان‌کردیم که رفع اجماع مرکّب نمی‌شود ، پس‌قائل به تفصیل شدن قصوری درمدّعیٰ نداشته باشد.

درجواب آن می‌گوییم که: این‌تفصیل برمذهب عامّه مستقیم است، امّا بنابرمذهب‌خاصّه چنانچه مقرّر نموده‌اند که حجّیّت اجماع مسبّب است از

کشف آن از دخول معصوم، این جواب وجهی ندارد، زیرا که مخالفت اجماع حاصل شده است اگرچه، قائل این قول را باهر کدام از شطرین شطری موافق باشد، وبرین قیاس کن مثال بیع وقتل را ـ والله اعلم.

فصل [اول]

[در آداب خوابیدن]

وسزاوار آنست که خواب کردن تو بر پهلوی راست تو باشد زیرا که این نوع خواب کردن خواب مؤمنان است ، چنانچه روایت کرده است ثقة‌الاسلام در کتاب «کافی» به‌سند صحیح از احمد بن اسحاق که گفت :

قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ يَعْنِي الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ عليه‌السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي مُغْتَمٌّ لِشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ عليه‌السلام عَنْهُ فَلَمْ يَقْضِ لِي ذَلِكَ. فَقَالَ: وَ مَا هُوَ يَا أَحْمَدُ ؟ فَقُلْتُ : رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ عليهم‌السلام : أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَتِهِمْ ، وَنَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ ، وَنَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شَمَائِلِهِمْ وَنَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ . فَقَالَ عليه‌السلام : كَذَلِكَ هُوَ . فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمْكِنُنِي وَلَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا . فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ : يَا أَحْمَدُ ادْنُ مِنِّي ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَقَالَ أَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ، فَأَدْخَلْتُهَا ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى جَانِبِيَ الْأَيْسَرِ ، وَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى عَلَى جَانِبِيَ الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

قَالَ أَحْمَدُ : فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مُنْذُ فَعَلَ ذَلِكَ بِي عليه‌السلام ، وَ

لايَأخُذُني عَلَيْها نَوْمٌ اَصْلاً.

خلاصهٔ کلام احمدبن اسحاق ـ رضي الله عنه ـ آنکه: «گفتم به امام حسن عسکری علیه السلام که: جان من فدای تو باد بدرستی که غمگینم از جهت چیزی که به خاطرم رسیده است ومی‌خواستم که ازپدر بزرگوار تو سؤال کنم میسّر نشد که ازاو بپرسم، پس آنحضرت فرمودند: چه چیز است آن ای احمد؟ گفتم: ازپدران تو علیهم السّلام به ماچنین روایت کرده‌اند که: خواب کردن پیغمبران بر پشت است، و خواب کردن مؤمنان برپهلوی راست، وخواب کردن منافقان برپهلوی چپ، و خواب کردن شیاطین بر روی. آنحضرت فرمودند: آری چنین است.

پس گفتم: ای سیّدمن بدرستی که من هر چند جهد می کنم که بر جانب دست راست بخوابم نمی‌توانم وبر آن جانب مرا خواب نمی گیرد. پس آنحضرت ساعتی سکوت نمودند، وبعد از آن فرمودند: ای احمد نزدیك من شو، پس من نزدیك به آنحضرت شدم، فرمودند: دست خودرا در زیرجامه‌های خود کن، من دست خودرا در زیرجامه‌های خود کردم، پس آنحضرت دست مبارك خودرا از زیر رختهای خود بیرون آوردند، ودست راست مبارك خودرا برجانب چپ من، ودست چپ مبارك خودرا برجانب راست من سه‌مرتبه کشیدند.

پس احمدبن اسحاق گفت: از آن وقتی که امام علیه السلام دست مبارك خود را برمن کشیدند دیگر نتوانسته‌ام که برجانب دست چپ خود خواب کنم واصلاً مرا بر آن‌جانب خواب نمی گیرد».

[دعای وقت خواب]

و ازجمله دعاهائی که در وقت خواب کردن باید خواند آن چیزی است که روایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب «کافی» به طریق صحیح از امام بحق ناطق امام‌جعفر صادق ـ علیه الصّلاة والسّلام ـ که آنحضرت فرموده‌اند: مَنْ قالَ حينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ:

«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي عَلا فَقَهَرَ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي بَطَنَ فَخَبَرَ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ

الَّذِي مَلَكَ فَقَدَرَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتى وَيُمِيتُ الْأَحْيَاءَ، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

[سپاس خدایی را که برتر است پس قاهر است، وسپاس خدایی را که باطن است پس آگاه است، وسپاس خدایی را که حکومت دارد پس قادر است، وسپاس خدایی را که مردگان را زنده سازد وزندگان را بمیراند، و او بر هر چیز تواناست] .

خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ . خلاصهٔ کلام بلاغت فرجام امام عليه السلام آنکه : «هر کس این دعا را که مذکور شد در وقتی که به‌جامهٔ خواب در می‌آید سه‌مرتبه بخواند بیرون آید از گناهان مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد».

مترجم گوید : «خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ»، ذُنوب ــ به‌ضمّ ذال نقطه‌دار ــ جمع ذَنْب است ــ به‌فتح ذال وسکون نون ــ به‌معنی گناه، وفعل آن أَذْنَبَ مـی‌آید . قالَ فِي «الصِّحاحِ»: الذَّنْبُ الجُرْمُ، وَقَدْ أَذْنَبَ الرَّجُلُ. وبیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است چه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان وخلاصی از تَبِعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن، کلام از قبیل استعارهٔ مصرحهٔ تبعیّه است. ومی‌تواند بود که تشبیه شده باشد گناهان به‌جامه وپیراهن وامثال آن، کنایه از آنکه چنانچه آنها بدن را فرا می‌گیرند گناهان نیز احاطه به‌این کس می‌کنند، چنانچه کلام مجید به‌آن ناطق است که : أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ .[1] و کلام استعارهٔ بالکنایة باشد، وذکر خروج تخییل آن ــ واللهُ أعلم».

وروایت کرده است در کتاب مذکور از حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده‌اند : مَنْ قَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ عِنْدَ مَنَامِهِ :

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.»[2]

۱ــ سورهٔ بقره : ۲ــ آیهٔ ۸۱ .

۲ــ سورهٔ کهف : ۱۸ــ آیهٔ ۱۱۰ .

[بگو من بشری مثل شمایم ، به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است، پس هر کس که امید دیدار پروردگارخود دارد باید عمل شایسته کند واَحَدی را درعبادت پروردگارش شریك نسازد] .

سَطَعَ لَهُ نُورٌ إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَشْوُ ذٰلِكَ النُّورِ مَلائِكَةٌ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ.

خلاصهٔ کلام معجز نظام سیّدانام ـ علیه و آله الصّلاة والسّلام مِنَ اللهِ المَلِكِ العَلّام ـ آنکه: «هر کس این آیهٔ کریمه را که ذکریافت دروقت خواب کردن بخواند ساطع شود نوری از جایگاه خواب او تا مسجدالحرام که درمیانهٔ آن نور ملائکه باشند که ازجهت او استغفار و آمرزش ازحضرت عزّت ـ عَمَّتْ عَطیّاتُه ـ می کرده باشند».

ونیز روایت کرده است در کتاب مذکور از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند : ما مِنْ عَبْدٍ يَقْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ حينَ يَنامُ إِلَّا اسْتَيْقَظَ فِي السّاعَةِ الَّتي يُريدُ .

یعنی : « نیست بنده‌ای از بندگان که بخواند آخر سورهٔ مبارکهٔ کهف را در حین خواب کردن و اراده نماید که در فلان ساعت برخیزد مگر آنکه درهمان ساعت که می‌خواهد بیدار شود » .

و این از جملهٔ اسرار عجیبهٔ مجرّبه است کـه هیچکس را در آن شکّی نیست. ومراد به آخر کهف آیهٔ آخـر آن سوره است و آن اینست : قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ـ الی آخر الآیة که قبل ازین عَنْ قریب سمت گزارش یافت.

[دعای دفع گزیدگی]

وهر گاه که ترس ازعقرب وامثال آن داشته باشی بگوی آن چیزی را که روایت کرده است در کتاب مذکور از امام الباطن و الظّاهر امام محمّد بـاقر عليه‌السلام کـه آنحضرت فرموده‌اند : مَنْ قَرَأَ هٰذِهِ الْكَلِماتِ فَأَنَا ضامِنٌ أَنْ لاتُصيبَهُ عَقْرَبٌ وَ لا هامَّةٌ حَتّى يُصْبِحَ :

« أَعُوذُ بِكَلِماتِ اللهِ التّامّاتِ الَّتي لايُجاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلا فاجِرٌ مِنْ شَرِّ ما ذَرَأَ

وَ مِنْ شَرِّ مابَرَأَ ، وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّةٍ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّـی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ » .

[پناه می‌برم به‌کلمات تامه خداوندکه هیچ نیکوکار وبدکاری از آنها در نخواهد گذشت از شر آنچه آفریده وخلق نموده ، و از شر هرجنبنده‌ای که زمامش بدست اوست ، که همانا پروردگارم برراه راست است].

یعنی : «هر کس تبرّك جوید به‌خواندن این کلمات کثیرالبرکات که مذکور شد من ضامنم اوراکه نه‌عقربی ونه‌هامّه‌ای [1] ازهوامّ آسیبی به او رساند تا آنکه صبح را دریابد» .

[دعای دفع احتلام]

ونیز روایت کرده است درکتاب مذکوربه‌سند صحیح به‌جهت دفع‌احتلام از امام بحق ناطق‌امام جعفرصادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند : اِذا خِفْتَ الْجَنابَةَ فَقُلْ فی فِراشِكَ :

« اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِكَ مِنَ الْاِحْتِلامِ ، وَ مِنْ شَرِّ الْاَحْلامِ ، وَ مِنْ اَنْ یَتَلاعَبَ بِیَ الشَّیْطانُ ، فِی الْیَقَظَةِ وَ الْمَنامِ ».

[خداوندا پناه می‌برم به‌تو ازاحتلام ، واز شرخوابهای پریشان ، واز اینکه شیطان مرا در بیداری وخواب بازیچه خود قراردهد] .

یعنی : « هر گاه که ترس ازجنابت داشته‌باشی پس بگوی در حالتی کـه در جامهٔ خواب باشی دعائی راکه مذکور شد» .

[دعای امن ازآوار]

ونیز روایت کرده است به‌جهت ایمن بودن ازفرودآمدن خانه ازثامن‌ائمّهٔ هدی امام‌رضا ــ علیه التّحیّة والثّنا ــ که آنحضرت فرموده‌اند : لَمْ یَقُلْ اَحَدٌ اِذا اَرادَ اَنْ یَنامَ :

---

[1] ــ حیوانات گزنده ازقبیل مار و غیره.

«إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً [1] ».

[خداوند آسمانها وزمین‌را ازفروافتادن نگه می‌دارد ، واگر فرو افتند پس از خدا دیگری‌قادر برنگهداری‌آنهانیست، همانا او بردبار وآمرزنده‌است].

فَسَقَطَ عَلَيْهِ الْبَيْتُ . خلاصهٔ کلام امام عليه السلام آنکه : «نگفته‌است کسی هر گاه که ارادهٔ خواب کرده باشد این‌آیهٔ کریمهٔ مذکوره راکه خانه بر سراو فرود آمده باشد». کنایه از آنکه هر کس‌دروقت‌ارادهٔ خواب کردن این‌آیهٔ مذکوره رابخواند ازترس فرودآمدن خانه ایمن باشد باذن‌الله تعالی .

ونیز روایت کرده است در کتاب‌مذکور که : حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله هر گاه ارادهٔ درآمدن به‌جامهٔ خواب می کرده‌اند تبرّك به‌خواندن این کلمات‌می‌جسته‌اند :

بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ أَحْيٰى وَ بِاسْمِكَ أَمُوتُ .

[خداوندا به‌نام توزنده‌ام ، وبنام تومی‌میرم] .

وهر گاه بیدار می‌شده‌اند به گفتن این کلمات مبادرت می‌نموده‌اند :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحْيٰانِي بَعْدَ مٰا أَمٰاتَنِي وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ .

[سپاس خدایی راکه مرا زنده ساخت پس‌از آنکه مرا میرانده بود ، وحشر ونشر به‌سوی اوست] .

[دعای وقت خروشیدن خروس]

ونیز روایت کرده است در کتاب مذکور ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند : هر گاه که خروش خروس شنوی بگوی :

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ ، رَبُّ الْمَلاٰئِكَةِ وَ الرُّوحِ ، سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ ، سُبْحٰانَكَ وَ بِحَمْدِكَ ، عَمِلْتُ سُوءاً ، وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي ، فَاغْفِرْ لِي ، إِنَّهُ لاٰيَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاّٰ أَنْتَ .

۱ــ سورهٔ فاطر : ۳۵ــآیهٔ ۴۱ .

[بسی منزه و پاك است پروردگار فرشتگان و روح۱ ، رحمتت بر غضبت پیشی گرفته ، معبودی جز تو نیست، تو را منزه وستوده می‌دانم، بد کرده‌ام و به‌خود ستم روا داشته‌ام ، پس مرا بیامرز که گناهان را جز تو کسی نیامرزد] .

[استحباب سرمه کشیدن بهنگام خواب]

و از آنچه سزاوار است بعمل آوردن آن در وقت خواب کردن سرمه در چشم کشیدن است، به‌تحقیق که روایت شده است که حضرت رسالت ﷺ هر گاه که ارادهٔ در آمدن به‌جامهٔ خواب می‌نموده‌اند سرمه درچشم مبارك می کشیده‌اند.

وروایت شده است ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق[2] عليه السلام که آنحضرت فرموده‌انـد : مَنْ اَصابَهُ ضَعْفٌ فی بَصَرِهِ فَلْیَکْتَحِلْ سَبْعَ مَـراوِدَ عِنْدَ مَنامِهِ مِـنَ الْاِثْمِدِ اَرْبَعَةً فِیالْیُمْنی وَثَلاثَةً فِیالْیُسْری .

خلاصهٔ کلام بلاغت انتظام امام عليه السلام آنکه : « هر کس را ضعفی درچشم بهم رسد باید که دروقت خواب کردن هفت میل سرمه به چشم خـود کشد ، چهار در چشم راست، وسه درچشم چپ» .

وهم از آنحضرت روایت شده است کـه فرموده‌انـد : اَلْکُحْلُ عِنْدَ النَّوْمِ اَمانٌ مِنَ الْماءِ الَّذی یَنْزِلُ فِیالْعَیْنِ . یعنی : « سرمه در چشم کشیـدن در وقت خواب کردن سبب امان است از آبی که درچشم نازل می‌شود».

وروایت شده است که در وقت سرمه کشیدن این دعا باید خواند:

[دعای سرمه کشیدن]

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تَجْعَلَ النُّورَفیبَصَری، وَالْبَصیرَةَ فی دینی ،وَالْیَقینَ فیقَلْبی

۱ــ در روایت آمده که روح فرشته‌ای است اعظم از ملائکه .

۲ــ در نسخه خطی وچاپی متن عربی ازحضرت رضا علیه السلام نقل شده است .

وَالْإِخْلاصَ فِي عَمَلِي، وَالسَّلامَةَ فِي نَفْسِي، وَالسَّعَةَ فِي رِزْقِي، وَالشُّكْرَ لَكَ أَبَداً ما أَبْقَيْتَنِي[1].

وروایت کرده است ثقةالاسلام در کتاب «کافی» به‌سند حسن از امام بحق ناطق امام‌جعفرصادق عليه السلام که آنحضرت فرموده‌اند: هرگاه کسی خواب‌سهمناکی ببیند باید که ازآن جانبی که خوابیده است برجانب دیگر بگردد واین آیهٔ کریمه را بخواند :

إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلاّ بِإِذْنِ اللهِ .[2]

[جز این نیست که رازگویی ازشیطان است تامؤمنان را اندوهگین سازد ، والبته ضرری بآنان نتواند رساند جز به‌اذن خداوند].

بعد ازآن بگوید :

عُذْتُ بِما عاذَتْ بِهِ مَلائِكَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ ، وَأَنْبِياؤُهُ الْمُرْسَلُونَ ، وَ عِبادُهُ الصّالِحُونَ ، مِنْ شَرِّ مارَأَيْتُ، وَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ .

[پناه بردم به آنچه که فرشتگان مقرب وپیامبران‌مرسل و بندگان‌شایسته‌خداوند بآن پناه‌بردند ، ازشرآنچه دیدم و ازشرشیطان رانده شده] .

۱ـ ترجمه آن درص ۳۰۵ گذشت .

۲ـ سورهٔ مجادله : ۵۸ـآیهٔ ۱۰ .

باب ششم

در آنچه از نصف شب تا طلوع صبح عمل به آن باید کرد

باب ششم

[در آنچه از نصف شب تاطلوع صبح عمل به‌آن باید کرد]

و آن درضمن مقدمه وچند فصل سمت تفصیل می‌یابد .

مقدمه : [در فضیلت نمازشب]

باید دانست کـه روایـات بسیار از ائمـّهٔ اطهار ـعلیهم صلوات‌الله الملك الجبّارـ درباب برخاستن به‌نمازشب وبیان فضیلت آن نقل‌شده است ، و روایات در ایـن بـاب مُتَظافِر است ، از آنجمله روایت کـرده است ثقة الاسلام در کتاب «کافی» به سند صحیح از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه‌السلام کـه آنحضرت فرموده‌اند :

شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيامُهُ بِاللَّيْلِ ، وَعِزُّهُ اسْتِغْناؤُهُ عَنِ النّاسِ . یعنی : «شرف مؤمن برپای بودن اوست درشب که کنایه ازنماز شب است، و عـزّت او استغنای اوست ازمردم» .

وهمچنین روایت کرده است در کتاب مذکور به‌سند حسن ازعبدالله‌بن‌سِنان که گفت : شنیدم از اباعبدالله عليه‌السلام که آنحضرت می‌فرمودند :

ثَلاثٌ هُنَّ فَخْرُ الْمُؤْمِنِ وَزِينَتُهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ: اَلصَّلاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَ يَأْسُهُ مِمّا في أَيْدِي النّاسِ ، وَ وِلايَةُ الْإِمامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عليه و آله .

یعنی : «سه‌چیز است که آن فخرمؤمن وزینت اوست هم دردنیا و هم در آخرت : نماز کردن درآخرشب ، ونا امید بودن از آنچه دردست مردم است ، و تولّی نمودن به‌امام معصوم از آل محمّد صلی الله علیه و آله» .

وهمچنین روایت کرده است در کتاب‌مذکور به‌سند حسن‌هم از آن‌حضرت علیه السلام درتفسیر قول خدای تبارك وتعالی : كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ[1] که آنحضرت فرموده‌اند: یعنی قلیلی ازشبها بوده‌است که فوت می‌شده است نمازشب متّقین که نمی‌توانستند در آن شبها قیام به‌آن نمود .

مترجم‌گوید : « بباید دانست که مصنّف ـ طاب ثراه ـ درحاشیه ذکر کرده است که‌آیهٔ‌وافی‌هدایهٔ مذکوره درسورهٔمبارکهٔ ذاریات‌چنین است که: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ* آخِذِينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ * كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ * وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ .

معنی آیه ـ والله أعلم ـ آنکه : «بدرستی که پرهیزکاران از شرك ومعصیت درآنروز در بوستانها باشند وچشمه‌های روان جاری باشد درآن ، پذیرندگان و فراگیرندگان آن‌چیزراکه به فضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان، بدرستی که ایشان بوده‌اند پیش از دخول بهشت نیکوکاران ، که در شب اندك خواب کردندی ، و بودند که به سحرها طلب آمرزش می‌کردند» که گویا همه شب تا سحر ارتکاب جرایم نموده‌اند ، یعنی به‌طاعت و بیداری شب مغرور نبوده‌اند .

۱ــ سورهٔ ذاریات: ۵۱ ــ آیهٔ ۱۷ .

طاعت ناقص ما موجب غفران نشود   راضیم از مدد علّت عصیان نشود

وارباب تفسیر «هُجوع» را به‌خواب قلیل تفسیر کرده‌اند. و در لفظ «ما» چند وجه گفته‌اند: اول آنکه: زایده‌اش دانسته‌اند. دوم وسیّم آنکه ماء مصدری وماء موصوله‌اش گفته‌اند، اَیْ کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْلِ هُجُوعُهُمْ، اَوِ الَّذی یَهْجَعُونَ فیه. ورفع مصدر یاموصول برفاعلیّت است به‌قلیلاً. وجایز نیست که ماء نافیه باشد زیرا که ما بعد ماء نافیه عمل درما قبلش نمی‌کند، واگر چنانچه ماء نافیه باشد هر آینه حمل برنفی کردن صحیح باشد[1] ـ فتأمّل».

ونیز روایت کرده است در کتاب مذکور: اِنَّهُ جاءَ رَجُلٌ اِلی اَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ فَقالَ: اِنّی قَدْ حُرِمْتُ صَلاةَ اللَّیْلِ. فَقالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ عليه السلام اَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَیَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ.

یعنی: «بدرستی که شخصی به‌خدمت امام المتّقین امیر المؤمنین عليه السلام آمد و گفت که: مدتی شده‌است که ازنماز شب گزاردن محروم شده‌ام، پس آنحضرت درمقام جواب او در آمده فرمودند: تومردی‌ای که گناهان توترا به قید درآورده است و مانع از نماز شب شده است» کنایه از آنکه گناه کردن در روز باعث محرومی از نماز شب است.

و روایت کرده است شیخ الطّایفة وامام الشّیعة در کتاب «تهذیب الأحکام» به‌سند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق عليه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: اِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ اَشَدُّ وَطْأً وَاَقْوَمُ قیلاً[2] که مراد به‌قیام، برخاستن بنده است از جامهٔ خواب خود، یعنی چون وقت نماز شب در آید بنده ازجامهٔ خواب خود برخیزد به‌جهت نماز گزاردن، وازین برخاستن بجزرضای خود حضرت عزّت چیزی دیگر اراده ننماید ودر خاطراو نگذرد، وخالصاً مُخلصاً لله تعالی برخاسته

۱ــ ترجمهٔ صحیح چنین است: «واگر چنانچه این قاعده که ماء نافیه درماقبلش عمل نمی‌کند نبود هرآینه حمل برنفی کردن صحیح بود».

۲ــ سورهٔ مزمل: ۷۳ــ آیهٔ ۶.

مقدمات نماز را بجای آورده شروع در عبادت پروردگار نماید، امید که همه را اتّصاف به‌آن روزی باد بالنّبیّ وآله الأمجاد .

ونیز روایت کرده است شیخ مشارٌالیه در کتاب مذکور معتمدٌ علیه به سند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند : لَیْسَ مِنْ عَبْدٍ اِلاَّ یُوقَظُ فی کُلِّ لَیْلَةٍ مَرَّةً اَوْمَرَّتَیْنِ، فَاِنْ قامَ کانَ ذٰلِكَ ، وَ اِلاَّ فَحَجَ الشَّیْطانُ فَبالَ فی اُذُنِه ، اَوَلایَری اَحَدُکُمْ اَنَّهُ اِذا قامَ وَلَمْ یَکُنْ ذٰلِكَ مِنْهُ قامَ وَ هُوَ مُتَخَثِّرٌ ثَقیلٌ کَسْلانُ .

خلاصهٔ کلام بلاغت فرجام امام علیه السلام آنکه: «نیست هیچ‌بنده‌ای از بندگان مگر آنکه بیدار می‌شود درهرشبی یك‌بار یا دوبار ، پس اگر دریں بیدار شدنها برخاست وبه‌نماز قیام نمود شرف آنرا دریافت ، واگر چنانچه برنخاست شیطان برسر آدمی به‌رفتار بدی‌آید ودرگوش او می‌شاشد که بعد ازآن ازخواب نتواند برخاست وتا صباح درخواب ماند ، آیا نمی‌بیند یکی‌ازشما دروقتی که نماز شب ازوفوت شده‌باشد چون‌ازخواب‌برمی‌خیزد هرآینه آثارثقل‌وکسل‌دروجوداوظاهر وهویداست ؟».

ونیز روایت کرده است درکتاب مذکور به‌سند صحیح از عمربن یزید که گفت: شنیدم ازامام‌بحق‌ناطق‌امام‌جعفرصادق علیه السلام که‌می‌فرمودند: اِنَّ فِی اللَّیْلِ لَساعَةً لا یُوافِقُها عَبْدٌ مُسْلِمٌ یُصَلّی وَ یَدْعُو اللهَ فیها اِلاَّ اسْتَجابَ لَهُ فی کُلِّ لَیْلَةٍ . قُلْتُ : اَصْلَحَكَ اللهُ فَاَیَّةُ ساعَةٍ مِنَ اللَّیْلِ؟ قالَ: اِذامَضی نِصْفُ اللَّیْلِ اِلَی الثُّلُثِ الْباقی.

یعنی « بدرستی که در هرشب‌ساعتی است که هربندهٔ مؤمن که درآن‌ساعت نماز گزارد ودعا کند البتّه دعای‌او به‌عزّ اجابت اقتران می‌یابدوعبادت او درمعرض قبول الهی درمی‌آید . پس من گفتم : خدای تعالی ترا به‌صلاح دارد آن‌ساعت‌در

چه ساعت ازشب است؟ آنحضرت فرمودند: بعد از آنکه ازشب نصفی گذشته باشد تا ثلث آخر آن».

وروایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه» به سند صحیح ازعبدالله بن سنان که سؤال نمود ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از ازتفسیر قول خدای تعالی: سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ . [1] پس آنحضرت درمقام جواب اودرآمده وفرمودند : هُوَ السَّهَرُ فِی الصَّلاةِ . یعنی « بیداری شب و برپای داشتن نمازاست» که وقتی که بندهٔ مؤمن درشب بواسطهٔ نماز بیداری می کشد ودر روز آثار آن بیداری و کثرت سجود درناصیهٔ او ظاهر وپیدا می‌شود. و نعم ماقالَ الشّاعرُ:

آنرا که نشان ضرب عشق است از چهرهٔ او چو نور پیداست

وروایات درباب نمازشب وفضیلت آن از ارباب عصمت واصحاب هدایت ـ صلوات الله وسلامه علیهم ـ بسیار است .

توضیح [تفسیر مفردات عبارات مذکور]

بیان کنیم آن چیزی راکه درین مقدمه واقع است ومحتاج به بیانست :

« إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ » بعضی ازمفسّرین تفسیر کرده‌اند ناشئه را به نفسی که برمی‌خیزد ازجامهٔ خواب نائم به واسطهٔ نماز شب واین تفسیر نزدیك است به آنچه امام علیه السلام بیان آن فرموده‌اند .

« وَ اَشَدُّ وَطْأً» به معنی برخاستن است از جامهٔ خواب از روی کُلفَت ، یا مراد ثبات قدم است درعبادت. وبعضی از قرّاء سَبعه وِطاءً به مَدّ خوانده‌اند ، و برین تقدیر، مراد موافق بودن دل است بازبان دراخلاص عمل .

« وَ اَقْوَمُ قِیلاً » مراد اَشَدُّ قَوْلاً است به‌واسطهٔ حضوردل درآن وقت ازبرای عبادت پروردگار .

۱ـ سورهٔ فتح :۴۸ـ آیهٔ ۲۹ .

«وَ إِلاّ فَحَجَ الشَّيْطانُ» به‌حاء بی‌نقطه وجیم ، نـوعی ازراه رفتن به‌ردائت است بااین‌طریق که نزدیك نمایـد سینهٔ قدمهارا ودور دارد عقب پاها را . «وَ فَحَجَ الشَّيْطانُ» کنایه است ازبدی وزشتی آمـدن شیطان به‌سوی آن شخص ، چـنانکه بول کردن در گوش کنایه است از بازی کردن شیطان به‌آن کس .

«مُتَخَثِّر» به تاء به‌دو نقطهٔ فوقانیـّه وخاء نقطه‌دار وثاء به‌سه نقطه است . و قول امام عليه‌السلام «ثَقِيلٌ كَسْلانُ» به منزلهٔ مفسّر آنست چـه متخثّر بـه معنی ثقیل و کسلان است .

فصل [اول]

[اعمال پس از بیدار شدن از خواب]

هر گاه که شب از خواب بیدار شوی اول چیزی که سزاوار است که بعمل آوری آنست که سجده کنی پروردگار عالمیان را، چه روایت شده است که: إِنَّ النَّبِيَّ صلّى الله عليه وآله كَانَ إِذَا انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ سَجَدَ.

یعنی: «بدرستی که حضرت رسالت صلّى الله عليه وآله هر گاه از خواب بیدار می‌شده‌اند سجده می‌کرده‌اند». پس بگوی در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبُدَهُ.

[سپاس خدایی را که زنده‌ام ساخت پس از آنکه مرا میرانده بود، وحشر و نشر بسوی اوست. سپاس خدایی را که روحم را بمن باز گرداند تا سپاسش گویم و پرستشش نمایم].

وروایت کرده است ثقة‌الاسلام در کتاب «کافی» به‌سند حسن از امام الباطن والظّاهر امام محمّدباقر عليه السلام که هر گاه در شب از خواب بیدار شوی نظر به کنارهٔ آسمان کن و بگوی:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُوَارِي عَنْكَ لَيْلٌ سَاجٍ، وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ

مِهادٍ ، وَ لا ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ ، وَ لابَحْرٌ لُجِّیٌّ ، تُدْلِجُ بَیْنَ یَدَیِ الْمُدْلِجِ مِنْ خَلْقِكَ ، تَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ ، غارَتِ النُّجُومُ، وَ نامَتِ الْعُیُونُ ، وَ اَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، لا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَ لانَوْمٌ. سُبْحانَ [الله] رَبِّ الْعالَمِینَ ، وَاِلٰهِ الْمُسْلِمِینَ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ .

[خداوندا نه شب تاریك راکدونه آسمان پربارو، ونه زمین گاهوار و نه تاریکیهای دوبهم انباشته ونه دریای خروشان چیزی را ازتوپوشیده ندارند، پیش ازآنکه آفریدگانت (باعبادات خود) سوی توآیند تو (با رحمت و توفیق و یاری خود) بسویشان میروی، توازدیدگان خائن (یاخیانت دیده‌ها) وهرآنچه سینه‌ها نهان میدارند آگاهی . ستارگان فرورفته ، و دیده‌ها فرو خفته ، و توزنده پاینده‌ای هستی که چرت و خــواب فرایت نگیرد ، منزه است خداوندکه پروردگار عالمیان ومعبود مسلمانان است ،وسپاس از آن پروردگار عالمیان است].

و بعد از آن بخوان آیــات پنجگانهٔ آخــر سورهٔ مبارکهٔ آل عمران [1] را که اینست: .

اِنَّ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ لَآیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ* اَلَّذِینَ یَذْكُرُونَ اللهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ رَبَّنا ماخَلَقْتَ هٰذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ وَ ماللظّالِمِینَ مِنْ اَنْصارٍ* رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی لِلْایمانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّاسَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ*رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلیٰ رُسُلِكَ وَ لاتُخْزِنا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّكَ لاتُخْلِفُ الْمِیعادَ ـ الحدیث.

توضیح [تفسیر مفردات عبارات مذکور]

« لایُواری عَنْكَ لَیْلٌ ساجٍ » لایُواری بـه معنی لایَسْتُرُ است مأخـوذ از

---

۱ ــ آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴.

مُواراة که به‌معنی پنهان ساختن ومستور داشتن است. و «ساجٍ» به‌سین بی‌نقطه و آخر آن جیم ، اسم فاعل است از «سَجا» که به معنی رَکَدَ و اسْتَقَرَّ است ، وحاصل‌معنی آنکه: نمی‌تواند پوشیده وپنهان داشت‌ازتوچیزی‌را شبی که درغایت تاریکی ونهایت ظلمت وسیاهی است زیراکه علم توبرجمیع اشیا محیط است.

« وَلا اَرْضٌ ذاتُ مِهادٍ » ـ به‌کسر میم ـ جمع ممهود است [1] یعنـی زمین صاحب اَمکنهٔ مستویهٔ مُمَهّده که به‌معنی گسترده شده‌است .

« وَ لابَحْرٌ لُجِّیٌّ » به ضمّ‌لام و کسرآن نیزآمده است و تشدید جیم مکسوره ویای مشدّده به‌معنی عظیم است ، یعنی دریای عظیم .

« تَدْلِجُ بَیْنَ یَدَیِ الْمُدْلِجِ » اِدلاج در اصل لغت به معنی راه رفتن به شب است مطلقاً ، وبسا باشد که مخصوص سازند به‌راه رفتن در اول‌شب ، و گاه بـاشد که ادلاج را ازروی مجاز اطلاق کنند برعبادت کردن در شب زیرا کـه عبادت بحسب حقیقت سیری است به‌سوی حضرت عزّت ـ جلّ شأنه ـ وبه همین تفسیر کرده‌اند قول‌حضرت رسالت ﷺ راکه : مَنْ خافَ اَدْلَجَ وَمَنْ اَدْلَجَ بَلَغَ‌الْمَنْزِلَ. یعنی : «هرکس که از دوری منزل بترسد هرآینه به‌شب راه رود و هرکه به شب راه رود به‌منزل رسد» . چنانچه گفته‌اند :

تا شب نروی روز به جائی نرسی

وارباب حال واصحاب کمال گفته‌اند که : عبادت کردن به‌منزلهٔ سیرکردن و راه رفتن است که بنده به‌سبب آن‌به‌سوی حضرت‌عزّت می‌رسد ، وتوفیق واعانت ورحمت پروردگار که هیچ امری ازامور عبادت بدون‌آن حاصل نمی‌شودآن‌نیز به‌منزلهٔ سیری است که ازجانب الله تعالی به‌سوی بنده واقع می‌شود.

پس معنی تَدْلِجُ بَیْنَ یَدَیِ الْمَدْلِجِ چنین می‌شودکه : رحمت و تـوفیق و

۱ـ این ترجمه مطابق متن است اما متن تصحیف شده وصحیح آن چنین است : وجمع آن مُهود است .

اعانت تو به‌واسطهٔ آنکسی که توجّه به‌سوی تو کند وعبادت تونماید پیشتروزودتر از توجّه اوبه‌سوی تووعبادت او به واسطهٔ توصادر است، چه تارحمت و توفیق واعانت توشامل حال اونشود ونیندازی توآنرا دردل او ، عبادت تو نیز به خاطر او خطور نکند. پس گویا که سیر کـردی تو به‌سوی او پیش از آنکه سیر کند او به‌سوی تو .

« تَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ» تفسیر این فقره در باب‌دوم سبق ذکر یافت[1]. و «غارَتِ النُّجُومُ » می‌تواند بودکه غارَتْ به‌معنی تَسَفَّلَتْ باشد . یعنی : ستارگان روی بـه هُبوط واِنخفاض آوردند بعدازآنکه صاعد ومرتفع شده بودند. ومی‌تواند بودکه غارَتْ به‌معنی غابَتْ باشد یعنی غایب شدند بعد ازآنکه ظاهر وهویدا بودند . و لامِ النّجوم لام عهداست.

و «السِّنَةُ » به کسر سین بی‌نقطه ، مبادی خواب است. ووجه تقدیم سنه بر نوم باوجودآنکه قیاس درنفی آنست که ترقّی از اعلی بـه‌ادنی باشد درباب اول سمت گزارش یافت.[2]

«لَآیاتٍ» به‌معنی‌علامات‌عظیمه‌است‌یاعلامات کثیره که دلالت دارندبر کمال قدرت حضرت عزّت ـجلّ‌شأنه ــ « لِاُولِی‌الْاَلْبابِ » به‌معنی ذوی‌العقول‌کامله‌است و اینکه عقل را «لُبّ» یعنی مغز نامیده‌اند وجهش آنست که نفیس‌تر چیزی کـه در آدمیست عقل است وماعدای عقل به‌منزلهٔ پوست است .

« وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی‌خَلْقِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ» مفسّرین در تفسیر آن گفته‌اند که: درین آیهٔ کریمه دلالتی است بـرشرافت علم هیئت. « رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً » یعنی درحین تفکّر وتأمّل درشأن این‌مخلوقات عجیبة الشّأن قائل‌اند به‌این معنی که رَبَّنا ما خَلَقْتَ هٰذا عَبَثاً یعنی ای پروردگار ماخلق‌اینها را به‌عَبَث نکردی‌بلکه هریك را به‌جهت حکمتی به‌وجودآوردی .

۱ــ ص ۲۰۵. ۲ــ ص ۱۵۴.

«سُبْحانَكَ» به‌معنی تنزیه‌است أی نُنَزِّهُكَ عَنْ فِعلِ العبَثِ تَنزیهاً : یعنی منزّه می گردانیم وبه‌پاکی یادمی کنیم ترا ازفعل عبث منزّه گردانیدنی.

«فَقِنا عَذابَ النّارِ» چه‌هر گاه که خلق‌این اشیاء مبتنی برحکمت ومصلحت حال عباداست‌ومعاش آنهابه‌سبب آنست ، ودلیلی‌است که دلالت می کند برمعرفت صانع ، وراغب می کند برطاعات او وقیام به‌وظایف عبادات او ـ جلّ‌شأنه ـ تابه نیل فوزابدی‌رسند؛ وغالباً که انسان مُخلّ‌است به‌آن،پس‌حسن تفریع نموده‌است بر کلام سابق و گفته که : فَقِنا عَذابَ النّارِ یعنی پس نگاه‌دار ما را از عـذاب آتش . «مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أخْزَیْتَهُ» بعضی از مفسّرین گفته‌اند: این‌آیهٔ‌کریمه إشعار بر آن دارد که عذاب روحانی صعب‌تر ازعذاب جسمانی است، چه‌خِزْی، فضیحت وحقارتی است نفسانی .

«رَبَّنا إنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإیمانِ» منادی‌نداکننده راگویند ، ومراد به‌آن حضرت رسالت ﷺ است. وبعضی گفته‌اند که: مراد به‌آن قرآن مجیداست.

«فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا» مراد به‌ذنوب دراینجا کبایر است.

« وَكَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا» مراد به‌سیّئات دراین مقام گناهان صغیره است، یعنی: به‌سبب توفیق ما بر اجتناب‌از گناهان‌کبیره تکفیر گناهان صغیرهٔ ما کن. کنایه از آنکه اجتناب کردن از گناهان کبیره باعث‌آمرزش گناهان صغیره است.

« وَتَوَفَّنا مَعَ الْأبْرارِ» یعنی مارادرزمرهٔ ابراردرآور، ووفات‌ما را باایشان مقرّردار . «رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ » یعنی : ای پروردگار ما عطا کن به‌ما آن چیزی‌را که وعده کرده‌ای مارا ازبرای تصدیق انبیای‌تو، یاجاری ساخته‌ای آنرا به‌زبان معجزبیان پیغمبران‌تو. پس برتقدیر اول «عَلى» به معنی «لام» است أیْ لِأجْلِ تَصْدِیقِهِمْ یعنی ازبرای تصدیق ایشان. وبرتقدیر دوم صلهٔ « وَعَدْتَنا» است به‌تضمین معنی أجْرَیْتَ، أیْ أجْرَیْتَ عَلى ألْسِنَةِ رُسُلِكَ ـ وَاللهُ أعْلَمُ .

فصل [دوم]

[در تعیین ساعت نیمه‌شب و اموری مربوط به نافلهٔ شب]

هر گاه که نصف از شب بگذرد پس وقت نماز شب داخل شود، و گاه هست که نصف شب را تعبیر به زوال نیز می کنند چنانچه مراد به نصف روز از وقت زوال روز است. و روایت کرده است رئیس المحدثین در کتاب «من لایحضره الفقیه»: إنَّ عُمَرَبْنَ حَنْظَلَة سَأَلَ الصّادِقَ عليه السلام فَقالَ: زَوالُ النَّهارِ نَعْرِفُهُ بِالنَّهارِ فَكَيْفَ لَنا بِاللَّيْلِ؟ فَقالَ عليه السلام: لِلَّيْلِ زَوالٌ كَزَوالِ الشَّمْسِ. قالَ: فَبِأَيِّ شَيْءٍ نَعْرِفُهُ؟ قالَ: بِالنُّجومِ إذا انْحَدَرَتْ.

یعنی: «بدرستی که عمربن حَنْظله سؤال کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام از آنکه زوال روز را به‌زوال آفتاب معلوم می کنیم نهایتش زوال شب را چگونه بدانیم؟ پس آنحضرت فرمودند که: شب را نیز زوالی است مثل زوال روز. گفت: آنرا به‌چه چیز بدانیم؟ امام عليه السلام فرمودند: به‌اِنحدار نجوم».

وظاهر اینست که امام عليه السلام اراده کرده باشند به‌نجوم ستارگانی را که در وقت غروب آفتاب طلوع نموده باشند، چنانچه شیخ ما شیخ شهید ـ قُدِّس سرُّه ـ قائل به آن شده است. و مراد به‌انحدار نجوم شروع کردن ستارگان است به سرازیر شدن و روی به‌اِنخفاض آوردن.

و گاه هست که نماز شب را اطلاق می‌کنند دراحادیث برهشت رکعت، و گاهی بریازده رکعت به‌اضافهٔ دورکعت شفع ویك رکعت وَتْر ، وگاهی برسیزده رکعت به‌اضافهٔ دورکعت نافلهٔ صبح. ونمازشب‌از نوافل مؤکّده‌است وتأکید در آن بیشتر است، چنانچه روایت کرده است شیخ‌الطّایفة درکتاب «تهذیب» به‌سند صحیح ازامام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند :

كانَ في وَصِيَّةِ رَسُولِ‌اللهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : يا عَلِيُّ اُوصيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصالٍ . ثُمَّ قالَ : اَللّٰهُمَّ أَعِنْهُ ـ وَ ذَكَرَ جُمْلَةً مِنَ الْخِصالِ إِلى أَنْ قالَ ـ وَ عَلَيْكَ بِصَلاةِ اللَّيْلِ ، وَ عَلَيْكَ بِصَلاةِ اللَّيْلِ ، وَ عَلَيْكَ بِصَلاةِ اللَّيْلِ ، وَ عَلَيْكَ بِصَلاةِ الزَّوالِ ، وَ عَلَيْكَ بِصَلاةِ الزَّوالِ، وَعَلَيْكَ بِصَلاةِ الزَّوالِ .

خلاصهٔ کلام‌دُرَرفرجام امام علیه السلام آنکه : «درووصیّتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به‌حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرده‌اند فرمودند : ای علی بدرستی که وصیّت می‌کنم ترا در نفس تو به خصال چندی . بعد از آن در مقام دعاء امیر درآمده فرمودند که : اَللّٰهُمَّ أَعِنْهُ ، یعنی بار خدایا اورا امداد ومعاونت‌نما. وذکر کردند پاره‌ای ازخصال تاآنکه سه مرتبه فرمودند که : وَ عَلَيْكَ بِصَلاةِ اللَّيْلِ ، یعنی: بر تو بادکه به‌نماز شب قیام نمائی. وسه‌مرتبهٔ دیگر گفتند که: وَعَلَيْكَ بِصَلاةِ الزَّوالِ ، یعنی: برتوبادکه به‌نماززوال مبادرت می‌نموده‌باشی» .

وظاهر این حدیث دلالت دارد برآنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اراده‌کرده باشند به‌صلاةاللّیل سیزده رکعت نافلهٔ شب‌را ، و بـه صلاة الزّوال هشت رکعت نافلهٔ زوال روزرا که عبارت از نافلهٔ پیشین است ، چنانچهٔ بعض از علمای ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ تصریح به‌آن کرده‌اند .

[آداب تخلّی]

پس هرگاه ارادهٔ توجه به‌عبادت کنی و ترا حاجت به‌تخلّی باشد باید که

اول ابتدا به‌تخلّی کنی و آنرا بر افعال دیگر مقدم‌داری . پس چون ارادهٔ در آمدن به بیت‌الخلا بنمائی و بوده‌باشد نقش انگشتری تو ، یا باتو اسمی از اسماء محترمه باید که آنرا ازخود جدا کنی و باخود همراه نبری ، وهمچنین زر سفیدی کـه در همیان یا گره نبسته باشی اگر باتو باشد ازخود دور کنی .

مترجم گـوید : « و همچنین مکروه است همـراه داشتن مصحف در وقت غذای حاجت وداخل ساختن آن دربیت‌الخلا ، وهمچنین آنچه نامهای مختصّ به خدا ودعاهای متبرّك که مشتمل براسم خدا بود برآن منقوش باشد مثل انگشتر یا لوح. واز رسول خدا ﷺ به‌ثبوت رسیده است که قبل از تخلّی خاتَم را نَزْع می‌نموده‌اند و ازخود دورمی کرده‌اند ، وهمچنین ازامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که در وقت تخلّی بازوبند وتَعویذ ودعا را ازخود جدا می‌نموده‌اند .

وظاهر اینست که اسم نبی‌واسامی‌ائمـّهٔ معصومین ـصلوات‌الله علیهم‌اجمعین‌ـ نیز همین حکم داشته‌باشد. وصاحب کتاب «شارع‌نجات» درکتاب مذکور گفته‌که: الحاق اسم نبی واسامی ائمـّه ـ صلوات‌الله علیه وعلیهم ـ به‌آن درکراهت محل نظر است ، واولی‌الحاق است ازباب تعظیم‌واحترام . وشیخ شهید در «ذِکْرِی» می گوید : اسماء انبیا وائمـّه با خودداشتن مکروه نیست، وهمچنین اِستِصْحاب [1] دراهم‌بیض‌ـبه‌کسر باء به‌یك نقطه به‌صیغهٔ جمع ابیض ـ یعنی ادخال زرسفیدخالص باخود دربیت الخلا مکروه است مگر آنکه مصرور یعنی درهمیان باشد که آنوقت کراهت نخواهد داشت، چنانچه ازامام جعفرصادق علیه‌السلام مروی است کـه از پـدر عالیمقدارخود امام محمـّد باقر علیه‌السلام روایت کرده است. وسبط‌ابن ادریس یحیی‌بن سعید در «جامع» وعلاّمه در «نِهایه» مشدود بجای مصرور ذکر کرده‌اند ، یعنی در جایی بسته شده ـ والله أعلم» .

پس چون‌خواهی که داخل بیت‌الخلا شوی باید که دروقت داخل شدن‌پای

---

۱ ـهمراه داشتن.

چپ را پیش گذاری اگر در ابنیه باشد، و اگر تخلّی در صحرا واقع شود چون جای نشستن برسی پای چپ را پیشتر از پای راست بگذاری و این دعا بخوانی:

بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

[بنام خدا و به یادی خدا ، پناه می برم به خدا از آن پلید نجس و خبیثی که دارای سپاهیان خبیث است، همان شیطان رانده شده] .

و اگر تخلّی در صحرا کنی باید که اختیار موضعی نمائی که کسی ترا نبیند یا آنقدر از مردم دور شوی که انظار ناظرین بر تو نیفتد. و باید که در حال تخلّی اعتماد بر پای چپ کنی، یعنی سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازی ، و پای راست را گشاده و دور داری؛ و اطالهٔ جلوس نکنی ، یعنی زمان نشستن را در بیت الخلا دراز نگردانی ؛ و حرف نزنی مگر از برای امر ضروری که اگر حرف نزنی بترسی که آن امر فوت شود ، یا خواندن آیة الکرسی یا گفتن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، یا حکایت اذان، یعنی هرچه مؤذن گوید تو نیز بگوئی ، یا ذکر جناب مقدّس الهی که اینها استثنا شده است.

و سزاوار است که بعد از فراغ، برخاسته، دست راست را بر شکم فرود آری و این دعا بخوانی :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَمَاطَ عَنِّي الْأَذىٰ، وَ هَنَّأَنِي طَعَامِي وَ شَرَابِي، وَ عَافَانِي مِنَ الْبَلْوىٰ.

[سپاس خدای را که آزار را از من ببرد، و طعام و شرابم را گوارایم ساخت، و از بلا و گرفتاری سلامتم بخشید] .

و باید که اِستبرا کنی به این طریق که انگشت میانه را بر مقعد گذاشته تا اصل قضیب سه نوبت به قوّت تمام بکشی ، و بعد از آن انگشت شهادت را در زیر قضیب و انگشت شست را بسر بالا نهاده سه نوبت تا کنار حشفه بکشی ، و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشانی ، و سه نوبت حَشَفه را بیفشری ، و در حالت استبرا تَنَحْنُح کنی .

وهر گاه ارادۀ استنجا کردن به‌آب کنی باید که این دعا بخوانی:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً ، وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً.

[سپاس خدایی را که آب را پاك وپاکیزه ساخت ، ونجس قرارش نداد].

و باید که استنجا به‌دست چپ کنی ، خواه استنجا به‌آب واقع شود وخواه به‌اَحجار. واگر در آن دست انگشتری بوده باشد که نگین آن از حجارۀ زمزم باشد یعنی سنگی که از چاه زمزم بر آمده باشد ازدست بر آوری .

مترجم گوید : « چه روایت امر به‌نَزْع آن در وقت استنجا علی سبیل استحباب وارد شده است ، وصاحب «شارع نجات» گفته که : در نسخ مصحّحۀ «کافی» در مُضْمَرۀ ابن عبدرَبّه بجای لفظ زمزم لفظ زُمُرّذ واقع است- به‌ضمّ زاء مُعْجَمه ومیم وراء مشدّده قبل از دال معجمه ــ وآن نوعی است نفیس از جواهر معادن ، اَنْفَس از زبرجد . وشیخ شهید ــ قَدَّس الله روحَه ــ در « ذِکْری » گفته است : و سَمِعْنا مُذاکَرةً. ومصنّف ــ طاب ثراه ــ نیز در حاشیه تصریح به‌این تصحیح کرده‌است، نهایتش گفته : اَلْاَظْهَرُ اَنَّهُ الْحَجَرُ الْمُسْتَخْرَجُ مِنْ بِئْرِ زَمْزَمَ یُتَّخَذُ مِنه الفُصُوصُ. والله أعلم ».

وباید که مقعد را به‌انگشت بِنْصِر بشوئی ، وقَضیب را به‌دست راست مسّ نکنی، ودر اِزالۀ غیر متعدّی از غایط، اختیار آب بر استجمار کنی ، و جمع کردن میانۀ آب واستجمار را در متعدی وغیر متعدی در استحباب افضل واکمل دانی، ودر شستن مخسرج غایط آن مقدار مبالغه کنی که احساس صَریر کـه عبارت از درشتی محل است نمائی .

ودر حال اِستِنْجا بگوی :

اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجی وَ اَعِفَّهُ ، وَ اسْتُرْ عَوْرَتی، وَ حَرِّمْنی عَلَی النّارِ .

[خداوندا دامن عفتم را نگهدار وعفیفش بدار ، وعورتم را بپوشان، ومرا بر آتش دوزخ حرام گردان] .

وشستن دُبُر را برقُبُل مقدّم داری ، وعدد اَحجار را درضمن وَتْر زیاده کنی گاهی که بهسه سنگ ازالهٔ عین نجاست نشود تاآنکه ازالهٔ عین نجاست واقع شود . وباید که هریك ازسنگ استجماررا چنان برمحل بمالی که مُسْتَوْعِب جمیع اجزاء محل شود برسبیل اِدارة [1] برآن .

وهر گاه خواهی که ازبیت‌الخلا بیرون‌آیی پس پای راست را پیش گذار و دروقت برآمدن بگوی :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی عَرَّفَنی لَذَّتَهُ ، وَاَبْقیٰ فی جَسَدی قُوَّتَهُ ، وَاَخْرَجَ عَنّی اَذاهُ ، یا لَها نِعْمَةً ، یا لَها نِعْمَةً ، یا لَها نِعْمَةً لایَقْدِرُ الْقادِرُونَ قَدْرَها .

[سپاس خدایی را که لذت‌آنرا به‌من چشاند ، ونیرویش‌را در بدنم باقی داشت ، وآزارش ازمن بیرون راند ، چه نعمتی ! چه نعمتی ! چه نعمتی ! که‌کسی را توان شمار آن نیست] .

۱- گرداندن ودوردادن.

فصل [سوم]

[در اعمال و آداب شب زنده داری]

هر گاه که از بیت‌الخلا بر آئی ابتدا به‌سواك کن ، و بعد از آن مبادرت نمای به‌وضوء کامل ساختن به‌طریقی که درباب اول مذکـور شد . وبعد از اکمال وضو استعمال طیب کن ، یعنی خود را به‌عطریّات معطّر ساز، بدرستی که روایت شده است از امام بحق ناطق امام جعفرصادق عليه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند کـه : كانَتْ لِلنَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله مُمْسَكَةٌ إذا تَوَضَّأ اَخَذَها بِيَدِهِ وَ هِيَ رَطْبَةٌ .

یعنی : «حضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله را نافهٔ مِشکی بوده و هر گاه وضو می‌ساختند آن مشك‌نافه به‌دست می گرفتند در حالتی که هنوز دست مبارك ایشان‌تر بوده‌است».

وهم از آنحضرت عليه‌السلام روایت شده است که فرموده‌اند : رَكْعَتانِ يُصَلِّيهِما مُتَعَطِّرٌ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعينَ رَكْعَةً يُصَلّيها غَيْرُ مُتَعَطِّرٍ .

یعنی : «دو رکعت نمازی که متعطّر گزارد افضل است از هفتاد رکعت‌نماز که غیر متعطّر بجا آورد».

وبباید دانست که استعمال عطریّات از برای هر نماز و هر دعا مستحب است واختصاص به‌نماز شب وادعیهٔ آن ندارد. پس هر گاه وضو ساختی ومتعطّر شدی روی به‌قبله بنشین واین دعا را که‌منسوب است به‌سیّدالسّاجدین امام‌زین‌العابدین عليه‌السلام که آنحضرت درنصف شب به‌خواندن‌آن تبرّك می‌جسته‌اند بخوان:

دعای پس از برخاستن از خواب شب

إلٰهی غارَتْ نُجُومُ سَمائِكَ ، وَ نامَتْ عُيُونُ أنامِكَ ، وَ هَدَأَتْ أصْواتُ عِبادِكَ وَ أنْعامِكَ ، وَ غَلَّقَتِ الْمُلُوكُ عَلَيْها أبْوابَها ، وَطافَ عَلَيْها حُرّاسُها ، وَ احْتَجَبُوا عَمَّنْ يَسْألُهُمْ حاجَةً ، أوْيَنْتَجِعُ مِنْهُمْ فائِدَةً ، وَ أنْتَ إلٰهی حَیٌّ قَيُّومٌ ، لاتَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَ لانَوْمٌ ، وَلايَشْغَلُكَ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ ، أبْوابُ سَمائِكَ لِمَنْ دَعاكَ مُفَتَّحاتٌ ، وَ خَزائِنُكَ غَيْرُ مُغَلَّقاتٍ ، وَ أبْوابُ رَحْمَتِكَ غَيْرُ مَحْجُوباتٍ ، وَ فَوائِدُكَ لِمَنْ سَألَكَ غَيْرُ مَحْظُوراتٍ ، بَلْ هِيَ مَبْذُولاتٌ .

[خدای من ستارگان آسمانت فرورفته ، وديده‌هـای خلقت فـرو خفته ، و صداهای بندگان وچهارپایانت خاموش شده، وپادشاهان درهارا به‌روی خود بسته، ونگهبانان در گرد آن‌درها به‌حفاظت مشغول، وخودرا ازکسیکه‌حاجتی ازآنان خواهد یـا احسانی طلبد محجوب داشته‌اند ، و تنها تو ـــ الها ـــ زنده وپاینده‌ای که چرت وخواب فرایت‌نگیرد، وهیچ چیزتورا ازچیزدیگر سرگرم نسازد،درهای آسمانت برای‌دعاکنندگان بازاست، وخزائنت نبسته، ودرهای رحمتت نپوشیده ، واحسانهای توبرای‌آنکس‌که ازتو درخواست کند ممنوع نیست بلکه همه مبذول ودردسترس است] .

إلٰهی أنْتَ الْكَريمُ الَّذي لاتَرُدُّ سائِلاً مِنَ الْمُؤْمِنينَ سَألَكَ ، وَ لاتَحْتَجِبُ عَنْ أحَدٍ مِنْهُمْ أرادَكَ ، لا وَ عِزَّتِكَ وَ جَلالِكَ ، وَ لاتَخْتَزِلُ حَوائِجَهُمْ دُونَكَ ، وَ لايَقْضيها أحَدٌ غَيْرُكَ .

[خدای من تو همان کریمی هستی که هیچ درخواست کننده‌ای از مؤمنان را که به تورواناخته از بارگاهت دورنسازی ، و از هیچکدام آنهاکه قصد توکرده خودرا پوشیده نداری ، نه به عزت وجلالت سوگندکـه حوائج آنان درپیشگاه توبه‌تعویق نیفتد ، وکسی جزتو به‌برآوردنش دست‌نیازد] .

ألـلّٰهُمَّ وَ قَدْتَراني وَ وُقُوفي وَ ذُلَّ مَقامي بَيْنَ يَدَيْكَ ، تَعْلَمُ سَريرَتي ، وَ تَطَّلِعُ عَلى‌ما في قَلْبي، وَ ما يَصْلُحُ بِهِ أمْرُ آخِرَتي وَ دُنْيايَ .

[خداوندا تومن وایستادن وخواریم را در پیشگاه خودت می‌بینی ، و راز

درونیم را می‌دانی ، واز آنچه در دل‌دارم واز آنچه که صلاح‌کاردنیا وآخرتم بدان بسته است آگاهی] .

اَللّٰهُمَّ إِنَّ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ اَهْوالِ الْمُطَّلَعِ وَ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْكَ نَغَّصَني مَطْعَمي وَمَشْرَبي، وَ اَغَصَّني بِريقي، وَ اَقْلَقَني عَنْ وِسادَتي ، وَمَنَعَني رُقادي. كَيْفَ يَنامُ مَنْ يَخافُ مَلَكَ الْمَوْتِ فِي طَوارِقِ اللَّيْلِ وَ طَوارِقِ النَّهارِ ؟ بَلْ كَيْفَ يَنامُ الْعاقِلُ وَ مَلَكَ الْمَوْتِ لا يَنامُ لا بِاللَّيْلِ وَ لا بِالنَّهارِ ، وَ يَطْلُبُ رُوحَهُ بِالْبَياتِ وَ فِي آناءِ السّاعاتِ ؟!

[خداوندا یاد مرگ وترس ازحوادث پس ازآن وایستادن در پیشگاهت طعام و شراب را ناگوارم ساخته ، وآب دهانم را گلوگیرم نموده، واز بسترم بر کنده، وازخوابم بازداشته. چگونه بخوابد آنکس که ازورود فرشته مرگ درپیشامدهای شبانه‌روز می‌هراسد، بلکه چگونه عاقل به‌خواب رود با آنکه فرشته مرگ درشب وروز خواب ندارد و روح اورا در شبانگاه و درهمهٔ لحظات دنبال می‌کند] .

و حضرت امام عليه السلام بعد ازخواندن این دعا سجده می‌کرده‌اند و رخسارهٔ مبارك خود را برخاك گذاشته می‌گفته‌اند :

اَسْأَلُكَ الرَّوْحَ وَالرّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ ، وَالْعَفْوَعَنّي حينَ اَلْقاكَ.

[رحمت‌وراحتی به‌وقت مرگ‌وآمرزشم‌را به‌وقت دیدارت ازتوخواستارم]

وحضرت امام عليه السلام قبل از گزاردن نماز شب دورکعت نماز می‌گزارده‌اند، ودر رکعت اول‌آن بعد ازحمد قُلْ هوالله احد می‌خوانده‌اند ، ودر رکعت دوم قل یا ایها الکافرون، وبعد ازآن‌دستهای مبارك‌رابه جهت تکبیر گفتن برمی‌داشته دعا می‌خوانده‌اند.

[دعا دردل شب]

پس هر گاه‌که توفیق گزاردن این دورکعت را یابی وآنرا بجای آری بهتر وخوشتر آنست‌که تبرّك‌جوئی به‌خواندن این دعائی که روایت‌کرده است رئیس

المحدثین در کتاب «امالی» ازابی دَرْداء - رضی‌الله‌عنه - که او شنیده است که امام المتّقین امیرالمؤمنین علیه‌السلام درمیانهٔ شب این دعارامی‌خوانده‌اند:

إلٰهی کَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقابَلَتِها بِنَقِمَتِكَ، وَ کَمْ مِنْ جَریرَةٍ تَکَرَّمْتَ عَنْ کَشْفِها بِکَرَمِكَ. إلٰهی إنْ طالَ فی عِصْیانِكَ عُمْری، وَ عَظُمَ فِی الصُّحُفِ ذَنْبی، فَما أَنَا مُؤَمِّلٌ غَیْرَ غُفْرانِكَ، وَ لا أَنَا بِراجٍ غَیْرَ رِضْوانِكَ.

[خدای من چه گناهان تباه سازی که از مقابله به کیفر کردن آنها صرفنظر کردی، وچه جرمهایی که از مکشوف ساختن آنها به کرم خود رو گرداندی. خدای من گرچه عمرم درعصیان تو به درازا کشیده ، و گناهم درصحائف اعمال بزرگ نموده ، ولی من جز آمرزش تورا آرزومند نبوده ، وجز به خشنودی تو امیدوار نباشم] .

إلٰهی أُفَکِّرُ فی عَفْوِكَ فَتَهُونُ عَلَیَّ خَطیئَتی، ثُمَّ أَذْکُرُ الْعَظیمَ مِنْ أَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَیَّ بَلِیَّتی. آهِ إنْ أَنَا قَرَأْتُ فِی الصُّحُفِ سَیِّئَةً أَنَا ناسیها وَ أَنْتَ مُحْصیها فَتَقُولُ خُذُوهُ، فَیالَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لا تُنْجیهِ عَشیرَتُهُ، وَ لا تَنْفَعُهُ قَبیلَتُهُ، آهِ مِنْ نارٍ تُنْضِجُ الْأَکْبادَ وَ الْکُلیٰ، آهِ مِنْ نارٍ نَزّاعَةٍ لِلشَّوىٰ، آهِ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَباتِ لَظىٰ.

[خدای من به‌بخشایشت می‌اندیشم پس گناهم در نظرم سبك جلوه می‌کند، سپس به‌یاد کیفر بزرگت می‌افتم پس گرفتاریم برم بزرگ می‌آید، آه اگر در نامهٔ عملم گناهی را بخوانم که خود فراموش نموده ولی تو به حسابش آورده‌ای پس گویی: بگیریدش، آه چه گرفتاری که اقوامش قادر برنجاتش نباشند ، وفامیلش سودی به‌حالش نبخشند، آه از آتشی که جگرها و کلیه‌ها را بپزد ، آه از آتشی که پوست‌سررا برکند، آه از پوششی از شعله‌های آتش سوزان] .

پس از آن قطره‌ای چند اشك ازفوارهٔ دیده برصفحات رخساره بریز وهمر

چه خواهی از حضرت عزّت ـ عمّت عطیّاته ـ بخواه که به عزّ اجابت مقرون گردد، وغبار عصیان از چهره وزنگ زنگار گناهان از سینه شسته شود. و نِعْمَ ما قیل:

در گلستان خواهش بی شبنم سرشکی
گلدستهٔ دعا را رنگ اثر نباشد
بی‌فیض گریه عاشق از نشأه بی‌نصیب است
پیمانهٔ تهی دان چشمی که تر نباشد

و بعد از آن برخیز ومتوجّه نماز شب‌شو، به‌تحقیق‌که علماء ما ـ رضوان الله علیهم ـ اجماع کرده‌اند بر آنکه اول وقت نماز شب از نصف شب است، وهر چند که به‌فجر دوم نزدیکتر باشد افضل‌است، واگر بعد از گزاردن چهار رکعت فجر دوم‌طالع شود چهاررکعت باقی‌را به‌فاتحهٔ تنهاوبه‌نیّت ادا مخفّف بجای آر.

ومشهور جواز تقدیم آنست برنصف شب، کسی‌را که عذری یا مانعی بوده باشد، یعنی‌جایزاست که نماز شب را دراول‌شب گزاری‌هرگاه ترسی که درنصف باقی شب بیدار نشوی، ودرین صورت قضا کردن افضل است ازتقدیم آن.

[دعای قبل ازنماز شب]

پس هرگاه اراده نمائی که شروع درنماز شب کنی سزاوار آنست که این دعا بخوانی:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ آلِهِ، وَ اُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ حَوائِجی، فَاجْعَلْنی بِهِمْ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ. اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنی بِهِمْ، وَلا تُعَذِّبْنی بِهِمْ، وَ اهْدِنی بِهِمْ، وَلا تُضِلَّنی بِهِمْ، وَ ارْزُقْنی بِهِمْ، وَ لاتَحْرِمْنی بِهِمْ، وَ اقْضِ لی حَوائِجَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ، اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ، وَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ.

[خداوندا من به‌پیامبرت پیامبر رحمت وخاندان او به‌تو رو مـی‌آورم و آنان را درپیش حوائجم وامی‌دارم ، پس به حق آنان مرا در دنیا وآخرت آبرومند و ازمقربان گردان. خداوندا بحق آنان مرا رحمت فرست و عذابم مکن،وبحق آنان هدایتم نما وگمراهم‌مساز،وبحق آنان روزیم ده ومحرومم مدار ، وحوائج دنیا وآخرتم را برآورکه تو بر هرچیز توانایی و به‌همه چیز دانا] .

پس‌افتتاح کن رکعت اول را به‌تکبیرات سبعه با ادعیهٔ ثلاثه. و افضل آنست که دررکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هوالله احد را سی‌نوبت بخوانـی ، ودر رکعت دوم سورهٔ قل یا ایها الکافرون، و درشش رکعت باقی سورهـای دراز مثل سورهٔ انعام وکهف وانبیا ویس وحوامیم وهرسورهٔ دیگرکه در درازی مشابه اینها بوده باشد .

و جایز است تراکه در همهٔ نوافل سوره را از روی مصحف بخوانی واگر چه بعضی ازسُورديگر درخاطر داشته باشی ، امـا درنمازهای فریضـه از روی مصحف خواندن جایز نیست مگرآنکه مطلقاً سوره‌ای ازبرنداشته باشدچـه درین صورت تجویز خواندن از روی مصحف شده است . وبعضی ازفقها ـ رضوان الله علیهم ـ خواندن ازروی مصحف را در فرایض و نوافل مطلقاً جایـز داشته‌انـد ، نهایتش این‌قول ضعیف‌است وغیرمعمول ، وعمل برقول اول‌است . و اگـر وقت تو تنگ شود ازخواندن سوره‌های دراز،کافی است خواندن حمد و توحید درهر رکعت وجائز است که اختصار کنی به‌حمد تنها همچون سایرنوافل .

وبدانکه اتّفاق کرده‌اند علمای ماـ قدّس‌الله أرواحَهم ـ براینکه همچنانکه قنوت درنمازهای واجبی سنّت است در هر رکعت دوم ازنوافل نیزسنّت است ، چه‌روایت کرده است آنرثقة‌الاسلام‌درکتاب «کافی» به‌سندصحیح ازامام‌بحق‌ناطق امام‌جعفرصادق عليه السلام . وکافی‌است از قنوت اینکه بگوئی :

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلَنا وَ ارْحَمْنا وَ عافِنا وَ اعْفُ عَنّا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ .

[خداوندا ما را بیامرز و برما رحم کن وما راسلامت بدار واز ما در گذر دردنیا وآخرت،که تو برهرچیز توانایی] .

چنانچه روایت کرده است در کتاب «کافی» به‌سند حسن از امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه السلام. ونیز روایت شده است که از قنوت همین قدر کافی است که سه‌مرتبه تسبیح بگوید . وسنّت است بلند خواندن قنوت اگر چه درنوافل روز باشد ، وهمچنین سنّت است تطویل قنوت خصوصاً درنماز شب زیرا که وقت‌تو درآن وسیع است ، چه‌روایت کرده است رئیس‌المحدثین در کتاب «من‌لایحضره الفقیه» ازحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که‌آنحضرت فرموده‌اند :

اَطْوَلُكُمْ قُنُوتاً فِی‌دارِ الدُّنْیا اَطْوَلُكُمْ راحَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ .

یعنی : «هرکس از شما را دردنیا قنوت درازتر است راحت وآسودگی‌او درآخرت بیشتر است» .

وسیّد جلیل رضی‌الدّین علیّ‌بن طاوس ـ قدّس‌الله روحه ـ در کتاب «مُهَجُ الدَّعَوات» بعضی از قنوتات طویله‌که ائمّهٔ معصومین- صلوات الله علیهم‌اجمعین- قنوت به‌آن می‌کرده‌اند ودعاهائی‌که در آن براعدای دین می‌خوانده‌اند ایراد کرده است .

وقصوری ندارد به‌آنکه قنوتی‌که درنوافل خواند ازروی‌کتاب بخواند اما درفرایض ازروی‌کتاب خواندن ممنوع است.

[قنوت نماز شب]

وازادعیهٔ مختصره‌که درقنوت‌فرایض ونوافل‌خواندن‌آن‌سزاواراست‌دعایی است که ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده‌است وآن اینست:

إلٰهی کَیْفَ أَدْعُوکَ وَ قَدْ عَصَیْتُکَ ، وَ کَیْفَ لا أَدْعُوکَ وَ قَدْ عَرَفْتُ حُبَّکَ فی قَلْبی وَ إِنْ کُنْتُ عاصِیاً ، مَدَدْتُ إِلَیْکَ یَداً بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً ، وَ عَیْناً بِالرَّجاءِ مَمْدُودَةً. مَوْلایَ أَنْتَ عَظیمُ الْعُظَماءِ ، وَ أَنَا أَسیرُ الْأُسَراءِ ، أَنَا الْأَسیرُ بِذَنْبی ، اَلْمُرْتَهِنُ بِجُرْمی. إلٰهی لَئِنْ طالَبْتَنی بِذَنْبی لَأُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ، وَلَئِنْ طالَبْتَنی بِجَریرَتی لَأُطالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ، وَلَئِنْ أَمَرْتَ بی إِلَی النّارِ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَها أَنّی کُنْتُ أَقُولُ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ . اَللّٰهُمَّ إِنَّ الطّاعَةَ تَسُرُّکَ ، وَالْمَعْصِیَةَ لا تَضُرُّکَ ، فَهَبْ لی ما یَسُرُّکَ ، وَاغْفِرْ لی ما لا یَضُرُّکَ ،یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

[خدای من چگونه بخوانمت با آنکه نافرمانیت کرده‌ام، وچگونه نخوانمت با آنکه دوستی تورا در دلم می‌یابم هرچند که نافرمانم. دستی را بسویت دراز کرده‌ام که از گناه سرشار است، وچشمی را به تو دوخته‌ام که به امید ناظر است. مولای من! تو بزرگ بزرگانی ومن اسیر اسیران؛ من اسیر به گناه و گروگان به جرم خویشم . خدای من اگر مرا به گناهم بگیری من تورا به کرمت می‌گیرم ، واگر مرا به جرمم بستانی من تورا به عفوت می‌ستانم ، واگر فرمان دهی مرا به آتش برند دوزخیان را گویم که من گویندهٔ **لااله الا الله ، محمد رسول الله** بوده‌ام. خداوندا فرمانبری تورا مسرورمی‌سازد ولی معصیت به تو زیانی نمی‌رساند ، پس به من ببخش آنچه را که تورامسرور می‌سازد ، و برمن ببخش آنچه را که به تو زیانی نمی‌رساند ، ای مهربانترین مهربانان] .

وهمچنین از جمله ادعیهٔ متوسطه که درقنوت، خواندن آن لایق است دعائی است که از ادعیة الوَسائلِ إِلَی المَسائلِ است که از ثامن ائمّهٔ هُدیٰ امام رضا ـ علیه التّحیّة والثّنا ـ روایت شده‌است ، وَ هِیَ هٰذِهِ :

اَللّٰهُمَّ إِنَّ الرَّجاءَ لِسَعَةِ رَحْمَتِکَ أَنْطَقَنی بِاسْتِقالَتِکَ ، وَ الْأَمَلَ لِأَناتِکَ وَرِفْقِکَ شَجَّعَنی عَلیٰ طَلَبِ أَمانِکَ وَعَفْوِکَ ، وَلی یا رَبِّ ذُنُوبٌ قَدْ واجَهَتْها أَوْجُهُ الْإِنْتِقامِ ،وَخَطایا قَدْلاحَظَتْها أَعْیُنُ الْإِصْطِلامِ،وَاسْتَوْجَبْتُ بِها عَلیٰ عَدْلِکَ أَلیمَ الْعَذابِ،

وَ اسْتَحْقَقْتُ بِاجْتِراحِها مُبيرَ الْعِقابِ، وَ خِفْتُ تَعْويقَها لِإِجابَتي وَ رَدَّها إِيّايَ عَنْ قَضاءِ حاجَتي بِإِبْطالِها طَلِبَتي، وَ قَطْعِها لِأَسْبابِ رَغْبَتي، مِنْ أَجْلِ ما أَنْقَضَ ظَهْري مِنْ ثِقْلِها، وَ بَهَظَني مِنَ الْاِسْتِقْلالِ بِحَمْلِها، ثُمَّ تَراجَعْتُ رَبِّ إِلى حِلْمِكَ عَنِ الْخاطِئينَ، وَ عَفْوِكَ عَنِ الْمُذْنِبينَ، وَ رَحْمَتِكَ لِلْعاصينَ، فَأَقْبَلْتُ بِثِقَتي مُتَوَكِّلاً عَلَيْكَ، طارِحاً نَفْسي بَيْنَ يَدَيْكَ، شاكِياً بَثّي إِلَيْكَ، سائِلاً ما لا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْ تَفْريجِ الْهَمِّ، وَ لا أَسْتَحِقُّهُ مِنْ تَنْفيسِ الْغَمِّ، مُسْتَقيلاً إِيّاكَ وَاثِقاً مَوْلايَ بِكَ.

[خداوندا امیدواری بهوسعت رحمتت مرا به درخواست گذشت وبخشش بهزبان آورده، وآرزومندی بهبردباری ومدارایت مرا برطلب امان وعفوت دلیر گردانیده است، ومرا ــ ای پروردگار ــ گناهانی است که باانواع مختلف انتقام روبروست، وخطاهایی است کــه دیدههای ریشه کن ساختن بدان مینگرد، وبا انجام آنها باتوجه بهعدالت تو مستوجب دردناکترین عذابها گشتهام، وبا اکتساب آنها مستحق کیفری تباه کننده گردیدهام، وترسیدم که آنها اجابت دعایم را بهتعویق اندازد، ومرا از برآورده شدن حاجاتم کنار زند، به اینگونه که خواستهام را باطل سازد، واسباب گرایشم را ببرد، چرا که از سنگینی بارش پشتم را خرد کرده، وبه گمان آنکه بار آن اندک است کمرم را خمیده ساخته، ولی با اینهمه بهبردباریت از خطاکاران وعفوت از گنهکاران ورحمتت بهعاصیان توجه نموده باطمینانی که بهتو دارم بهسویت روی آوردم در حالیکه بر تو توکل نموده وخود را درپیشگاهت انداخته و از اندوه طاقت فرسایم به تو گله نموده و گشایش غمها را که سزاوار آن نبوده و زدودن اندوه را که مستحق آن نمیباشم از تو خواستارم در حالیکه از تو آمرزش خواسته و بهتو ــ ای مولایم ــ اطمینان نمودهام].

اَللّٰهُمَّ فَامْنُنْ عَلَيَّ بِالْفَرَجِ، وَ تَطَوَّلْ عَلَيَّ بِسُهُولَةِ الْمَخْرَجِ، وَ ادْلُلْني بِرَأْفَتِكَ عَلى سَمْتِ الْمَنْهَجِ، وَ أَزْلِقْني بِقُدْرَتِكَ عَنِ الطَّريقِ الْأَعْوَجِ، وَ خَلِّصْني مِنْ سِجْنِ الْكَرْبِ بِإِقالَتِكَ، وَ أَطْلِقْ أَسْري بِرَحْمَتِكَ، وَ طُلْ عَلَيَّ بِرِضْوانِكَ، وَ جُدْ عَلَيَّ بِإِحْسانِكَ، وَ أَقِلْني عَثْرَتي،

وَفَرِّجْ كُرْبَتي، وَارْحَمْ عَبْرَتي، وَلاتَحْجُبْ دَعْوَتي، وَاشْدُدْ بِالْإِقالَةِ أَزْري، وَ قَوِّبِها ظَهْري ، وَأَصْلِحْ بِها أَمْري ، وَ أَطِلْ بِها عُمْري ، وَ ارْحَمْني يَوْمَ حَشْري وَوَقْتَ نَشْري ، إِنَّكَ جَوادٌ كَريمٌ ، رَؤُوفٌ رَحيمٌ .

[خداوندا پس با گشایشی که برایم می‌داری برمن منت نیه ، وبا آسان ساختن راه گریز برمن احسان‌نما ، وبا رأفت خود مرا به سوی راه راست رهنمایی فرما ، وبا قدرت خویش ازراه‌کج دورم ساز ، و با آمرزشت از زندان غم خلاصم‌بخش ، وبا رحمتت از اسیری آزادم‌ساز ، وبا خشنودیت برمن بخشش‌نما، وبا احسان خویش برمن‌جودکن، ولغزشم را نادیده‌گیر، و اندوهم را بزدا ، وبه سرشکم رحم‌آر ، ودعایم را محجوب مساز ، و نیرویم باآمرزش محکم‌ساز. وپشتم را بدان نیروده ، وکارم را بدان‌اصلاح کن ، وعمرم را بدان دراز ساز ، و درروز حشر ووقت نشرم برمن رحمت آورکه تو بخشنده‌وبزرگوار ودلسوز ومهربانی] .

و سنّت است که میانهٔ هر دو رکعت از هشت [رکعت] نماز شب این دعا بخوانی :

أَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ ، وَلَمْ يُسْئَلْ مِثْلُكَ وَ أَنْتَ مَوْضِعُ مَسْأَلَةِ السّائِلينَ، وَمُنْتَهى رَغْبَةِ الرّاغِبينَ ، أَدْعُوكَ وَ لَمْ يُدْعَ مِثْلُكَ ، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ وَلَمْ يُرْغَبْ إِلىٰ مِثْلِكَ، وَأَنْتَ مُجيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّينَ، وَ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ .

[خداوندا ازتو درخواست‌می‌کنم وازکسی بمانند تودرخواست نمی‌شود، وتو جایگاه درخواست سائلین ومنتهای رغبت راغبینی ، تورا می‌خوانم و کسی بمانند توخوانده نشود، وبه‌سوی تومایلم‌وبه‌کسی چون تومایل‌نشوند، وتو پاسخ گوی دعای درماندگان ، ومهربانترین مهربانانی] .

أَسْأَلُكَ بِأَفْضَلِ الْمَسائِلِ وَ أَنْجَحِها وَ أَعْظَمِها ، يا أَللّٰهُ يا رَحْمٰنُ يا رَحيمُ ، وَ بِأَسْمائِكَ الْحُسْنىٰ، وَ أَمْثالِكَ الْعُلْيا ، وَ نِعَمِكَ الَّتي لاتُحْصىٰ، وَ بِأَكْرَمِ أَسْمائِكَ وَ أَحَبِّها إِلَيْكَ ، وَ أَقْرَبِها مِنْكَ وَسيلَةً ، وَ أَشْرَفِها عِنْدَكَ مَنْزِلَةً ، وَ أَجْزَلِها لَدَيْكَ ثَواباً ، وَأَسْرَعِها فِي الْأُمُورِ إِجابَةً ، وَبِاسْمِكَ

الْمَکْنُونِ الْاَکْبَرِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِّ الْاَعْظَمِ الْاَکْرَمِ ، الَّذی تُحِبُّهُ وَ تَهْواهُ ، وَ تَرْضی بِهِ عَمَّنْ دَعاکَ بِهِ ، وَ اسْتَجَبْتَ لَهُ دُعاءَهُ ، وَ حَقٌّ عَلَیْکَ اَنْ لاتَرُدَّ سائِلَکَ ، وَ بِکُلِّ اسْمٍ هُوَلَکَ فِی التَّوْراةِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ الْعَظیمِ ، وَ بِکُلِّ اسْمٍ دَعاکَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِکَ وَ مَلائِکَتُکَ ، وَ اَنْبِیاؤُکَ وَ رُسُلُکَ ، وَاَهْلُ طاعَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِیِّکَ وَابْنِ وَ لِیِّکَ ، وَ تُعَجِّلَ خِزْیَ اَعْدائِهِ ، وَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا .[1]

[به برترین درخواستها ورواترین وبزرگترین آنها : ای الله ای رحمن ، ای رحیم ، وبه نامهای نیکوتر ونمونه‌های برتر ونعمتهای بی‌شمارت ، و به گرامی‌ترین نامهایت ومحبوبترین آنها در نزدت ونزدیکترین آنها به تواز نظر وسیله بودن، وشریفترین آنها ازنظر مقام ومنزلت، وفراوانترین آنهااز نظر پاداش، وسریعترین آنها در امور ازنظر اجابت، وبه آن نام پوشیده و بزرگتر وعزیزتر وجلیل‌تر وعظیم‌تر و گرامی‌ترت‌همانکه محبوبش داری و بدان مایلی واز هرکس که تورا بدان بخواند خشنود شوی و دعایش مستجاب کنی وتوراسزد که سائل خودرا محروم نسازی؛ وبه هرنامی که برای تو درتورات وانجیل و زبور و فرقان عظیم موجود است، وبه هرنامی که حاملان عرش وفرشتگان و پیامبران و رسولان و اهل اطاعت تو از مخلوقاتت تورا بدان می‌خوانند ، از تومی‌خواهم که برمحمد و آل محمد درود فرستی ، ودر فرج ولی وفرزند ولی خود ودر خواری و زبونی دشمنانش تعجیل فرمایی وبرایم چنین وچنان کنی].

بعد از آن حاجت خودرا بخواه ، وتسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات الله علیها ـ بجا آر ، و بعد ازتسبیح هردعائی که می‌خواسته باشی بخوان ، و بعد از آن دو سجدهٔ شکر کن ، و بهتر آنست که در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوب

۱ـ بجای ان تفعل بی کذاوکذا باید حاجت خودرا گفت .

دعای در سجدهٔ پس از نماز شب

است به‌حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام بخوانی:

إِلٰهی وَ عِزَّتِكَ وَ جَلالِكَ وَ عَظَمَتِكَ، لَوْ أَنّی مُنْذُ بَدَعْتَ فِطْرَتی مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ عَبَدْتُكَ دَوامَ خُلُودِ رُبُوبِیَّتِكَ، بِكُلِّ شَعْرَةٍ فی كُلِّ طَرْفَةِ عَیْنٍ، سَرْمَدَ الْأَبَدِ[1] بِحَمْدِ الْخَلائِقِ وَ شُكْرِهِمْ أَجْمَعینَ، لَكُنْتُ مُقَصِّراً فی بُلُوغِ أَداءِ شُكْرِ خَفِیِّ نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِكَ عَلَیَّ. وَلَوْ أَنّی كَرَبْتُ مَعادِنَ حَدیدِ الدُّنْیا بِأَنْیابی، وَ حَرَثْتُ أَرَضیها بِأَشْفارِ عَیْنی، وَبَكَیْتُ مِنْ خَشْیَتِكَ مِثْلَ بُحُورِ السَّمٰواتِ وَالْأَرَضینَ دَماً وَ صَدیداً لَكانَ ذٰلِكَ قَلیلاً [مِنّی] فی كَثیرِ مایَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَیَّ.

[خدای من به‌عزت وجلال وعظمتت سوگند اگر ازهمان روزهای آغازین دهر که آفرینش مرا آغاز کردی تا آنگاه که ربوبیت تو دوام دارد وجاوید است به‌هر تار مویی و درهر چشم بهم زدنی وتا ابدکـه پایانی ندارد با ستایش‌وسپاس‌تمامی آفریدگان به‌عبادت وپرستش‌تو پردازم‌تازه‌درادای‌نادیده ترین نعمت از نعمتهایت که به‌من ارزانی داشته‌ای نارساخـواهم بـود. و چنانچه کانهای آهن دنیا را بـا دندانهایم بکاوم، وسرزمین آنرا بـا پلکهایم شخم زنم، و ازترس تو بمانند دریاهای آسمانها[2] وزمین‌هاچرك وخون از دیده بیارم، هرآینه دربرابر آنهمه حقوق واجبی‌که بر عهده‌ام داری‌بسی ناچیز است].

وَلَوْ أَنَّكَ إِلٰهی عَذَّبْتَنی بَعْدَ ذٰلِكَ بِعَذابِ الْخَلائِقِ أَجْمَعینَ، وَ عَظَّمْتَ لِلنّارِ خَلْقی وَ جِسْمی، وَ مَلَأْتَ طَبَقاتِ جَهَنَّمَ مِنّی حَتّی لایَكُونَ فِی النّارِ مُعَذَّبٌ غَیْری، وَ لایَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ سِوایَ، لَكانَ ذٰلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَیَّ قَلیلاً فی كَثیرِ ما اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ.

[واگر تو ــ ای‌خدای من ــ پس ازاینها همه به عذاب تمامی خلائق عذابم کنی، و آفرینش و جسمم را بـرای چشیدن آتش بـزرگ ونیـرومند سازی، وطبقات دوزخ را از وجـود مـن پرسازی تا دیگر معذّبی جـزمن

۱ــ سَرْمَدَ الْأَمَدِ ــ خ ل.

۲ــ مراد ازآن‌آبهایی است که بردوش ابرهاآمادهٔ بارش است. (مؤلف)

نماند وهیزمی برای آن جز من نباشد همهٔ اینها به‌عدالت تودر بارهٔ من‌است واندکی ازبسیار استحقاقی است که نسبت به‌عذابت پیدا نموده‌ام].

پس هر گاه از رکعت هشتم نماز شب فارغ شدی باید که ده نوبت بگوئی یا اَللّه، یا اَللّه، پس این دعابخوانی :

صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْنی وَ ثَبِّتْنی عَلٰی دینِكَ وَ دینِ نَبِیِّكَ ، وَلا تُزِغْ قَلْبی بَعْدَ إِذْهَدَیْتَنی، وَهَبْ لی مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ .

[برمحمد وآل محمددرود فرست وبرمن رحم آور وبردینت و دین پیامبرت استوارم‌بدار ، وپس ازآنکه هدایتم نموده‌ای دلم‌را به‌گمراهی مایل مساز، وازجانب خویش رحمتی برمن ببخش که تو بسیار بخشنده‌ای] .

بعد از آن این دعا نیزبخوان :

أَللّٰهُمَّ أَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ ، الْعَلِیُّ الْعَظیمُ ، الْخالِقُ الرّازِقُ ، [اَلْمُبْدِیءُ] الْمُحْیِی الْمُمیتُ ، الْبَدِیءُ الْبَدیعُ ، لَكَ الْکَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ ، وَلَكَ الْمَنُّ وَ لَكَ الْأَمْرُ ، وَحْدَكَ لاشَریكَ لَكَ ، یا خالِقُ یا رازِقُ ، یا مُحْیی یا مُمیتُ ، یا بَدیعُ یا رَفیعُ ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تَرْحَمَ ذُلّی بَیْنَ یَدَیْكَ ، وَ تَضَرُّعی إِلَیْكَ ، وَ وَحْشَتی مِنَ النّاسِ وَ أُنْسی بِكَ .

[خداوندا تو زنده و پاینده و بلندپایه و بزرگ و خالق وروزی دهنده [و ایجاد کننده] زنده‌کننده و میراننده وآفریننده و نو آوری، کرم وجود و بخشش و امر همه از آن توست یگانه‌ای و شریك نداری، ای خالق ای روزی دهنده ای زنده کننده ای میراننده ای نو آور ، ای بلندپایه از تو می‌خواهم که برمحمد وآل محمد درود فرستی، وبه‌این زبونی وزاریم درپیشگاه تو ووحشتم ازمردم وانسم به‌تو رحمت آوری].

بعد از آن بخوان دعائی را که حضرت امیر المؤمنین ـ علیه الصّلاة والسّلام ـ بعد از هشت رکعت نماز شب تبرّك به خواندن آن می‌جسته‌اند و آن اینست :

أَللّٰهُمَّ إِنّی أَسْأَلُكَ بِحُرْمَةِ مَنْ عاذَ بِكَ ، وَ لَجَأَ إِلٰی عِزِّكَ ، وَ اسْتَظَلَّ بِفَیْئِكَ ، وَ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ ، وَلَمْ یَثِقْ إِلّا بِكَ ، یا جَزیلَ الْعَطایا ، یا

مُطْلِقَ الْاُسارٰی، یا مَنْ سُمِّیَ نَفْسَهُ مِنْ جُودِهِ وَهّاباً، اَدْعُوکَ رَغَباً وَ رَهَباً[1]، وَ خَوْفاً وَطَمَعاً ، وَإلْحاحاً وَإلْحافاً ، وَ تَضَرُّعاً وَ تَمَلُّقاً ، وَ قائِماً وَقاعِداً، وَ راکِعاً وَ ساجِداً ، وَ راکِباً وَ ماشِیاً، وَ ذاهِباً وَ جائِیاً، وَفی کُلِّ حالاتی ، اَسْأَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

[خداوندا به‌حرمت آنکس که به‌تو پناه آورده و به‌عزتو پناهنده شده و به‌زیر سایه توگریخته و به ریسمان تو آویخته وجز به‌تو اطمینان نداشته از تو درخواست می‌کنم. ای‌فراوان بخشش ای آزادکننده اسیران ای‌که خود را به‌خاطرجود بسیارت بخشنده خوانده‌ای ، اززوی میل وبیم وترس وطمع و اصرار وپافشاری وزاری وچاپلوسی ودرحال ایستاده ونشسته ودررکوع و سجود وسواره وپیاده ورفتن و آمدن ودر تمامی حالاتم‌تورا می‌خوانم، واز تو درخواست می‌کنم که‌برمحمد وآل‌محمد درود فرستی] .

بعد از آن حاجت خود را بخواه ، وپس از ان دوسجدهٔ شکر بجاآر، ودر حالت سجده و بعد از سجده بخوان دعاهائی راکه سبق ذکر یافت . والله ولی التّوفیق .

توضیح : [تفسیرمفردات دعاهای مذکور]

« غارَتْ نُجُومُ سَمائِکَ » معنی غَوْر نجوم درردعاء وقت برخاستن از خواب به‌اندکی پیشتر از ین گذشت[2]. «وَهَدَأَتْ» به‌دال بی‌نقطه‌قبل ازهمزه به‌معنی سَکَنَتْ است یعنی آرام یافت. « اَوْیَنْتَجِعُ مِنْهُمْ فائِدَةً» انتجاع ـ به‌نون وتاء به دو نقطهٔ فوقانیّه وبعد از آن جیم ودرآخر عین بی‌نقطه ـ به‌معنی طلب احسان و نیکوئی است ، وگویا مراد دراینجا مطلق طلب است .

« وَلایَشْغَلُکَ » یَشْغَل بر وزن یَعْلَمُ است . « وَ فَوائِدُکَ لِمَنْ سَأَلَکَ غَیْرُ مَحْظُوراتٍ » بـه حاء بـی‌نقطه وظاء نقطه‌دار ، بـه معنی ممنوع است ، یعنی غیرُ ممنوعاتٍ .

۱ـ راغِباً وراهِباً ـ خ ل.   ۲ـ ص ۳۶۱ .

« ولا تَخْتَزِلُ حَوائِجُهُمْ » تُخْتَزَلُ به صیغهٔ مجهول است ، و اختزال ـ به خاء نقطه‌دار و تاء به‌دونقطهٔ فوقانیّه وزاء نقطه‌دار ـ مراد به آن تعویق است.

« وَاَهْوالِ الْمُطَّلَعِ » به‌تشدید طاء بی‌نقطه به صیغهٔ مفعول » مراد امر آخرت است که بعد ازمردن، آدمی را اطلاع به آن بهم می‌رسد وبراو ظاهرمی‌شود .

« وَاَغَصَّنی بِریقی » به‌غین نقطه‌دار وصاد بی‌نقطهٔ مشدّده ، مأخوذ است از غصّه که به‌معنی شَجیٰ است ، وشَجیٰ عبارت از چیزی در گلوبند شدن‌است مانند استخوان وغیر آن. و«ریق» عبارت‌از آب دهن‌است.واَغَصَّنی بِریقی کنایه است از کمال ترس‌واضطراب، یعنی: مراجبان گردانیده‌است‌ازخوف‌واضطراب که قدرت بر آن‌ندارم که آب‌دهن‌خودرا فروبرم وبه‌درستی که‌در گلو بندشده است آب‌دهن‌من.

« وَ یَطْلُبُ رَوحَهُ بِالْبَیاتِ وَ فی آناءِ السّاعاتِ » بَیات ـ به‌باء به‌یك نقطه و یاء به دو نقطهٔ زیرین ـ وقت بیتوته است . « کَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ » به باء به یك نقطه مکسوره وقاف ، مراد گناهی است که مهلك دین وخراب کنندهٔ آن باشد.

« وَ عَظُمَ فِی الصُّحُفِ » مراد ازصُحُف ـ به‌دو ضمّه ـ صحایف اعمال است.

« تَنْضِجُ الْاَکْبادَ وَ الْکُلیٰ» تنضج بروزن تُکْرِمُ ـ به ضاد نقطه‌دار وجیم ـ است. و کُلیٰ ـ به‌ضم کاف ـ جمع کلیه یا کلوه است.

« آه مِنْ نارٍ نَزّاعَةٍ لِلشَّویٰ » نَزْع به‌معنی قلع و کندن است. وشَویٰ ـ به فتح وقصر ـ اطراف را گویند ازاعضای آدمی مثل دست وپای. یا جمع شَواة ـ به‌ضمّ ـ است که عبارت ازپوست سراست ، یعنی : آه از آن آتشی که قلع کنندهٔ پوست سراست ازروی شدت وسختی .

«آه مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَباتِ لَظیٰ» غَمْره ـ به‌غین نقطه‌دار وراء بی‌نقطه ـ چیزی است که شامل چیزی شود به نوعی که آنرا مستور وپوشیده گرداند . و لَهَبات جمع لَهَب است ـ به سکون‌ها وفتح‌ها ـ که عبارت از شعله زدن است . و لَظیٰ اسمی است ازاسماء آتش ، نعوذبالله منها .

« قَدْ وَاُجَهَتْها اَوْجُهُ الْاِنْتِقامِ » بناء این کلام بر استعاره است یعنی: گردیده است موجب سرعت انتقام ، نزدیك گردانندهٔ به آن .

« قَدْ لاحَظَتْها اَعْیُنُ الْاِصْطِلامِ » این فقره نیز استعاره است و معنی آن نیز به معنی اوّلست بـا زیادتی مبالغه . و اصطلام ـ به صاد وطاء بی نقطه ـ بـه معنی برانداختن ومستأصل گردانیدن است .

« وَ اسْتَحْقَقْتُ بِاجْتِراحِها مُبیراً لِعِقابِ » اجتراح ـ بـه جیم وتاء به دو نقطهٔ فوقانیـّه و در آخر حاء بی‌نقطه ـ به‌معنی اکتساب است که عبارت از کسب کـردن است . و «مُبیر» به‌باء به‌یك نقطه ویا به‌دو نقطهٔ زیرین وراء بـی نقطه ، مراد به آن مهلك است .

« مِنْ أجْلِ مـااَنْقَضَ ظَهْری مِنْ ثِقْلِهـا » انقـض ـ به‌نون وقاف وضاد نقطه‌دار ـ یعنی از جهت آنکه استخوانهای پشت مـرا ازسنگینی‌بار بـه صدا درآورد ، چه نقض آوازی را گویند کـه در وقت بار کـردن بار سنگین از استخوانهای پشت برمی آید .

«وَبَهَظَنی مِنَ الْاِسْتِقْلالِ بِحَمْلِها» بَهَظَنی ـ به باء به‌یك‌نقطه وظاء نقطه دار ـ به‌معنی اَثْقَلَنی است ، یعنی : سنگین وثقیل کرد مرا .

« شاکِیاً بَثّی اِلَیْكَ » بَثّ ـ به‌باء به‌یك‌نقطه وثاء بـه‌سه نقطه ـ اندوهی است که‌صبر بر کتمان ومخفی‌داشتن آن‌نتوان نمود. ومی گویند : فَتَبَثُّهُ اَیّ تُظْهِرُهُ یعنی ظاهر گردانید[1] .

« مِنْ تَنْفیسِ الْغَمِّ » یعنی زایل گردانیدن غم . « وَاَدْلِلْنی بِراَفَتِكَ عَلی سَمْتِ الْمَنْهَجِ» واَدْلِلْنی بروزن اُشْکُرْنی.وسَمت به‌معنی‌جهت است. ومنهج راهست، یعنی: دلالت کن مرابه‌رحمت ورأفت خودبرطریق نجات ورستگاری.

---

۱ ـ کلمهٔ «می گویند» درکلام متـرجم زائـد است وصحیح آن اینست: فتبثه ای تظهره ، یعنی ظاهر گردانی آنرا».

«وَأَزْلِقْنِی بِقُدْرَتِکَ عَنِ الطَّرِیقِ الْأَعْوَجِ» إِزْلِقْنِی ـ به‌زاء نقطه‌دار وقاف ـ به‌معنی بعد و دوری است، أَیْ أَبْعِدْنِی، یعنی دوردار مرا به‌قدرت خود از طریق کج وراه مُعْوَج.

«وَطُلْ عَلَیَّ بِرِضْوانِکَ» طُلْ ـ به‌ضمّ طاء بی‌نقطه ـ یعنی: تفضّل کن ومنّت نِه برمن به‌رضوان خود. «وَاشْدُدْ بِالْإِکْمالِهِ أَزْرِی» أَزْر ـ به‌فتح همزه‌وسکون زاء بی‌نقطه به‌معنی قوّت وتوانائی است.

«کَرَبْتُ مَعادِنَ حَدِیدِ الدُّنْیا» کَرَبْتُ ـ به‌راء بی‌نقطه وبه‌باء به‌یك‌نقطه ـ در وزن و در معنی مثل حَفَرْتُ است که به‌معنی کندن است. «بِأَشْفارِ عَیْنِی» أَشفار جمع شُفر است ـ به‌ضمّ شین نقطه‌دار وسکون فا ـ طرف جَفْن که عبارت از کنار پلك چشم است که مو بر آنجا می‌روید. ومعنی این فقره آنکه: کندم معادن آهن دنیا را به کنارهٔ مژگان چشم خود.

«وَاسْتَظِلُّ بِفَیْئِکَ» أی اَلْتَجِی ءُ إِلَیْكَ، یعنی: التجابه تو می‌برم.[1] واین عبارت کنایهٔ مشهوری است که درعرف نیزمی‌گویند: پناه به‌سایهٔ تو می‌برم.

«وَإِلْحاحاً» به دوحاء بی‌نقطه از برای مبالغهٔ درطلب است. و «إِلْحافاً» به حاء بی‌نقطه وفاء به معنی اِلحاح است.

«وَتَضَرُّعاً وَتَمَلُّقاً» تَضَرُّع: تَذَلُّل وزاری است. وتملّق را گاه هست که اطلاق می‌کنند بر محبّت وتلطّف وخضوعی که دراظهار آن زبان بادل مطابق باشد ودراینجا مراد اینست، وگاه هست که اطلاق می‌نمایند براظهار محبّت ولطفی که زبان باجنان موافق نباشد یعنی محبّت زبانی باشد نه‌جنانی چنانچه عادت اکثر اَبناء این زمان است، عَصَمَنَا اللهُ إِیّانا وَإِیّاکُم مِنه.

---

۱ ـ إسْتَظَلَّ فعل ماضی است به معنی اِلْتَجَأ إلَیْکَ یعنی به تو پناه برده‌است. و مترجم آنرا فعل مضارع خوانده وترجمه نموده است، لذا اعراب آنرا اعراب مضارع گذاردیم.

فصل [چهارم]

(آداب و کیفیت نماز شَفع و وَتْر)

وبعد ازفارغ شدن ازهشت رکعت نماز شب وآداب وادعیهٔ آن برخیز از جهت گزاردن دور کعت شَفع ومفردهٔ وتر. وافضل اوقات آن مابین فجر اول و ودوم است چنانچه درباب اول درمبحث ذکر فجر صادق وکاذب درضمن روایتی که ازامیرالمؤمنین عليه السلام درآن باب روایت شده است ازپیش گذشت.

[در تعیین نماز وتر]

ببايد دانست که شایع برالسنهٔ علماء متأخّرین ـ رضوان‌الله علیهم اجمعین ـ آنست که اطلاق وَتر تنها برر کعت سیّم است نه برمجموع سه رکعت شفع و وتر، وشایع دراحادیث که ازارباب عصمت ـ سلام‌الله علیهم ـ وارد است آنست که اطلاق وتر برمجموع سه رکعت است که دور کعت اول‌را شفع ویکی‌را وتر می گویند، چنانچه روایت کرده‌است شیخ‌الطایفه در کتاب «تهذیب» به‌سند صحیح از امام بحق ناطق امام‌جعفرصادق عليه السلام که: إنَّ اَباهُ الْباقِرَ عليه السلام كانَ يَقْرَأُ فِي الْوَتْرِ بِقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ فی ثَلاثِهِنَّ.

یعنی: «امام‌جعفرصادق عليه السلام ازپدر بزرگوار خود امام‌الباطن والظّاهر امام

محمّد باقر علیه السلام نقل کرده که آنحضرت در هر سه رکعت وتر سورهٔ قُلْ هُوَاللهُ اَحَدٌ می‌خوانده‌اند».

وچنانچه روایت کرده است شیخ بزرگوار مشارٌاِلَیْه در کتاب مذکور معتمَدٌ عَلَیْه به سند موثّق از امام بحق ناطق امام جعفرصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند:

کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یُصَلّی ثَمانَ رَکَعاتِ الزَّوالِ ، وَ اَرْبَعاً الاُولی ، وَ ثَمانَ بَعْدَها ، وَ اَرْبَعاً الْعَصْرَ، وَثَلاثاً الْمَغْرِبَ ، وَ اَرْبَعاً بَعْدَ الْمَغْرِبِ، وَ الْعِشاءَ الْآخِرَةَ اَرْبَعاً ، وَثَمانِیَ صَلاةَ اللَّیْلِ ، وَ ثَلاثاً الْوَتْرَ، وَ رَکْعَتَیِ الْفَجْرِ، وَ صَلاةَ الْغَداةِ رَکْعَتَیْنِ[1] ــ الحدیث.

یعنی: «حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به این طریق نماز می‌گزاردند که هشت رکعت زوال که نافلهٔ پیشین باشد بجامی‌آوردند، وچهار رکعت نماز ظهر، وبعد از آن هشت رکعت نافلهٔ عصر ،وچهار رکعت نماز عصر ،وسه رکعت نماز مغرب وبعد از آن چهار رکعت نافلهٔ آن،وچهار رکعت نماز عشاء آخر که نماز خفتن باشد؛ وهشت رکعت نماز شب، وسه رکعت وتر، ودو رکعت نافلهٔ فجر ،ودو رکعت نماز صبح ــ الحدیث».

وچنانچه روایت کرده است رئیس المحدثین به سند صحیح از حَفْص بن سالم حَنّاط ــ به‌حاء بی‌نقطه و نون ــ که گفت : سَمِعْتُ اَباعَبْدِاللهِ علیه السلام یَقُولُ : لا بَأْسَ اَنْ یُصَلِّیَ الرَّجُلُ رَکْعَتَیْنِ مِنَ الْوَتْرِ ثُمَّ یَنْصَرِفَ فَیَقْضِیَ حاجَتَهُ ثُمَّ یَرْجِعَ فَیُصَلِّیَ رَکْعَةً.

یعنی: «شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفتند: باکی نیست از آنکه شخصی دو رکعت از وتر بگزارد وبعد از آن پی کاری رود وحاجت خودرا برآورد پس از آن برگردد ویك رکعت دیگر وتررا بجای آورد».

وامثال این احادیث که دلالت دارد بر آنکه اطلاق وتر بر مجموع سه رکعت است نه بر رکعت سیّم تنها بسیار نقل شده است، واما اینکه اطلاق وتر بر رکعت

۱ــ درحدیث شریف یك رکعت نافلهٔ عشاء ذکر نشده است.

سیّم تنهاست دراحادیث یافت نشده است [1]، نهایتش درعبارات متأخّرین علماء ما ـ قدّس‌الله ارواحَهم ـ بسیاراست که وتررابررکعت اخیر اطلاق می‌کنند، وبه این اعتبار که یك رکعت است وترش می‌نامند.

وامّا متقدمین علماء ما ـ رضوان‌الله علیهم ـ تعبیرمی‌کنند ازآن به مفردهٔ وتر، چنانچه شیخ‌الطّایفة ـ قدّس‌الله روحَه ـ درکتاب «مصباح المتَهَجِّدین» که ازمصنّفات اوست وغیرآن ازمصنّفات دیگر تعبیرازآن به مفردهٔ وتر کرده است. وازاینجا ظاهرمی‌شودکه اگر کسی نماز وتررا نذر کند از عهدهٔ نذر به یقین بیرون نمی‌آید مگربگزاردن مجموع سه رکعت که دورکعت شفع و یك رکعت وترباشد.

وامّا آنچه ذکر کرده است شیخ جلیل شیخ ابوعلی طبرسی ـ عطّرالله مَرقدَه ـ درتفسیری که موسوم به تفسیر «مجمع‌البیان» است ازتعلیل تسمیهٔ فاتحة الکتاب به سَبْع المَثانی به‌آنکه درهرنماز خواه واجبی باشد وخواه سنّتی دو بارخوانده می‌شود، کلامی‌است مستقیم خالی ازخلل وقصور. واینکه اعتراض کرده‌اند براو که «درنماز وتر که یك رکعت است سورهٔ مذکوره زیاده بریك‌بار خوانده نمی‌شود پس کلّیّةً حق نباشدکه این سوره درهرنماز مثنّی می‌شود» کلامی‌است ظاهری خالی‌ازتحقیق، وبنابرتحقیقی که ماکردیم که احادیث صحیحه دلالت صریحه دارد برآنکه اطلاق وتر برمجموع سه رکعت است اعتراض مذکور براو وارد نیست ـ والله أعلم.

مترجم گوید: «وبرین تقدیر بساباشد که به‌خاطر رسد که کلام مذکور از جادهٔ استقامت برکنار باشد چه به این کلام دفع اعتراض مشهور نمی‌شود زیراکه برطریق تسلیم که وتر اسم مجموع سه رکعت باشدکه فی‌الحقیقة آن سه رکعت دونمازی است که به دوسلام گزارده می‌شود آن دونماز متمیّز ازیکدیگر یك

1 ـ ترجمه متن آنست که «این تعبیر بسیاراندك است» نه اینکه یافت نشده باشد.

نمازنخواهد شد، وهریك ازنمازی علیحده خواهد بود، پس می بایست که درهریك از آن دو نماز فاتحه مثنّی می شده باشد. بلی کلام مذکور چنانچه مخفی نیست گاهی دافع ایراد مشهور تواند بود که حمل کنیم آنرا بر آنچه دربعض ازروایات وارد است ومُفْتیٰ بِهِ بعض ازمشایخ فقهاء ماست که تجـویز گزاردن این هـرسه رکعت را به یك سلام کرده اند، پس دراین صورت کلام مذکور برمدّعا منطبق گردد ودافع اعتراض مشهور شود.

ومخفی نماند که درتعلیقات بعض ازفضلا به نظر احقـر رسیده که مصنّف ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ نیزدرتفسیری که موسوم به «عروة الوثقی» است وازمصنّفات اوست بعد ازذکر کلام مـذکور متفطّن بهاین ایـراد شده درحاشیه استدراك تـوجیه آن چنانچه ذکریافت نموده است، رجـوع به آنجا باید نمود تاصدق مقال وحقیقت حال بروجه کمال ظاهرشود ــ والله أعلم بحقیقة الأُمور».

وبخوان درهررکعت ازدورکعت شفع بعد ازحمد سورهٔ تـوحید، و اگر خواهی دررکعت اول قل اعوذ بربّ الفلق، ودررکعت دوم قل اعوذ بربّ النّاس بخوان ، وبعد ازسلام دادن این دعا بخوان:

[دعای بعد از نماز شفع]

إلٰهي تَعَرَّضَ لَكَ فِي هٰذَا اللَّيْلِ الْمُتَعَرِّضُونَ ، وَ قَصَدَكَ فِيهِ الْقاصِدُونَ ، وَ أَمَّلَ فَضْلَكَ وَمَعْرُوفَكَ الطّالِبُونَ ، وَ لَكَ فِي هٰذَا اللَّيْلِ نَفَحاتٌ وَ جَوائِزُ ، وَ عَطايا وَ مَواهِبُ ، تَمُنُّ بِها عَلىٰ مَنْ تَشاءُ مِنْ عِبادِكَ ، وَ تَمْنَعُها مَنْ لَمْ تَسْبِقْ لَهُ الْعِنايَةُ مِنْكَ، وَ ها أَنَا ذا عُبَيْدُكَ الْفَقِيرُ إِلَيْكَ ، الْمُؤَمِّلُ فَضْلَكَ وَ مَعْـرُوفَكَ ، فَإِنْ كُنْتَ يا مَوْلايَ تَفَضَّلْتَ فِي هٰـذِهِ اللَّيْلَةِ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ عُدْتَ عَلَيْهِ بِعائِدَةٍ مِنْ عَطْفِكَ، فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِـرِينَ ، الْخَيِّرِينَ الْفاضِلِينَ ، وَ جُـدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ وَ مَعْـرُوفِكَ يا رَبَّ

الْعالَمینَ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ، وَ آلِهِ الطّاهِرینَ، الَّذینَ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً، اِنَّ اللهَ حَمیدٌ مَجیدٌ. اَللّٰهُمَّ اِنّی اَدْعُوکَ کَما اَمَرْتَ، فَاسْتَجِبْ لی کَما وَعَدْتَ، اِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمیعادَ.

[خداوندا متعرضان دراین‌شب به درگاه تو آمده، وقاصدان آهنگ تو کرده، وطالبان بدفضل واحسان‌تو امید بسته‌اند، وتورا دراین‌شب نسیمهای رحمت وجوائزوعطاهاوبخششهایی‌است که برهریك ازبندگانت بخواهی‌می‌بخشی وازآنکس‌که عنایت تو دستگیرش نشده دریغ می‌داری،هان کەمن‌همان بنده نیازمند تو وآرزومند به فضل واحسان توام، پس ـ مولای من ـ اگر بناست دراین‌شب برکسی‌ازآفریدگانت بخشش‌کنی وبابهره‌ای ازکرمت بدوروی آوری، پس (نخست) برمحمد وخاندان پاك وپاکیزه و بهترین وبرترین وی درود فرست، و(سپس) به احسان ونیکی‌ات برمن جـود نما ای پروردگار عالمیان. ودرود خدا برمحمد خاتم پیامبران وآل پاکش همانان‌که خداوند هرگونه‌پلیدی‌راازآنان زدوده وپاك وپاکیزه‌شان ساخته است، همانا خداوند ستوده وصاحب مجد وبزرگواری است. خداوندا همانگونه که فرموده‌ای تورا خـواندم پس همانطور که وعـده داده‌ای پاسخم گـوکه تـو خلاف وعده نمی‌کنی].

(آداب نماز وتر)

بعد از آن برخیز واشتغال‌نما بگزاردن مفردهٔ وتر، وافتتاح کن به تکبیرات سبعه وادعیهٔ ثلاثه، وبخـوان درآن بعد از حمد سورهٔ تـوحیدرا سه نوبت، و ومُعَوِّذَتَیْن‌را. پس دستها بردار تابرابر روی وقنوت بخوان ـ درحالتی‌که بگریی یا به گریه داری خودرا ـ به آنچه روایت کرده است رئیس المحدثین درکتاب «مـن لایحضره‌الفقیه» به سند صحیـح ازمعروف‌بن خَرَّبوذ از اَحَدِهِما یعنی امام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر، یا امام بحق ناطق امام‌جعفرصادق علیهما‌السلام که آن

حضرت فرموده‌اند: بگوی درقنوت وتر:

[قنوت نماز وتر]

لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ ، لا إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ ، وَ رَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ ، وَ ما فِيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ . اَللّٰهُمَّ أَنْتَ اللهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ أَنْتَ اللهُ زَيْنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ أَنْتَ اللهُ جَمالُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ أَنْتَ اللهُ عِمادُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ أَنْتَ اللهُ قِوامُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ أَنْتَ اللهُ صَرِيخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ ، وَ أَنْتَ اللهُ غِياثُ الْمُسْتَغِيثِينَ ، وَ أَنْتَ اللهُ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ ، وَ أَنْتَ اللهُ الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومِينَ ، وَ أَنْتَ اللهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ ، وَ أَنْتَ اللهُ إِلٰهُ الْعالَمِينَ ، وَ أَنْتَ اللهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ، وَ أَنْتَ اللهُ كاشِفُ السُّوءِ ، وَ أَنْتَ اللهُ بِكَ تَنْزِلُ كُلُّ حاجَةٍ .

[معبودی نیست جز خداوند بردبار وبزرگوار، معبودی نیست جز خدای بلند پایه وبزرگ ، منزه است خداوندکه رب آسمانهای هفتگانه وزمین‌های هفتگانه وآنچه درآنها ومیان آنهاست ورب عرش بزرگ است. خداوندا تو الله نور آسمانهاوزمینی، وتوالله‌زیب آسمانها وزمینی، وتوالله جمال آسمانها وزمینی، وتو الله ستون آسمانها وزمینی،وتوالله پایه‌آسمانهاوزمینی‌وتوالله‌فریاد رس نالدزنندگانی،وتوالله‌دادرس‌دادخواهانی،وتوالله‌زداینده‌اندوه‌اندوهمندانی، وتوالله برطرف‌سازنده‌غم‌غمزدگانی،وتوالله اجابت‌کننده دعای درماندگانی ، وتو الله معبود جهانیانی، وتوالله‌رحمن و رحیمی، وتو الله زداینده پریشانی و سوء حالی، وتویی اللدکه هرنیازی به‌درگاه توآورده شود].

يا اَللهُ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلاَّ حِلْمُكَ ، وَلا يُنْجِي مِنْ عِقابِكَ إِلاَّ رَحْمَتُكَ ، وَلا يُنْجِي مِنْكَ إِلاَّ التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ، فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يا إِلٰهِي رَحْمَةً تُغْنِينِي بِها عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ، بِالْقُدْرَةِ الَّتِي أَحْيَيْتَ جَمِيعَ ما فِي الْبِلادِ ، وَبِها

تَنْشُرُ مَيْتَ الْعِبادِ ، وَلا تُهْلِكْني غَمّاً حَتّى تَغْفِرَلي وَ تَرْحَمَني وَ تُعَرِّفَني الْاِسْتِجابَةَ في دُعائي ، وَارْزُقْنِي الْعافِيَةَ إلى مُنْتَهى أجَلي ، وَ أقِلْني عَثْرَتي ، وَلا تُشْمِتْ بي عَدُوّي ، وَلا تُمَكِّنْهُ مِنْ رَقَبَتي.

[ای خدا خشم تورا جز حلمت نخوابد، و از کیفرت جز رحمت رهایی نبخشد، و از دست تو جز زاری به درگاهت نجاتبخش نیست؛ پس ــ خدای من ــ از جانب خودت رحمتی برمن ببخش که بدان سبب مرا از رحمت دیگران بی‌نیاز سازی با همان قدرتی که هرچه را در بلاد است بدان زنده ساختی، و اجساد مردهٔ بندگانت را بدان از گورها بیرون آوری؛ ومرا از غم هلاك مساز تا مرا بیامرزی ورحمت کنی ونشانه‌های اجابت دعایم را نشانم دهی ؛ وتا پایان عمرم سلامتی را روزیم گردان، ولغزشم را نادیده گیر، ودشمنم را یارای سرزنشم مده، واو را بر گردنم سوار مکن].

اَللّٰهُمَّ إنْ رَفَعْتَني فَمَنْ ذَا الَّذي يَضَعُني؟ وَ إنْ وَضَعْتَني فَمَنْ ذَا الَّذي يَرْفَعُني؟ وَ إنْ أهْلَكْتَني فَمَنْ ذَا الَّذي يَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْني ، أوْ يَتَعَرَّضُ لَكَ في شَيْءٍ مِنْ أمْري؟ وَقَدْ عَلِمْتُ أنْ لَيْسَ في حُكْمِكَ ظُلْمٌ ، وَلا في نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ ، وَ إنَّما يَعْجَلُ مَنْ يَخافُ الْفَوْتَ ، وَ إنَّما يَحْتاجُ إلَى الظُّلْمِ الضَّعيفُ، وَقَدْ تَعالَيْتَ عَنْ ذٰلِكَ يا إلٰهي، فَلا تَجْعَلْني لِلْبَلاءِ غَرَضاً ، وَلا لِنَقِمَتِكَ نَصَباً، وَ مَهِّلْني وَ نَفِّسْني وَ أقِلْني عَثْرَتي ، وَلا تُتْبِعْني بِبَلاءٍ عَلى إثْرِ بَلاءٍ ، فَقَدْ تَرى ضَعْفي وَ قِلَّةَ حيلَتي، أسْتَعيذُ بِكَ اللَّيْلَةَ فَأعِذْني، وَ أسْتَجيرُ بِكَ مِنَ النّارِ فَأجِرْني، وَ أسْألُكَ الْجَنَّةَ فَلا تَحْرِمْني.

[خداوندا اگر تو بلندم کنی چه کسی زمینم زند؟ و اگر زمینم زنی چه کسی بلندم کند؟ و اگر هلاکم کنی چه کسی میان من وتو فاصله شود یا درمورد چیزی از امورم متعرض تو گردد؟ وهمی دانم که در حکمت ستم نیست ودر کیفرت شتابی نه، چرا که آنکس شتاب ورزد که بترسد از دستش رود ، وکسی نیازمند به ستم است که ضعیف وناتوان باشد، وتو از این مطلب

برتری ــ خدای من ــ پس مــرا هدف بلاء مساز، ونشانهٔ کیفرت مگیر ، و مهلتم ده وغمم بزدا ولغزشم نادیده‌گیر، وپی درپی بلا برسرم مریز ، که تو ضعف مرا می‌دانی واز اندکی چاره‌ام آگاهی. دراین شب به تــو پنــاه می‌آورم پس پناهم ده، واز آتش دوزخ به‌تو پناهنده مــی‌شوم پس مــرا در پناهت گیر، وبهشت‌را ازتو می‌خواهم پس‌محرومم مدار].

پس بخوان درقنوت هردعائی که خواهی، وهفتاد نوبت استغفار کن ـ هذا آخرُ الحدیث.

مترجم گوید : «بباید دانست که تجـویز شده است درقنوت وترخــواندن هردعائی که این کس خواهد، خواه آن دعا به‌واسطهٔ مطالب آخرت باشد وخواه به‌واسطهٔ مطالب دنیا، چه به‌طریق صحیح روایت شده است که سؤال کرده‌اند از امام‌جعفر صادق عليه‌السلام از آنچه درقنوت وتر باید گفت. فرمودند: آنچه خدا تقدیر کرده باشدکه برزبان توجاری شود. وبه‌طریق حسن‌هم ازو عليه‌السلام روایت شده است که سؤال کردند از قنوت وتــر که دعای مقـرّری هست که در آن باید خــواند ؟ فرمودند که: لا، أثْنِ‌عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَ صَلِّ عَلَی النَّبِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ الْعَظِیمِ ، بعد از آن فرمودندکه: وَ کُلُّ ذَنْبٍ عَظِیمٌ.[1]

وبدانکه استغفارهفتاد مرتبه ازسنن مؤکّدهٔ نمازوتراست، وبه‌طریق صحیح روایت شده است که ازامام جعفرصادق عليه‌السلام شنیدند که می‌فرموده‌اند درتفسیرقول خدای‌تعالی که: وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ[2]: «مراد از آن استغفارهفتاد مرتبه است درآخرشب درنمازوتر.» ونیز به‌طریق صحیح روایت شده است ازآنحضرت که: « کسی که نماز وتر کند ودرآن هفتاد مرتبه أَسْتَغْفِرُاللهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ[3] گوید

۱ــ خبر، نخست ثنای الهی‌بجای‌آر، وبرمحمد وآلش درود فرست، وبرای‌گناهان بزرك خود آمرزش بطلب، والبته که هرگناهی بزرك است».

۲ــ سوره ذاریات: ۵۱ــآیهٔ ۱۸.

۳ــ ازخداوند آمرزش می‌طلبم وبه‌سوی او باز می‌گردم.

وتا یك سال به آن مواظبت نماید می‌نویسد خدای تعالی اورا نزد خـود از جملهٔ مستغفرین بالأسحار، وواجب می گرداند برخـود مغفـرت‌اورا » ـ والله الموفّق والمعین ».

وسنّت است که به‌واسطهٔ چهل‌شخص یا بیشتر ازبرادران مؤمن دعا کنی به این‌طریق که: اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلانٍ وَ فُلانٍ ، واسم ایشانرا ذکر کنی تاآخر. وبعدازآن هفتادمرتبه بگوئی: أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ. وسزاوارآنست که استغفاررا به انگشتان دست راست خود بشماری، ودست چپ‌را برداشته به‌جانب آسمان گشاده داری ، چه روایت کرده است آنرا رئیس‌المحدثین در کتاب « من لایحضره الفقیه » به‌سند صحیح. واگراستغفاررا به‌صدمـرتبه رسانی افضل وبهتر است، وثواب آن بیشتر.

وبعدازآن هفت نوبت بگوی:

أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ، لِجَميعِ ظُلْمي وَ جُرْمي وَ إِسْرافي عَلٰى نَفْسي، وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.

[ازخداوندی که معبودی جـزاو نیست وزنده وپاینده است نسبت به تمامی ستمها وجرم وزیاده روی برنفسم آمرزش‌می‌طلبم و به‌سویش باز می گردم].

وبعد ازآن بگوی:

رَبِّ أَسَأْتُ وَ ظَلَمْتُ نَفْسي ، وَ بِئْسَ ما صَنَعْتُ ، وَ هٰذِهِ يَدايَ يا رَبِّ جَزاءً بِما كَسَبْتُ ، وَ هٰذِهِ رَقَبَتي خاضِعَةٌ لِما أَتَيْتُ، وَها أَنَا ذا بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَخُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي الرِّضا حَتّٰى تَرْضٰى، لَكَ الْعُتْبٰى لا أَعُودُ.

[پروردگارا بدکردم وبه‌خود ستم‌نمودم‌و آنچه کرده‌ام زشت بوده، پروردگارا این دودستم به‌سزای‌آنچه کرده‌ام، واین‌گردنم خاضع وذلیل نسبت به‌آنچه بعمل آورده‌ام ، وهان این من درپیشگاه تو، پس آنچه مـوجب خـرسندی توست ازمن بستان تا راضی شوی، تسودا سزد که مراکیفردهی ، من دیگر

(به گناه) بازنخواهم گشت].

بعد از آن سیصدمرتبه بگوی: اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ .

بعد از آن بگوی:

رَبِّ اغْفِرْلی وَارْحَمْنی وَ تُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ .

[پروردگارا مرا بیامرز وبرمن رحم آور وتوبه‌ام بپذیر که تــو بسیار توبه پذیر ومهربانی].

وسنّت است که قنوت‌را به طــول کشانی وبیفزائی به قنــوت مذکور از ادعیه‌ای که درهشت رکعت نماز شب ذکـر یـافت. واگروقت تـو گنجایش داشته باشد اضافه کن به این قنوت آن چیـزی را که امام زین‌العابدین ــ علیه‌الصّلاة و السّلام ــ درقنـوت نماز وتر می‌خـوانده‌اند، چنانکه روایت کـرده است آنرا رئیس‌المحدثین درکتاب «امالی» وآن اینست:

[دعای امام سجاد (علیه‌السلام) درقنوت وتر]

سَیِّدی سَیِّدی ! هٰذِهِ یَدایَ قَدْ مَدَدْتُهُما اِلَیْکَ بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً ، وَ عَیْنایَ بِالرَّجاءِ مَمْدُودَةً ، وَ حَقٌّ لِمَنْ دَعاکَ بِالنَّدَمِ تَذَلُّلاً اَنْ تُجیبَهُ بِالْکَرَمِ تَفَضُّلاً. سَیِّدی أمِنْ اَهْلِ الشَّقاءِ خَلَقْتَنی فَاُطیلَ بُکائی، اَمْ مِنْ اَهْلِ السَّعادَةِ خَلَقْتَنی فَاُبَشِّرَ رَجائی ، سَیِّدی اَمْ لِضَرْبِ الْمَقامِعِ خَلَقْتَ اَعْضائی ، اَمْ لِشُرْبِ الْحَمیمِ خَلَقْتَ اَمْعائی.

[سرورم، سرورم، این دودست من است که سرشار ازگناهان به سویت دراز کرده‌ام، واین دوچشم من است که به امید دوخته شده، وسزاست آنکس را که ازروی خواری و پشیمانی تورا خوانده که باکرم وبزرگواری از روی تفضل پاسخش‌گویی، سرورم ! آیا مـرا ازشقاوتمندان آفـریده‌ای تاگریه بدرازا کشانم ، یا ازسعادتمندان آفریده‌ای تا به امیدم مژده دهم. سرورم !

آیا اعضایم‌را برای‌کوبیدن با گرزها (ی آهنین) آفریده‌ای یادل ورووده‌ام‌را برای‌نوشیدن آب جوشان دوزخ].

سَيِّدي لَوْ اَنَّ عَبْداً اسْتَطاعَ الْهَرَبَ مِنْ مَوْلاهُ لَكُنْتُ اَوَّلَ الْهارِبينَ مِنْكَ، لٰكِنّي اَعْلَمُ اَنّي لا اَفُوتُكَ.

[سرورم ! اگر بنده‌ای می‌توانست از اربابش بگریزد من نخستین کسی بودم که ازتو می‌گریختم، لکن می‌دانم که من ازدست تو نروم].

سَيِّدي لَوْ اَنَّ عَذابي مِمّا يَزيدُ في مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ، غَيْرَ اَنّي اَعْلَمُ اَنَّهُ لا يَزيدُ في مُلْكِكَ طاعَةُ الْمُطيعينَ، وَلا يَنْقُصُ مِنْهُ مَعْصِيَةُ الْعاصينَ.

[سرورم ! اگرعذاب من به ملك وسلطنت تو می‌افزود ازتو می‌خواستم که برآن صبرم دهی، ولی می‌دانم که طاعت فرمانبران درملك تو نیفزاید و معصیت عاصیان چیزی از آن نکاهد].

سَيِّدي ما اَنَا وَ ما خَطَري؟ هَبْ لي بِفَضْلِكَ، وَ جَلِّلْني بِسِتْرِكَ، وَاعْفُ عَنْ تَوْبيخي بِكَرَمِ وَجْهِكَ.

[سرورم ! من چیستم ؟ وچه ارزشی دارم ؟ ازروی‌فضل‌خویش‌بمن‌ببخش،و با پوشش مرا درپوشان ، وبه کرامت رویت از توبیخ من درگذر].

اِلٰهي وَ سَيِّدي اِرْحَمْني مَصْرُوعاً عَلَى الْفِراشِ تُقَلِّبُني اَيْدي اَحِبَّتي، وَارْحَمْني مَطْرُوحاً عَلَى الْمُغْتَسَلِ يُغَسِّلُني صالِحُ جيرَتي، وَارْحَمْني مَحْمُولاً قَدْ تَناوَلَ الْاَقْرِباءُ اَطْرافَ جَنازَتي، وَارْحَمْ في ذٰلِكَ الْبَيْتِ الْمُظْلِمِ وَحْشَتي وَ غُرْبَتي وَ وَحْدَتي.

[خدای من وسرور من ! برمن رحم‌آوردرآن‌حالی‌که دربستر افتاده ودستهای دوستانم مرا پهلو به پهلو می کنند، وبرمن رحم آور درآن حالی که برروی مغتسل افتاده و همسایگان‌شایسته‌ام غسلم می‌دهند ، وبرمن رحم آور درآن

حال که در تابوت قرار گرفته ونزدیکان اطراف جنازه‌ام‌را به‌دست گرفته‌اند ،
ودرمیان آن خانه تاریك (قبر) به وحشت وغربت وتنهائیم رحم کن].

واگروقت تو گنجایش تطویل قنوت نداشته باشد مخیّری درآنکه اختصار کنی برآنچه وقت وسعت آن داشته باشد.

واز جملهٔ ادعیهٔ مختصره که درضیق وقت ووسعت‌وقت خــواندن آن در قنوت نماز وتر و غیرآن از نمازهای دیگر مستحسن وپسندیده است اینست که بگوئی:

[دعای مختصر برای قنوت وتر]

اَللّٰهُمَّ اِنَّ كَثْرَةَ الذُّنُوبِ تَكُفُّ اَيْدِيَنا عَنِ انْبِساطِها اِلَيْكَ بِالسُّؤالِ ، وَالْمُداوَمَةَ عَلَى الْمَعاصي تَمْنَعُنا عَنِ التَّضَرُّعِ وَالْاِبْتِهالِ ، وَ الرَّجاءَ يَحُثُّنا عَلٰى سُؤالِكَ يا ذَا الْجَلالِ ، فَاِنْ لَمْ يَعْطِفِ السَّيِّدُ عَلٰى عَبْدِهِ فَمِمَّنْ يَبْتَغِي النَّوالَ؟ فَلا تَرُدَّ اَكُفَّنَا الْمُتَضَرِّعَةَ اِلَيْكَ اِلَّا بِبُلُوغِ الْآمالِ ، وَصَلَّى اللهُ عَلٰى اَشْرَفِ الْاَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ ، مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ.

[خداوندا بسیاری گناهان دستهای مارا از درازشدن بجهت نیاز بدرگاهت بازداشته، ومداومت برمعاصی‌ازذاری وناله ودعا بازمان داشته، وامیدواری به درخواست ازتووادادمان می‌کند ای‌صاحب جلال و شکـوه ، پس‌اگر آقابر بنده‌اش‌مهرنورزد پس ازچه‌کس بخشش طلبد؟ پس دستهای ماراکه با زاری به‌سویت دراز شده جز با رساندن به‌آرزوهایش باز مگردان، و درود خدا براشرف پیامبران ورسولان، محمد وخاندانش باد].

[دعای بعد ازرکوع وتر]

پس‌هرگاه که ازقنوت فارغ شدی به رکوع رووچون سرازرکوع برداری

دعای بعد از رکوع وتر

بگوی :

هٰذا مَقامُ مَنْ حَسَناتُهُ نِعْمَةٌ مِنْكَ ، وَ سَيِّئاتُهُ بِعَمَلِهِ ، وَ ذَنْبُهُ عَظيمٌ ، وَ شُكْرُهُ قَليلٌ. إلٰهى طُمُوحُ الْآمالِ قَدْ خابَتْ إلاّ لَدَيْكَ، وَ مَعاكِفُ الْهِمَمِ قَدْ تَقَطَّعَتْ إلاّ عَلَيْكَ ، وَ مَذاهِبُ الْعُقُولِ قَدْ سَمَتْ إلاّ إلَيْكَ، فَإلَيْكَ الرَّجاءُ، وَ إلَيْكَ الْمُلْتَجىٰ، يا أكْرَمَ مَقْصُودٍ وَيا أجْوَدَ مَسْؤُولٍ ، هَرَبْتُ إلَيْكَ بِنَفْسى يا مَلْجَأَ الْهارِبينَ بِأثْقالِ الذُّنُوبِ أحْمِلُها عَلىٰ ظَهْرى ، وَما أجِدُ لى إلَيْكَ شافِعاً سِوىٰ مَعْرِفَتى بِأنَّكَ أقْرَبُ مَنْ رَجاهُ الطّالِبُونَ ، وَ لَجَأَ إلَيْهِ الْمُضْطَرُّونَ ، وَ أمَّلَ ما لَدَيْهِ الرّاغِبُونَ .

[اینجاجایگاه کسی است که نیکی‌هایش نعمتی ازسوی توست، و گناهانش مربوط به کردار اوست، و گناهش بزرگ وسپاسش اندك است . خدای من آرزوهای بلند وبزرگ به‌هدف نرسد جز به درگاه تو، و همتهای برپا در درگاه هرکس بریده است جز درپیشگاه تو، وراههای خردها باز وبلند است جزبه‌سوی‌تو (که هرگز به‌تودست نیابند)، پس‌امیدهابه‌تو وپناه آوری‌ها به‌سوی توست ، ای گرامی‌ترین مقصودها ، وای بخشنده‌ترین درخواست شدگان،باپای‌خودبه‌سوی‌توگریختم-ای‌پناهگاه‌گریختگان ـ بابار گناهانی که به‌دوشم‌می‌کشم‌وواسطه‌ای‌به‌درگاهت ندارم‌بجزشناختم به‌اینکه تونزدیکترین کسانی هستی که طالبان بدو امید دارند ودرماندگان بدوپناهنده می‌شوند و راغبان آرزوی نعمتهایش دارند].

يا مَنْ فَتَقَ الْعُقُولَ بِمَعْرِفَتِهِ ، وَ أطْلَقَ الْألْسُنَ بِحَمْدِهِ ، وَ جَعَلَ ما امْتَنَّ بِهِ عَلىٰ عِبادِهِ كِفاءً لِتَأْدِيَةِ حَقِّهِ ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَلا تَجْعَلْ لِلْهُمُومِ عَلىٰ عَقْلى سَبيلاً ، وَلا لِلْباطِلِ عَلىٰ عَمَلى دَليلاً ، بِرَحْمَتِكَ يا أرْحَمَ الرّاحِمينَ .

[ای آنکه خردها به‌شناخت خویش بشکافته‌ای، وزبانها به‌ستایشت بگشوده‌ای،

وآنچه‌را که بر بندگانت منت نهاده‌ای (ازقبیل عبادات) همپای ادای حق خویش‌ساخته‌ای، برمحمد وآل او درود فرست، وبـرای اندوهها راهی‌علیه خـردم، وبـرای باطل رهنمایی علیه کردادم قـرار مده، بسه رحمتت ای مهربانترین مهربانان].

بعد ازآن به‌سجود رو وبعد ازاکمال سجدتین تشهّد بخوان وبعد ازسلام، تسبیح فاطمهٔ زهرا ـ صلوات الله علیها ـ بجاآر، پس‌بخوان این دعارا که مشهور ومعروف است به دعای حزین:

أُناجِيكَ يا مَوْجُودُ في كُلِّ مَكانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدائي، فَقَدْ عَظُمَ جُرْمي وَ قَلَّ حَيائي، مَوْلايَ يامَوْلايَ أَيَّ الأَهْوالِ أَتَذَكَّرُ، وَ أَيَّها أَنْسى، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلاَّ الْمَوْتُ لَكَفى، كَيْفَ وَ ما بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدْهى.

[باتو راز گویم ای که درهرجا موجودی شاید که آوایم بشنوی که جرمم بزرگ وحیائم اندك گشته. مولایم ای مولایم کدامیك ازهراسهای خودرا یادکنم، وکدام‌را بفراموشی سپارم، واگرجزمرگ چیزی نبود همان برای هراس بس بود، چگونه (صبرکنم و نهـراسم) وحال آنکه آنچه پس از مرگ درسرراه خواهد بود بزرگتر ومصیبت بارتراست].

مَوْلايَ يا مَوْلايَ حَتّى مَتى وَ إِلى مَتى أَقُولُ لَكَ الْعُتْبى، مَرَّةً بَعْدَ أُخْرى، ثُمَّ لا تَجِدُ عِنْدي صِدْقاً وَلا وَفاءً، فَياغَوْثاهُ، ثُمَّ واغَوْثاهُ، بِكَ يا اَللهُ مِنْ هَوىً قَدْ غَلَبَني، وَمِنْ عَدُوٍّ قَدِاسْتَكْلَبَ عَلَيَّ، وَمِنْ دُنْيا قَدْ تَزَيَّنَتْ لي، وَ مِنْ نَفْسٍ أَمّارَةٍ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبّي.

[مولایم ای مولایم تاکی وتاچه وقت بارهاوبارها به‌تو عرض کنم که حق مؤاخذه وکیفر ازآن تـوست سپس صدق ووفایی ازمن براین گفتارنیابی ا فریاد فریاد ای خدا ازهوای نفسی که برمن چیره شده، وازدشمنی که سگ وار برمن یورش آورده، وازدنیایی که خودرا برایم آرایش نموده، وازنفسی که

همواره به زشتی فرمان دهد مگر کسی‌را که پروردگارم رحم کرده باشد].

مَوْلايَ يا مَوْلايَ اِنْ كُنْتَ رَحِمْتَ مِثْلي فَارْحَمْني، وَاِنْ كُنْتَ قَبِلْتَ مِثْلي فَاقْبَلْني، يا قابِلَ السَّحَرَةِ اقْبَلْني، يا مَنْ لَمْ اَزَلْ اَتَعَرَّفُ مِنْهُ الْحُسْنى ، يا مَنْ يُغَذّيني بِالنِّعَمِ صَباحاً وَمَساءً ، اِرْحَمْني يَوْمَ آتيكَ فَرْداً ، شاخِصاً اِلَيْكَ بَصَري، مُقَلِّداً عَمَلي، قَدْ تَبَرَّأَ جَميعُ الْخَلائِقِ مِنّي ، نَعَمْ اَبي وَ اُمّي وَ مَنْ كانَ لَهُ كَدّي وَ سَعْيي، فَاِنْ لَمْ تَرْحَمْني فَمَنْ يَرْحَمُ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتي، وَ مَنْ يُنْطِقُ لِساني اِذا خَلَوْتُ بِعَمَلي وَ سَاَلْتَني عَمّا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّي ؟ فَاِنْ قُلْتُ: نَعَمْ، فَاَيْنَ الْمَهْرَبُ مِنْ عَدْلِكَ، وَ اِنْ قُلْتُ: لَمْ اَفْعَلْ، قُلْتَ: اَلَمْ اَكُنِ الشّاهِدَ عَلَيْكَ؟

[مولایم مولایم اگربناست همانندمرا رحمت کنی پس‌مرا رحمت کن، واگر همچون منی‌را می‌پذیری پس‌مرا بپذیر، ای که آن ساحران (زمان موسی ع) را پذیرفتی مرا بپذیر؛ ای که پیوسته نیکی از تو می‌بینم ، ای که صبح و شام از نعمتهای خویش غذایم می‌دهی برمن رحم آور درآنروزی که یکه وتنها درپیشگاهت آیم وچشمم به تو دوخته وکردارم برگردنم آویخته است در حالی که تمامی‌خلق ازمن بیزاری جسته‌اند آری هم پدرومادرم وهم آنانکه رنج وکوشش‌را درراهشان به‌کاربرده‌ام، پس‌اگرتو بمن رحم نیاوری پس چه‌کس به وحشتم درقبرترحم می کند؟ وچه‌کس زبانم‌را گویا سازد آنگاه که باکردارم تنها مانم وازمن بپرسی آنچه‌را که خود بدان داناتری؟ پس اگر پاسخ مثبت دهم کوراه گریز ازعدل تو؟ واگرگویم: نکرده‌ام، گویی مگرمن گواه برتو نبوده‌ام] ؟!

فَعَفْوَكَ عَفْوَكَ يا مَوْلايَ قَبْلَ اَنْ تُلْبَسَ الْاَبْدانُ سَرابيلَ الْقَطِرانِ ، عَفْوَكَ عَفْوَكَ يا مَوْلايَ قَبْلَ اَنْ تُغَلَّ الْاَيْدي اِلَى الْاَعْناقِ ، يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ وَ خَيْرَ الْغافِرينَ .

[آمرزش آمرزش ای مولای من پیش از آنکه در آتش دوزخ لباسی از روغنی چسبنده و سوزنده برتنم کنند، آمرزش آمرزش ای مولای من پیش از آنکه دستها برگردنها غـل وزنجیر شود، ای مهربانترین مهربانان وای بهترین آمرزندگان].

وبعد از آنکه از خواندن دعا فارغ شدی سجده کن وبگوی در آن:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَارْحَمْ ذُلّي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ تَضَرُّعي اِلَيْكَ، وَ وَحْشَتي مِنَ النّاسِ، وَ اُنْسي بِكَ ياكَريمُ، يا كائِناً قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، ياٰمُكَوِّنَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ ياكائِناً بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، لاتَفْضَحْني فَاِنَّكَ بي عالِمٌ، وَلاتُعَذِّبْني فَاِنَّكَ عَلَيَّ قادِرٌ.

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست وبه این زبونی من در پیشگاهت وزاریم به سویت ووحشتم ازمردم وانسم به تو رحـم آور ای کریم ای که پیش ازهرچیز بوده‌ای، ای هستی دهندهٔ همه چیز، ای که پس از هـرچیز خواهی بود، رسوایم مساز که تو از حالم باخبری، وعذابم مده که تو برمن قادری.]

اَللّٰهُمَّ اِنّي اَعوذُبِكَ مِنْ كَرْبِ الْمَوْتِ، وَ مِنْ سوءِ الْمَرْجِعِ فِي الْقُبورِ، وَ مِنَ النَّدامَةِ يَوْمَ الْقِيامَةِ، اَسْأَلُكَ عيشَةً هَنيئَةً، وَ ميتَةً سَوِيَّةً، وَ مُنْقَلَباً كَريماً، غَيْرَ مُخْزٍ وَلا فاضِحٍ. اَللّٰهُمَّ مَغْفِرَتُكَ اَوْسَعُ مِنْ ذُنوبي، وَ رَحْمَتُكَ اَرْجى عِنْدي مِنْ عَمَلي، فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْلي ياحَيّاً لايَموتُ.

[خداوندا ازدرد ورنج مرگ وازبد بازگشتن درگـور واز پشیمانی درروز قیامت به‌تو پناه می‌آورم. زندگانیی گوارا ومرگی پس از آمادگی برای آن وبازگشتی کریمانه بی‌آنکه خوارساز ورسوا کننده باشد ازتودرخواست می‌کنم. خداوندا آمرزشت از گناهانم وسیع‌تر، ورحمتت ازعملم به نزد من

بیشتر مورد امید است، پس برمحمد و آل محمد درود فرست ومرا بیامرز ای زنده‌ای که مرگ ندادی].

توضیح : [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

«تَعَرَّضَ لَكَ» یعنی: تَصَدّی نمود به‌واسطهٔ طلب عفو واحسان تو. و فقرهٔ دوم وسیّم به‌منزلهٔ مفسّر فقرهٔ اول است.

«وَ عُدْتَ عَلَيْهِ بِعائِدَةٍ مِنْ عَطْفِكَ» عُدْتَ ـ به ضمّ عین بی نقطه وبعد از آن دال بی‌نقطه ـ به معنی عایدة که عبارت از مکرمت است ، عرب می گوید : عادَ عَلَيْهِ بِعائِدَةٍ أَيْ تَكَرَّمَ عَلَيْهِ بِمَكْرُمَةٍ یعنی : کرم نمود براو به مکرمتی.

«وَ جُدْ عَلَيَّ بِطَوْلِكَ» طَول ـ به فتح طاء بی‌نقطه ـ به معنی فضل وغِنی وقدرت است. «وَ أَنْتَ اللهُ عِمادُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ» عِماد شیء ـ به کسر عین بی‌نقطه ـ چیزی است که ثبات وپایداری آن‌چیز به‌آن بوده باشد چنانچه اگر آن چیز نباشد هرآینه آن شیء زایل وساقط گردد ، زیرا که هرشیء باقی دربقای خود محتاج به مبقی است مثل آسمان وزمین مثلاً که درباقی بودن خود احتیاج به علّت مُبقیه دارند که آن حق سبحانه وتعالی‌است.

«وَ أَنْتَ اللهُ قِوامُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ» قِوام الشَّيْء ـ به‌کسر قاف ـ به معنی عِماد آن شیء است، واین فقره به منزلهٔ مفسّر فقرهٔ ماقبل آنست، واین از قبیل قول خدای تعالی است که: يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ أَنْ تَزُولا[1]. واین دلیلی است سمعی براحتیاج باقی دربقا به‌علّت مبقیه چنانچه گفته شد.

«وَ أَنْتَ اللهُ الْمُرَوِّحُ» ـ به‌را وحاء بی‌نقطه ـ اسم فاعل است ودرمعنی نزدیك است به مفرّج ـ به‌جیم ـ .

۱ـ سورهٔ فاطر: ۳۵ ـ آیهٔ ۴۱.

«فَلا تَجْعَلْنی لِلْبَلاءِ غَرَضاً». غرض ـ به‌غین نقطه دار مفتوحه وراء بی‌نقطهٔ مفتوحه ـ به معنی هـدف ونشانهٔ تیـر است، پس‌غرض بلاء به معنی هدف سهام بلا باشد.

« وَلا لِنَقِمَتِكَ نَصَباً» نَصَب ـ به‌نون وصاد بی‌نقطهٔ مفتوحتین ـ نزدیك است به معنی‌غرض که هدف باشد. «وَ لاتُتْبِعْنی بِبَلاءٍ عَلی اِثْرِ بَلاءٍ » تُتْبِعْ بروزن تُکْرِمُ ، واِثْر ـ به‌کسر همزه وفتح‌آن هردو آمده است و سکون ثاء به سه نقطه ـ به‌معنی بَعد است، عرب می گوید: خَرَجْتُ علی اِثْرِه اَیْ بَعدَهُ بِقَلیلٍ ، یعنی بیرون آمدم بعد ازو به‌اندك زمانی.

« لَكَ الْعُتْبی» ـ به ضمّ عین بی‌نقطه وسکون تاء به دونقطهٔ فـوقانیـّه ـ به معنی مؤاخذه است، ومعنی‌آن آنکه: توسزاواری به آنکه مـرا مؤاخذه نمائی به سبب زشتی اعمال وناشایستگی افعال من.

«اَمْ مِنْ اَهْلِ السَّعادَةِ خَلَقْتَنی فَاُبَشِّرَ رَجائی» اُبَشِّر ـ به باء به یك نقطه وتشدید شین نقطه دار ـ مأخوذ ازبشارت است، وکلام استعاره است، وشاید که به نون ساکنه وشین نقطه دار مضمومه خوانده شود به معنی اَبْسُطُ که عبارت ازگسترانیدن است، یعنی: امید خودرابگسترانم وپهن‌سازم ازشادی وخوشحالی.

« اَمْ لِضَرْبِ الْمَقامِعِ خَلَقْتَ اَعْضائی » مَقامِع جمع مِقْمعه ـ به کسر میم و سکون قاف‌است ـ وآن چیزی است مثل عمود که به‌آن می‌زنند، چنانچه خدای تعالی درصفت عـذاب اهل دوزخ فرموده که: وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدیدٍ[1]، یعنی: مهیّا وآماده است به واسطهٔ عذاب ایشان عمودها وگرزهای آهنی.

«اَمْ لِشُرْبِ الْحَمیمِ خَلَقْتَ اَمْعائی » حمیم آب بسیار گرمی است که چون دوزخیان تشنه می‌شوند به ایشان می‌دهندکه رفع تشنگی ازخود به‌آن نمایند، یا آبی که دوزخیان بدن خـودرا بدان می‌شویند. واَمعـاء جمع مِعیٰ ـ به‌کسر و

۱ـ سورهٔ حج : ۲۲ـ آیهٔ ۲۱.

قصر ـ است به‌معنی روده، وآن چیزی است که طعام بعد از معده منتقل به آن می‌شود. وظاهراینست که مراد به امعاء دراینجا چیزی است که شامل معده وسایر احشاء دیگر نیز بوده باشد.

«ما اَنَا وَما خَطَرِی» خطر ـ به‌خاء نقطه دارمفتوحه وطاء بی‌نقطهٔ مفتوحه ـ به معنی قدر ومنزلت است. واستفهام درکلام ازبرای تحقیراست، یعنی: چه‌چیزم من وچه چیز است قدرومنزلت من؟

«ارْحَمْنی مَصْرُوعاً»، مصروع ـ به‌صاد ورا وعین بی‌نقطه ـ یعنی برزمین افتاده. «اِلٰهی طُمُوحُ الآمالِ قَدْخابَتْ اِلاّ لَدَیْکَ» طُموح ـ به طاء بی‌نقطهٔ مضمومه ودرآخر آن حاء بی‌نقطه ـ جمع طامح است مثل قعود که جمع قاعد است، مأخوذ ازطَمَحَ که به معنی ارتفع است، ومراد آنکه: بدرستی که آمال طامحهٔ مرتفعهٔ عظیمه درمعرض خسران وخسارت درآمده است مگر آمال عظیمهٔ مرتفعهٔ ما نزد تو، مثل عفواز گناهان ما که به آن مستوجب عقاب الیم شده‌ایم، و درآوردن مادربهشت عنبرسرشت ازروی تفضّل وکرم بغیرآنکه مستحق آن بوده باشیم.

«وَ مَعاکِفُ الْهِمَمِ قَدْ تَقَطَّعَتْ اِلاّ عَلَیْکَ» معاکف جمع مَعْکَف است و آن مصدری است به معنی عکوف، یعنی ایستادگی واقامت. ومراد آنکه: عکوفات هِمَم واقامت آن بردرخانهٔ هرکس درطلب احسان از او انقطاع یافته است و خسارت پذیرفته مگر عکوفات ما بردرگاه جود و احسان تو که مقیم است و معتکف.

«وَ مَذاهِبُ الْعُقُولِ قَدْ سَمَتْ اِلاّ اِلَیْکَ» مراد ازمذاهب، طرق است، وگاه اطلاق مذاهب برآراء عقول نیز می‌کنند. وسمیٰ به معنی رفعت و عُلُوّ است، عرب گوید[1]: سَمیٰ اِلَی‌الشّیء اِرْتَفَعَ اِلَیْهِ، یعنی: مرتفع شد به‌سوی او. و سَمَتْ به‌معنی اِرتَفَعَتْ است، ومراد آنکه: بدرستی که طرق عقول وآراء

۱ـ کلمهٔ «عرب گوید» اضافه است وتعبیردرستی نیست.

مرتفع گشته است به‌سوی اشیا مگر به‌سوی تو، به‌تحقیق که قاصر آمده است از ارتفاع وارتقاء، و گمراه شده‌است دربیداء عظمت و کبریا، چنانکه گفته‌اند:

عقل درکوی توسرگردان بماند　　　فکر دراوصاف تو حیران بماند

« وَ جَعَلَ مَاامْتَنَّ بِهِ عَلٰی عِبادِهِ کِفاءً لِتَأْدِیَةِ حَقِّهِ » یعنی گـردانیده است تکلیف ما بندگان‌را به‌عبادت خود مکافات کننده به‌واسطهٔ اداء حق نعماء خـود باآنکه درتکلیف نمودن ما به‌عبادت خـود ومشرّف گردانیدن ما به‌شرف بندگی خود و گردانیدن ما‌ازاهل آنکه قیام توانیم نمود به خدمت اووبرپای توانیم داشت عبادت اورا لطفی‌است درحق مـا جـزیل، ومنّتی‌است برما عظیم. نمی‌بینی که هـرگاه پادشاه عظیمی شخصی‌را به خدمت خـود مشرّف گرداند واورا از جملهٔ رازگویان ومحرمان خود سازد پس‌هرآینه آن شخص می‌شمارد این شفقت‌را از الطاف عظیمه و اعطاف کثیرهٔ آن پادشاه، و چنان می‌پندارد که عطیّه‌ای است بی‌غایت‌که ازجانب او به‌اوکرامت شده است، ولطفی است بی‌نهایت‌که از او یافته است. پس حضرت عزّت ـ عمّت عطیّاته ـ بنابروفورکرم خود گردانیده است بعضی از نعمتهای خودراکه منّت نهاده است به‌آن برما وتوفیق داده است مارابه‌آن،شکر ومکافات‌از مابه‌جهت‌بعض‌از نعمتهای‌دیگر که‌به‌ماعنایت‌نموده است، وبا وجود آن به تحقیق وعده داده است مارا ازبرای آن نعمت به ثواب جزیل در آخرت، فسبحانَه سبحانَه ما أعظم شأنَه وأکثَر امتنانَه. ونعمَ ما قال:

گرکسی شکر او فزون گوید　　　شکر توفیق‌شکر چون گوید

« وَ مِنْ عَدُوٍّ قَداسْتَکْلَبَ عَلَیَّ » ای وثَبَ عَلَیَّ، یعنی: جست برروی من؛ چه تشبیه کرده‌اند دشمن‌را به سگ. وبسا باشد که گفته شود دربن عبارت اشاره است به‌آنکه عداوت اوازجهت اموردنیاست چنانچه گفته‌اند: إنَّ الدُّنیا جیفَةٌ، وطالِبوها کِلابٌ؛ یعنی: بدرستی که دنیا مرداراست وطالبان‌آن سگانند.

« سَرابیلُ الْقَطِرانِ » تلمیح است به قول خدای تعالی: وَ تَرَی الْمُجْرِمینَ

یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْاَصْفادِ * وَ سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ [1]، سرابیل جمع سربال است به‌معنی پیراهن. وقَطِران عُصاره‌ای است در نهایت بدبویی وحدت که بربدن شتران گردار می‌مالند تا گرایشان‌را ازحِدّت وتیزی بسوزد. واز خاصیّت او آنست که چون آنرابرچیزی طِلانمایند[2] آتش درآن چیز زودتر تأثیر کند وبه سرعت بسوزد. وروایت شده است که قطرانرا بربدن دوزخیان می‌مالند چنانچه به‌منزلهٔ پیراهن‌ایشان می‌شود تا ازحدّت، بدنهای ایشان‌را بسوزاند وآتش دوزخ درایشان زود اثر کند ودرگیرد وبه سرعت بسوزد. نَعوذُ بِاللهِ مِن ذلك.

« وَ میتَتَهً سَوِیَّهً » میته ـ به‌کسرمیم ـ مراد ازموتی‌است که بعد ازحصول استعداد به‌واسطهٔ نزول، ومهیّا شدن به‌جهت‌حلول‌آن‌ـ ازتقدیم توبه وقضاء فوایت وبیرون‌آمدن ازحقوق مردم‌خواه مالی‌باشد وخواه عِرضی‌وغیرآن‌ـ دست دهد. امید که همه‌را این حال روزی باد بمحمّد وآله الأمجاد.

۱ـ سورهٔ ابراهیم : ۱۴ـ آیهٔ ۴۹ و ۵۰.

۲ـ طلاء ـ به‌کسر طاء ـ یعنی مانند روغن به‌آن بمالند.

فصل [پنجم]

[در آداب دو رکعت نماز فجر]

وبعد از فارغ‌شدن تو ازمفردهٔ وتر و آنچه متعلّق است به‌آن از ادعیه‌و آداب، برخیز از جهت گزاردن دو رکعت نافلهٔ صبح. و ایـن دو رکعت را دساستین نامند بواسطهٔ آنکه پنهانند درنماز شب، چنانچه روایت کرده است شیخ‌الطایفه‌در کتاب «تهذیب» به‌سند صحیح از ثامن ائمهٔ هدی امام رضا ـ علیه‌التّحیّة والثّنا ـ کـه آنحضرت‌فرموده‌اند : أحْشُوابِهِما صَلاةَ اللَّيْلِ.

یعنی : «پر کنید جوف نمازشب را به‌این دو رکعت» . مراد آنکه نافله‌صبح را با نافلهٔ شب باید گزاردن .

وظاهر اینست که وقت آن می کشد تا پیدا شدن سرخـی مشرق ، چنانچه بعض ازروایات متضمّن آنست، وجمعی ازعلماء ما ـ قدّس‌الله أرواحَهم ـ قائل به آن شده‌اند ، اگرچه افضل اوقات این دو رکعت میانهٔ دوفجر است .

وبخـوان در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل یا ایّها الکافرون ، و در رکعت دوم بعدازحمدسورهٔ قل هوالله احد. پس چون سلام دهی‌روبه‌قبله برپهلوی راست بخواب مانند کسی که اورا درلحد خوابانند، وجانب راست رورا بردست راست بگذار ، واین دعا بخوان :

دعای پس از نافلهٔ فجر

اِسْتَمْسَكْتُ بِعُرْوَةِ اللهِ الْوُثْقَى الَّتِي لَاانْفِصامَ لَها ، وَ اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللهِ الْمَتِينِ ، وَأَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ ، رَبِّيَ اللهُ،رَبِّيَ اللهُ رَبِّيَ اللهُ ،آمَنْتُ بِاللهِ ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ ، لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ ، وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ، حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

[به‌دستاویز استوار خداوندی که جدایی ندارد چنگ زدم، و به ریسمان محکم خداوند آویختم ، وازشر نابکاران عرب وعجم وازشر نابکاران جن وانس به‌خدا پناه می‌برم ، پروردگار من‌الله است (سه‌بار) به‌خدا گرویدم، برخدا توکل نمودم وهیچ حول وقوه‌ای جز به خدا نیست ، و هرکس بر خدا توکل نماید‌خداوند اورا بس است، خداوند امرخودرا به‌انجام رساند‌که خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرارداده است ، خدا مرا بس است و خوب وکیلی است] .

اَللّهُمَّ مَنْ اَصْبَحَ وَ لَهُ حاجَةٌ إِلَى مَخْلُوقٍ ، فَاِنَّ حاجَتِي وَ رَغْبَتِي إِلَيْكَ، وَحْدَكَ لاشَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ، الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الصَّباحِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فالِقِ الْاِصْباحِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ناشِرِ الْأَرْواحِ ، اَلْحَمْدُلِلّٰهِ قاسِمِ الْمَعاشِ،اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ جاعِلِ اللَّيْلِ سَكَناً، وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْباناً،ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

[خداوندا هرکس بامدادان سرازخواب بردارد حاجتی به‌مخلوقی دارد و حاجت و گرایش من‌تنها به‌توست ، تو یگانه‌ای وشریکی نداری ، سپاس‌از آن توست . سپاس خدای راکه رب بامدادان است ، سپاس خدای را که شکافنده صبح است ، سپاس خدای راکه زنده کننده ارواح است ، سپاس خدای راکه بخش‌کنندهٔ روزیهاست ، سپاس خدای راکه قرار دهنده است شب را موجب‌آرامش ، وخورشید وماه را جهت حفظ حسابها ، این تقدیر (خداوند) چیره وداناست] .

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُوراً ، وَ فِي بَصَرِي

نُوراً ، وَ عَلٰی لِسانی نُوراً ، وَ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ نُوراً ، وَ مِنْ خَلْفی نُوراً ، وَ عَنْ یَمینی نُوراً ، وَ عَنْ شِمالی نُوراً ، وَ مِنْ فَوْقی نُوراً ، وَ مِنْ تَحْتی نُوراً ، وَ اَعْظِمْ لِیَ النُّورَ ، وَاجْعَلْ لی نُوراً اَمْشی بِهِ فِی النّاسِ ، وَلا تَحْرِمْنی نُورَکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ .

[خداوندا برمحمد وآل محمد درود فرست ، ودردلم نور ودر چشمم نور وبرزبانم نورودر پیش رویم نورواز پشت سرم نور وازسمت راستم نور وازسمت چپم نورواز بالای سرم نورواززیر پایم نور قرارده،وآن نوررا برایم بزرگ گردان، وبرایم نوری قرارده تا بدان میان مردم راه روم ، و روز قیامت از نورت محرومم مساز] .

پس بخوان آیة الکرسی ، و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ، وپنج آیه از آخرسورۀ مبارکۀ آل عمران : اِنَّ فی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ تاآنجا که اِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمیعادَ . بعد از آن بنشین و تسبیح فاطمۀ زهرا ـ صلوات الله علیها ـ را بجاآر ، وبعد ازآن صد نوبت بگوی :

سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ ، اَسْتَغْفِرُاللهَ رَبّی وَاَتُوبُ اِلَیْهِ .

بعد ازآن هفت نوبت بگوی :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ وَ لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.

پس دو سجدۀ شکر بجاآر بەطریقی که قبل ازین مذکور شد ، و دعاکن درآن بواسطۀ برادران مؤمن وبگوی :

اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ ، وَاللَّیالِی الْعَشْرِ ، وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ ، وَاللَّیْلِ اِذا یَسْرِ ، وَ رَبَّ کُلِّ شَیْءٍ ، وَ اِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ ، وَ خالِقَ کُلِّ شَیْءٍ ، وَ مَلیکَ کُلِّ شَیْءٍ، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ افْعَلْ بی وَ بِفُلانٍ وَفُلانٍ ـ یعنی نام برادران مؤمن ببر ـ ما اَنْتَ اَهْلُهُ ، وَ لاتَفْعَلْ بِنا ما نَحْنُ اَهْلُهُ ، فَاِنَّکَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ .

دعای سجدهٔ شکر

[خداوندا ای رب سپیده‌دم و شبهای دهگانه و زوج و فرد و شب آنگاه که سپری شود[1] ، وای رب همه چیز ومعبود همه چیز وآفریننده همه چیز و پادشاه همه چیز، برمحمد وآل محمد درود فرست و نسبت به من وفلانی و فلانی آن کن که تورا سزد ، وبا ما آن مکن که سزاوارآنیم ،که تواهل تقوا واهل آمرزشی] .

۱- برای توضیح این قطعات به تفسیر سورهٔ مبارکه فجردر تفاسیر مراجعه شود.

فصل [ششم]

[در دعای امام سجاد (ع) که بعد از نافلۀ شب می‌خوانده‌اند]

سزاوار وشایسته آنست که بعد ازفارغ شدن تو از سیزده رکعت نماز شب ، تبرّك جوئی به‌خواندن دعائی که سیّدالسّاجدین امام زین‌العابدین ـ علیه‌الصّلاة و السّلام ـ به‌خواندن آن تبرّك می‌جسته‌اند ، و آن دعا ازجملۀ ادعیۀ « صحیفۀ کاملۀ سجّادیّه» است و آن اینست :

اَللّٰهُمَّ یاذَاالْمُلْكِ الْمُتَأَبِّدِ بِالْخُلُودِ ، وَالسُّلْطانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَیْرِ جُنُودٍ وَ لا اَعْوانٍ ، وَالْعِزِّ الْباقِی عَلیٰ مَرِّ الدُّهُورِ وَ خَوالِی الْاَعْوامِ ، وَ مَواضِی الْاَزْمانِ وَ الْاَیّامِ ، عَزَّ سُلْطانُكَ عِزّاً لاحَدَّ لَهُ بِاَوَّلِیَّتِهِ ، وَ لامُنْتَهیٰ لَهُ بِآخِرِیَّتِهِ ، وَاسْتَعْلیٰ مُلْکُكَ عُلُوّاً سَقَطَتِ الْاَشْیاءُ دُونَ بُلُوغِ اَمَدِهِ ، وَ لایَبْلُغُ اَدْنیٰ مَااسْتَأْثَرْتَ بِهِ مِنْ ذٰلِكَ اَقْصیٰ نَعْتِ النّاعِتینَ . ضَلَّتْ فیكَ الصِّفاتُ ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ ، وَحارَتْ فی کِبْرِیائِكَ لَطائِفُ الْاَوْهامِ .

[خداوندا ای صاحب بادشاهی جاوید ، وسلطنتی که بدون سپاه ویاورْ مقاومی در برابر خود ندارد ، وعزتی که درگذشت روزگار وگذر سالها و زمانها وروزها زوال نپذیرد ، سلطنت توعزیز وچیره است عزتی که آغاز وپایانی ندارد ، وملك وحکومتت آنقدر بلندپایه است که اشیاء پیش از رسیدن بـه نهایتش ساقط شوند ، ودورترین افقهای وصف وصف کنندگان به کوتاهترین

دعای امام سجاد علیه‌السلام بعد از نافلهٔ شب

درجاتی ازآن‌که ویژه خود ساخته‌ای دست نیابد، همهٔ توصیف‌هادربارهٔ‌ات بیراهه‌است ، و رشتهٔ تمامی تعاریف پیش از رسیدن به ساحت مقدست پاره گشته،واندیشه‌های باریك دربرابر کبریای توحیران وسرگردان مانده است].

كَذٰلِكَ اَنْتَ اللّٰهُ الْاَوَّلُ فِي اَوَّلِيَّتِكَ ، وَ عَلٰى ذٰلِكَ اَنْتَ دائِمٌ لا تَزُولُ ، وَ اَنَا الْعَبْدُ الضَّعيفُ عَمَلاً ، الْجَسيمُ اَمَلاً ، خَرَجَتْ مِنْ يَدي اَسْبابُ الْوُصُلاتِ إلاّ ما وَصَلَهُ رَحْمَتُكَ، وَ تَقَطَّعَتْ عَنّي عِصَمُ الْآمالِ إلاّ ما أنا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ ، قَلَّ عِنْدي ما اَعْتَدُّ بِهِ مِنْ طاعَتِكَ ، وَ كَثُرَ عَلَيَّ ما اَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ ، وَلَنْ يَضيقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنْ عَبْدِكَ وَ اِنْ اَساءَ ، فَاعْفُ عَنّي.

[تواینگونه خدایی، که دراولیت خود اولی، وبراین‌صفت، دائمی وزوال نپذیری، ومن بنده‌ای هستم‌که ازلحاظ عمل ناتوان وازنظر آرزوتنومندم ، تمام اسبابها که‌مرا به‌مرادم رساند ازدستم‌برون شده جزیك‌سبب که‌آن‌رحمت تـوست، ودستاویز آرزوها همگی ازمن بـریده گشته جزآن دستاویزی که‌از آمرزشت بدست دارم، ازطاعتی‌که قابل‌اعتناء باشد جزاندکی‌ندارم، ومقدار معصیتی‌که مـوجب بازگشت من می‌شود برمن بسیار است، وچشم پوشی از بنده‌ات هرچند بد کرده است برتـو تنگ نگیرد ، پس از من درگذر].

اَللّٰهُمَّ وَ قَدْ اَشْرَفَ عَلٰى خَفَايَا الْاَعْمالِ عِلْمُكَ ، وَ انْكَشَفَ كُلُّ مَسْتُورٍ دُونَ خُبْرِكَ ، وَلا تَنْطَوي عَنْكَ دَقائِقُ الْاُمُورِ ، وَ لا تَعْزُبُ عَنْكَ غَيِّباتُ السَّرائِرِ ، وَ قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِغِوايَتي فَاَنْظَرْتَهُ، وَاسْتَمْهَلَكَ إلٰى يَوْمِ الدّينِ لِاِضْلالي فَاَمْهَلْتَهُ فَاَوْقَعَني، وَ قَدْ هَرَبْتُ اِلَيْكَ مِنْ صَغائِرِ ذُنُوبٍ مُوبِقَةٍ ، وَكَبائِرِ اَعْمالٍ مُرْدِيَةٍ، حَتّٰى إذا قارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ، وَاسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْيي سَخْطَتَكَ ، فَتَلَ عَنّي عِذارَ غَدْرِهِ ، وَ تَلَقّاني بِكَلِمَةِ كُفْرِهِ، وَ تَوَلَّى الْبَراءَةَ مِنّي ، وَ اَدْبَرَ مُوَلِّياً عَنّي، فَاَصْحَرَني لِغَضَبِكَ فَريداً ، وَ اَخْرَجَني إلٰى فِناءِ نَقِمَتِكَ طَريداً ، لا

شَفیعٌ یَشْفَعُ لی إِلَیْکَ، وَلاخَفیرٌ یُؤْمِنُنی عَلَیْکَ، وَلاحِصْنٌ یَحْجُبُنی عَنْکَ، وَلا مَلاذٌ اَلْجَأُ إِلَیْهِ مِنْکَ، فَهٰذا مَقامُ الْعائِذِ بِکَ، وَ مَحَلُّ الْمُعْتَرِفِ لَکَ، فَلا یَضیقَنَّ عَنّی فَضْلُکَ، وَلا یَقْصُرَنَّ دُونی عَفْوُکَ، وَلا اَکُنْ اَخْیَبَ عِبادِکَ التّائِبینَ، وَلا اَقْنَطَ وُفُودِکَ الْآمِلینَ، وَ اغْفِرْ لی إِنَّکَ خَیْرُ الْغافِرینَ.

[خداوندا آگاهی تو براعمال مخفیانه اشراف دارد، وهرپوشیده‌ای درقبال اطلاع تو مکشوف است، وامور باریك ازنظر تو پوشیده نیست، واسرار مخفی ازدید تو پنهان نباشد، وهمانا آن دشمنت که درمنحرف ساختنم ازتو مهلت خواسته و مهلتش داده‌ای، وتا روزقیامت ازتودر گمراه ساختنم زمان خواسته‌وزمانش داده‌ای برمن چیره گشته ومرا در آن وادی افکنده است، وحال آنکه من از گناهان کوچك تباه‌کننده ومعاصی بزرگ هلاکنبار بسوی تو گریخته‌ام تااینکه چون‌دست به‌نافرمانیت آلودم وباکوشش‌زشتم مستوجب خشم تو گشتم لجام نیرنگش‌را ازمن بگرداند وبا سخن کفرش (که به من گفت کافرشو) بامن‌دوبروشد وبرات بیزاری ازمرابدست گرفت وپشت به‌من نموده به‌عقب گریخت ومرا یکه وتنها دربیابان خشم تو گذاشت، وبه آستانهٔ کیفرت باحالتی‌طرد شده بیرون برد، نه‌شافعی درکاراست که ازمن به نزدت شفاعت کند، ونه پناه دهنده‌ای که مرا امان بخشد، ونه دژ محکمی که مرا ازتو پوشیده دارد، ونه پناهگاهی که از تو بسوی‌آن پناه برم، پس اینجا جایگاه پناهندهٔ به‌تو ومحل معترف به پیشگاه توست، پس باید که فضل تو ازشامل حال‌من‌شدن تنك نباشد، وآمرزشت نسبت به‌من نارسا نباشد، وزیانکارترین بندگان توبه‌کارت نباشم، ونه نومیدترین آرزومندان وارد برتو، ومرابیامرز که تو بهترین آمرزندگانی].

اَللّٰهُمَّ إِنَّکَ اَمَرْتَنی فَتَرَکْتُ، وَ نَهَیْتَنی فَرَکِبْتُ، وَ سَوَّلَ لِیَ الْخَطَأُ خاطِرُ السُّوءِ فَفَرَّطْتُ، وَلا اَسْتَشْهِدُ عَلی صِیامی نَهاراً، وَلا اَسْتَجیرُ بِتَهَجُّدی لَیْلاً، وَلا تُثْنی عَلَیَّ بِاِحْیائِها سُنَّةٌ، حاشا فُرُوضِکَ الَّتی مَنْ

ضَيَّعْتُها هَتْكَ ، وَ لَسْتُ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَضْلِ نافِلَةٍ مَعَ كَثِيرِ ما أَغْفَلْتُ عَنْ وَظائِفِ فُرُوضِكَ ، وَ تَعَدَّيْتُ عَنْ مَقاماتِ حُدُودِكَ ، إِلى حُرُماتٍ انْتَهَكْتُها ، وَ كَبائِرِ ذُنُوبٍ اجْتَرَحْتُها ، كانَتْ عافِيَتُكَ لِي مِنْ فَضائِحِها سِتْراً ، وَ هٰذا مَقامُ مَنِ اسْتَحْيا لِنَفْسِهِ مِنْكَ ، وَ سَخِطَ عَلَيْها وَ رَضِيَ عَنْكَ ، فَتَلَقّاكَ بِنَفْسٍ خاشِعَةٍ ، وَ رَقَبَةٍ خاضِعَةٍ ، وَ ظَهْرٍ مُثْقَلٍ مِنَ الْخَطايا ، واقِفاً بَيْنَ الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ ، وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ ، وَ أَنْتَ أَوْلى مَنْ رَجاهُ ، وَ أَحَقُّ مَنْ خَشِيَهُ وَ اتَّقاهُ ، فَأَعْطِني يا رَبِّ ما رَجَوْتُ ، وَ آمِنّي ما حَذِرْتُ ، وَ عُدْ عَلَيَّ بِعائِدَةِ رَحْمَتِكَ ، إِنَّكَ أَكْرَمُ الْمَسْؤُولِينَ.

[خداوندا مرا امر کردی ومن ترك نمودم، ومرا بازداشتی ومن مرتکب شدم، واندیشه‌های ناپاك، خطاهارا در نظرم آرایش‌داد پس درانجام وظیفه کوتاهی کردم، نه روزی‌را گواه روزه‌ام می‌گیرم، ونه با بیداری شبی (به‌تو) پناه‌می‌جویم، وتو به سبب احیاء سنتی درآن برمن ثنا نگویی ، سوای آن واجبات که هر کس تباهش سازد هلاك شود ، ونیز بافضل هیچ‌مستحبی به تو متوسل نگشتم بااینکه از بیشتر وظائف واجب غفلت ورزیده‌ام، واز مرزهایی که معین نموده‌ای تجاوز نموده ، پرده حرامهارا دریدم ، وبه گناهان بزرگی دست آلودم ، که عافیت تو پوششی برایم از رسوائیهای اینها بوده است. واینجا جایگاه کسی‌است که بخاطر خودش از تو خجالت می‌کشد، و برخویش خشم گرفته واز تو خشنود است، پس بانفسی خاشع و گردنی خاضع و پشتی سنگین از خطاها درمقابلت قرار گرفته، ومیان دوحالت گرایش به تو وهراس از تو ایستاده وتو از همه کس‌که باید بداوامید بست سزاوارتری، واز هر کس که باید از او ترس و پرهیز داشت شایسته‌تری، پروردگارا پس آنچه‌را امیدوارم به من ببخش، واز آنچه درحذرم مرا ایمنی ده ، و با بهره‌ای از رحمتت بهمن روکن، که تو گرامی‌ترین درخواست شدگانی].

أَللّٰهُمَّ وَ إِذْ سَتَرْتَني بِعَفْوِكَ ، وَ تَغَمَّدْتَني بِفَضْلِكَ فِي دارِ الْفَناءِ

بِحَضْرَةِ الْاَکْفاءِ، فَأَجِرْنی مِنْ فَضیحاتِ دارِ الْبَقاءِ، عِنْدَ مَواقِفِ الْاَشْهادِ مِنَ الْمَلائِکَةِ الْمُقَرَّبینَ، وَ الرُّسُلِ الْمُکَرَّمینَ، وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ، مِنْ جارٍ کُنْتُ اُکاتِمُهُ سَیِّئاتی، وَمِنْ ذی رَحِمٍ کُنْتُ اَحْتَشِمُ مِنْهُ فی سَریراتی، لَمْ اَثِقْ بِهِمْ رَبِّ فِی السَّتْرِ عَلَیَّ، وَ وَثِقْتُ بِکَ رَبِّ فِی الْمَغْفِرَةِ لی، وَ اَنْتَ اَوْلی مَنْ وُثِقَ بِهِ، وَ اَعْطی مَنْ رُغِبَ اِلَیْهِ، وَ اَرْأَفُ مَنِ اسْتُرْحِمَ فَارْحَمْنی.

[خداوندا همچنانکه مرا دردنیای فانی درحضور امثالم به‌آمرزش خویش پوشاندی، وبه فضل خود فرا پوشاندی، پس از رسوائیهای دار بقاء (آخرت) دربرابر گواهانی چون فرشتگان مقرب وپیامبران مکرم وشهداء و صالحان پناهم ده. چه بساهمسایگانی که گناهان خودرا از آنان می‌پوشاندم، وچه بسا خویشاوندانی که درنهانهایم از آنان شرم داشتم ولی با اینهمه ـ پروردگارا ـ به پرده‌پوشی آنان برخودم اطمینان نداشتم، وبه تو ـ پروردگارا ـ درآمرزش اطمینان کردم؛ وتو شایسته‌تر کسی هستی که بدو اطمینان شود، وبخشنده‌ترین کسی که بدو گرایش یابند، ودلسوزترین کسی که از او خواستار ترحم شوند پس برمن رحم آور].

اَللّٰهُمَّ وَ اَنْتَ حَدَرْتَنی ماءً مَهیناً، مِنْ صُلْبٍ مُتَضائِقِ الْعِظامِ، حَرِجِ الْمَسالِکِ، اِلی رَحِمٍ ضَیِّقَةٍ سَتَرْتَها بِالْحُجُبِ، تُصَرِّفُنی حالاً عَنْ حالٍ، حَتّی انْتَهَیْتَ بی اِلی تَمامِ الصُّورَةِ، وَ اَثْبَتَّ فِیَّ الْجَوارِحَ، کَما نَعَتَّ فی کِتابِکَ: نُطْفَةً ثُمَّ عَلَقَةً ثُمَّ مُضْغَةً ثُمَّ عِظاماً ثُمَّ کَسَوْتَ الْعِظامَ لَحْماً، ثُمَّ اَنْشَأْتَنی خَلْقاً آخَرَ کَما شِئْتَ، حَتّی اِذَا احْتَجْتُ اِلی رِزْقِکَ، وَ لَمْ اَسْتَغْنِ عَنْ غِیاثِ فَضْلِکَ، جَعَلْتَ لی قُوتاً مِنْ فَضْلِ طَعامٍ وَ شَرابٍ اَجْرَیْتَهُ لِاَمَتِکَ الَّتی اَسْکَنْتَنی جَوْفَها، وَ اَوْدَعْتَنی قَرارَ رَحِمِها، وَ لَوْ تَکِلُنی یا رَبِّ فی تِلْکَ الْحالاتِ اِلی حَوْلی، اَوْ تَضْطَرُّنی اِلی قُوَّتی، لَکانَ الْحَوْلُ عَنّی مُعْتَزِلاً، وَ لَکانَتِ الْقُوَّةُ مِنّی بَعیدَةً، فَغَذَوْتَنی بِفَضْلِکَ

غِذاءَ الْبَرِّ اللَّطيفِ، تَفْعَلُ ذٰلِكَ بي تَطَوُّلاً عَلَيَّ إِلىٰ غايَتي هٰذِهِ، وَلا اَعْدَمُ بِرَّكَ، وَلا يُبْطِئُ بي حُسْنُ صَنيعِكَ، وَلا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذٰلِكَ ثِقَتي، فَأَتَفَرَّغَ لِما هُوَ أَحْظىٰ لي عِنْدَكَ، قَدْ مَلَكَ الشَّيْطانُ عِناني في سُوءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقينِ، فَأَنَا أَشْكُو سُوءَ مُجاوَرَتِهِ لي، وَطاعَةَ نَفْسي لَهُ، وَأَسْتَعْصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ في أَنْ تُسَهِّلَ إِلىٰ رِزْقي سَبيلاً.

[خداوندا وتویی که مرا به‌صورت آبی پست و بی‌ارزش از صلبی با استخوانهای فشرده و درهم وتنگ راه به رحمی تنگ وارد ساختی، وآنرا به پرده‌هایی پوشاندی، ومرا در آنجا از حالی به حالی گرداندی تامرا به‌صورت کاملی درآوردی و اعضاء وجوارح درمن بساختی چنانکه درکتاب خویش توصیف کرده‌ای که: « به صورت نطفه‌ای سپس خون بسته شده‌ای سپس گوشت‌جویده شده‌ای‌سپس‌استخوانهایی درآوردیم» سپس استخوانهارا گوشت پوشاندی و سپس مرا آفرینش دیگری دادی همانگونه که خواستی،تااینکه چون‌نیاز به‌روزیت پیدا کردم وازیاری فضلت بی‌نیاز نبودم ، قوتی از زیادی طعام وشرابی که برای کنیزت همانکه مرا درشکمش‌ساکن نموده ودر آرامگاه رحمش سپرده بودی برایم قراردادی. پروردگار من اگر دراین حالات مرا به نیروی خودم وامی‌گذاشتی یا به قوّت خویشم حواله می‌کردی البته که نیرو از من کناره بود وقوّت از من دور، پس بافضل خویش همچون مهربانی نرمخو مرا تغذیه دادی، واینهارا از روی لطف واحسانت برمن کرده‌ای تا بدینجا رسیده‌ام ، ودرهمه حال از مهربانی‌ات خالی‌نبوده، وخوشرفتاریت به من‌کند نبوده‌است، وبا اینهمه اطمینانم به تو زیاده و محکم نشد تا خودرا برای چیزی که نزد تو برایم به‌مراتب پربارتراست‌آسوده خاطر کنم، راستی که شیطان عنان مرا دربدگمانی وسستی یقین به‌دست گرفته، پس از سوء مجاورت وی با من و

اطاعت نفسم از او به‌تو شکایت می‌کنم، واز تو می‌خواهم که مرا ازچنگال اسارت وی نگهداری، وبه سویت زاری می‌کنم دراینکه راه روزی مرا هموار سازی].

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسامِ ، وَ إِلْهامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسانِ وَ الْإِنْعامِ ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ سَهِّلْ عَلَيَّ رِزْقِي وَ أَنْ تُقَنِّعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي ، وَ أَنْ تُرْضِيَنِي بِحِصَّتِي فِيما قَسَمْتَ لِي ، وَ أَنْ تَجْعَلَ ما بَقِيَ مِنْ جِسْمِي وَ عُمُرِي فِي سَبِيلِ طاعَتِكَ ، إِنَّكَ خَيْرُ الرّازِقِينَ .

[پس سپاس از آن توست براینکه به نعمتهای بزرگ آغاز کرده‌ای ، و سپاس براحسان وانعام را الهام نموده‌ای ، پس برمحمد و آل محمد درود فرست وروزی مرا برمن آسان‌نما، وبه‌آنچه برایم مقدرفرموده‌ای قانعم ساز ، و وبه قسمتم درآنچه قسمت من نموده‌ای خشنودم گردان ، و آنچه از جسم وعمرم راکه باقی‌مانده درراه‌طاعتت قرارده که‌تو بهترین روزی‌دهندگانی].

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نارٍ تَغَلَّظْتَ بِها عَلَى مَنْ عَصاكَ ، وَ تَوَعَّدْتَ بِها مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضاكَ ، وَ مِنْ نارٍ نُورُها ظُلْمَةٌ ، وَ هَيِّنُها أَلِيمٌ ، وَ بَعِيدُها قَرِيبٌ ، وَ مِنْ نارٍ يَأْكُلُ بَعْضَها بَعْضٌ وَ يَصُولُ بَعْضُها عَلَى بَعْضٍ ، وَ مِنْ نارٍ تَذَرُ الْعِظامَ رَمِيماً ، وَ تَسْقِي أَهْلَها حَمِيماً ، وَ مِنْ نارٍ لا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْها ، وَلا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَها ، وَلا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَها وَ اسْتَسْلَمَ إِلَيْها ، تَلْقَى سُكّانَها بِأَحَرِّ ما لَدَيْها مِنْ أَلِيمِ النَّكالِ وَ شَدِيدِ الْوَبالِ . وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقارِبِهَا الْفاغِرَةِ أَفْواهُها ، وَ حَيّاتِهَا الصّالِقَةِ بِأَنْيابِها، وَ شَرابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعاءَ وَ أَفْئِدَةَ سُكّانِها، وَيَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ ، وَ أَسْتَهْدِيكَ لِما باعَدَ مِنْها وَ أَخَّرَ عَنْها.

[خداوندا پناه می‌آورم به‌تو از آتشی که بدان بر آنکس که فرمانت نبرده خشم گرفته‌ای، و آنکس‌راکه ازرضای‌تورویی گردانده بدان‌تهدید نموده‌ای،

واز آتشی که نـورش ظلمت است، وآسانش دردناک و دورش نزدیک ، واز آتشی که پاره‌ای پارهٔ دیگرش بخورد وپاره‌ای برپارهٔ دیگریورش برد ، و از آتشی که استخوانهارا خاکستر کند ، و به کام اهلش آب جوشان ریزد ، واز آتشی که برآنکس که بدوزاری کند شفقت نورزد، وبرآنکس که ازومهر جـوید رحـم نیاورد، وقادر برتخفیف یافتن برکسی که دربرابرش خاشع گشته و تسلیم شود نباشد، باساکنان خود به سوزانترین چیزی که دراختیار دارد ازعذاب دردناک ووبال شدید برخورد کند. وپناه می‌آورم به تـو از عقربهای آن که دهـانها بازکرده وازمارهایش که پیـوسته می گزند ، واز نوشیدنیش که دلها وروده‌های ساکنانخودرا قطعه قطعه ساخته ودلهاشانرا ازجا می‌کند، وازتو هـدایت به آنچه‌را که ازاین همه دور سازد و عقب اندازد جویایم].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ اَجِرْنی مِنْها بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ ، وَاَقِلْنی عَثَراتی بِحُسْنِ اِقالَتِكَ ، وَلاتَخْذُلْنی یاخَیْرَالْمُجیرینَ اِنَّكَ تَقِی الْكَریهَةَ، وَ تُعْطِی الْحَسَنَةَ ، وَ تَفْعَلُ ما تُریدُ ، وَ اَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ.

[خداوندا برمحمد وآل او درود فرست، ومرا ازآن آتش به فضل رحمت خویش‌پناه ده، وبا گذشت‌نیکویت ازلغزشهایم درگذر، ومراخوار وبی‌یاور مساز،ای بهترین پناه دهندگان، که توناخوشایندهارا باز می‌داری ، ونیکی‌را می‌بخشی، وهرچه خواهی‌می‌کنی، وتوبرهرچیز توانائی].

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اِذا ذُكِرَ الْاَبْرارُ ، وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَااخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُصَلاةً لا یَنْقَطِعُ مَدَدُها، وَ لا یُحْصٰی عَدَدُها ، صَلاةً تَشْحَنُ الْهَواءَ ، وَ تَمْلَأُ الْاَرْضَ وَ السَّماءَ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَتّٰی یَرْضٰی، وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ الرِّضا ، صَلاةً لا حَدَّ لَها وَ لا مُنْتَهٰی ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ .

[خداوندا برمحمد و آل او درود فرست آنگاه که نیکان یاد شوند، و برمحمد و آل او درود فرست تا شب وروز در گردش است، درودی که پشتوانه‌اش قطع نگردد وتعدادش بشمار نیاید ، درودی که فضا را پر کند وزمین وآسمان‌را سرشار سازد. ودرود خدا براو وخاندانش تاراضی‌شود ، ودرود خدا براو وخاندانش پس ازرضایتش. درودی‌که آنرا حد ونهایتی نباشد ای مهربانترین مهربانان].

توضیح: [تفسیر مفردات دعاهای مذکور]

«اَلسُّلْطان» چنانچه درذیل تعقیب صبح از پیش رفت مصدر است مثل غُفران به‌معنی تسلّط. « وَ خَوالِی‌الأعْوامِ » به‌خاء نقطه دار، به معنی ماضی‌است که عبارت اززمان گذشته باشد، یعنی سالهای گذشته. واین اضافهٔ صفت است به موصوف .

« اِسْتَعْلی مُلْکُکَ» استفعال دراینجا به معنی فعل است به معنی عُلُوّ، ای عَلا مُلْکُکَ.

«وَتَفَسَّخَتْ دُونَکَ النُّعُوتُ» تَفَسَّخَتْ ـ به‌فا وسین بی‌نقطه وخاء نقطه‌دار ـ به معنی تَقَطَّعَتْ وبَطَلَتْ است، زیراکه توفوق نعت ناعتینی، یعنی: کبریاء تو بالاتر ازآنست که طایر اندیشهٔ ناعِتین به بال خیال برمتصاعد آن تصاعد تواند نمود ، وسایر تفکّر واصفین به قدم تصور برمَراقی آن ترقّی تواند کرد. ونعم ما قیل:

سالکانی کاندرین ره سالها بشتافتند   اندرآخرخویش‌را بر گام‌اول‌یافتند

« خَرَجَتْ مِنْ یَدی اَسْبابُ الْوُصُلاتِ » ـ به صاد بی‌نقطه ـ جمع وُصْلَت ـ به‌ضمّ واو ـ است وآن چیزی است که به سبب آن به مطلوب می‌توان رسید . ومراد آنکه: بدرستی که بیرون شده است از دست من اسبابی که به سبب آن به

سعادت اخروی توان رسید مگـر یك سبب که آن رحمت بی‌نهایت توست که از هیچ احدی فوت نمی‌شود وشامل حال جمیع بندگان توست ازمطیع وعاصی و صالح وطالح . واین اشاره است به آنکه به سعادت اخـروی بجز [با] رحمت بی‌نهایت وعنایت بی‌غایت تو نمی‌توان رسید.

« وَتَقَطَّعَتْ عَنّی عِصَمُ الْآمالِ» عِصَم -به کسر عین بی‌نقطه- جمع عصمت است، وتفسیر آن ازپیش رفت [1]. «ما اَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِیَتِكَ » اَبوءُ -به باء به یك نقطه ودرآخر آن همزه - به معنی اُقِرُّواَرْجِعُ است.

« فَتَلَ عَنّی عِذارَ غَدْرِهِ» فَتَلَ - بهفاء وتاء به دو نقطهٔ فـوقانیّه - به‌معنی صرف است. ومراد به‌عِذار -به کسرعین بی‌نقطه وبعد ازآن ذال نقطه دار- چیزی است که برروی اسب می‌افتد ازلجام وریسمان وغیرآن. وکلام استعاره است ، و مراد آنست که: شیطان بعد ازآنکه به‌حیله وغـدر مراد خودرا ازمن حاصل کرده است و مـرا به گناه وعصیان انداخته ، عنان خـودرا از من بر گردانیده مـرا واگذاشته است.

« وَ تَلَقّانی بِكَلِمَةِ كُفْرِهِ » این فقـره اشاره است به‌آنچه حضرت عـزّت درقرآن حکایت ازشیطان نموده وفرموده است: إذْ قالَ لِلْاِنْسانِ اكْفُرْ فَلَمّا كَفَرَ قالَ اِنّی بَریءٌ مِنْكَ» [2].

معنی آیه - والله أعلم - آنکه:بعد از آنکه شیطان بَلْعَم باعـوررا به کفر انداخته واورا کافر ساخت او از شیطان مددویاری طلبید پس درجواب او گفت که: «من بَری وبیزارم ازتو ومرا باتوکاری نیست چراکه من ازپروردگارعالمیان ترسانم وهراسان».

۱- ص۳۱۲.

۲- سورهٔ حشر: ۵۹-آیهٔ ۱۶: « آنگاه به انسان گفت: کافرشو. وچون کافر گشت، گفت:من ازتوبیزارم ».

«فَاَصْحَرَتْنی لِغَضَبِکَ» اَصْحَرَتْنی ـ به‌صاد وحاء بی‌نقطه ـ درلغت رفتن[1] به صحراست، به معنی اَخْرَجَتْنی اِلَی الصَّحراءِ، یعنی: بیرون برد مرا به سوی صحرا. ومراد دراینجا آنکه: گردانید مرا درصحرای ضلالت سر گردان ودر بیدای جهالت وغوایت حیران ازجهت حلول غضب وسخط تو برمن، یعنی بعداز آنکه مرا مستحق غضب و سخط تو ساخت دست از من برداشت ومرا سر گردان وحیران گردانیده دربادیهٔ ضلالت وجهالت گذاشت.

«وَ لاخَفیرٌ یُؤْمِنُنی عَلَیْکَ» خَفیر ـ به‌خاء نقطه‌دار وفاء ـ به معنی مانع و مُجیر است که عبارت ازفریادرس است، یعنی: مرا مانعی ومجیری از غضب و سخط تو نیست که غضب وسخط ترا از من دفع تواند کرد ومرا درپناه خود تواند آورد.

«اِلی حُرُماتٍ انْتَهَکْتُها» اِنْتَهَکْتُ ـ به‌نون وتاء به دونقطهٔ فوقانیّه ـ أی بالَغْتُ فیها، یعنی مبالغه کردم در آن.

«وَ کَبائِرِ ذُنُوبٍ اجْتَرَحْتُها» اجتراح به معنی اکتساب است. ودرباب اول ازاین کتاب[2] اشاره به‌آن رفت که صدور امثال این کلام از معصوم علیه السلام برچه وجه وچه معنی است.

«بِحَضْرَةِ الْاَکْفاءِ» مراد به اَکفاء امثال واشباه واقران است، یعنی: من در دنیا درحضور امثال واقران خود شرم می کردم، تونیز درآخرت مرا درحضور ایشان فضیحت مکن ودرنظر ایشان مرا رسوا مساز زیراکه ستّاری، وبه رسوائی بندهٔ خود راضی نخواهی شد.

«کُنْتُ اَخْتَتِمُ مِنْهُ» اَیْ اَسْتَحْیی مِنْهُ یعنی: شرم می‌داشتم ازو.

«حَقَّرْتَنی ماءٌ مَهیناً» به فتح میم، اَیْ مَحْقُوراً، یعنی حقیراً.

«حَرِجِ الْمَسالِکِ» ـ به حاء بی‌نقطهٔ مفتوحه وراء بی‌نقطهٔ مکسوره ودر آخر آن جیم ـ صفت مشبهه است ازحَرَج به‌دو فتحه، ومراد از آن تنگی جا و

1ـ «بردن» صحیح است. 2ـ ص ۱۹۰.

ضیق مکان است.

«نُطْفَةً ثُمَّ عَلَقَةً» منصوب بودن نطفه و آنچه معطوف است بر آن یا بر سبیل حکایت است که درقرآن مجید واقع شده[1]، یا بر اضمار عامل است که خَلَقْتَنی یا مانند آن باشد. و نطفه مأخوذ است از نطف به معنی صَبّ که عبارت از ریختن است. وعَلَقه قطعهٔ جامده‌ای است ازخون یعنی خون بسته شده، و آن اول صورتی است که نطفه دررحم مستحیل به آن می‌شود.

« ثُمَّ مُضْغَةً » مُضغه قطعه‌ای است از گوشت و آن دراصل به‌قدر یك مضغه است یعنی یك لقمهٔ جاویده.

« ثُمَّ عِظاماً » مراد به‌عظام بعض اجزاء علقه[2] که صلب شده است، و اِتیان به آن به صیغهٔ جمع به واسطهٔ اختلاف هیئت عظام است درصلابت و نرمی وبزرگی و کوچکی وغیرذلك.

« ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظامَ لَحْماً » مراد به لَحْم یالحمی است که ازمضغه باقی‌مانده باشد، یاآنکه لحم جدیدی باشد که خدای تعالی برعظام پوشاند غیر لحم باقی مانده ازمضغه.

« ثُمَّ أَنْشَأْتَنی خَلْقاً آخَرَ » مراد به انشاء تمامی صورت بدن است ونفخ روح درآن. واین کلام بلاغت انتظام از امام عليه السلام اشاره است به آنچه آیهٔ کریمه متضمّن آنست که قوله تعالی:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طينٍ * ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً في قَرارٍ مَكينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخالِقينَ .

۱ــ سورهٔ مؤمنون: ۲۳ــ آیهٔ ۱۲ تا ۱۴.

۲ــ درنسخهٔ چاپی «بعض اجزاء مضغة» آمده وهمان صحیح است و«علقه»رانسخه بدل قرارداده است.

«مِنْ فَضْلِ طَعامٍ وَشَرابٍ اَجْرَیْتَهُ لاٰمَتِكَ» فضل‌دراینجا به‌معنی فضله است ومراد به فضله خون حیض است زیـراکه دروقت آبستنی خـون حیض دوقسم می‌شود قسمی‌ازراه ناف به‌شکم طفل می‌رود، وتادررحم است خوراك اومی‌شود وقسمی دیگر به پستانها می‌رود ومستحیل به شیر می‌شودکه بعد ازبیرون آمدن او ازرحم غذاء او می‌شود.

«وَاَسْتَعْصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ» مَلَكَة ـ به‌فتحات ثلاث ـ یعنی: پناه می‌آورم به تو وطلب عصمت می‌کنم ازتو از آنکه شیطان مالك من شود ورقَبَۀ مرا درربقۀ رقّیّت وبندگی‌خود درآوردکه بندۀ اوشوم ودرفرمانبرداری اوباشم.

«مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضاكَ» صَدَفَ ـ به‌صاد ودال بی‌نقطه وفاء ـ به معنی‌خَرَجَ و اَعْرَضَ است، اَیْ مَنْ خَرَجَ اَوْ اَعْرَضَ عَنْ رِضاكَ ، یعنی : هرکس که بیرون آید واعراض نماید ازرضای تو.

«مِنْ اَلیمِ النَّکالِ» تفسیر نَکال از پیش رفت [1] . «اَلْفاغِرَةِ اَفْواهَها» فَغَرَ فاهُ ـ به فاءِ وغین نقطه دار وراء بی‌نقطه ـ به‌معنی گشادن دهن است.

«الصّالِقَةِ بِاَنْیابِها» صَلَقَ ـ به‌صاد بی‌نقطه ودر آخرآن قاف ـ درمعنی ودروزن مثل ضَرَبَ است . «صَلاةً تَشْحَنُ الْهَواءَ» ـ به شین نقطه دار وحاء بی نقطه ـ به معنی تَمَلَاءُ است، یعنی پر کردن.

«حَتّی یَرْضی» به صیغۀ غایب است، وضمیر راجع است به‌حضرت‌رسالت ﷺ. ودرین فقره اشاره است به قول خـدای تعالی ازآنچه وعـده داده است حضرت رسالت ﷺ [را] که : وَلَسَوْفَ یُعْطیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی [2]. ودر بعض روایات ازارباب عصمت ـ سلام‌الله علیهم اجمعین ـ وارد شده‌است که حضرت رسالت ﷺ راضی نخواهد بود تایك‌کس ازامّت او درآتش باشد ، ورضای

---

۱ ـ ص ۲۰۴.

۲ـ سورۀ ضحی: ۹۳ـ آیۀ ۵.

او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امّت اوآمرزیده شوند. وامیدواری ورجا به این آیهٔ وافی هدایه بیشتر ازآیهٔ کریمهٔ: لا تَقْنَطوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً إنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ[1] است.

مترجم گوید: «نقل کرده است غزّالی در کتاب «احیای علوم» ازامام الباطن والظّاهر امام محمّد باقر علیه السلام که می‌فرموده‌اند به اصحاب خود که:

أنْتُمْ أهْلَ الْعِراقِ تَقُولُونَ: أرْجَى آيَةٍ فِي كِتابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ تَعالَى: «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أسْرَفُوا عَلَى أنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ» وَنَحْنُ أهْلَ الْبَيْتِ نَقُولُ: أرْجَى آيَةٍ فِي كِتابِ اللهِ قَوْلُهُ سُبْحانَهُ: «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

یعنی: «شما ای اهل عراق عرب می گوئید: امیدمندتر آیتی که در کتاب الهی است این آیت است که: قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أسْرَفُوا عَلی أنْفُسِهِم لا تَقْنَطُوا مِن رَحمَةِ اللهِ، وماکه اهل بیت پیغمبریم ـ صلوات‌الله علیه وآله ـ می گوییم که: امیدمندتر آیت این آیت است که: وَلَسَوْفَ یُعْطیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی. یعنی: «وهر آینه ارزانی خواهد داشت به‌تو پروردگارتو ای محمّد آنقدر که توراضی شوی» زیرا که پیغمبر ـ صلوات‌الله علیه وآله ـ تا یك کس ازامّت او در آتش باشد راضی نخواهد بود، ورضای اووقتی حاصل خواهد شد که جمیع امّت اوآمرزیده شوند. ونِعمَ ماقیلَ:

امّت همه جسمند توئی جان همه	ایشان همه آنِ تو وتو آنِ همه
خشنودی تو خدا به تو بخشیده	خشنود نه‌ای مگر به غفران همه

۱ـ سورهٔ زمر: ۳۹ـ آیهٔ ۵۳.

خاتمه

[بیان مؤلف (ره) درحضور قلب نمازگزار وفهم معانی اذکار]

سزاوار آنست که نمازگزارنده می‌باید که معانی اذکار نماز و آنچه درنماز می‌خواند وادعیه وتعقیبات آنرا ملاحظه نماید، چه می‌باید که ازروی دانستگی وفهمیدگی اتیان به‌آن کند تا ذکر گفتن ودعا خواندن وقرائت کردن او مجرّد حرکت دادن زبان به‌غیر ملاحظهٔ معانی مقصودهٔ آن نبوده باشد، چه اگر چنین باشد حال او مثل عربی باشد که تلفّظ به‌کلام فارسی می‌کرده باشد وشعور به معانی آن‌چیزی که تلفّظ به‌آن می‌کند نداشته باشد، یامثل‌حال ساهی ومصروعی که تکلّم‌می‌نموده باشند به‌چیزی‌بدون آنکه‌معنی آن به‌خاطر ایشان گذرد ودانند که چه می‌گویند.

وکافی است درتنبیه نمازگزار وترغیب برملاحظهٔ معانی آنچه درنماز می‌گوید قول‌خدای تعالی‌درقرآن مجید آنجاکه می‌فرماید: یا اَیُّهاالَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ اَنْتُمْ سُکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ[1].

یعنی: «ای آنانکه ایمان آورده‌اید وگرویده‌اید به خدا و به پیغمبر خدا، نزدیکی مکنید به نماز درحالتی که مست باشید تاآنکه دانید که چه می‌گوئید[2]».

۱ــ سورهٔ نساء : ۴ آیهٔ ۴۴. ۲ــ درروایات ما آمده‌که مراد از مستی، مستی‌خواب است، یعنی باید خواب آلوده نمازنگزارید: وباحالت نشاط به‌نماز بایستید.

وروایت کرده است رئیس المحدثین ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند: مَنْ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ ما يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ ذَنْبٌ إِلاّٰ غَفَرَ لَهُ .

یعنی: «هر کس که دو رکعت نماز بگذارد وداند که در آن دو رکعت چه می‌گوید هر آینه برخیزد ونبوده باشد میانهٔ او ومیانهٔ حضرت عـزّت گناهی مگر آنکه آمرزیده شده باشد».

وما درمعرض بیان آوردیم بتوفیق‌الله تعالی درابواب گذشتهٔ این کتاب آنچه احتیاج داشت به‌بیان، وشرح کردیم آنچیزی‌را که مفتقربود به‌شرح از اذکارنماز وبعض دیگر از آنچه قـرائت می‌شود درآن، وتلاوت کرده می‌شود بعد ازآن از تعقیبات وغیرآن.

وختم کردیم این کتاب خودرا به تفسیر فاتحه، به‌امید حسن خاتمه، تاآنکه بوده باشد جمیع آنچه گفته می‌شود درنماز وقبل ازآن وبعد از آن ازآنچه ذکر کرده‌ایم درین کتاب مفسّر ومشروح ازجهت سهولت وآسانی براخـوان دین و خُلاّن یقین ، وعَلَى اللهِ أَتَوَكَّلُ وَبِاللهِ أَسْتَعِينُ.

تفسیر سورهٔ مبارکهٔ فاتحه

[تفسیر سورهٔ مبارکهٔ فاتحه]

بسم الله الرحمن الرحیم

بباید دانست که « باء» بسم‌الله، باء جارّه است، وباء جارّه چنانچه‌نزد ارباب نحومقرّرشده است به‌چند معنی آمده‌است، امّاآنچه اینجامناسب است یااِسْتعانه است‌یامصاحبه،وراجح‌آنست‌که‌باء اِستعانة بوده باشد بنابراشعار آن به آنکه ذکر اسم کریم درنزد ابتدای کارها وسیله‌ای است به‌سوی ایقاع آن فعل بروجه اکمل واَتمّ ، تا آنکه گویاکه اتیان کرده نمی‌شود وبه حصول نمی‌پیوندد بدون تیمّن وتبرّك به‌ذکراو ــ جلّ شأنه ــ. وباء مصاحبة ازاین اِشعار عاری است.

وباء جارّه‌را ناچار بود ازمتعلّق ، و مُتَعَلّق آن گاه مذکور می‌باشد و گاه مقدر ، چنانچه درمانحن فیه است . پس متعلق باءیا مقدر خاص است یا مقدر عامّ ، وهریك ازخاصّ و عام یافعل است یا اسم ، وهریك ازین اسم وفعل یا مؤخّر است یامقدم ، واین مجموع هشت قسم می‌شود. مثل‌آنکه مقدر فعل‌خاص باشد یافعل عام ، یامُقدراسم خاص‌باشد یا اسم عام ، وکل واحد ازین احتمالات یا مقدم باشد یامؤخّر.

وبهترین احتمالات درمانحن فیه آنست که مقدرخاص باشد ، وفعل باشد ومؤخّر، بِسْمِ اللهِ اَقْرَأ اَوْاَتْلُو، زیراکه مقدر عام مثل‌مطلق ابتدا ، بحسب ظاهر موهِم آنست که استعانت مقصور باشد برابتداء فعل ، ودرین صورت فایدهٔ شامل

بودن استعانت مرجمله فعل‌را فوت می‌شود.

ومقدر خاص‌اسمی مثل إقراءً تمی مثلاً موجب زیادتی تقدیر است در کلام به إضمارخبرش، زیرا که تعلّق ظرف به‌آن مقدرمانع می‌شود از آنکه آن ظرف خبر ازو واقع تواند شد.

ومثال‌آنکه مقدرمقدم باشد مثل اَقْرَأ بِسْمِ اللهِ ، دربن صورت فوت می‌شود مقصوربودن استعانت براسم او ـ جلّ‌شأنه ـ .

و «اللهُ» علَم شخصی است مرذات مقدس جامع جمیع صفات کمال‌را، نه‌آنکه اسم بوده باشد مرمفهوم واجب‌الوجود[را] اگر چنین بوده باشد هرآینه کلمهٔ لا إلٰهَ إلاَّ اللهُ مفید توحید نخواهد بود به‌واسطهٔ احتمال متعدد بودن‌افراد این مفهوم نظر به اعتقاد قائل این کلمه. پس اگر کسی معارضه‌کند و گوید که: اگر چنین بوده باشد، قُلْ هُوَ اللهُ مفید توحید نخواهد بود زیرا که دربن‌صورت جایز خواهد بود که «الله» علم احد افراد واجب الوجود بوده باشد وحال آنکه سورهٔ مذکوره‌را ازدلایل سمع برتوحید شمرده‌اند.

این‌معارضه مدفوع است به‌اینکه درجواب گوییم که: واحدیّت از آخر سورهٔ مذکوره مستفاد می‌شود، واما صدرسوره افادهٔ احدیّت می‌کند، ومراد به احدیّت عدم قبول قسمت‌است به‌انحاء متعدده.

و «الرَّحْمٰنِ الرَّحیم» دوصفت مشبهه‌اند به‌واسطهٔ مبالغه ازرِحم ـ به کسر ـ بعد ازآنکه نقل کرده‌اند به رُحم ـ به ضمّ ـ مثل غضبان ازغَضب . ورحمت در اصل لغت: رقّت قلب است وتَعَطُّف. ورحمن ابلغ است در معنی رحمت از رحیم زیرا که زیادتی مبانی دلالت برزیادتی معانی می‌کند.

ودراینجا ابلغیّت‌رحمن‌یا به‌اعتبار کمیّت رحمت‌است یابه‌اعتبار کیفیّت.
امّا بـه اعتبار کمیّت، وبرآن حمل نموده‌اند آنچه وارد شده است دردعا: « یا رَحْمٰنَ الدُّنْیا وَ رَحیمَ الْآخِرَةِ » بنابرشمول رحمت دنیا مرمؤمنان و کافران را ، و

اختصاص رحمت آخرت مرمؤمنان‌را. وامّا بـه اعتبار کیفیّت ، وبـر آن حمل نموده‌اند آنچه نیز دردعا واقع شده است: «یا رَحْمٰنَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ وَ رَحیمَ الدُّنْیا » بنابر جسامت وجلالت نِعَم آخرت که جمیعاً جسیم وجلیل‌اند به‌خلاف نعم دنیا که متضمّن خسارت وحقارت است.

پس معنی رحمن بالغ در رحمت‌است به اقصی‌الغایة، واز اینست که‌اختصاص یافته است به او ـ جلّ شأنه ـ وبرغیـر او اطلاق این لفظ نکنند زیـرا که متفضّل حقیقی اوست که رحمت‌را او به‌اقصی‌الغایة رساند ودرمقابل تفضّل و انعام خـود عوض نخواهد. وامّا بغیراز او ـ تعالی وحده ـ درمقابل تفضّل واحسان وافاضه وامتنان خود طالب‌عوض‌اند مثل آنکه یاطالب‌ثناء جمیل‌اند دردنیا، یاطالب ثواب جزیل‌اند درعقبی، یاطالب إزالهٔ رِقّتِ‌جنسیّه‌اند، یاطالب‌إزاحهٔ خساست بخل‌اند وامثال آن.

ودیگر آنکه ماعدای حضرت عـزّت ـ عمّت عطیّاته ـ دراحسان وانعـام خود به منزلهٔ واسطه‌اند چـرا که اصل نعمت و ایصال آن به مُنعِم و اقـدار منعم برایصال نعمت به مُنْعَمٌ عَلَیْه همگی وجملگی صادراست ازو ـ جـلّ شأنه وعَظُمَ امْتِنانُه ـ .

وتقدیم لفظ رحمن بررحیم با وجود آنکه می‌بایست که برعکس بوده‌باشد ـ زیرا که جملهٔ اثباتی‌مقتضی ترقّی ازاَدنٰی به اَعْلاست ـ به‌واسطهٔ آنست که چون لفظ رحمن به‌منزلهٔ عَلَم‌است بنابراختصاص‌او به‌حضرت عزّت، واین اختصاص مثل واسطه‌ایست میان علم بـودن وصفت شدن ، پس مناسب آن بود که بحسب لفظ نیز واسطه باشد میانهٔ علم که الله است وصفت که رحیم است.

وذکر این‌اسما دربَسْمَلَه که مفتتَح کتاب کریم است بـه جهت محکمی و پایـداری اساس مبانی جـود واحسان است ، واستواری بنـای تَطَوُّل وامتنان ، و امیدواری برمعالی عفو ورحمت برکافّهٔ برایا ، وایمائی است به مضمون خبرخیر

مشحــون: «سَبَقَتْ رَحْمَتی غَضَبی [1]»، وتنبیه است بر آنکه سزاوارست که استعانت نمایند به ذکر او ـ جلّ شأنه ـ درجمیع امور دنیوی واخروی زیرا که اوست مستجمع‌جمیع صفات کمال، وبالغ است دررحمت به‌اَقصَی‌الْغایة، واوست مولی و مُنعِم حقیقی برجمیع اقسام اِنعام از عاجِل وآجِل و جلیل و حقیـر وقلیل و کثیر آن .

« اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ » حمد ثنائی‌است برمزیّت اختیاری ، خواه در مقابل نعمت باشد وخواه نباشد. وامّا حمد حضرت عـزّت بربعض از صفات او ـ جلّ‌شأنه ـ راجع می‌شود به‌سوی حمد نظربر آثاری که متـرتّب است برنفس ذات مقدس بنابرآنکه آنچه حق وصدق است آنست که صفات عیـن ذات‌اند و این آثار جمله اختیاری‌اند.

و «لام» الحمد یالام جنس‌است یالام استغراق یالام عهد. یعنی‌حقیقت حمد، یاجمیع افراد حمد، یا فـرد اکمل حمدکه لایق است به او ـ جلّ شأنه ـ وثابت است ازبرای او ـ جل وعلا ـ به ثبـوت قصری [2] چنانچه لام تخصیص افادهٔ آن می‌کند واگرچه به معونت مقام بوده باشد.

و « رَبّ » یا مصدری است به معنی‌تربیت که آن عبارت ازتبلیغ ورسانیدن اشیاست به مـراتب کمال‌آن به تدریج یعنی مـرتبه مـرتبه ، پس درین صورت وصفیّت ربّ مرذات اقدس‌را ازباب‌مبالغه‌باشد مثل زَیْدٌ عَدلٌ. یاصفت مشبهه است ازرَبَّهُ یَرُبُّهُ وهُوَ رَبٌّ ، بعدازنقل‌نمودن به‌سوی‌لازم ازمتعدی چنانچه در «رحمن» اشاره به‌آن رفت.

واضافهٔ ربّ اضافهٔ حقیقی است، یعنی کسب تعریف ازمضاف الیـه کرده است ازجهت انتفاء عمل نصب درومثل اضافهٔ کَریمُ الْبَلَد، پس‌جایزاست که

۱ــ رحمت من برغضبم پیشی گرفته است.

۲ــ یعنی انحصاری واختصاصی.

صفت معرفه واقع شود، باآنکه مراد از آن استمرار است نه تجدد وحدوث.
و «عالَم» اسم چیزی است که به‌آن چیزی دیگر معلوم می‌شود که غلبه است درهرچیزی وهرجنسی که صانع به‌آن دانسته می‌شود، چنانکه می‌گویند: عالَم افلاك وعالم عناصر وعالم حیوان وعالم نبات.

«اَلرَّحْمٰنِ الرَّحیم» تکرار ذکر این دوصفت درمفتتح کتاب کریم واجب التّعظیم به‌واسطهٔ اشعاری است به‌اینکه اهتمام واعتناء حضرت عزّت ـ جلّ شأنه و عَظُمَ امتِنانُه ـ به رحمت بیشتر است ازباقی‌صفات دیگر، ازبرای گسترانیدن بساط رجاوامیدواری است به‌جهت گناهکاران وعاصیان به‌اینکه مالك روزجزا «رحمن ورحیم» است. پس گویا که‌به زبان حال که نزد ارباب کمال وَجود واصحاب حال وشهود ابلغ اززبان قال است ندا می‌کند که: ای گناهکاران ناامید مشوید از درگذشتن از گناهان شمادرروز جزا واگرچه گناه شما بسیارباشد، بلکه باید که به رحمت اووثوق واعتماد کنید، وبه فضل واحسان او امیدوار باشید، وبه آنکه نظر نیکوئی ورحمت او به‌سوی شماست، مطمئن خاطر وبآرام باشید چه بدرستی که مالك روزجزا وصاحب یوم عُقْبیٰ رحمن ورحیم است وآمرزندهٔ گناهان عظیم.

مشو نومید اگر داری بسی جرم — که فضل او فزونست از گناهت
وَرَت نبود زبان عذر خواهی — هم او گردد به‌رحمت عذرخواهت

«مالِكِ یَوْمِ الدِّینِ» عاصم وکسائی«مالِك» خوانده‌اندوباقی قُرّاء «مَلِك» خوانده‌اند، و مؤیّد قرائت اول قول خدای تعالی است: یَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ[۱]. وتأیید قرائت ثانی که مَلِك باشد به پنج وجه است.

اول آنکه: مَلِك اَدْخَل است درتعظیم ازمالك. دوم آنکه: انسب است به اضافهٔ به‌یوم الدّین چنانچه می‌گویند: مَلِكُ‌العصر. سیّم آنکه: اَوْفَق است به قوله

۱ــ سورهٔ انفطار: ۸۲ــ آیهٔ:۱۹:«روزی که هیچ کس‌برای کسی قادر برهیچ کاری نیست وتنها حکم وفرمان درآنروز ازآن خداست».

تعالی: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ[1].

چهارم آنکه: اشبه است به آنچه درخاتمهٔ کتاب فرموده، چه وصف ذات خودرا درسورهٔ قُلْ اعوذ بِربِّ النّاس اوّلاً به ربوبیّت کرده، وثانیاً به ملکیّت توصیف نموده، پس دربن‌صورت مناسبت افتتاح به‌اختتام بیشتراست.

پنجم آنکه: قرائت مَلِك مُستغنی است ازتوجیه، به خلاف قرائت مالك که ظاهرش تنکیراست، زیرا که اضافهٔ اسم فاعل به ظرفْ جاری مجرای اضافهٔ اوست به‌مفعولٌ به ازروی مَجاز، ومراد به «مالك یوم الدین» مالك جمیع امور است درآن‌روز. وصفت معرفه یامحتاج به‌توجیه است مثل آنکه بگوییم که: جایز بودن وصف معرفه به‌او به‌اراده معنی ماضی‌است ازو بنابرآنکه متحقّق‌الوقوع به منزلهٔ ماوقع است، یاآنکه بگوییم که: مراد ازو استمرار وثبوت است چه درعلم نحو مقرّراست که تااسم فاعل به‌معنی‌حال یا استقبال نباشد عمل‌فعل‌خود نمی‌کند. پس‌ازقبیل اضافهٔ حقیقی است و کسب تعریف از مضافٌ اِلَیْه کرده پس صفت معرفه می‌تواند واقع شد ــ والله أعلم.

وقرائت مَلِك ازین توجیه مستغنی است زیرا که اضافهٔ او ازقبیل اضافه است به‌غیرمعمول، مثل مصارعُ مصر، وکریمُ البلد[2].

و «دین» به معنی جزاست، وازاینجاست که می گویند: کَما تَدینُ تُدانُ، یعنی: چنانکه جزا می‌دهی‌جزا داده می‌شوی. وتخصیص «یوم الدین» به اضافه با آنکه حضرت عزّت مَلِك و مالِك جمیع اشیاست درجمیع اوقات، از جهت توقیر وتعظیم آنروزست، یا بواسطهٔ آنکه مالك وملك بودن بعض مردم که درین نشأهٔ فانیه بحسب ظاهر حاصل است درآنروز زایل و باطل می‌شود چه هیچکس

۱ــ سورهٔ غافر: ۴۰ــ آیهٔ ۱۶: «امروز ملك از آن کیست؟ ازآن خدای یکتای قهاراست».

۲ــ یعنی اضافهٔ حقیقی است، بنا براین کسب تعریف کرده ومعرفه شده ومی تواند صفت معرفه قرار گیرد.

درآنروز دعوی ملکیّت ومالکیّت نتواند کرد نه به‌حقیقت ونه به مَجاز ، چنانکه امروزمی کنند، وبرهمه ظاهرمی گردد که غیرازحضرت عزّت دیگری مالك وملك حقیقی نیست.

کیست درین دایرهٔ دیر پای — کوس مَنِ المُلك زند جز خدای
کَوْن ومکان هرچه‌دروزندگیست — پیش خداوندی او بندگیست

ودر ذکر نمودن این صفات سه گانه که ربّ العالمین و الرحمن‌الرحیم و مالك یوم الدّین باشد بعد از ذکر اسم ذات که مستجمع جمیع صفات کمال است اشاره‌ای است لطیف به‌اینکه: کسی را که مردم حمد وستایش می کنند و توقیر وتعظیم اومی‌نمایند خالی از آن نیست که حمد وتعظیم ایشان ازبرای آنکس به‌واسطهٔ یکی‌ازین امور چهارگانه بوده باشد:

یا ازبرای آنست که ممدوح ، کامل است درذات وصفات خود، یا ازجهت آنست که احسان وإنعام او به‌ایشان می‌رسد درزمان حال ، یا بواسطهٔ آنست که امیدواری برکرم ونِعَم او دارند که درمستقبل ایشان را به احسان جزیل وامتنان جلیل خود نوازش نماید، یا ازبرای آنست که ازقهروغضب اوهراسان واز کمال قدرت وسَطْوَت اوترسان باشند پس گویا که حضرت عزّت ـ عَمَّتْ عطیّاتُه ـ اشاره می‌فرماید: ومی گوید که:

ای بندگان اگرچنانچه حمد وثنا وتعظیم و توقیرشما از جهت کمال ذاتی و صفاتی است فَاِنّی اَنَا اللهُ ، واگر از برای احسان وتربیت است فَاَنَا رَبُّ الْعالَمینَ ، واگر ازبرای طمع وآمال است درمستقبل فَاَنَا الرَّحْمنُ الرَّحیمُ ، و اگرازبرای خوف وترس است ازکمال قدرت وسطوت فَاَنَا مالِكُ یَوْمِ الدّین.

« إیّاكَ نَعْبُدُ وَ إیّاكَ نَسْتَعینُ » عبادت اعلی مراتب خضوع وتذلّل است و

ازین است که لایق به‌عبادت نیست مگر مولای عظیمی که متمکّن بوده باشد به‌اعلی واعظم مراتب نِعَم ووَجود وحیات وتوابع آن[1].

و استعانت طلب معونت است برفعل ، ومراد در اینجا طلب معونت است درجمیع مهمّات، یا طلب معونت است در ادای عبادات وقیام نمودن به وظایف آن ازاخلاص تامّ وحضورقلب وتوجه تمام. ودرین آیهٔ کریمه پنج چیز واقع است که ناچاراست ازبیان نکتهٔ در هریك از آن .

اول ـ تقدیم عبادت است براستعانت . دوم ـ تقدیم معمول است برعامل . سیّم ـ تکریر لفظ ایّاك . چهارم ـ اختیار متکلم مع‌الغیر است بر متکلّم وَحْدَه . پنجم ـ التفات است از غیب به‌خطاب .

[امر اول]

پس می گوئیم درتقدیم عبادت براستعانت : گویا که نکتهٔ درآن هفت چیز است :

اول ـ آنکه رعایت موافقت فواصل آیات در مَتْلُوّ حرف آخر نموده باشد، واین نکته گاهی مستقیم می‌شود که بسمله آیه‌ای ازفاتحه باشد چنانچه‌حق آنست.[2]

دوم ـ آنکه عبادت مطلوب حضرت عزّت‌است ازبند گان، واعانت‌مطلوب بند گانست ازو ـ جلّ‌شأنه ـ پس مناسب آن بود که مطلوب او ـ تعالی وحده ـ مقدم برمطلوب بند گان بوده باشد .

۱ـ ترجمه عبارت متن چنین است : واز این جهت است که لایق به‌عبادت نیست مگر آنکه صاحب بالاترین وبزرگترین مراتب نعم یعنی وجود وحیات و توابع آن‌باشد.

۲ـ زیرا آنکس که بسم‌الله را جزسوره فاتحه نداند آیه صراط‌الذین انعمت‌علیهم را یك‌آیه مستقل قرار می‌دهد ، بدین خاطر که سوره فاتحه بـه‌اجماع مسلمین هفت آیه است . (مؤلف ره)

سیّم ـ آنکه عبادت را مناسبت به‌جزا بیشتر است ، و استعانت را اتّصال به‌طلب هدایت قوی‌تر ، پس مناسب آن بود که کل واحد در یَلی[1] مایُناسبُ به واقع شود .

چهارم ـ معونت تامّه ثمرهٔ عبادت‌است ، پس باید که بعد از عبادت باشد چنانچه ازحدیث قدسی ظاهرمی‌شودکه : مایَتَقَرَّبُ اِلَیَّ عَبْدی بِشَیْءٍ اَحبَّ اِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ، وَ اِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتّی اُحِبَّهُ ، فَاِذا اَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ ، وَ بَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ ، وَ لِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ ، وَیَدَهُ الَّذی یَبْطِشُ بِها ـ الحدیث .

یعنی: « نزدیك نمی‌شود به‌من بندهٔ من به سبب چیزی که دوستتردارم آنرا از چیزهائی که واجب گردانیده‌ام برو اقدام به‌آنرا ، یعنی اقدام به‌واجبات را از همه چیزدوستترمی‌دارم وازهمه چیزبیشتر باعث‌نزدیکی به‌من می‌شود . وبدرستی که اوباید نزدیکی‌جوید[2] به‌من به‌اعمال‌سنّتی نیزتامن‌دوست‌دارم اورا، پس‌چون دوست داشتم اورا هرآینه گوش اوخواهم بودکه به‌او می‌شنود ، وچشم‌اوخواهم بودکه به‌آن می‌بیند ، وزبان او خواهم بودکه بـه‌آن سخن می‌کند ، و دست او خواهم بودکه به‌آن می‌گیرد چیزها را ـ الی‌آخرالحدیث » .

پنجم ـ آنکه مخصوص به‌عبادت ساختن حق‌تعالی اول چیزی‌است که به‌آن اسلام حاصل می‌شود، واما مخصوص به‌استعانت ساختن اویعنی به‌مُستَعان مِنْه بودن او ـ جلّ‌شأنه ـ چیزی‌است که حاصل‌می‌شود بعد ازرسوخ تامّ [دردین] پس تخصیص به‌عبادت اَلْیَق به‌تقدیم ، وتخصیص به‌استعانت اَحَقّ به‌تأخیر بوده‌باشد.

۱ـ پهلو ، کنار .

۲ـ مترجم لیتقرب‌را فعل امرخوانده ، ولی ظاهراً لام‌آن برای تأکید است‌وترجمه چنین می‌شود : « وبدرستی که او هرآینه نزدیکی می‌جوید به‌من به‌واسطه اعمال سنتی‌تا جائیکه اورا دوست دارم تاآخر» .

ششم ـ آنکه عبادت وسیلهٔ حصول حاجت است که عبارت ازمعونت است، وتقدیم وسیله برطلب حاجت اَدْعیٰ واقرب است به‌اجابت.

مترجم‌گوید : «اگر گویند: اینجا بارگاه استغناوعظمت است، وسیله وهدیه به‌چه کار آید؟ گوئیم: هرچند خداوند ازوسایلِ داعی وسائل مستغنی‌است امابنده بایدکه طریق بندگی فرونگذارد ووسیله را بر طلب حاجت مقدم داردکه رحمت دوست بهانه جوست .

تا نگرید کـودك حلوا فروش ... دیگِ بخشایش‌نمی‌آیدبه‌جوش
تـا نـزاید طفلکی نازك گلو ... کی روان‌گردد زپستان شیر او
طفل حاجات شما را آفریـد ... تا بنالد تا شود شیرش پدید

ـ والله أعلم».

هفتم ـ آنکه وقتی‌که متکلم نسبت عبادت‌کردن را به‌نفس خود می‌دهد او را نوعی از تَبَجُّح ومسرّت‌وزیادتی رتبت بهم‌می‌رسد به‌گمان‌آنکه‌کاری عمده ازو صادر شده‌است ومهم عظیمی ازو بعمل‌آمده ، درساعت متنبّه به‌آن شده‌بلافاصله درمقامِ طلب استعانت درآمده درعقب‌آن می‌گوید : و اِیّاكَ نَستعین یعنی عبادت من صفت تتمیم پیدا نمی‌کند مگر به‌معونت و توفیق تو،کنایه از آنکه این کار به توفیق و تمکین توست نه به قوّت واقتدار من .

گر کنم طاعت و اطاعت تـو ... باشد آن هم بـه استطاعت تو

[امر دوم]

واما تقدیم مفعولین عبادت واستعانت برآنها ، پس گویاکه نکتهٔ در آن سه چیز است :

اول ـ قصر وحصرعبادت واستعانت است برذات واجب‌التعظیم حضـرت عزّت ـ تعالی وحده العزیز ـ قصرحقیقی یا قصراضافی اِفرادی .

دوم ـ تقدیم آن‌چیزی که مقدم است در وجود ، زیرا که مراد بـه إیّاكَ حق سبحانه وتعالی است،وچون ذات‌الله تعالی‌در وجود مقدم‌است درعبادت نیزرعایت آن شده است .

سیّم ـ آنکه : ایمائی است لطیف به‌اینکه عبادت کننده واستعانت نمـاینده را سزاوار آنست که درجمیع امور مَطْمَح‌نظر[او][1]اوّلاًوبالذّات‌حضرت‌عزّت‌تعالی وحده‌العزیزـ بوده باشد .

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم

بروتیرهٔ قول مشهور که : ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلّارَأَیْتُ اللهَ قَبْلَهُ [2]. ونِعْمَ ما قیل :

دلی کز معرفت نور وصفا دید　　　　زهرچیزی که دید اول خدا دید

پس بعد ازآنکه إمعان نظر به‌ذات الله تعالی کرده باشند باید که ازآنجانظر به‌نفوس خود کنند، نه مِن‌حیث ذَواتِها بلکه ازین حیثیّت که این نفس مـلاحظه‌ای است ازبرای او ـ جلّ‌شأنه ـ ومنسوب است به‌او ـ تعالی وحده ـ بعد ازآن‌نظر به‌اعمال خود نمایند ازطاعت وعبادت وامثال‌آن ، نه ازین جهت که از ایشان‌صادر شده است وبه کاری می‌آید بلکه ازین حیثیت که نسبتی است شریف و مواصلتی است لطیف میانهٔ ایشان وپروردگار عالمیان ـ جَلّ‌جلاله وعَمّ نَواله .

[امر سوم]

واما تکریرضمیر که لفظ إیّاكَ باشد پس گویا که نکتهٔ‌در آن چهارچیزاست:

اول ـ آنکه نَصّ کرده است برتخصیص استعانت که اگر چنانچه مذکور نمی‌ساخت احتمال داشت که مفعول بعد ازآن تقدیر کنند ، ودرین هنگام تنصیص برتخصیص استعانت فوت می‌شد .

۱ـ ضمیرآنان بهتراست زیرا افعال‌بعدی همه بصورت جمع است.

۲ـ ندیدم چیزی را مگرآنکه خدا را پیش ازآن‌دیدم .

دوم ـ آنکه به‌تکریر ضمیر ، رفع توهمی نموده که اگرچنانچه تکرار آن نمی‌نموده هرآینه توهّم می‌شد که تخصیص به‌مجموع الامرین مراد باشد نه به کلّ واحد از ایشان چنانچه مراد است .

سیّم ـ استلذاذاست به خطاب مستطاب ربّ‌الأرباب که مطلوب حقیقی است.

چهارم ـ بسط کلام و پهن ساختن سخن است با محبوب چنانکه در کلام بلاغت انتظام حضرت کلیم است ـ علی نبیّنا وعلیه‌الصّلاة والسّلام ـ وقتی که به جبل‌طور ومنزل نور رسید وبه‌مکالمه ومخاطبهٔ حضرت عزّت که أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ [1] فایز گردید اورا ازهیبت حق دهشتی دست داد ، باری تعالی خواست که او درسخن گفتن دلیر شود گفت : وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ، [2] او ازآن قال درحال منبسط شده درجواب حضرت عزّت گفت : هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، [3] می‌توانست که درجواب، عَصَايَ بگوید، لفظ هِيَ و أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا را اضافه نمود بواسطهٔ بسط کلام بامطلوب [4].

وفرق میانهٔ این‌دو نکتهٔ آخر،جریان نکتهٔ ثانی‌است درضمیر غیبت به‌خلاف نکتهٔ اول . یعنی فرق میانهٔ نکتهٔ استلذاذ به‌خطاب و نکتهٔ بسط کلام باآنکه درهردو استلذاذ حاصل است اینست که بسط کلام درغیبت و درخطاب هردو جاری است واستلذاذ به‌خطاب جاری نیست مگردرخطاب .

[امر چهارم]

و اما دراتیان صیغهٔ متکلّم مع‌الغیر برمتکلّم وحده می‌تواند بود که نکتهٔ درآن چهارچیز باشد :

اول ـ آنکه ارشادی است به‌آنکه قاری در وقت گفتن إِيَّاكَ نَعْبُدُ مَلَكَيْنِ حافِظَيْنِ خود را ملاحظه نموده باشد ، وبه‌این اعتبار به‌صیغهٔ متکلّم مع‌الغیر ادا کرده ، یا به‌اعتبار ملاحظهٔ حضّار صلاة جماعت ، یا به‌اعتبار ملاحظهٔ جمیع قوا

---

۱ تا ۳ ـ سورهٔ طه : ۲۰ـ آیهٔ ۱۳و۱۷و۱۸ .　　۴ـ محبوب ـ صحیح است.

وحواسّ ظاهری وباطنی خود ، یا به‌اعتبار ملاحظهٔ جمیع آنچه دایرهٔ امکان احاطهٔ آن کرده است ومُتّسِم به‌سِمهٔ وجود گردانیده [1] ، قال سبحانه : وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ . [2]

دوم ـ آنکه متکلّم اشاره نموده است به حقارت نفس خود ازعرض نمودن عبادت خود منفرداً دربار گاه کبریا وعظمت، وطلب معونت مستقلاً بدون ضمّ کردن وداخل ساختن عبادت خود درجملهٔ عبادت جماعتی که در عرض عبادت دربار گاه کبریا وعظمت ، با او شریکند ، پس خودرا درجماعتی که با او در عبادت وطلب معونت شریکند داخل ساخته است وعبادت خودرا باعبادت ایشان ضم کرده ، چنانچه دَأب وعادت است که دروقت عرض تُحَف وهدایا در خدمت سلاطین ؛ جمعی که هدیّهٔ حقیری دارند ولایق آن ندانند که منفرداً به‌نظر سلطان رسانند باهم متّفق شده آنچه دارند ازهدایا همه را برسر هم می‌گذارند و به‌یکبار به معرض عرض سلطان در می‌آورند ، ورفع حاجت خودرا به‌ایشان درضمن آن می‌نمایند.

به طفیل همه قبولم کن   ای اله من و اله همه

سیّم ـ آنکه چون اظهار کردن ما درخطاب به‌او ـ جلّ شأنه ـ به‌اینکه خضوع ما بروجه تامّ واستعانت مادرجمیع مُهامّ منحصراست به‌او ـ تعالی وحده ـ باآنکه بیشتر خضوع ورقّت قلب ما به‌غیر اوست ازاهل دنیا ازملوك ووزرا و هرکه در جنب ایشانست ازعلما وفضلا وأبَوَیْن وغیر هم متضمّن جرأت عظیم و جسارت جسیم است ، چنانچه گفته‌اند :

---

۱ ـ «ومتسم به‌سمهٔ وجود شده است» بامتن بهتر تطبیق می‌کند. وسمه ـ به‌کسر سین ـ به‌معنی نشانه وعلامت است. یعنی نشان وجود پیدا کرده است .

۲ ـ سورهٔ اِسراء : ۱۷ ـ آیهٔ ۴۴ : « وچیزی نیست جزاینکه تسبیح می‌کند همراه باحمدپروردگارش».

زبان به کذب به ایّاك نستعین[1] مگشای   تراکه از دگران است استعانت امر

پس عدول نمود در فعلَیْن از افراد به‌سوی جمع تا قصد تغلیب اصفیاء و اَزکیاء مخلصین برغیر ایشان کرده باشد وبدین سبب احتراز ازکذب ظاهر و تهوّر شنیع نموده باشد .

چهارم ـ آنکه دراینجا اشاره‌ای‌است لطیف به‌مسئله‌ای فقهیّه و آن اینست که: درشریعت غرّاء مطهّره ثابت‌است که هرگاه شخصی متاع مختلفه بـه‌یك بیع فروخته باشد وبعض‌از آن متاع عیب‌دار برآید مشتری اختیاردارد دراینکه همهٔ‌متاع را به‌بایع ردکند یاهمه رانگاه دارد، وارش‌که تفاوت میانهٔ قیمت صحیح وقیمت عیب‌دار است بگیرد ، اما جایز نیست که تبعیض صَفْقَه[2] کند ، یعنی عیب‌دار را ردّکند وصحیح را نگاه دارد .

پس دراین مقام‌گویا عابـد اراده‌کرده است که بـواسطهٔ قبول‌شدن عبادت ناقص خود چاره‌ای سازد وحیله‌ای برانگیزد تا عبادت ناقصهٔ خـود را درمعرض قبول درگاه ذوالجلال درآورد ، لهذا عبادت ناقصهٔ معیبهٔ خود را بـا عبادت کاملهٔ صحیحهٔ انبیا واولیا ومقربان بارگاه عزّ وعلا مندرج گـردانیده است و جمیع را صفقهٔ واحدة به حضرت ذوالجلال وصاحب جود وافضال ـ تعالی وحده العزیز ـ عرض نموده پس حضرت عزّت اجلّ‌واکرم ازآنست که از عبادت آنچه به‌کار آید قبول‌کند وآنچه به‌کار نیاید ردنماید، وچگونه چنین تواند بودوحال‌آنکه‌بندگان خود را نهی‌کرده است ازتبعیض نمودن صفقه. واین صورت که جمیع را نیز رد کند لایق وسزاوار به‌کرم عمیم اونیست ، پس‌چیزی‌که ماند اینست‌که بایدعبادت همه را قبول‌کند وآن عین مطلوب‌است.

۱ـ دریك نسخه : أستعین .

۲ـ صفقه به‌معنی‌دست به‌هم دادن‌است وکنایه استازمعامله وخرید وفروش، زیرا در معامله چنین‌کاری صورت می‌گیردکه نشانه تمام شدن ولازم الاجراء شدن‌آن است .

[امر پنجم]

واما دروجه التفات ازغیبت به‌خطاب درتفسیری که موسوم به«عروة‌الوثقی» است چهارده نکته ذکر کرده‌ایم ، ودر اینجا اکتفا برشش نکته می کنیم :

اول ـ آنکه: تنبیه است براینکه در قرائت سزاوار آنست که به‌حضور خاطر ودل و توجه کامل بوده باشد به‌حیثیّتی که هر اسمی از اسماء عُلْیا ونعتی ازنُعوت عُظمیٰ راکه قاری بر زبان جاری گرداند و نقش آنرا برصفحهٔ جنان نگارد اورا به‌مطلوب ، زیادتی انکشاف وانجلا حاصل شود واحساس مطلوب به‌تزاید قرب و اعتلا نماید ، وهمچنین مرتبه مرتبه تا به‌جایی رسد که ترقّی‌نماید از مرتبهٔ برهان به درجهٔ حضور وعیان. پس درین مقام استدعا واقتضای آن می کند کـه عدول نماید به‌سوی‌صیغهٔ خطاب ، وکلام‌را جاری گرداند برین نَمَط‌مستطاب.

مائی و منی حجاب او بود   مائی چو برفت ما نمانیم

دوم ـ آنکه کسی‌راکه دردست تحفهٔ‌حقیری وهدیهٔ قلیلی بوده باشدخواهد که به‌یکی ازسلاطین عظیم‌الشأن بگذراند ووسیلهٔ اِنجاح [حاجت] خود سازدباید که‌آن هدیه رابالمواجهه به‌نظرسلطان گذراند، وبالمشافهة حاجت خودرابه‌معرض عرض رساند ، بواسطهٔ آنکه‌درقبول هدیه ودراِنجاح حاجت اواقرب باشدازآنکه هدیهٔ او درغیبت‌گذرانیده شود ، چه ردّ هدیه درمواجهه باعث زیـادتی شکستگی خاطر اومی‌شود ، وشاید که از کسرخاطر اوملاحظه نماید وهدیهٔ او را قبول کند و حاجت اورا رواگرداندوبه‌شکست‌خاطراو راضی نشود ، به‌خلاف آنکه در غیبت هدیهٔ اورا کسی بگذراند چه بسا باشد که ملاحظهٔ شکست خاطر او ننموده ، رد تحفهٔ او کند ، واین رد به‌مثابهٔ اول نخواهد بود.

سیّم ـ آنکه اشاره‌ای است به‌اینکه حق کلام‌آن بود کـه ازاول امر برطریق خطاب جاری شود بواسطهٔ آنکه حضرت عزّت ـ تعالی‌وحده العزیـز ـ در جمیع

اوقات وهمهٔ حالات حاضر وناظر است وغایب نیست بلکه نسبت به این کس نزدیکتر از رگ گردن است چنانکه می فرماید: وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِید. ونعمَ ماقیل:

دست او طوق گردن جانت سر بسر آورده از گریبانت
به تو نزدیکتر ز حبل ورید تو درافتاده درضلال بعید

واما اینکه به‌طریق غیبت جاری شده است واز اقرب مقام دوری نموده بواسطهٔ رعایت قانون ادب است که آن دأب سالکان و شعار عاشقان است چنانچه گفته‌اند: طُرُقُ الْعِشْقِ کُلُّها آدابٌ یعنی :

نگاه دار ادب درطریق راز ونیاز که گفته‌اند طریقت تمام آداب است

پس چون قیام به این وظیفه حاصل آمد آناًفآناً شوق مکالمه ولذّت مخاطبه زیاده می‌شد تا آنکه کلام برنَسَقی که حق او آن بود که در ابتداء ذکر می‌بایست جاری شود ، جاری گردید وازغیبت به‌حضور التفات نموده. و درحدیث قُدسی واقع است که: اَنَاجَلیسُ مَنْ ذَکَرَنی. یعنی: «من همنشین آنم که مرا یادمی کند».

چهارم ـ آنکه تنبیهی است برعلو مرتبهٔ قرآن مجیدوفرقان حمید سیّماوقتی که تلاوت آیاتی می‌شده باشد که متضمن ذکر حضرت عزّت ـ عزّ شأنه ـ بوده باشد واشاره‌ای است به‌اینکه بنده به‌اجرای اینقدر ازآنکه برزبان او جاری شود وبر صفحهٔ دل او نقش بندد قابل مجلس خطاب وفایز به‌سعادت حضور واقتراب می گردد پس چگونه باشد هرگاه ملازمت نماید به‌وظایف اذکار ومواظبت کند برتلاوت وتدبّر معانی آن درآناء لیل واطراف نهار؟ پس هیچ شك نیست که رفع حجب می‌شود از بین، ووصول بهم می‌رسد ازاثر به‌عین.

وروایت شده است ازامام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه‌السلام که آنحضرت فرموده‌اند: لَقَدْ تَجَلَّی اللهُ لِعِبادِهِ فی کَلامِهِ وَلکِنْ لایُبْصِرُونَ . یعنی:«بدرستی که تجلّی کرده است پروردگار عالمیان ازبرای بندگان خود درکلام واجب التعظیم والتکریم خود ولیکن دیده مشاهدهٔ ایشان پی به‌آن نمی‌برد» .

از نور کجا بهره برد دیدهٔ اعمیٰ

وروایت شده است که آنحضرت علیه السلام دربعض ازایام به‌نماز قیام‌نموده‌بودند ناگاه دراثناء نماز ازهوش رفتند، وچون به‌هوش آمدند جماعتی‌از سبب بیهوشی ایشان پرسیدند ، پس آنحضرت درجواب فرمودند که : «من تکرار این آیهٔ کریمه می کردم تا آنکه آنرا از قائلش شنیدم» . بعض ازعارفین گفته‌اندکه : زبان معجز بیان امام جعفر صادق علیه السلام در آن‌وقت مثل‌شجرهٔ طور بوده است دروقت گفتن: إِنِّی أَنَا اللهُ .[1] وچه خوش گفته است شیخ‌محمود شبستری :

روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

پنجم ـ آنکه عبادت چون فی‌نفسه متضمّن مشقّت و کلفت است، واز آداب محبّ آنست که‌در حضور محبوب تحمّل مشقّت عظیم نماید برنهجی که‌عشر ازعشیر آنرا درغیبت متحمّل نتواند شد ، وازین مَمَرّ مطلقاً مکدر نباشد بلکه می‌باید که حاصل نشود محبّ را به‌سبب عزّ حضور مگر نهایت ابتهاج وغایت سرور ؛ بدین سبب حضرت عزت مقارن ساخت عبادت‌خودرا به‌لفظی که مشعر است به حضور او ونظر او ـ جلّ شأنه ـ به‌سوی عابد که آن ضمیر خطاب است در ایاك نعبد تا حاصل آید به‌سبب این مقارنت تدارك آنچه متضمّن کلفت است، وجبر شود به آن آنچه لازم مشقّت است ، واتیان کند عابد آنرا به‌نوعی که عاری از کَلال وخالی‌از فُتور وملال ومقرون به‌تمام نشاط ونهایت انبساط بوده باشد .

ششم ـ آنکه حمدرا چنانچه‌محقّقین گفته‌اند: اظهار مزایا وافزونیهای محمود است برغیر، پس مادام که اغیاررا درنظر سالك وجودی هست هرآینه ظاهر می‌سازد کمالات‌محبوب‌را برایشان وذکر می کند مزایای مطلوب را نزدایشان ، واما گاهی که رجوع کرد امراو وترقی نمود حال او وبه‌سبب ملازمت اذکار و ملاحظهٔ آثار به‌سوی ارتفاع اَستار واضمحلال جمیع اَغیار نمی‌ماند سوای معبود بحق وجمال

۱ـ سورهٔ طه : ۲۰ ـ آیهٔ ۱۴ . ودرقرآن : إِنَّنِی است .

مطلق، ودانسته می‌شود حقیقت قول او تعالی شأنه : أَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ[1].
پس بالضرورة نمی‌گردد توجیه خطاب مگر به‌سوی او، وممکن نیست ذکر چیزی
مگر درنزد او ـ جلّ شأنه ـ پس منصرف می‌شود عنان زبان سالك به‌سوی عزّجناب
او ، و کلام اومنحصر می‌شود درخطاب اوجلّ شأنه ، چنانکه بی‌ملاحظهٔ اغیار
خطاب می‌کند به‌جناب واحدجبّار، وبه‌غیرازوچیزی دیگرملحوظ اونمی‌شود.

به هرچه می‌نگرم صورت تو می‌بینم　　　از آنکه در نظرم هرزمان تومی‌آئی

ورفیع‌ترازین مقام‌مقامی‌است که تقریررا درآن مجالی نیست که طی‌ساحت
آن نماید ، وتحریر را یارائی آن‌نه که به گرد فضای آن بر آید ، بلکه کشف، زیاده
نمی‌کند الاّ ستروخفارا ، وبیان ظاهرنمی‌سازد مگرپوشیدگی وبلند مرتبگی آنرا،
وپیراهنی که دوخته از نسج این حروف ، برقامت بلندی او کوته آمده و اگر
پیراهنی دوخته شود که ازبیست‌وهشت حرف تهجّی بافته شده باشد هرآینه بر
بالای بیان معالی آن مقام قاصرخواهد بود .

می نیفزاید عبادت جز حجاب　　　سرّ معنی کی بگنجد در کتاب

أَللّٰهُمَّ اكْشِفْ عَنْ بَصائِرِنا الْغَواشِي الْجِسْمانِيَّةَ ، وَاصْرِفْ عَنْ ضَمائِرِنا
النَّواشِي الْهَيُولانِيَّةَ حَتّى لانَطْمَحَ إِلى ماسِواكَ بِنَظَرٍ ، وَلانَحُسَّ مِنْهُ بِعَيْنٍ
وَلا أَثَرٍ ، إِنَّكَ جَوادٌ كَرِيمٌ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ[2].

« اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ » هدایت مطلق ارشاد ودلالت به‌لطف است یعنی
دلالتی که متلبّس به‌لطف باشد ، یعنی نزدیك گرداننده باشد به‌طاعت ودورگرداننده
باشد از معصیت ، خواه درضمن دلالت موصلهٔ به‌مطلوب که به‌معنی رسانیدن به

۱ــ سورهٔ بقره : ۲ـ آیهٔ ۱۱۵ : « هر کجا رو کنید همانجا روی خداست.»
۲ــ خداوندا حجابهای جسمانی را ازروی دیدگانما بردار، وانگیزه‌های مادی را ازدلها
وخاطرمان بزدا ، تا دیده جز به‌تو ندوزیم ، وعین واثری را برای چیزی جز تو احساس
نکنیم که همانا تو بخشنده وبزرگوار ورئوف ومهربان هستی .

مطلوب است متحقّق باشد ، وخواه درضمن دلالت علی ما يُوصِلُ إلَی الْمَطلوب که به‌معنی إرائه طريق ونمودن راه است ، وخواه به مفعول ثانی، بنفس متعدّی شده باشد ، وخواه به‌حرف جَرّ .

وبعضی قائل به‌آن شده‌اند که‌اگرمتعدی به‌حرف جرباشد مراد ازآن‌دلالت علی مایُوصِل است ، واگرمتعدی بنفس باشد مراد ازآن دلالت موصله است . وبعض ديگر گفته‌اند : بلکه هدايت مطلقاً دلالت موصله است . وبه هر کدام ازين مذاهب دفعی وانتقاضی ازقرآن مجيد وارد است .

اما مذهب آنکه قائل‌است که هدايت اگرمتعدی به‌حرف شود دلالت علی ما يوصل است ، واگرمتعدی بنفس شود دلالت موصله است ، وآنکه قائل است که هدايت مطلقاًدلالت موصله‌است مندفع است‌به‌آيهٔ‌کريمهٔ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ[1] که باآنکه درآيهٔ مذکوره هدايت به‌مفعول ثانی که نَجْدَيْنِ است بنفس متعدی شده نمی‌تواند بود که ازآن دلالت موصله مراد باشد، زيراکه آيهٔ مذکوره در معرض امتنان نازل‌است ، ومراد به‌نجدين راه خيروراه شرّاست. واگر مرادازآن دلالت موصله باشد معنی اين‌چنين خواهد بود که : « مارسانيديم انسان را به‌راه خير وراه شر» وظاهر است که درضمن رسانيدن به‌راه شر امتنان متحقّق نيست ، پس نتواند بود که هدايت برآن معنی‌محمول شود.

امامذهب آنکه برآن رفته‌است که،هدايت‌مطلقاًموصله‌است‌مندفع‌است‌به‌آيهٔ کريمهٔ : فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَی عَلَی الْهُدَی ،[2] زيراکه معنی آيت ـ والله‌أعلم ـ آنست که : « امانمود يعنی‌قوم صالح پيغمبرپس ما هدايت کرديم ايشان راپس ايشان اختيار کردند کوری وضلالت را برهدايت يافتن وهدايت نيافتند» ؛ و اگر معنی هدايت، آن‌باشد، معنی‌چنين خواهدبود که : ماايشان را به‌مطلوب که دين‌حق‌است

۱ـ سورهٔ بلد : ۹۰ ـ آيهٔ ۱۰ .

۲ـ سورهٔ فصلت:۴۱ـآيهٔ ۱۷.

رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کـردند . وظاهر است کـه بعد از رسیدن به‌مطلوب ودر آمدن به‌دین حق دیگر اختیار عمی وضلالت بر آن متصور نیست، پس معنی هدایت آن نباشد .

واما قوله تعالی: إِنَّكَ لَاتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ[1] اخصّ از مطلوب جمیع است، چه به‌این آیهٔ مذکوره منتقض است قول جمعی که تفسیر کرده‌اند هدایت را چنانچه گذشت به‌دلالت علی مایوصِل الی المطلوب که به‌معنی ارائهٔ طریق و نمودن راه است، زیرا که معنی آیـهٔ مذکوره ـ والله أعلم ـ آنکه : « بدرستی کـه ای محمد هدایت نمی کنی هر کس را دوست می‌داری و می‌خواهی که هدایت یابند ولیکن حضرت عزت هر کس را مشیّت او به‌آن قرار گیرد هدایت مـی کند». زیرا کـه اگر معنی هدایت ارائهٔ طریق باشد نفی آن از پیغمبر ـ صلوات الله علیه و آله ـ مناسب نخواهد نمود زیرا که او عليه‌السلام به‌واسطهٔ آن مبعوث بود که راه حق را بـه همه کس بنماید و هیچکس را از آن محروم نگذارد.

مترجم گوید : « بیان این اجمال بر وجه کمال چنانچه شیخ المحقّقین مترجم «اربعین» ـ أدام الله ظلاله الی یوم الدین ـ در ترجمهٔ مذکور که مسمّی بـه «ترجمهٔ قطب‌شاهی» است تفصیل داده‌اند اینست کـه : بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده‌اند به‌دلالت موصلهٔ به‌مطلوب که عبارت از رساندن به‌مطلوب است، و بعضی دیگر به‌دلالت علی ما یوصل الی المطلوب که به‌معنی ارائه طریق و نمودن راه است. وبر تفسیر اول اعتراض کرده‌اند که منتقض است به‌آیهٔ کریمهٔ: وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ ، که تفسیر آن سبق ذکر یافت. وبر تفسیر ثانی وارد می آید که منتقض است به‌آیهٔ کریمهٔ: إِنَّكَ لَاتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ، که تفسیر آن نیز سبق سمت گزارش یافت.

ومتأخرین علما بواسطهٔ تَفَصّی وتخلّص از اعتراضین مذکورین قائل

۱ـ سورهٔ قصص: ۲۸ ـ آیهٔ ۵۶ .

به‌تفصیل شده‌اند و گفته‌اند : هدایت دومفعولی است ، وتعدیهٔ آن به‌مفعول ثانی گاه به‌نفس است و گاه به لام و گاه به إلیٰ ، مثل‌قوله تعالی : اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ، وقوله تعالی : اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ اَقْوَمُ[1] و قوله تعالی : وَاللّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ .[2] پس جائی که به مفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد مراد از آن دلالت موصله است ، وجائی که به‌الی‌ولام ، متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی‌مایوصل، واگرمفعول‌ثانی درکلام مذکورنباشد باید دیدکه‌مقام، تقاضای کدام معنی‌دارد وکدام معنی‌مناسب مقام است موافق‌آن تقدیر باید کرد.

مثلاً درآیهٔ ثمودچون برتفسیر اول‌فاسد می‌شود بالام یاالی تقدیرباید کرد، وباید گفت : تقدیرآیه اینست که : اَمّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ لِلْحَقِّ اَوْاِلَی الْحَقِّ . و در آیهٔ مَنْ اَحْبَبْتَ باید گفت تقدیر آنست که : اِنَّکَ لاتَهْدی الْحَقَّ مَنْ اَحْبَبْتَهُ تا معنی کلام به استقامت آید واعتراض مندفع شود .

وچون این‌تفصیل نیزمنتقض است به‌آیهٔ کریمهٔ : وَهَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ که تفسیرآن نیز سبق ذکریافت ، وهمچنین منتقض است به آیهٔ کریمهٔ : اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِراً وَاِمّا کَفُوراً[3] که باآنکه متعدی بنفس است اگر برمعنی ایصال به‌مطلوب محمول شود معنی فاسدمی‌شود چه کفران درآن‌صورت متحقّق‌نخواهد بود ، ولهذا مصنّف ـ قُدِّسَ سِرُّه ـ ازآن‌عدول کرده هدایت رابه دلالت به‌لطف تفسیر کرده است که مشترك معنوی باشد میان هردومعنی ، چنانچه قاضی بیضاوی در تفسیرخودکه موسوم به«انوارالتنزیل» است درتفسیر آیهٔ کریمهٔ : اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ نیز به‌همین عبارت اداکرده است ، وگفته : الهِدایَةُ الدلالةُ بِلُطْفٍ. ومراد به‌لطف هر امری است که نزدیك گردانندهٔ به طاعت باشد و دور سازندهٔ از

۱ــ سورهٔ اسراء : ۱۷ــ آیهٔ ۹ .

۲ــ سورهٔ بقره: ۲ــ آیهٔ ۲۱۳.

۳ــ سورهٔ دهر : ۷۶ ــ آیهٔ ۳ .

معصیت. و این معنی چنانچه گذشت اعمّ است از ایصال به مطلوب و از ارائهٔ طریق ونمودن راه حق، پس هر چه مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت خواه متعدی بنفس باشد و خواه به حرف جرّ ـ والله أعلم بالصّواب».

وبباید دانست که اصناف هدایت خدای تعالی مر بندگـان را اگرچه از حد حصر بیرون و از حیّز قیاس افـزون است لیکن بحسب ظاهر منحصر درچهار نوع است:

اول ـ عطا کردن قوّتی چند کـه ایشان را بـه سبب آن استعداد هدایت یافتن به سوی جلب منافع ودفع مَضارّ بهم رسد، مثل افاضهٔ حواس پنجگانهٔ ظاهری که عبارت از باصره وسامعه وشامّه وذائقـه ولامسه است، ومدارك پنجگانهٔ باطنی که عبارت از: حس مشترك وخیال وواهمه و متخیّله وحافظه است ، وقوّت عاقله که عبارت از قوّت دراکه است چنانچه قوله تعالی: اَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ[1] اشارت به آنست.

دوم : نصب دلائل عقلیّه که جدا می کند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل وصلاح را از فساد، چنانچه قوله تعالی: وَهَدَیْنٰاهُ النَّجْدَیْنِ اشارت به آنست.

سیّم: ارسال پیغمبـران وانـزال کتب چنانچه قولـه تعالـی : وَ اَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَیْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلَی الْهُدیٰ اشارت به آن است.

چهارم: آنکه کشف کند برقلوب عارفین طریق سیر را به سوی حظایر قدس ومقامات اُنس به انطماس آثار تعلّقات بدنیّه، واندراس اَکدار جَلابیب جسمانیّه، تا مستغرق شوند درملاحظهٔ اسرار کمال ومطالعهٔ انوار جمال، یعنی دور کند از ایشان ظلمت بدنهای ایشان را، ونفس ایشان را از گرفتاری به تدبیر وتصرف آن فـارغ سازد، وپردهٔ تعلّق به آنرا از پیش نظر ایشان بردارد که تجلّیات الهی را بـالمعاینه

---

۱ ــ سوره طه: ۲۰ـ آیهٔ ۵۰: «پروردگار ما آن کسی است که به هرچیز اشیاء مـورد نیاز ومطابق با آفرینش اورا داده وسپس هدایتش فرموده است».

مشاهده‌توانند کرد، و به‌سبب آن کوههای انانیّت وخودپرستی که سدّ راه‌ایشان شده ازهم پاشیده شود وخودراهباءً منثوراً دیده همه اوشوند وآنچه غیراوست همه را درمعرض هلاك وفنا آورند، وپردهٔ تعلّق به‌ماسوی‌راکه درپیش نظردارند ازهم دریده، بگویند: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ[1]. واین‌نوع ازهدایت‌مختص است به اولیاء و کسانی که متّصف به صفات ایشان بوده باشند. پس هرگاه‌که آیهٔ کریمهٔ اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ را اصحاب مرتبهٔ سیّم تلاوت می‌کنند ایشان به هدایت‌ارادهٔ مرتبهٔ چهارم می‌نمایندکه عبارت ازملاحظهٔ اسرارکمال ومطالعهٔ انوارجمال است. وهرگاه‌که اصحاب مرتبهٔ چهارم قرائت می‌کنند ارادهٔ ثبات و استقامت‌می‌نمایند برآنچه ایشان برآنند ازهدایت، چنانچه روایت شده است از سرخیل ارباب حال وسرچشمهٔ جویبارهدایت وکمال امیرالمؤمنین علی عليه السلام در تفسیر اِهْدِنا که مراد ثَبِّتْنا است، یعنی ثَبِّتْنا عَلىٰ دينِ الاسلام، یعنی ثابت دار ما را بردین اسلام. یا مراد زیادتی هدایت است یعنی هدایتی‌که ماراکرده‌ای زیاده‌گردان.

وهدایت برمعنی اول‌که ثَبِّتْنا باشد مجازاست وهمچنین برمعنی دوم‌که زیادتی هدایت باشد نیزمجازاست اگرمفهوم زیادتی را دراصل مفهوم هدایت اعتبارنمایند، واگرزیادتی‌رادراصل‌مفهوم اعتبارنکنند حقیقت خواهدبود.

و «صراط» دراصل لغت، جاده‌را گویند، وآن دراصل به سین بوده است، و «سراط» به سین عبارت از طریق سهل و آسان است. واصل «سراط» از سَرَطَ الطَّعامَ يَسْرِطُهُ سَرْطاً اِذا ابْتَلَعَهُ است. ووجه مناسبت آنست که گویا طریق، سالك خودرا ابتلاع می‌کند وفرومی‌برد، یاسالك طریق،طریق‌را فرو می‌برد. وابن‌کثیر به‌سین خوانده است وماعدا حمزه به صاد خوانده‌اند، و حمزه چنان خوانده است که به‌اشمام صاد صوت زاء بهم می‌رسد یعنی میان صاد

۱ـ سورهٔ غافر: ۴۰ـ آیهٔ ۱۶.

وزاء خوانده است.

ومراد به‌صراط‌المستقیم یامطلق طریق نجات وراه حق است یا دین اسلام.

رهی پیشم آور که انجـام کار　　　　تو خشنود باشی ومن رستگار

«صِراطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ». این جمله بتمامها یك آیت است پیش کسی که بسمله‌را آیه‌ای از فاتحة الکتاب می‌داند مثل علمای مـا که عبارت ازعلمای امامیّه‌اند ـ قدّس‌الله أرواحَهم ـ و بعضی از اهل سنّت که موافقت باایشان کرده‌اند. واما کسی که بسمله‌را آیه‌ای ازفاتحه‌نمی‌داندصراط الّذین انعمت علیهم راآیهٔ ششم حساب‌می‌کندومابعد آنرا تاآخرسوره آیهٔ هفتم تا آنکه‌سورهٔفاتحه‌مشتمل‌برهفت آیه‌شودزیرا که‌اجماع امّت برآن‌شده که‌سورهٔ فاتحه هفت‌آیه است. پس کسی که بسمله‌را آیه‌ای ازفاتحه نمی‌داند ناچاراست اورا که بدین نوع اعتبار نماید تاآنکه سورهٔ فاتحـه بغیر بسمله مشتمل برهفت‌آیه شود . پس‌اگر کسی نذر کند که یك‌آیه از سورهٔ حمد بخواند، به‌خواندن صراط الّذین انعمت علیهم ازعهدهٔ نذر بیرون نمی‌آید به‌مذهب ما همچنانکه به‌خواندن بسمله ازعهدهٔ نذر بیرون نمی‌آید به مذهب اهل سنّت.

واین‌آیه به‌منزلهٔ تفسیر صراط المستقیم است، وصراط‌الّذین بَدَل کلّ‌است ازصراط المستقیم. ومـراد به الّذین انعمت‌علیهم آنانند که درآیهٔ وافی هـدایهٔ اولٰئِكَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ[1] مذکورند. وبعض دیگر گفته‌اند که مراد به‌آنان مسلمانند زیرا که نعمت اسلام سر همهٔ نعمتهاست.

وبباید دانست که نِعَم حضرت عزت ـ عمّت عطیّاته ـ زیاده برآنست که درحیّز حصر درآید چنانچه درقرآن مجید وفرقان حمید می‌فرماید: وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لا تُحْصُوها[2].لیکن برسبیل اجمال متنوّع به هشت نوع است، زیرا که

۱ـ سورهٔ نساء : ۴ـ آیه ۶۹.

۲ـ سورهٔ ابراهیم: ۴ـ آیهٔ ۳۴: «واگرنعمتهای خدادا بشمارید بحساب نتوانید آورد».

نعم الهی یادنیوی‌است یااخروی،وهرکدام ازاینهایاموهبی است‌یاکسبی، وهر کدام ازاینهانیز یاروحانی‌است یاجسمانی.وتفصیل اینها اینست که:

نعمت دنیوی موهبی یاروحانی‌است مثل افاضهٔ عقل وفهم، یاجسمانی‌است مثل خـلق اعضا. ونعمت دنیوی کسبی یا روحانی‌است مثل تخلیهٔ نفس به اخلاق زکیّه، یاجسمانی‌است مثل تزیین بدن به‌هیأت مطبوع پاکیزه.

ونعمت اخروی موهبی یاروحانی‌است مثل آمرزش گناهان به‌غیرتوبهٔ پیش ازآن، یاجسمانی‌است مثل جویهای ازشیروعسل دربهشت عنبرسرشت . ونعمت اخروی کسبی یاروحانی است مثل آمرزش گناهان ومعصیت بعد ازتوبه وانابت، یاجسمانی است مثل تلذّذات جسمانیّهٔ مستجلبه به فعل طاعات وعمل عبادات.

ومراد به نعمت دراین آیت وافی هدایت نعم چهـارگانهٔ آخراست که عبارتست ازغفران ذنوب بغیر توبه وانابت، وانهارشیر وعسل درجنّت، وغفران ذنوب با توبه وانابت،وملذّذات جسمانیّهٔ مستجلبه به‌فعل طاعات وعمل عبادات؛ وآنچه وسیلهٔ یافتن این‌چهار شود ازنعم چهار گانهٔ اول.

و «غضب» عبارت از ثَوَران[1] یعنی برانگیختن نفس است بـواسطهٔ ارادهٔ انتقام. وهر گاه اسناد غضب به حضرت عزت شود به اعتبار غـایت است یعنی به اعتبارعلّت غایی‌است، چه مراد به‌غضب حضرت‌عزت ـ جلّ ذکره ـ آنست که با ایشان بروجهی سلوك نماید که کسی بر کسی غضب کند وعاید سازد به‌ایشان آنچه برغضب مترتّب است یعنی‌جزاء بد. وبرین قیاس است اکثرصفاتی که به‌حضرت عزت ـ تعالی وحده ـ نسبت می‌دهند مثل رحمت که درلغت به معنی رقّت قلب است ومایل داشتن دل است به جانب مردم، وبه‌اعتبار غایت یعنی اثری که بررقّت قلب مذکور مترتّب می‌شود به‌حضرت عزت اسناد می کنند واورا ـ تعالی وحده العزیز ـ الرحیم می گویند وآن‌در گذرانیدن از زَلّات وتقصیرات است وبخشیدن

۱ـ درنسخه ب : شزران.

مظالم وعفو سیّئات وبذل احسان وایصال نعمت بی‌پایان ، والاّ مترتبهٔ کبریائی بلندتراست از اتّصاف به امثال این‌صفات گاهی که به معانی خود مستعمل باشد .

و «ضَلال» عدول وبیرون رفتن است ازراه حق و طریق مستقیم که جادهٔ ایمان وتصدیق به‌جمیع پیغمبران وکتابهای ایشانست واگرچه ازروی خطا باشد، یعنی به‌گمان راستی بی‌آنکه به‌حجّت ودلیل‌عقلی به‌آن راه رفته باشد که ضالّش می‌گویند. وبدرستی که مشهور شده است میان مفسّرین تفسیر المغضوب علیهم به‌یهود که به‌سبب عناد وطغیان وقتل‌پیغمبران وتحریف‌کتاب تورات وتبدیل الفاظ آن ، حق سبحانه وتعالی برایشان خشم گرفته ودرحق ایشان فرموده که: غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ [1].

و«الضّالّین»به‌نصاری که بواسطهٔ افراط وتفریط درشأن عیسی وسیّدانبیاء گمراه گشتند واز صراط مستقیم گردیده میل به وادی ضلالت وگمراهی کردند کماقال‌سبحانه: وَلا تَتَّبِعُوا اَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ اَضَلُّوا كَثيراً وَضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبيلِ [2].

وگاه هست که تفسیر کرده می‌شود المغضوب علیهم را به عاصیان درفروع که موافق شریعت مطهّره عمل نکنند، و الضّالّین را به مخالفان دراعتقادیّات که اصول دین است ازتوحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد. ومختارتفسیرثانی است، ودلیل این‌قول آنکه: مُنْعَمٌ عَلَيْهِ کسی‌است که توفیق یافته باشد درجمع نمودن میانهٔ علم به‌احکام اعتقادیّه ومیانهٔ عمل به‌شریعت مطهّره، پس‌مقابل‌منعم علیه کسی است که خلل یافته باشد یکی‌ازین دوقوّت اوکه عاقله وعامله باشد، به‌اینکه تعقّل احکام اعتقادیّات‌را چنانکه باید نکرده باشد، یا عمل درفروع به شریعت مطهّره

۱ــ سوره فتح: ۴۸ــ آیهٔ ۶: «خداوند برآنان خشم گرفت وآنانرا لعنت کرد».

۲ــ سوره مائده: ۵ــ آیهٔ ۷۷: «وازخواسته‌های قومی پیروی مکنید که پیش ازاین گمراه شده وبسیاری‌را به‌گمراهی کشاندند وخود نیزازراه راست منحرف گشتند».

ننموده باشد. واختلال بـه کلّ واحـد از قوّتین مذکورتین لازم دارد مغضوب علیه بودن را.

ولفظ «غیـر» یابدل از مـوصول است که الّذین باشد، ومعنی کلام درین صورت این می‌شود که: هـدایت کن مـارا به‌راه آن کسانی که سالمند ازغضب و ضلال. یاصفت مبیّنه یامقیّدهٔ موصول‌است، ومعنی کلام دربن‌صورت این‌می‌شود که: به‌راه جماعتی که این‌صفت دارند که جـامع نعمت مطلقه‌اند که نعمت ایمان است، وجامع نعمت سلامت ازغضب وضلال.

وصفت مبیّنه آنست که واضح سازد موصوف خـودرا، ومقیّده عبارت از آنست که اخراج غیر کند ازموصوف خـود. وبرهرتقدیر که صفت بوده باشد خواه صفت مبیّنه باشد وخواه مقیّده چـون میان صفت و مـوصوف مطابقهٔ در تعریف وتنکیر شرط است پس توغّل لفظ «غیر» درتنکیر، بامعرفه بودن موصوف او که الّذین باشد محتاج است به‌بیرون‌آوردن یکی‌ازین دوراکه موصول یالفظ غیرباشد ازصرافت ظاهرخود که معرفه بودن یانکره بودن است، تاصحیح باشد وصفیّت‌او؛به‌اینکه گردانیده‌شود لفظ«غیر»رابه‌سبب‌اضافهٔ او به‌المغضوب‌علیهم که صاحب‌یك‌ضداست‌وبس که آن‌منعم‌علیه‌است‌قریب به‌معرفه، وتعیّن آن‌ازقبیل‌تعیّن ضدحرکت‌است‌به‌سکون. ودربن‌صورت صفت گشتن‌لفظ «غیر»موصول‌راصحیح خواهدبود.یابه‌اینکه گردانیده‌شود لفظ‌موصول‌رامقصود به‌اوجماعت‌غیرمعیّن‌ازقبیل قول شاعر: وَ لَقَدْ اَمُرُّ عَلَی اللَّئیمِ یَسُبُّنی. چه الف ولام دراینجا عهد ذهنی‌است که تعبیرمی کننداز آن به‌حقیقت ذهنیّه. وابن‌حاجب گفته که: حقیقت ذهنیّه آنست که درذهن معرفه بوده باشد ودرخارج نکره، پس دراینجا موصول جاری مجرای معرّف به‌الف لام جنسی می‌شود گاهی‌که اراده کنیم به آن یك‌فرد غیر معیّن.

ولفظ «لا» زایده است بـواسطهٔ افادهٔ تأکید نفی که پیش ازو واقع است که درضمن لفظ «غیر» مفهوم می‌شود بااینکه تصریح کرده‌اند به شمول او هریك از

معطوف ومعطوف علیه‌را. وجایز داشته شده است متضمن بودن غیر، معنی مغایرت ونفی‌را باهم نه اینکه «غیر» به معنی «لا» است وبس تا آنکه اشکال بروواردآید که اسم چون می‌تواند بود که به‌معنی حرف بوده باشد؟ وچونکه لفظ «غیر» متضمن معنی «لا» بود ازین جهت جایزاست ترکیب اَنَا زیْداً غیرُ ضارِبٍ، بواسطهٔ رعایت جانب نفی، چه غیر به معنی «لا» است پس اضافهٔ غیر بـه ضارب، به منزلهٔ عدم اضافه می گردد، پس جایز باشد تقدیم معمول مضاف الیه برمضاف همچنانچه جایز است گفتن: اَنَا زَیداً لاضاربٌ، واگرچه جایز نیست درترکیب اَنَا مِثْلُ ضاربٍ زَیداً که بگویی: اَنَا زَیداً مِثْلُ ضاربٍ، بـواسطهٔ آنکه ممتنع است وقوع معمول درمحلی که ممتنع باشد وقوع عامل درو، زیرا که ضارب، مضاف الیه مثل است ازحیثیت لفظ ومعنی، وممتنع است کلمهٔ مضاف الیه که عامل است مقدم شود برمضاف، همچنین به طریق اَولـٰی ممتنع است آنکه معمول او مقدم برمضاف شود.

ودرعدول نمودن او ـ جلّ‌شأنه ـ ازاسناد غضب به‌سوی نفس‌خود باآنکه تصریح نموده است به‌اسناد عدیل وضد آن که نعمت است به سوی خود ـ عَزَّ سلطانُه ـ اشاره‌ای است به استحکام علامات عفو ورحمت وتأسیس مبانی جود و مکرمت، تاآنکه گویا که آنچه صادرمی‌شود ازو ـ جلّ‌شأنه ـ همه اِنعام وتفضّل است نه غیرآن، وآنکه غضب صادر می‌شود ازغیراو نه ازو ـ تعالی‌شأنه ـ والاّ مناسب آن بود که بعدازقول خود ـ تعالی شأنه ـ صراط الَّذینَ انعمت علیهم غیر الَّذینَ غَضِبْتَ علیهم بگوید.

وبرین نمط ازتصریح اسناد به‌خود درجانب رحمت، واعراض ازاسناد به خود درجانب عقاب، جاری شده است قوله تعالی: لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ[1]، که نگفت: لَاُعَذِّبَنَّکُمْ. با وجودی که سیاق کلام

۱ـ سورهٔ ابراهیم: ۱۴ـ آیهٔ ۷: «اگرشکرگزارید بهشما افزونی دهم، واگر ناسپاسی کنید البته عذاب من سخت است».

اقتضای مقابله می کرد به اینکه بگوید: لَاُعَذِّبَنَّکُمْ.

وهمچنین دراغلب آیات که متضمّن ذکرعفو وانتقام است مرجوحیّت[1] عفو درآن می‌یابی که ظاهراست چنانچه می‌فرماید: یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ کانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً[2]. چه ظاهر مقابله آن بود که بگوید: وَکانَ اللهُ غَفُوراً مُعَذِّباً. پس حق ـ سبحانه وتعالی ـ عدول نموده است ازظاهربودن مناسبت به سوی تکریر رحمت تاآنکه رجحان دهد جانب رحمت‌را. وچنانچه می‌فرماید: غافِرِ الذَّنْبِ وَقابِلِ التَّوْبِ شَدِیدِ الْعِقابِ ذِی الطَّوْلِ[3]، صفت انتقام‌را واحد آورده است وآنرا محفوف گردانیده است به‌نعوت عفو واحسان، ومغمورساخته است درصفات رحمت وغفران.

صورةُ خطِّ المؤلّفِ ـ نوَّرَاللهُ مَرْقَدَه ـ :

وَلْنَقْطَعِ الْكَلامَ عَلٰى لَفْظِ الرَّحْمَةِ وَالْغُفْرانِ سائِلِينَ مِنْهُ ـ جَلَّ شَأْنُهُ ـ أَنْ يَغْمُرَنا بِرَحْمَتِهِ وَغُفْرانِهِ، وَيُعامِلَنا بِعَفْوِهِ وَجُودِهِ وَامْتِنانِهِ، وَأَنْ يُوَفِّقَنا وَسايِرَ الْإِخْوانِ لِلْمُواظَبَةِ عَلَى الْعَمَلِ بِما تَضَمَّنَهُ هٰذَا الْكِتابُ، وَأَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ أَحْسَنِ الذَّخائِرِ لِيَوْمِ الْحِسابِ. وَنَتَوَسَّلُ إِلَيْهِ سُبْحانَهُ بِسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَشْرَفِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعِتْرَتِهِ الْأَئِمَّةِ الطّاهِرِينَ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ـ أَنْ لا يَرُدَّنا عَنْ بابِهِ خائِبِينَ، وَأَنْ لا يُؤاخِذَنا بِسُوءِ أَعْمالِنا يَوْمَ الدِّينِ، إِنَّهُ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ وَأَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ.

فَرَغْتُ مِنْ تَأْلِيفِهِ بِعَوْنِ اللهِ تَعالٰى مَعَ تَراكُمِ أَفْواجِ الْعَلائِقِ، وَتَلاطُمِ أَمْواجِ الْعَوائِقِ، وَتَوَزُّعِ الْبالِ بِالْحَلِّ وَالتَّرْحالِ، فِي أَوائِلِ الْعَشْرِ الثّالِثِ مِنَ الشَّهْرِ الثّانِي

۱ـ «راجحیت عفو» صحیح است، یعنی طرف عفو رجحان دارد.

۲ـ سورهٔ فتح: ۴۸ـ آیهٔ ۱۴: «هرکه‌را بخواهد می‌بخشد وهرکه‌را بخواهد عذاب می‌کند وخداوند آمرزنده ومهربان است».

۳ـ سورهٔ غافر: ۴۰ـ آیهٔ ۳: «آمرزندهٔ گناه وپذیرندهٔ توبه، سخت کیفر واحسان کننده است».

مِنَ السَّنَةِ الْخامِسَةِ مِنَ الْعَشْرِ الثّانی بَعْدَ الْأَلْفِ [1] بِبَلْدَةِ کَنْجَه [2]. وَأَنَا أَقَلُّ الْأَنامِ مُحَمَّدٌ الْمُشْتَهِرُ بِبَهاءِ الدّینِ الْعامِلِیُّ تَجاوَزَ اللهُ عَنْ سَیِّئاتِهِ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ أَوَّلاً وَآخِراً وَ باطِناً وَظاهِراً.

صورة خطّ المترجم:

فارغ شدم از ترجمهٔ این کتاب مستطاب به‌توفیق واعانت ربّ الأرباب با پراکندگی احوال وپریشانی‌حال از کَیْد دهر مُحتال وشکستگی بال ونشستگی آمال دراواخر دههٔ اول ازماه سیّم ازسال دوم ازدهۀ ششم بعد ازهزار [3]. وأَنَاالْعَبْدُالْحَقیرُ الْفَقیرُالْمُعْتَرِفُ بِالتَّقْصیرِ الْمُحْتاجُ إِلىٰ رَحْمَةِ رَبِّهِ الْغَنِیِّ عَلِیُّ بْنُ طَیْفُورَ الْبَسْطامِیُّ تَجاوَزَاللهُ عَنْ سَیِّئاتِهِما به‌حق شرف وعزّت مصطفویّه، وکرامت مرتضویّه، و مراتب باقی‌عترت بر گزیده ـ صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین ـ امیدوارم ازکرم کریم منّان که توفیق رفیق ما وسایربرادران دینی ودوستان یقینی گرداناد به‌عمل نمودن آنچه این کتاب متضمّن آنست ومواظبت کردن به‌آنچه درآنست وبگرداناد آنرا ازبرای من ذخیره درروزی که به‌کارنیاید درآنروز نه فرزند ونه‌مال اِنَّهُ وَلِیُّ الْجُودِ وَالْإِفْضالِ، وَالْحَمْدُلِلّٰهِ وَحْدَهُ، وَالصَّلاةُ عَلىٰ مَنْ لانَبِیَّ بَعْدَهُ وَآلِهِ الَّذینَ هُمْ مَصابیحُ الْهُدىٰ، وَالسَّلامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ.

۱ـ اوائل دههٔ سوم صفرسال ۱۰۲۵.

۲ـ قریه‌ای‌است‌بین‌خوزستان واصفهان.

۳ ـ اواخر دهه اول ربیع الاول سال ۱۰۶۲.

انتشارات حکمت

مفتاح الفلاح
از ارزنده ترین کتب
ادعیه در فرهنگ شیعی است.
اهمیت این اثر، از یک سو، به لحاظ
جلالت قدر و مقام رفیع علمی و معنوی
گردآورندهٔ این اثر است که با شناخت دقیق و فهم
عمیق خود از معارف معصومین علیهم السلام مجموعه ای
از احادیث متقن وارده در این باب را گردآورده است
و، از سوی دیگر، ارائه برنامه ای روحی و روانی
برای تمام اوقات شبانه روز است. کتاب حاضر در
اصل به نام منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح است
که ترجمهٔ مفتاح الفلاح علامهٔ شیخ بهاءالدین عاملی
است. این کتاب در وظایف اهل دیانت به آداب و اعمال
واجب و مستحب روزانه و شبانه است و با نظم و
اسلوبی خاص تدوین شده است. مترجم آن علی بن
طیفور بسطامی، از اعلام و بزرگان قرن یازدهم
هجری، در جودت تعبیر و عذوبت تقریر
صاحب بیانی سحرانگیز است و ترجمهٔ
او لسان صدق فصیحی است که معرف
مقام شامخ بسطامی و فصحت
میدان فضل و کمال
اوست.

مهدی اشتری

ISBN:978-964-5616-43-2
9789645616432

حکمت
مؤسسهٔ انتشارات